

T. Lawa

مجلد چہارم

کتاب

فَامُوسَىٰ يُقَاتِلُ

حرف

م - ی

تألیف

عبد الحمید اشراق خاوری

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>	<u>ردیف</u>
	حرف م :	
۱۴۵۷	مردم را بشارت میدادند به ظهور بعد	۱
۱۴۶۱	مرقس	۲
۱۴۶۲	مشروع ابداع - مغرب اختراع	۳
۱۴۶۴	معراج سید لولاك -	۴
۱۴۷۹	معجزه هابیل و قابیل	۵
	معنی شمس و قمرهم که در آیه مذکوره هست	۶
۱۴۸۰	البتنه شنیده اید	
۱۴۸۲	معنی قیامت را ادراك نما	۷
	مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی	۸
۱۵۱۷	را ادراك فرمائید	
۱۵۱۸	مقامات جمع و فرق	۹
۱۵۲۰	ملائكه	۱۰
۱۵۲۷	ملكوت غیب و شهادت	۱۱
	منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده	۱۲
۱۵۳۱	لقاء الله و عرفان اوست	

موسسه مطبوعاتی اری
۱۲۸ بیج

ردیف	موضوع	صفحه
۲۷	ندای جانفزای روحانی را از نار موقده ربانی	
۱۵۶۸	استماع فرمود	
۲۸	نسبت همه اراضی بآن سلطان حقیقی یکی است	۱۵۶۸
۲۹	نسخ	۱۵۷۱
۳۰	نضر بن حارث	۱۵۹۰
۳۱	(ملا) نعمت الله مازندرانی	۱۵۹۴
۳۲	نعوذ بالله من ان یجری علیه العمداد . . .	۱۵۹۷
۳۳	نغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک نما	۱۵۹۷
۳۴	نغمه روح القدس عیسوی	۱۵۹۸
۳۵	نمرود خوابی دید . . .	۱۵۹۹
۳۶	نورین نیرین احمد و کاظم	۱۶۰۲
۳۷	نهد و پنجاه سال نوحه نمود	۱۶۶۲

حرف و :

۳۸	واختم القول بما نزل علی محمد من قبل . . .	۱۶۶۷
۳۹	وادی مبارکه	۱۶۶۸
۴۰	واذا تتلى عليهم آياتنا بینات قالوا هذا الا . . .	۱۶۶۹
۴۱	واذا تتلى عليهم آياتنا بینات ماكانت . . .	۱۶۷۰

ردیف	موضوع	صفحه
۱۳	منجمان خبرظهور نجم را در سما ظاهره دادند	۱۵۳۲
۱۴	المنزل من الباء والهاء	۱۵۳۶
۱۵	من عرف نفسه فقد عرف ربه	۱۵۳۸
۱۶	من قال لم وبم فقد كفر	۱۵۳۸
۱۷	من آدم اول ونوح و موسی و عیسی	۱۵۳۹
۱۸	من لم یولد من الماء والروح لا یقدر ان یدخل	
	ملكوت الله	۱۵۴۰
۱۹	من یبعثه الله	۱۵۴۱
۲۰	موسی ع	۱۵۴۲
۲۱	(ملا) مهدی خوئی	۱۵۴۹
۲۲	(ملا) مهدی کندی	۱۵۵۰
۲۳	میان ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده	
	و نخواهد بود	۱۵۵۴

حرف ن :

۲۴	نبوت	۱۵۶۱
۲۵	نجاكم من آل فرعون و ملاء	۱۵۶۳
۲۶	نحن نتكلم بكمه و نرید منها احدی و سبعین . . .	۱۵۶۴

صفحة	موضوع	رديف
١٦٩٣	وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون	٦١
١٦٩٤	وظلل لكم الغمام	٦٢
١٦٩٦	وعلى الله اتكل وبه استعين	٦٣
١٦٩٧	وفعلت فعلتك التى فعلت وانت . . .	٦٤
١٦٩٩	وفقنا الله واياكم يا معشرالروح لعلكم بذلك	٦٥
١٧٠٠	وفى انفسكم اقلا تبصرون	٦٦
١٧٠١	وفى السماء رزقكم وما توعدون	٦٧
١٧٠٢	وقال رجل مؤمن من آل فرعون . . .	٦٨
١٧٠٣	وقالت اليهود يد الله مغلولة غلت ايديهم . . .	٦٩
١٧٠٤	وقالوا ما لهذا الرسول ويا كل الطعام . . .	٧٠
١٧٠٥	وقالوا يا صالح قد كنت فينا مرجوًا	٧١
١٧٠٥	وقد كان فريق منهم يسمعون كلام الله . . .	٧٢
١٧٠٦	وقليل من عبادى الشكور	٧٣
١٧٠٧	وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا	٧٤
١٧١١	وكل شئى احصيناه كتابًا	٧٥
١٧١١	وكلمة مر عليه ملاء من قومه سخروا منه	٧٦
١٧١٢	ولئن قلت انكم مبعوثون من بعد الموت . . .	٧٧
١٧١٥	ولا تكونوا كالذين نسوا الله . . .	٧٨
١٧١٥	ولايت	٧٩

صفحة	موضوع	رديف
١٦٧١	واذا علم من آياتنا شيئًا اتخذها . . .	٤٢
١٦٧٢	والارض جميعا قبضته يوم القيامة . . .	٤٣
١٦٧٥	والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه . . .	٤٤
١٦٧٦	والذين جاهدوا فينا لنهديهم سبلنا . . .	٤٥
١٦٧٧	والذين كفروا بايات الله ولقائه . . .	٤٦
١٦٧٨	والسلام على من اتبع الحق بالحق وكان . . .	٤٧
١٦٧٩	والله ليمحصن - والله ليغر بسن	٤٨
١٦٨٠	والله يدعوا الى دارالسلام	٤٩
١٦٨١	والله يقول الحق وهو يهدى السبيل . . .	٥٠
١٦٨٢	والى تعود اخاهم صالحًا . . .	٥١
١٦٨٢	وان تعجب فمجب قولهم اذا . . .	٥٢
١٦٨٥	وان جنودنا لهم الغالبون . . .	٥٣
١٦٨٥	وانزل عليكم المن . . .	٥٤
١٦٨٨	وان كان كبير عليك اعراضهم . . .	٥٥
١٦٨٩	وان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا . . .	٥٦
١٦٩٠	وانه بعباده لغفور رحيم . . .	٥٧
١٦٩١	وان يروا سبيل الرشده . . .	٥٨
١٦٩٢	وجاء رجل من اقصى المدينة . . .	٥٩
١٦٩٢	وسعت رحمتى كل شئى	٦٠

ردیف	موضوع	صفحه
٨٠	ولقد جاءكم يوسف من قبل بالبينات . . .	١٧٣٢
٨١	ولكن لا يعرف ذلك الا اولوا الالباب	١٧٣٣
٨٢	ولكن الله يفعل بهم كما هم يعلمون	١٧٣٤
٨٣	ولكن يؤخر ذلك الى ميقات معلوم	١٧٣٥
٨٤	ولن يفوز بآثار الله	١٧٣٧
٨٥	ولو نزلنا عليك كتابا في قرطاس فلنسهوه . .	١٧٣٨
٨٦	ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك . . .	١٧٣٩
٨٧	وما امرنا الا واحده	١٧٤٠
٨٨	وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا . .	١٧٤٢
٨٩	وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى	١٧٤٥
٩٠	وما من امر الا بعد اذنه	١٧٤٨
٩١	وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم	١٧٤٩
٩٢	ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكيا	١٧٦٣
٩٣	ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له . . .	١٧٦٥
٩٤	ونريد ان نعمن على الذين استضعفوا	١٧٦٦
٩٥	ونفخ في الصور ذلك يوم الوعيد . . .	١٧٦٧
٩٦	وهمت كل اممة برسولهم . . .	١٧٧١
٩٧	وهوالغالب فوق كل شي	١٧٧٢
٩٨	ويابى الله الا ان يتسم نوره	١٧٧٢

ردیف	موضوع	صفحه
٩٩	ويحذرکم الله نفسه . . .	١٧٧٣
١٠٠	ويقولون لنا لتاركو آلهتنا لشاعر مجنون	١٧٧٥
١٠١	ويل لكل افاك اثم يسمع آيات الله . . .	١٧٧٦
حرف ه :		
١٠٢	هديناك السبيلين	١٧٨١
١٠٣	هل يمكن لاحد ان يفر الخطايا . . .	١٧٨١
١٠٤	هل ينظرون الا ان ياتهم الله . . .	١٧٨٢
١٠٥	همجنين ائمه دين و سراجهاى يقين فرمودند	
١٧٨٨	اولنا محمد . . .	
١٠٦	همجنين بيانات ديگر که در همه كتب مذکور	١٧٩٠
١٠٧	همجنين در هر بلدى هر نفي آن جمال قدسى	
١٧٩١	برخيزند	
١٠٨	همه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد	
١٧٩٢	را نعوذ اند	
١٠٩	همين مضمون را طلعت علوى هم فرموده اند	١٧٩٤
١١٠	همين مؤمن را بغايت عذاب شهيد نمودند	١٧٩٥
١١١	هنوز اثر حديد هر گردن باقى است	١٧٩٧
١١٢	هو الاول والاخر والظاهر والباطن	١٨٠٠

ردیف	موضوع	صفحه
۱۱۳	هو انسا وانا هو	۱۸۰۲
۱۱۴	هیروودس	۱۸۰۳
۱۱۵	هیگل صالحی	۱۸۰۴
۱۱۶	هیگل مجعول با علامات مذکوره که خود	
	ادراك	۱۸۰۷
حرف ی :		
۱۱۷	یا ابن الانسان قد مضت عليك ايام	۱۸۱۳
۱۱۸	یا اخت هارون ما كان ابوك امرء سوء	۱۸۱۴
۱۱۹	یا اهل الكتاب لم تكفرون - یا اهل	
	الكتاب لم تلبسون . . .	۱۸۱۹
۱۲۰	یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله	
	هو الغنی	۱۸۲۰
۱۲۱	یا بقیه الله قد فدیت بکلی لك . . .	۱۸۲۱
۱۲۲	یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول . . .	۱۸۲۲
۱۲۳	یا قوم اتبعوا المرسلین	۱۸۲۳
۱۲۴	یا لیتنی میت قبل هذا وکنت نسیاً منسیاً	۱۸۲۷
۱۲۵	یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم	۱۸۲۷

ردیف	موضوع	صفحه
۱۲۶	یحرفون الکم عن مواضعه	۱۸۲۹
۱۲۷	(آتا) سید یحیی که وحید عصر و فرید	
۱۸۳۰	زمان خود بودند	
۱۸۴۰	ید الله فوق ایدیهم	
۱۸۴۱	یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم . . .	
۱۳۰	یستلونک عن الالهه قل هی مواقیب للناس	
۱۸۴۲	الحج	
۱۳۱	یستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی	
۱۸۶۲	یظهر من بنی هاشم صبی . . .	
۱۸۶۴	یعرف المجرمون بسیماهم . . .	
۱۸۶۵	یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید	
۱۸۶۵	یمحو الله ما یشاء و ینسئ . . .	
۱۸۶۶	ینبوع	
۱۸۶۷	یوحنا	
۱۸۷۰	یوسف	
۱۸۷۷	(ملاً) یوسف ارد بیلو	
۱۸۷۹	یوم تشقق السماء بالفمام	
۱۸۸۰	یوم التناد	
۱۸۸۱	یوم تاتی السماء بدخان مهین	

ردیف	موضوع	صفحه
۱۴۳	يوم تبدل الارض غير الارض	۱۸۸۲
۱۴۴	يوم معاد	۱۸۸۶
۱۴۵	يوم يدع الداع الى شيئي نكر	۱۸۹۳
۱۴۶	يـود	۱۸۹۴

مردم را بشارت میدادند به

ظهور بعد ...

هر يك از انبيای اولوالعزم که ظاهر شدند پس از تشریح احکام و انزال آیات و بهیئات مردم را به ظهور بعد از خود بشارت میدادند و علاقهتسا برای او ذکر میفرمودند که به قسمتی از آن بشارات بطور اجمال اشاره میشود :

(- بشارات مهدتقیق)

در باره مسیح در سفر پیدایش فصل چهارم و نهم آیه

د هم میفرماید :

شیلو بیاید در باره حضرت رسول که در سفر تشبیه فصل
 هیجدهم آیه هیجدهم به بعد میفرماید که نهی نون
 مثل تو را از میان برادران مبعوث خواهم کرد مقصود
 حضرت رسول است که از میان برادران یعنی فرزندان اسامیل
 برادر اسحق مبعوث شد و از هر جهت مثل موسی بود و اینک
 علمای یهود گویند مقصود از مثل موسی یوشع بن نون و صی
 موسی است قبول باطلی است زیرا اولاً در سفر تشبیه
 در باب آخر که بساب سی و چهارم است بعد از ذکر وفات
 موسی و عزاداری بنی اسرائیل به صراحت فرموده است
 که نهی مثل موسی در اسرائیل تا بحال برنخاسته است
 که خداوند او را رو برو شناخته باشد و اگر
 مقصود از مثل موسی یوشع بن نون بود که بعد از وفات
 موسی زنده و حاضر بود دیگر این قول معنی نداشت
 که فرموده " نهی مثل موسی تا بحال در اسرائیل
 برنخاسته است "

و نیز یوشع بن نون مسائل و مطالب جاریه را از ایلمازار
 پسر هرون می پرسید و از " اوریم و تمیم " استخراج میکرد
 و جواب میداد به شرحی که در سفر اعداد فصل
 بیست و هفتم آیه بیست و یکم مسطور است که میفرماید :

" و او (یوشع) به حضور ایلمازار بایستد تا از برآ
 او حکم اوریم بحضور خداوند سؤال نماید
 البته یوشع که باید از ایلمازار سؤال کند نمیتواند
 نبی مثل موسی باشد که مستقیماً از خداوند سؤال میکرد
 کله اوریم و تمیم بمعنی نور و کمال است و در
 حقیقت آن که چه بوده اختلاف نظر موجود است و گاه
 هم به سینه بند هارون که موسی به سینه او نصب
 فرمود اطلاق میشود به شرحی که در سفر خروج فصل
 ۲۸ آیه ۳۰ مکتوب است و من در این باره شرحی
 نوشته ام که در مجله آهنگ بدیع سالهای اول انتشار
 آن درج شده است .

و اما به اشارات عهد عتیق در باره این ظهور مبارک
 بسیار است و از حوصله احصاء خارج و در کتب
 استدلالیه از قبیل فرائد و دلائل الحرفینان و
 بحر العرفان و استدلالیه منظوم تمیم و امثالها
 ذکر شده است و من در شرح اشعار تمیم جمیع
 نصول مذکوره در اشعار را از کتب مقدسه استخراج
 کرده و نوشته ام و در این جا باجمال مواضع
 چند را می نویسم از جمله :
 اشعریای فصل دوم و یوشع فصل سوم آیه شانزدهم و فصل

دوم آیه ۲۹ و اشعیا فصل نهم آیه ششم و دانیال باب
 دوازدهم آیه نازدهم و ارمیا باب سی و یکم آیه سی و یکم
 (اگر چه این نبوت را مسیحیان تعبیر به ظهور مسیح کرده اند
 ولی بشرحی که در شرح اشعار نصیم به تفصیل نوشته ام مقصود
 ظهور جمال مبارك است نه ظهور مسیح و نقل آن در این جا
 موجب اطناب است) و حزقیل باب چهل و سوم آیه اول تا
 پنجم و ارمیا باب سی و یکم آیه ششم و اشعیا باب بیست و
 پنجم آیه هشتم و مزامیر مزبور بیست و چهارم آیه هفتم و هشتم
 و زکریا باب دوم آیه دهم و ائثال آنچه ذکر شد بسیار است .
 (۲ - بشارات مسیح در باره مظاهر بمبارک)

از شش - - - - -

در باره ظهور حضرت رسول در انجیل یوحنا فصل
 شانزدهم که فرموده روح تسلی دهند و بیاید و شرحی در این
 خصوص بتفصیل در محاضرات نوشته ام و لوح مبارك حضرت
 عبدالبهاء جل شانك را که در مکاتیب دوم مندرج است نقل
 کرده ام مراجعه شود .
 و بشارات مسیح در باره ظهور جمال مبارك جل جلاله بیست و
 است و در کتب استدلالیه مسطور شده است از جمله باب
 یازدهم مکاشفات یوحنا و انجیل مرقس فصل سیزدهم آیه
 سی و یکم و انجیل متی فصل بیست و یکم آیه ۳۶-۴۲ و

انجیل لوقا باب بیستم آیه ۹-۱۲ و انجیل مرقس باب دوازدهم
 آیه اول تا دهم که داستان صاحب تاکستان را ذکر فرموده
 و سایر مواضع دیگر مسطور است . در قرآن مجید هم خبر
 ظهور رب و ظهور الله و قیامت که مقصود قیام مظهر امرالله
 است و سایر تعبیرات مختلفه در باره ظهور حضرت اعلی و جما
 ایمنی جل جلالهما نازل شده و در احادیث ذکر ظهور
 مهدی و قائم و نزول عیسی و رجعت حسین و قیام قیامت
 که عبارت از ظهور قائم موعود است ذکر شده و شرح آن در
 کتب استدلالیه و در مواضع مختلفه این کتاب درج گردیده مرا
 شود .

مرقس

در کتاب قاموس کتاب مقدس در باره مرقس مطالبی
 نوشته که تلخیص آن از این قرار است :
 مرقس مصنف یکی از چهار انجیل بود مرقس همان شخصی
 است که در اعمال رسولان (فصل ۱۲ آیه ۱۲ و ۲۵ و فصل
 ۱۳ آیه ۵ و ۱۳) به یوحنا و مرقس موسوم است که خویش
 و شاگرد برناها بود داستانی که در انجیل مرقس
 (فصل ۱۴ آیه ۵۱ و ۵۲) در باره جوانی که تنها با
 چادری ملبوس بوده و در عقب مسیح میشتافت در باره خود

مرقس است مشارالیه در سفر قبرس با برنابا و پولس همراه بوده و از آنجا بدون رضایت پولس به اورشلیم برگشت (اعمال رسولان فصل ۱۳ آیه ۵) ولی بعد در قبرس با برنابا همکاری کرد و در سفر با پل هم با پطرس رفیق بود مادر مرقس همان مریعی است که حواریون در اورشلیم در خانه او مجتمع میشدند و پطرس مرقس را فرزند خود خطاب میکرد (نامه اول پطرس فصل ۵ آیه ۱۳) میگویند کلیسای اسکندریه مبرا مرقس بنا کرده و نیز معروف است که مردم ونیس استخوانهای مرقس را با حبله شرعی به ونیس منتقل ساختند . . .

انجیل مرقس - مرقس اگر چه حواری نبود ولی انجیل خود را در تحت نظر پطرس تصنیف کرد و معروف است که آن را در رومیه نوشت و بعد از وفات پطرس و پولس منتشر کرد ولی این مطلب محل اعتبار نیست . . .

مرقس در انجیل خود لفظ " فوراً " را زیاد استعمال کرده - است و چهل مرتبه این کلمه در انجیل او تکرار شده است انتهی ، ملخصاً (بذیل انجیل در این کتاب مراجعه شود)

مشرق ابداع - مغرب اختراع

در اینجا مقصود از ابداع و اختراع عالم امکان است

و مقصود واضح است و لکن در عرف خاص و اصطلاح مخصوص حکما ابداع سلسله قوس نزول از مبدأ تا هیولای اولی اطلاق میشود و مبدأ تمالی شانه کمال محض و حقیقت صرف و هیولای اولی استعداد محض و قابلیت صرف است این قوس نزول از روحانیات آغاز میشود و بمنتهی مرتبه جسمانیات تنزل میکند و قوس صعود را اختراع گویند که از ادنی مرتبه جسمانیات آغاز میشود و باعلی درجه روحانیات منتهی میگردد و با اصطلاح حکما دو سر حلقه وجود بهم می پیوند و نیز عالم ابداع و مبدعات را عبارت از عالم عقول طولیه دانسته اند که از قیود زمان و مکان خارج و بیرون اند و عالم اختراع و مخترعات را عبارت از عالم افلاک و نفوس دانند و در این خصوص سخن بسیار است و شرح آن در کتب عرفا و حکما اسلام مانند اسفار ملاصدرا و شرح منظومه حاجی سبزواری و شرح گلشن راز لا هیجی و کلمات مکتونه فیض و امثالها مشروحا ذکر شده است بعضی از محققین هم ابداع و اختراع را یکی دانسته اند و فرقی قایل نشده اند و در این مقام چنانچه ذکر شد مقصود از مشرق ابداع عالم امکان و مغرب اختراع مغرب جهان امکان است و بهیچوجه نظری با اصطلاحات حکما نیست .

.....

معراج سید لولاک

سید لولاک لقب حضرت رسول الله ص است که برحسب احادیث وارده از پیغمبر خداوند منان در لیله معراج آن حضرت را باین خطاب مبارک مخاطب فرمود که " يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ الْحَبِيبُ وَأَنَا الْمَحْبُوبُ وَ لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ " و داستان معراج حضرت رسول ص صریح قرآن مجید است و در احادیث مرویه و روایات ماثوره از طرق شیعه و اهل سنت شرح و بسط بسیار برای معراج و کیفیت آن موجود است که چگونه رسول الله ص از مکه به بیت المقدس رفتند و از صخره بیت المقدس قصد افلاک نمودند و جنت و نار و مقامات مختلفه را بازدید کردند و بقاب قوسین رسیدند و بخطاب الهی مخاطب شدند و بساز گشتند و آنهمه سیر و سفر را در لحظه ای بانجام رسانیدند علمای ظاهر همه از سنی و شیعه این داستان را معتقدند که بحسب ظاهر واقع شده است و رسول الله ص با جسم عنصری بافلاک سفر فرموده و بعضی از محققین معراج را روحانی دانند و آن را عبارت از قرب حق تعالی میدانند و همگی آن داستان را تأویل کنند و گویند برای هر رسولی معراجی بوده پنحوی خاص چنانکه معراج یونس نبی در شکم ماهی

بود و معراج رسول الله بافلاک و حدیثی در این خصوص از رسول الله روایت کنند که مولانا جلال الدین رومی در مثنوی آن را ذکر کرده بقوله :

گفت پیغمبر که معراج مرا

نیست بر معراج یونس اجتناب

آن من بالا و آن او بشیب

زانکه قرب حق بروضت از حسیب

قرب نز پائین به بالا جستن است

قرب حق از حیس هستی رستن است

علمای تفسیر داستان معراج را بتفصیل نوشته اند ، مرحوم

فیض کاشانی در تفسیر صافی و علامه طبرسی در مجمع النبیان

و زمخشری در کشف و بیضاوی در تفسیر خود و امام فخر

رازی در تفسیر کبیر خود موسوم به مفاتیح الغیب مطالبی

در باره امکان عروج رسول الله ص با جسم عنصری بافلاک

نکاشته است و وقوع آن را ممکن دانسته است و در کتب اخبار

مانند صحیح بخاری و مسلم و در کتب شیعه داستان معراج

را نوشته اند ، در اینجا شرحی را که مرحوم محدث قمی

حاجی شیخ عباس در کتاب سفینه البحار که بمنزله فهرست

جامعی از بحارالانوار مجلسی است ^{نکاشته} فارسی ترجمه میکنم

و مینگارم زیرا تا حدی جامع نوشته است و طالبین برای اطلاع

بیشتر باید بکتاب تفاسیر مراجعه فرمایند .
 مرحوم محدث قمی در سفینه البحار مجلد ثانی در باب العین
 والراء در ذیل ماده عَرَج مطالبی فرموده که مضمون آن بقارسی
 اینست : مرحوم مجلسی در مجلد ششم بحار الانوار چاپ
 کمپانی باب سی و سیم صفحه ۳۳۶ در باره اثبات معراج و معنی
 آن و کیفیت و صفت آن و وقایعی که در معراج رخ داده و -
 اوصاف براق و غیرها بتفصیل سخن گفته است و خداوند در قرآن
 مجید در سوره الاسری میفرماید سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ
 لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا
 حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و اینکه فرموده اَللّٰهُ
 الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى مفسرین فرموده اند که مقصود از مسجد
 اقصی بیت المقدس است زیرا مسافت بین مسجد الحرام و بیت
 المقدس بسیار است و اینکه فرموده بَارَكْنَا حَوْلَهُ از آن جهت
 است که اطراف آن همه درختهای میوه و اشجار پرثمر است
 و فراوانی و ارزانی در آن سرزمین موجود است و مردم آنجا
 هرچه بخواهند دارند و احتیاج ندارند از خارج چیزی
 وارد کنند و معنی دیگر بَارَكْنَا حَوْلَهُ آنست که آن سرزمین قرارگاه
 انبیا و مرسلین و مهبط ملائکه مقربین بوده است . بیشتر
 مفسرین گفته اند که حضرت رسول ص از خانه ام هانی بمعراج
 رفت و در آن شب حضرت رسول در خانه ام هانی خوابیده

بودند (ام هانی نامش فاخته بود و بعضی او را فاطمه
 و هند هم گفته اند مشارالیهها دختر ابوطالب و خواهر ابی
 و امی حضرت امیر ع و دختر عموی حضرت رسول ص بودند
 و از همبیره حسن عمرو المعزومی که شوهرش بود سه فرزند
 داشت که نام یکی هانی بود و دودیکر را نام یوسف و جعدده
 بود مشارالیهها بسیار مورد عنایت رسول الله بود و احادیث
 بسیار از حضرت رسول روایت کرده است و از مشاهیر صحابه
 و محدثین محسوبست " جلد ششم ریحانه الادب " و مقصود
 از مسجد الحرام که در آیه مبارکه ذکر شده در اینجا مکه
 است و مکه و حرم را جمیعا مسجد گویند نظامی گنجوی در باره
 معراج رسول در مثنوی خسرو و شیرین خود چنین فرموده :

شبی رخ تافته زین دار فانی

بخلوت در سرای ام هانی

رسیده جبرئیل از بیت معمور

براقی برق سیر آورده از نور

چو مرثی از مدینه بر پریده

باقصی الغایت اقصی رسیده

فلك را قلب در عقرب دریده

اسد را دست بر جهت کشیده

فرس بیرون جهانند از کل کونین

علم زد بر سر سیر قاب قوسین
 و بوضیری در قصیده مدحیه خود گفته :
 سَرَبَتٍ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ
 کَمَا سَرَى الْبَرْقُ فِي رَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ
 فَرَلَتْ تَرَقُّي إِلَى أَنْ نِلْتُ مَرْتَبَهُ
 مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرِكْ وَلَمْ تُسْرَمِ
 وَقَدْ مَتَّكَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ بِهَا
 وَالرُّسُلُ تَقْدِيمَ مَخْدُومٍ عَلَى خِدْمِ
 وَأَنْتَ تَخْتَرِقُ السَّبْعَ الطِّبَاقَ بِهَا
 فِي مَرْكَبٍ كُنْتَ فِيهِ صَاحِبَ الْمَلَكِ
 خَفِضْتَ كُلَّ مَقَامٍ بِالْإِضَافَةِ أَنْ
 نُوذِ بِهَا بِالرُّفْعِ مِثْلَ الْمُفْرَدِ الْمَلَكِ
 و در صفحه ۳۳۶ جلد ششم بحار الأنوار چاپ کمپانی بیانات
 فخر رازی در باره مکان وقوع معراج جستانی ذکر شده و امام
 زهرا ادله اقامه کرده که ممکن است رسول الله بجسد عنصری
 به معراج رفته باشد و علامه مجلسی میفرماید که پیغمبر اکرم
 از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها عروج فرمود
 و با جسد عنصری در یک شب این سفر را انجام داد و این
 مطلب از روی اخبار متواتره بثبوت رسیده و از طرق خاصه
 و عامه (شیعه و سنی) نقل شده و اگر کسی معراج را باین

صفت که گفتیم منکر شود یا معراج را روحانی بدانند یا آنکه
 بگویند رسول الله در خواب مشاهده فرمود که به معراج رفته
 همه این گفتارها یا بعلمت قلت تتبع در آثار است و یا ناشی
 از ضعف عقیده و ایمان است (صفحه ۳۶۷ جلد ششم بحار
 طبع کمپانی) در باره شبی که معراج در آن بوقوع پیوسته
 اختلاف است بعضی آن را در شب هفدهم رمضان و هیچده
 ماه قبل از هجرت از مکه به مدینه دانسته اند و بعضی گویند
 شب بیست و هفتم رجب بوده (صفحه ۳۷۱ بحار جلد ششم
 طبع کمپانی) و در صفحه ۳۷۲ جلد ششم بحار طبع کمپانی
 ذکر شده که پیغمبر در افلاک به بیت المعمور رسیدند هنگام
 نماز بود جبرئیل اذان و اقامه گفت رسول الله در جلو ایستاد
 و ملائکه و انبیا در پشت سر آن حضرت صف بستند . . . حضرت
 صادق میفرمایند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آمدند و براق
 را آوردند یکی از آنها لگام براق را گرفت و دیگری رکسب
 را گرفت و سوهی زین و برگ آن را درست کرد رسول الله
 سوار شدند براق سرکش آغاز کرد جبرئیل سپاهی ساخت
 بصورت براق زد و گفت آرام باش که هیچ پیغمبری پیش از حضرت
 رسول بر تو سوار نشده و بعد از این جز او دیگری بر تو
 سوار نخواهد شد . . . حضرت در همین راه چون بکوه
 طور که کلام الهی بر موسی در آنجا نازل شده بود رسیدند

پهاده شدند و نماز گزارند و همچنین چون به بیت لَحْمِ
 محل تولد عیسی و به بیت المقدس رسیدند بنماز ایستادند
 و انبیا باحضرت اقتدا کردند و از آنجا به آسمان رفتند
 و اسمعیل مَلِك را که ملقب بصاحب الخُطَفَه است ملاقات کردند
 و این اسمعیل فرشته مأمور است که اگر شیاطین برای کسب
 اخبار با آسمان نزدیک شوند آنها را باتیرهای آتشین یعنی
 شهاب ثاقب از آسمانها دور میسازد و رسول الله با همه
 ملائکه که ملاقات فرمودند همه خندان و متبسم بودند بجز
 مَالِك دُوخ که چهره اش سخت عیوس بود و بسیار زشت روی بود
 و آثار غضب از چهره اش نمودار بود بطوری که حضرت رسول
 از او ترسیدند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله شما از او ترسید
 حق دارید همه ما از او میترسیم آنگاه جبرئیل بمَالِك دُوخ
 گفت که جهنم را برسول الله نشان بدهد مَالِك برده از روی
 دُوخ برداشت و یک در از درهای جحیم را باز کرد شعلهای
 تجیب از دُوخ با آسمان سرکشید و آتش جستن کرد و زبانسه
 کشید جبرئیل به مَالِك گفت تا در جحیم را ببندی و سپرد
 را ببندازد رسول الله از آنجا گذشتند حضرت آدم را
 ملاقات فرمودند و آدم جمیع ذریه خود را به آنحضرت نشان
 داد و برسول الله سلام گفت رسول الله از آنجا گذشتند
 و نزد مَلِك الموت رسیدند لوحی از نور در دست عزرائیل

بود که در آن نظر میکرد و او برسول الله تهنیت گفت و بشارت
 داد که امت آن حضرت به جمع خیرات میرسند و سپس بس
 حضرت سخن بسیار گفت و از جمله عرض کرد یا رسول الله
 من هر روز پنج دفعه بهر خانه ای سر میزنم و چون میبینم
 که اهل خانه ای برای موت یکی از افراد گریه میکنند میگویم
 گریه نکنید عنقریب نوبت شما هم خواهد رسید و عاقبت هیچ
 يك از شما باقی نخواهد ماند . . . سپس پیغمبر بسیر و سفر
 خود ادامه دادند و مناظر مختلفه دیدند مردم حرام خوار
 را دیدند سُخَن چپان و تَمَسْخُر کنندگان مردم را دیدند
 آنهایی که مال ایتام را خورده اند دیدند که هر يك بنحو
 خاصی معذب بودند یکی را دیدند که شکم بسیار بزرگی
 دارد و نمیتواند از جای خود برخیزد جبرئیل عرض کرد
 این شخص را خوار بوده است و زنهایی را دیدند که آنها
 را از پستان آویخته اند و از این قبیل بسیار دیدند بعد
 از آن با آسمان دوم رفتند حضرت یحیی و عیسی و جمعی
 فرشتگانرا دیدند در آسمان سوم یوسف را دیدند که
 از حسن و جمال مانند ماه درهین ستارگان میندرخشید
 (ص ۲۷۶ ششم بحار طبع کمپانی) بعد با آسمان چهارم
 رفتند و حضرت ادریس و جمعی ملائکه را دیدند که پیرمردی
 بود و چشمهای گشادی داشت و جمعی فرشتگان هم بودند

در آسمان ششم حضرت موسی را دیدند که قدی بلند و رخساری
گندم گون داشت در آسمان هفتم بهر فرشته ای که رسیدند
بصدای بلند بحضرت عرض کرد که یا رسول الله همواره حجامت
کن و به امت خودت بفرما که هرگز از حجامت و گرفتن خون
خودداری نکنند و در همین آسمان حضرت ابراهیم را دیدند
که موی سرش با اصطلاح ما **فِلْفَلِ نَمَكِي** است و موی ریشش
با اصطلاح ما **جَوَگَنْدُمِي** است و روی تختی نشسته بسود و
فرشتگان بسیار بودند و دریا های نور موج میزد و خسروس
بزرگی را دیدند که چون تسبیح خداوند میکرد همه خروسها^ی
روی زمین **مَتَابَعَتِ** او می خواندند و تسبیح حق میکردند
و در آنجا دو نهر کوشر و نهر رحمت را دیدند از آب کوشر
آشامیدند و در نهر رحمت غسل فرمودند بعد وارد بهشت
شدند و بسدره المنتهی رسیدند . . . (ص ۳۳۷ ششم بحار)
و در آسمان فرشته ای را دیدند که اذان میگفت و **قَبْلًا**
او را ندیده بودند و خداوند پنجاه رکعت نماز برای امت
رسول الله معین فرمود و حضرت موسی آن حضرت را وادار
کرد که برود و تخفیف بخواند و آن حضرت باصرار حضرت
موسی چند دفعه نزد خداوند رفتند و تخفیف خواستند
تا آنکه بهفده رکعت رسید . . . (جلد ششم بحار ص ۳۷۸
و جلد دوم باب چهارم ص ۹۹ طبع کمپانی) چون رسول الله

در شب بهراق سوار شدند و به بیت المقدس رفتند پیر مردی
جلو آمد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله این پدر تو ابراهیم
است حضرت خواستند با احترام او پیاده شوند جبرئیل عرض
کرد همانطور باش و بعد جمعیت بسیاری از انبیا را جمع کرد
و جبرئیل اذان گفت و پیغمبر در صف جلو ایستاده و همه انبیا
با او اقتدا کردند (ص ۳۹۰) حضرت صادق ع میفرمایند
که حضرت رسول ص یکصد و بیست مرتبه بمعراج رفتند و در هر
مرتبه خداوند بر رسول الله تأکید فرمود که در باره ولائیت
حضرت علی بن ابیطالب ع و ائمه اطهار بعدم تأکید کند . . .
و در صفحه ۳۹۳ جلد ششم بحار طبع کمپانی و جلد نهم
باب پنجاه و چهارم ص ۲۵۲ فرموده است که حضرت رسول
از بیت المقدس با نردبانها به آسمان رفتند . . . انتهی
(مندرجات سفینه البحار)

در کتب اهل سنت هم قریب بهمین مضامین در باره معراج
نوشته اند و قسمتی از آن را در ذیل حکایت در ایمن
کتاب نوشته ام شیخ احسانی علیه الرحمه در باره معراج
عقیده خاصی دارد که شرح آن در ذیل نورین نیرین
در این کتاب مندرج است و خلاصه اش اینست که حضرت رسول
بمعراج رفتند و معراج جسمانی بود نه روحانی ولی حضرت
رسول در هر مرتبه زوائد بدن ظاهری را ریختند و در هر

فلکی جسمی خاص متناسب با آن فلك اختيار فرمودند و من
 عين بيان شيخ را در ذيل نورين نيرين نوشته ام . حاجی
 کریم خان کرمانی در مسئله معراج سخن بتفصیل گفته و در
 ارشاد العوام چند ورق در این خصوص حرف زده و جمال مبارك
 در کتاب ایقان اشاره بگفته های او فرموده اند که چگونه
 در فهم معراج دانستن بیست علم و آزید را لازم دانسته
 که در ذیل عناوین مخصوصه همه این مطالب را در این کتاب
 نوشته ام ، در اینجا از ارشاد العوام در باره معراج برخسی
 گفته های او را مینگارم زیرا در ایقان مبارك بگفته های او در
 باره معراج اشاره فرموده اند و اینک بیانات حاجی کریم خان
 کرمانی در ارشاد العوام جلد اول مطلب چهارم که در ذکر
 معراج بتفصیل سخن گفته و مطالبی را بیان کرده تا میرسد
 باینجا که میگوید قوله : پس از آنچه ذکر کردیم مجملآ معلوم
 شد که بدن ایشان (پیغمبر و ائمه) سماوی و روحانی است
 و لطیفتر از بدن کل رعیت است و چون رعیت ایشان چنانس
 و اهل زمین و اهل آسمان هستند باید بدن ایشان از کل
 رعیت شریفتر و بهتر باشد و لطیفتر از کل رعیت باشد پس
 انشاء الله بر هر صنفی و منصفی ظاهر شد که بدن ایشان
 از جسم عرش لطیفتر است و بطوری که از احادیث هر میآید
 عرش از نور بدن ایشان خلق شده است مانند چراغ از چراغ

پس هفتاد مرتبه بدن ایشان لطیفتر از عرش است و اما سبب
 آنکه عرش دیده نمیشود و بدن ایشان دیده میشود این از
 جهت آنستکه عمدا خود را در نظر مردم جلوه دادند تا
 مردم ایشان را ببینند مانند ستاره های آسمان که با وجودی
 که فلکی هستند هفتاد مرتبه لطیفتر از آب و آتش میباشند دیده
 میشوند پس دیده شدن ایشان دلیل کثافت بدن ایشان نیست
 زیرا که جسم لطیف وقتی که خود را جمع کند بحد دیده میرسد
 مثل آنکه آب دیده نمیشود و لطیفست وقتی که سردی به آن
 رسد خود را بهم جمع کند دیده میشود . . . جبرئیل جسمش
 دیده نمیشود لکن وقتی خود را جمع میکند دیده میشود
 بفهم این حکمتها را که عرض میکنم حال همین قسم بدن پیغمبر
 و ائمه بخودی خود لطیف ترند از عرش هفتاد مرتبه لکن
 وقتی خواستند خود را بر مردم ظاهر کنند کردند و اگر
 در مجلسی که نشسته اند بخواهند دیده نشوند فی الفور
 از نظر میروند و حال آنکه در همان مجلس باشند و باز اگر
 بخواهند بشکل دیگر خود را نمایند میتوانند ، چنانچه
 حضرت باقر و پدر پسر گوارش کردند اگر هم بخواهند در هزار
 جا آشکار شوند فی الفور میشوند چنانکه ملك الموت در يك
 ساعت در چند جا ظاهر میشود پس تعجبی نیست که
 حضرت امیر در چهل خانه يك شب مهمان باشند . . .

و در جای دیگر فرموده در همین فصل معراج که "بدن پیغمبر لطیفتر از هوا و نار و افلاک و کرسی و عرش است البته از اینجهت بود که سایه نداشت در آفتاب و حجاب بر چیزها نمیشد و فرمود از پشت سرهم من بینم چنانکه از پیش روی من بینم و فرمود من بخواب نمیروم و این صفت بعینه صفت جسم فلکی است که سر تا پای او همه بینا و شنوا و گوینا و تواناست و خواب از برای آن نیست و شبیه بان روحست که برای روح خواب نیست و همیشه بیدار است . . . معلوم شد که بدن پیغمبر ص روحانی و آسمانی است بلکه از آسمانها لطیفتر و از عرش و کرسی شریفتر و لطیفتر است اگر نه چنین بودی قابل روح نبوت نشدی . . . و در جای دیگر فرموده قوله : جاهل میشوند که پیغمبر بمعراج رفت و با آسمان بالا رفت بهمین طور که مرغی بالا میرود خیال میکنند که پیغمبر از مکه سر بالا برهد یا رفت تا با آسمان رسید و عالم راضی نمیشود که بحقیقت آن را نفهمد چرا که عالم تصور میکند که زمین پائین است و آسمان بالا و برگردد زمین از بالای سر هم میتوان با آسمان رفت و از زیر پا هم میتوان رفت و از پیش رو و پشت سر هم دست راست و دست چپ و از ظرف که کسی برود بالا رفته است آیا از کدام طرف رفته است ؟ آنها از یک طرف رفته است یا از همه طرف رفته است ؟ باری در ضمن

چند فصل طولانی ذکر معراج میکند و راجع ببدن مسادی و بدن لطیف سخن میگوید و درباره القای عناصر مختلفه از جسم مرکب از عناصر هر یک را در مرکز خود سخن میگوید و بالاخره معراج را با جسم عرش و روحانی ثابت میکند و در ضمن هر مطلبی مثالهای عجیب و جالب میآورد و رسول الله را بعرض میبرد و بقاب قوسین میرساند و میگوید قوله : بینم چاه او بچه لطافت شده بود در معراج که نوری شبیه بنسور خدا از آن ظاهر میشد و هر ملائکه امر مشتبه میشد . . . و از این سخنان بسیار فروده و بالاخره در آخرین فصل که خاتمه جاب اول کتاب است میفرماید قوله : بعضی از حکماء از راه جهالت با سراسر خلقت گفته اند که پیغمبر بروح شریف خود بمعراج رفت و با جسم خود عروج نفرمود و پرهانها آورده اند که جسم فلک را مانند هوا نمیتوان پاره کرد و از میان آن رفت و محال است پاره شدن آن و اگر پیغمبر بجم خود رفته بود با هستی که فلک را پاره کند تا از میان آن برود و امر محال صورت نمیگیرد و جواب از قول این جماعت آنست که اولاً معراج امری است خلاف عادت و معجزه و پساً معجزه همه کار میتوان کرد . . . الی قوله چنانکه پیش گفتیم بدن پیغمبر از عرش هم لطیف تر بود و لطیف از کثیف نفوذ نمیکند و بیرون میرود بطوری که کثیف خبر نمیشود

پس چه حاجت بپاره کردن فلك و معدوم کردن اجزای آن ؟
 بلکه جسم مبارك او چنان از آسمان پیران همیشه که بهیچوجه
 مانع حرکت فلك نمیشد آخر مگر نشنیدی که هر ملائکه نرسد
 جسمش مشتبه میشد بنور خدا و از اینها کسی باین حکمتهای
 جاهلانه اعتنا میکند که کاری باسلام نداشته باشد . . . پس
 قول ایشان (حکما) خلاف اجماع مسلمین است و ما را حاجت
 بقول ایشان نیست . . . بعد شرحی در باره کتاب خود
 تعریف میکند و حکما را استهزا مینماید و بهخیال خود مسئله
 معراج را مطابق عقل و نقل حل میکند و بعوام منت میگذارد
 و مخصوصا بجنس نسوان و زنان که کتاب ارشاد العوام را به
 تصریح خودش بدخواست زنان نوشته است و این مطلب را در
 آخر کتاب ارشاد العوام نگاشته است قوله : عذرخواهم
 در پیش آنها و منشیان و فضحا و بلفا و علماء که نکته
 عبارات عامیانه این کتاب نگیرند و بر کثرت و زوائد و تکرار و عدم
 سجع و خبائل و کنایه و استعاره این کتاب اعتراض نفرمایند
 چرا که عمدا با سعی تمام خواسته که عامیانه بنویسم تا
 جمیع طبقات مردم بهره ببرند و انگهی که سائلین این کتاب زنان
 بودند که خواستند در اصول عقاید چیزی برای ایشان بنویسم
 و نوشتم ولا حول ولا قوة الا بالله انتهم .
 و در جلد دوم صفحه هفتاد و دو در باره عروج رسول الله

بمعراج از بالای سنگ بیت المقدس بیانی فرموده از این قرار
 قوله : سنگ بیت المقدس عرش پائینی خدا باشد و چون
 زمین مؤمن بخداست و بیت المقدس دل اوست پس قلب المؤمن
 المؤمن عرش الرحمن پس آن عرش باشد و اما آنکه پرورنده از
 آنجا بر آسمان و ملائکه مستولی شد پس پرورنده حضرت پیغمبر
 است که از آنجا با آسمان بالا رفتند در شب معراج . . . و اما
 سبب آنکه پیغمبر از آنجا بالا رفت نه از مکه بلکه از مکه
 تشریف آوردند به بیت المقدس و از روی آن سنگ بالا رفتند
 و آن سنگ قدری راه مشایعت ایشان را کرد تا آن را امر
 همانند کردند پس سبب آنست که اگر چه کعبه ام القری است
 و روحست لکن ام باطنی است و روح حقین است و بیت المقدس
 دل ظاهری است لکن حضرت رسول ص خواستند که از آنس
 خلق باطنی خلق سیر کنند پس به بیت المقدس آمدند که
 در دل عالم واقع شوند و از آنجا توجه به بالا کنند . . .
 الی آخر تحقیقاته العجیبه . . .

معجزه های بیل و قابیل

قابیل و هابیل دو پسر آدم اهل البشر بودند که در مسئله

نزاع آنان در باره دختری قرار شد هر يك قربانی سوختن
 تقدیم کنند و هر کدام که مقبول افتاد دختر از آن او باشد
 و بالاخره آتشی از آسمان آمد و قربانی هابیل قبول شد
 و قابیل از راه حسد برادر خود هابیل را بنه قتل رسانید .
 برای تفصیل بنذیل " اِنَّ اللّٰهَ قَدْ عٰهَدَ الْاِنْسَانَ " و نیز
 " قَدْ جَاؤْكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ . . . " و نیز " رَجَعْتُ " مراجعه
 شود .

معنی شمس و قمر هر که در آیه مذکوره

هست البته شنید اید . . .

مقصود از آیه مذکوره در این بیان مبارک آیه سوره
 الرحمن قرآن است که میفرماید الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ
 جمالقدم جل جلاله شرح فرموده اند که مقصود از شمس و قمر
 در این آیه غلمايِ عصر هستند که چون از ظلِ ایمان بمظهور
 موعود خارج شدند از شمس و اقمار بیچین معنی دوزخ محسوس
 گردیدند و لهذا در قرآن فرموده که شمس و قمر در دوزخ
 هستند یعنی علما و پیشوایان هر دین که در دور ظهور

موعود بزرگوار آن دین و آئین از ایمان با و محروم میشوند
 شمس و قمر دوزخ هستند بعد میفرماید " معنی شمس و قمر
 هم که در آیه مذکوره هست البته شنید اید . . . " این معنی
 که اشاره بدان فرموده اند در اخبار و احادیث مرویه از طسرق
 شیمه امامیه اثنی عشریه روایت شده که حُسبان را به دوزخ
 تفسیر فرموده اند و شمس و قمر را هم به اشخاص معین تعبیر
 فرموده اند و آیه بعدی را هم که فرموده است وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا
 وَوَضَعَ الْمِيزَانَ بِحضرت رسول الله و حضرت امیر علیه السلام
 تفسیر کرده اند و فرموده اند السَّمَاءُ رَفَعَهَا یعنی حضرت
 رسول ص وفات یافت چه آسمان عزت الهیه صعود نمود و بجای
 او میزان عدالت که حضرت امیر علی بن ابیطالب است بامر
 خداوند وضع شد و تعیین گشت و تفصیل این مطالب در کتب
 معتبره شیعه مانند بحار الانوار علاه مجلسی مجلد هشتم
 و سایر مؤلفاتشان موجود است و علامه کاشانی مرحوم فیض
 هم در تفسیر صافی در ذیل آیه وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ
 و آیات بعدی عده ای از احادیث مزبوره را که در تفسیر
 وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ روایت شده از تفسیر علی بن ابراهیم
 القمّی نقل فرموده است که حضرت رضا علیه السلام شمس
 و قمر آیه مزبوره را بظاهر ضلال و اشخاص معین تفسیر
 فرموده اند و حُسبان را به عذاب الله تعبیر کرده اند .

طالبین به تفسیر صافی در ذیل آیه مزبوره مراجعه فرمایند
جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک بعد از ذکر آیه مزبوره
و تفسیر شمس و قمر به علما و پیشوایان ضال و مضل و اشاره
به احادیث مرویه از طرق شیعه به تفسیر آیه مذکوره میفرمایند
قوله تعالی :

" هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال
به باطل و اعراض از حق البتہ از حسین ظاهر و بحسبشان
راجع خواهد شد . " انتهى

معنی قیامت را در آنگ نما ...

مطابق عقیده پیروان ادیان مراد از قیامت روزی است
که بندگان خدا بعد از مرگ در آن روز بها خاسته و به کیفر
و پاداش اعمال خود برسند . (فرهنگ عقایی)
در باره کیفیت قیامت و امور عظیمه ای که در آن واقع خواهد شد
شد عقاید مختلفه موجود است مسیحیان نظر خاصی دارند
و یهود را عقیده مخصوصه است و پارسیان را معتقداتی خاص
و مسلمین را در این موضوع عقاید و آراء بخصوصی موجود است
و مقصودم عامه مسلمین است و اما حکما و فلاسفه را نیز عقاید

خاصی در این مسئله هست.

جمال قدم جل جلاله در الواح مبارکه و مخصوصا در کتاب
ایقان شریف حقیقت قیامت را بیان فرموده اند و جمیع حجیات
و اوهام را خرق نموده اند و پس از تشریح قیامت و بیان مقصود
اصلی از آن که با شرح و بسط بسیار ذکر کرده اند میفرمایند
قوله تعالی :

" پس ای برادر من معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای
این مردم مردود پاک فرما . . . " انتهى

نگارنده در این کتاب میخواهد اطلاعات بسیاری
از قیامت و معتقدات ملل در باره آن بنویسد تا فایده این
کتاب از هر جهت کامل شود . در اینجا مطلب مختصری در
باره معنی قیامت در این ظهور اعظم مینویسد و علت اختصار
آن است که احبای الهی دسترسی به الواح مبارکه دارند
و خود میتوانند مراجعه کنند و مخصوصا کتاب مبارک ایقان
که این مسئله را بخوبی در نهایت وضوح شامل است در همه
جا هست و همه احبای آن را خوانده و باز هم با دقت بیشتری
خواهند خواند و عقاید سایر ملل و ادیان و آراء حکما و
فلاسفه را در ذیل جمله " علائم قیامت موهوم . . . " مینگارند
تا احبای الهی مشاهده فرمایند که هر فرقه تا چه اندازه
گرفتار اوهام هستند و چگونه جمال قدم جل جلاله بندگان

خود را بصرف فضل و عنایت از قبور ظنون و اوهام فارغش
خلاصی بخشیده اند فلله الحمد فی الآخرة و الأولى .

اینک نصوص مبارکه درباره حقیقت قیامت :

جمال قدم در کتاب ایقان میفرمایند قوله تعالی :

... معرفت بمبدأ و وصول باو حاصل نمیشود مگر
به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس
از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان
علم الله و از وجهشان وجهه الله ... لهذا هر نفسی که
باین انوار مزیئه معتنه و شمس مشرقه لا محده در هر ظهور
دوق و فائز شد او بقاء الله فائز است و در دینت هیسات
اهدیه باقیه وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در
قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیه خود و اینست
معنی قیامت که در کل کتاب مسطور و مذکور است و جمیع
بشارت داده شده اند بآن یوم ... انتهى

درباره معاد در لوح وفا آیاتی نازل شده که قسمتی از آن
را در ذیل کلمه معاد نوشته ام میفرمایند :

« اَمَّا مَا سَأَلْت فِي الْمَعَادِ فَاعْلَمْ بِأَنَّ الْعَوْدَ سَأَلُ
الْهُدَى وَكَمَا أَنْتَ تَشْهَدُ الْهُدَى (ظهور حضرت اعلی) كَذَلِكَ
فَأَشْهَدُ الْعَوْدَ (ظهور جمال قدم) وَكُنْ مِنَ الشَّاهِدِينَ
بَلْ فَأَشْهَدُ الْهُدَى نَفْسَ الْعَوْدِ وَكَذَلِكَ بِأَلْتَكُونُ

علی بصیره منیر . . . واما عود الذی هو مقصود الله فی نفسی
الواحه القدسی المنیع و أخبر به عباده هو عود الممكنات
فی یوم القیامه و هذا أصل العود كما شهدت فی ایام الله
وَ كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ . . . الى آخر اللوح .

در لوح سید یوسف اصفهانی هم در این موضوع آیات مبارکه
نازل شده و معنی حشر و نشر و بعث را واضحاً بیان فرموده اند
و در ذیل کلمه معاد بآن اشاره شده است میفرمایند قوله
تعالی :

اما آنچه سؤال نمودی از مبدأ و معاد و حشر و نشر و صراط
و جنت و نار کلبا حق لا ریب فیہ و موقن و بصیر در کل حین
جمع این مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده
مینماید چه که هیچ اتی از امری محروم نه . . . و لکن مقصود
الهی از حشر و نشر و جنت و نار و امثال آن این از کار که
در الواح الهیه مذکور است مخصوص است به همین ظهور
مثلاً ملاحظه فرما که در حین ظهور لسان الله بکلمه ای تکلم
میفرماید و از این کلمه مخرجه از فیه جنت و نار و حشر و نشر
و صراط و کل ما انت سئلت و ما لا سئلت ظاهر و هویدا میگردد
هر نفسی که موقن شد از صراط گذشت و بجنّت رضا فائز
و همچنین محشور شد در زمره مقربین و مصطفین و عند الله
از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله

معرض شد در نار و از اهل نهي و سجين و در ظل مشرکين
 . . . عشرت و اينست ظهورات اين مقامات که در حين ظهور بکلمه
 ظاهر ميشود و لکن نفوس که موقن شده اند برضی اللہ
 و امره بعد از خروج ارواح از اجسام باجر اعطال در دار اخري
 نافر خواهند شد چه که آنچه در اين دنيا مشهود است
 استعداد زياده از اين در او موجود نه اگر چه کل عوالم
 الهی طائف حول اين عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر
 عالمی از برای هر نفس امری متکثر و متوزر و همچو تصور مکن
 که آنچه در کتاب اللہ ذکر شده لغو بوده " فتعالی عن ذلک "
 قسم بافتاب افق معانی که از برای خلق جنات های لا عدل
 لها بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از جنات
 رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مومنين
 از اين دنيا بجنات لا عدل لها وارد و نعمت های لا تحمسن
 متنعيم و آن جنات شرارت اعمالی است که در دنيا بآن حاصل
 شده اند باری جنات و نار در حیات ظاهری اقبال
 و امراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح بجنات
 لا عدل لها و همچنين بنار لا شبه لها که شر اعمال مقبل
 و معرض است خواهند رسيد انا نشهد بان العسراط
 وضع بالحق وان الميزان قد نصب بالعدل وان الظهورات
 حشرت و الهروزات برزت و الناقور نقرت و الصور نفتح و الارض . . .

انبتت و نسمه الله قد هبت و روح الله ارسلت و الحوريات
 تزينت و الفلمان استجملت و القصور حقت و الغرف رصعت
 و اهل القبور قد بعثت و الاعالي سفلت و الازاني رفعت
 و الشمس اظلمت و القمر خسف و النجوم سقطت و العیاء سبکت
 و القطوف ذببت و الفواکه جنبت و الايات نزلت و اعمال المرصين
 قد محت و افعال المقبلين قد ثبتت و اللوح المحفوظ قد
 ظهر بالحق و لوح السطور قد نطق بالفضل و مقصود الابداع
 ثم محبوب الاختراع ثم معبود من فی الارض و السماء قد ظهر
 علی هيكل الغلام اذن ينطق السن كل شئ بان تبارك
 الله ابدع الابدعين . انتهى

اموری را که در این لوح ذکر فرموده اند جمیع از اموری است
 که بر حسب معتقدات مسلمان باید در روز قیامت آشکار شود
 و من در ذیل شرح عقیده آنان باین امور اشاره کرده ام ،
 حضرت رب اعلی جل ذکره در کتاب بیان در باره قیامت
 و حساب و صراط و میزان و سایر امور متعلقه بقیامت شرح
 و بسط کامل نازل فرموده اند در باب سبع از واحد ثانی
 میفرماید : فی بیان يوم القیامه ملخص این باب آنکه
 مراد از يوم قیامت يوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده
 نمیشود که آخدی از شیعه يوم قیامت را فهمیده باشد بلکه
 همه موهوماً امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد

و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین فروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی ع تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مومن بموسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله کران زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله ص تا یوم عروج آن قیامت عیسی ع بود که شجره حقیقت ظاهر شد در هیکل محمد ص و جزا داد هر کس که مومن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یفرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند و هدیه فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دوست و شصت که سنه هزار و دوست و هفتاد بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بود و الی فروب شجره حقیقت قیامت قرآن است . . . و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است . . . الخ

و در ابواب بعد حقیقت موت و حقیقت قبر و سؤال ملائکه را بیان فرموده اند و در باب یازدهم از واحد ثانی در باره بعثت فرموده اند : . . . هر شیئی که اطلاق شئییت بر

او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعثت هر شیئی بذکر من یظهره الله است در آن روز . . . و در باب دوازدهم واحد ثانی در باره صراط میفرمایند : . . . مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده والا بر دین صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان با آورده از سموات و ارض اوسع هل از سما مقبولات و ارض قابلیات اجلسی تر و مؤمنین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند هلی و ربنا هذا هو الحق من عند الله لا رب فیہ تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل نفس بنفس و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده (حضرت قدوس مقصود است) و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون و بعضی آیات راشنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشیئی تأمل نموده ایشان بر صراط حیران مانده . . . چه بسا اشخاصی که بر صراط می مانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف (انجیل) که بر صراط کتاب قاف (قرآن) مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند و از برای دین مومنین ادق از شعر واحد از سیف است زیرا که نمیتوانند

از حجیت آیات قبل بیرون روند و نه اثباتی بمثل نمایند و نه
از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند اینست که از برای ایشان
أَحَدٌ از سیفِ وَادِقٍ از شمر میگردد و از برای مومنین اَوْسَعُ
از جنت میگردد . . . و در باب سیزدهم همین واحد در باره
میزان میفرمایند :

” در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و اوامر مشرقه
از شمسِ جود او“

و در باب چهاردهم واحد دوم در باره حساب میفرمایند :
” خداوند عالم حساب میفرماید کل شیئی را آنچه حساب
میفرماید شجره حقیقت . . . و حساب میفرماید کل را در یوم
قیامت بیک کلمه واحد چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب
فرمود بیک کلمه و آن اینست اِنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا
رَبُّ كُلِّ شَیْءٍ هر کس تأمل نمود در نار نفی بعدل حساب
کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب
کرده شد . . . و در باب شانزدهم واحد دوم در باره جنت
فرموده اند . . . تا امروز کسی غیر از مظاهری که خداوند
مخصوص خود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را . . .
الخ

و در باب هفدهم واحد دوم در باره نار فرموده اند :
از برای نار شئون ما لانهایه بما لانهایه بوده و هست جوهر

جوهر او عدم عرفان الله است و در باب هیجدهم
همین واحد فرموده فی بیان أَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَّارِیْبٍ فِیْهَا . . .
در هر ظهور مشیتی ساعت بحقیقت اولیه اوست . . . الخ .
و در ایقان مبارک در باره صور میفرمایند قوله تعالی :

ملاحظه فرمائید که چقدر بی ادراک و تمیزند نَفَخَ مُحَمَّدٌ
را که باین صریحی میفرماید ادراک نمیکنند و از افاضه این
نَفَخَ الهی خود را محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که
یکی از عباد اوست میشوند با اینکه تحقق وجود اسرافیل
و امثال او بهیان خود آن حضرت شده . . . الی قوله تعالی
مقصود از صور صور محمدی است که بر همه ممکنات دیده شده
قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قیامت
اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدید ایمانیه مَخْلَعٌ
فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده نمود . . . الی قوله تعالی
. . . سبحان الله چقدر آن قوم از سهل حق دور بودند
با اینکه قیامت قیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه
ارض را احاطه نموده بود معذک سخریه مینمودند . . . و در
مقام دیگر از ایقان مبارک فرموده اند قوله تعالی :

جميع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب
و کتاب و غیره کل بتنزیل همان يك آیه هویدا شد و بحر صسه
شهود آمد . . . و در مقام دیگر فرموده اند قوله تعالی :

ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما . . . یومی اعظم از این بیوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست . . . و در مقام دیگر قوله تعالی : حکم رجوع و بعثت و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما . . . و در مقامی دیگر از ایقان قوله تعالی : این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کلی کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند بدان . . . و در مقامی دیگر در باره جوهریات جنت اشاره فرموده اند بقوله تعالی . . . چه مقدار از جوهرها معانی در غرقه های حکمت مستور گشته که احدی من آنها ننموده لم یطمئنهن انهن قبلهم ولا جان . . . الخ

الواح البهیه معلو از این حقایق است که اسرار کتب را فاش فرموده و ابواب اوهام و زخارف اقوال مدعیان حکمت و علوم را بکلی سدود ساخته و اهل عالم را ممنون مواهب وجود فرموده است من در کتاب درج لثالی هدایت جلد اول و در ریحیق مختوم جلد اول و ثانی بسیاری از این الواح را که در باره معاد و جنت و نار و علامات ظهور و قیامت کبری است در مواضع مختلفه نوشته ام ، طالبین مراجعه فرمایند .

در مائده آسمانی نیز از قبیل آیات و الواح مبارکه موجود

است . در اینجا لوح مبارک حضرت عبدالبهیا را در باره حقیقت معنی آیات قرآنی که در باره قیامت و جنت و نار و غیرها در جواب سائل نازل شده است نقل میکنم .

حضرت عبدالبهیا جل ثنائه در لوحی که عنوانش " ای بنسده الهی و نامه شما واصل " میفرمایند قوله الاحلی :

" . . . نعیم روح قرب جمال قدیمست و جحیم بعتر از آن نور مبین کمال و نقس است و علویت و اسفلیت و نورانیت و ظلمانیت هر چند روح مجرد است ولی تجردش از عالم جسمانی است اما من حیث هی هی دارندۀ مراتب و مقام عالی و دانسی هر چند از رنگ امکان آزاد است و لکن بحسب عالم خود او را مراتب و مقامات و شئون نامتناهی و همچنین رجوعش الی الله رجوع جزئی الی الکل مانند قطره و دریا نه بلکه این رجوع مانند رجوع طیور بگلشن عنایت رب غفور ملاحظه نمائید کسه ارواح در اوقات تعلق با جسم در جمیع شئون از یکدیگر متنازند بعضی در علو ادراک و کمالات و بعضی در آدنسی درجه نقس و مذلات همچنین بعد از رجوع بعوالم البهیه این فرق و امتیاز موجود . انتهى

(مائده آسمانی باب دهم از فصل دوم قسمت اول)

برای اطلاع از عقاید طوائف و اقوام مختلفه و پیروان ادیان یهود و مسیحی و مسلمان و عقاید حکما و فلاسفه و عرفا

و غیرهم بذیل "علامت قیامت موهوم . . ." مراجعه فرمائید .
 سرکار مخدیره محترمه امه البهائم آبادی امرالله روحیه خانم
 زبانی حرم محترمه حضرت ولی امرالله جل ثنائه در کتاب
 دستور العمل زندگانی مقاله ای شیوا در باره مرگ و عالم
 بعد نوشته اند و من در اینجا قسمتی از آن مقاله را اقتباس
 میکنم و مضمونش را بفارسی در این کتاب مندرج میسازم زیرا
 شامل فوائد مهمه عظیمه است و آن اینست :

مرگ - پس از مرگ

در دوره زندگانی انسان دو امر مهم اتفاق می افتد
 یکی تولد و دیگری مرگ . هر فردی محدود در بین این
 دو نقطه تولد و ممات است . تولد آغاز دوره زندگانی و مرگ
 خاتمه آن است ، در دوره زندگانی انسان مقداری زیاده
 قوی و افکار دارد ولی مرگ همواره با اوست آری مرگ در جمیع
 دقائق و ساعات زندگانی با ما همراه است هر ساعتی که
 از عمر ما میگذرد مرگ پیش از پیش خود نمایی میکند ولی ما از
 او غافلیم و وقتی متوجه میشویم که ما را در چنگال و دندان
 خود فشار میدهد ، مرگ و حیات با هم توأم و هم عنان
 و شریک هستند ، جریان خون در شریان و آورده ما بـ
 مدلل و ثابت میسازد که روزی خواهد آمد که این جریان قطع

میشود و قوای جسمانی زائل میگردد هر جریانی که هوقوع
 میپیوندد بهمان قدر ما از حیات دور و بمرگ که همیشه با
 ماست نزدیک تر میشویم کاش مردم از این بیشتر در باره مرگ
 فکر کنند و کاش بدانند که مرگ چیست ؟ چه حالتی است و چه
 تفسیراتی بواسطه مرگ حاصل میشود ؟ اگر مردم فکر کنند
 و بفهمند هرگز از مرگ غافل نمیشوند و هرگز از مرگ بیم
 و هراس ندارند و با کمال سرور و نشاط بانجام وظائف
 حیاتی خود خواهند پرداخت . اگر بدانند مرگ چیست
 خود را غفلت و زلت دور نگاه میدارند و پیوسته بانجام اعمال
 لازمه مشغول و مہمبای پذیرائی مرگ هستند و با سرور و نشاط
 او را استقبال میکنند ، آنها که از مرگ میترسند از معنایی
 مرگ غافلند ، مرگ فنا و زوال نیست مرگ دروازه حیات ابدی
 است ، مرگ راهی است که ما را بدروازه بقای جاودانگی
 رهبری میکند و میرساند حیات این جهان برای کشتن گسل
 و لاله و نباتات زیبا و محصولات مفیده است و درو کردن
 نتیجه و ثمر این کشت و زرع در ماورای دروازه مرگ است
 این جهان با اینهمه زیبایی و دلربایی و ثروت و مکنات و خوشی
 و کامرانی نسبت به جهان پس از مرگ مانند نشاءه رجم نسبت
 باین جهان است . این جهان هم رجم جهان پس از مرگ
 است ما از رجم این جهان بواسطه مرگ در جهان بعد متولد

میشویم . البته ما باید سعی کنیم که برای خود در جهان
مقامی ارجمند بدست آوریم تمام این جهان برای ترقی
و سعادت انسان تکوین و ایجاد شده است ، تمام زحماتی
که انسان در این جهان میکشد تمام قوای مادی و معنوی این
جهان جمع امور از جزئی و کلی برای یک منظور است و آن -
اینست که انسان بتواند در این جهان وسائل لازمه را برای
یک مسافرت ابدی آماده نماید این جهان و آنچه در اوست
نسبت بسر منزلی که انسان متوجه آنست حکم خواب دارد روزی
که انسان اثاث و لوازم سفر خود را در کشتی مینهد و برای
مسافرت آماده شد براه می افتد روز مرگ است وقتی کس
بکشتی می نشیند جمیع علائق و اثاث و قهر و دارایی خود را
در خشکی مینهد و آنها را میگذارد و خود با زاد و توشه
لازم براه می افتد .

آری بدیهی است که هرکس بخواهد سفر دریا کند باید قبل
از عزیمت آنچه را که در ضمن مسافرت لازم دارد تهیه کند
و چون سوار کشتی گردید جمیع آنچه در خشکی متعلق
باوست از قبیل دکان و خانه و اشیاء مختلفه و ما یطبخ
و . . . بجا میگذارد و خود با زاد و توشه که بدر سفر
دریا میخورد روانه میشود و اگر در تهیه لوازم سفر دریا
در اوقاتی که در خشکی هست کوتاهی کند وقتی که عزیمت

کند خود را محتاج می بیند و دیگر تهیه و تدارک لوازم ضروری
در آن هنگام غیر مقدور است پیوسته تأسف میخورد که چرا
در دوره اقامت در خشکی و قبل از عزیمت از فرصت برای
تهیه لوازم ضروری استفاده نکرد . ایروب افسانه نویسن
معروف یونانی در دو هزار سال قبل در ضمن داستان کوچک
و مفید مورچه و ملخ شرح حال این گونه نفوس را با کمال
مهارت تشریح کرده است ، مورچه در فصل تابستان که فرصت
مناسبی برای تهیه مصارف لازمه زمستان است همواره کوشش
میکرد و جدیست مینمود تا جمیع ما محتاج خود را فراهم
ساخت و در موقع زمستان آسوده و راحت بسربرد ولیکن
ملخ از فرصت استفاده نکرد و آن دوره مناسب را بیهوده
از دست داد و در زمستان از سرما و گسرینگی هلاک شد
ما هم در این عالم که بمنزله خشکی برای مسافر دریا و مانند
تابستان برای مورچه است باید از فرصت چند روزه استفاده
کنیم و برای سفر جهان ابدیت وسائل و لوازم اصلی ضروری
را تهیه کنیم وقتی که بکشتی مرگ سوار شدیم و راه سر منزل
حیات باقیه را پیش گرفتیم اگر در این جهان از فرصت استفاده
نکرده باشیم پشیمان و متأسف و معذب خواهیم بود ، همانطور
که بعد از حرکت کشتی دیگر مسافری که لوازم را تهیه نکرده
است نمیتواند دو مرتبه کشتی را نگاه دارد و بخشکی برگردد

و لوازم را تهیه کند ما هم وقتی بکشتی حیات ابدیه روانه
گشتیم دیگر نمیتوانیم دو مرتبه باین جهان مراجعه کنیم
و تدارک ما فات نمائیم ، کشتی برای ما دیگر نه صبر خواهد
کرد و نه مراجعت خواهد نمود اگر قدری درُست دقت و تفکر
کنیم حتماً رفتار خود را عوض میکنیم و از این فرصت گرانبه
حداکثر استفاده را مینمائیم خواه و ناخواه بلیط کشتی مسات
را بما خواهند داد و ما را بکشتی سوار خواهند کرد در آنجا
زاد و توشه لازم است و اگر چیزی را فراموش کنیم و با خود
نبرند ابرم کشتی نه صبر میکند و نه برمیگردد .

انسان نباید از مرگ بترسد ، فکر دربارهٔ ممات برای انسان
فکر بی نهایت شیرینی است انسان چون در این دنیا متوجه
امور مادی است و از توجه بمسائل روحانی برکنار است از مرگ
بترسد اگر معنی مرگ را بفهمد و بداند که ممات علت حیات
جاودانی است و پس از انحلال ترکیب جسم باز هم دارای حیا
و استقلال وجودی است از مرگ نخواهد ترسید بلکه بانتظار
او خواهد نشست و اگر بداند که مرگ برای انسان پس
از زندگانی این جهان عین حیات است و مانع کسبی
است که از یک اطاق باطاق دیگر وارد شود و در را پشت
سر خود ببندد هرگز از مرگ نخواهد ترسید کسی که از
اطاقی باطاق دیگر می رود و در را می بندد هوش و حواس و

حیاتش همه با برجاست و انتقال سبب زوال نیست همینطور
کسی که از این جهان بجهان دیگر از درِ ممات وارد میشود
حیاتش باقی و برقرار است هیکل جسمانی منحل میشود ولی
حیات معنوی باقی است اگر انسان این مطلب را بفهمد
رفتار و کردارش عوض میشود و تمام توجهش بمالم مادیات
محصور نمیگردد بلکه با یک چشم باین جهان و شئون آن و با
چشمی دیگر بآن جهان و حیات جاودانی آن مینگرد دیگر
از مرگ بترسد و از آن بترسد که خود برای خود چسبه
سرنوشتی را تعیین کرده است کسی که میخواهد ازدواج کند
قبل از اقدام باین عمل آنچه را برای زندگانی خود لازم میداند
فراهم میکند و اسباب راحتی خود و زوجه اش را از هر حیث آماده
میسازد از طواری داماد بتهیه لوازم از قبیل خانه و لباس
و اثاث و غیره مشغول میشود و عروس از طرف دیگر بفکر تکمیل
نواقص زندگانی می افتد و میخواهد لباس و لوازم و اثاث خانها
از هر جهت جالب و کامل باشد وقتی که وسائل بتمامها فراهم
شد هر دو با نهایت سرور و نشاط منتظر فرارسیدن روز معین
عروسی هستند و شیرین ترین افکار برای آنان فکر آن روز است
و اگر کوچکترین لوازم خود را هر یک از آنان ناقص ببینند
سعی میکنند که قبل از ورود روز معین آن را تکمیل و فراهم
کنند و اگر هم قبل از تکمیل نواقص و تهیه لوازم بآنها گفته

شود که برای عروسی حاضر شوند بهیچوجه اقدام نمیکند و میگویند نواقص ما تا تکمیل نشود هرگز اقدام بعروسی نمیکنیم با آنکه قلباً آرزوی فرا رسیدن آن روز را دارند مرگ برای انسان حکم عروسی را دارد و بایزندگانی جدیدی را برویش باز میکند انتظار ورود آن روز و فکر در اطراف آن خیلیمی شیرین است ولی باید نقصی در کار نباشد و لوازم از هر حیث کامل باشد ما باید هر دقیقه از ایام حیاتِ حالیه خود را غنیمت بشماریم و در صدق تهیه لوازم و تکمیل نواقص برای ورود در دوره زندگانی جدید خود برآئیم و گرنه پشیمانسی بریم و ندامت را سودی نخواهد بود تنها چیزی را که ما با خود از این جهان میبریم حالاتِ روحی و کیفیاتِ درونی ماست که در این جهان تحصیل کرده و در آن دنیا حقیقت و شخصیت را مستقل و محرز میسازد .

زوائد و شئون که خارج از حقیقت ماست اگر در این جهان سبب اختلافی نواقص و معایب میگردد پس از مرگ دیگر نمیتواند نواقص و معایب ما را بپوشاند ما در آنجا همانطوری که هستیم جلوه گر میشویم هرچه را حقیقتاً دارا باشیم دارا هستیم و هرچه را نداشته باشیم در آنجا هم نخواهیم داشت در این جهان ما در بعضی از شئون و حالات جسمانی و روحانی برخلاف آنچه هستیم خود را جلوه میدهیم و بوسائل مختلفه

نواقص خود را که سبب شرمساری است مخفی و پنهان میسازیم مثلاً شخص کوتاه قد کفش پاشنه بلند میپوشد تا در انظار خوش قد و قامت جلوه کند با آنکه حقیقت حالش بر خلاف است شخص بلند قد کفش پاشنه کوتاه بپا میکند تا خود را معتدل القامه معرفی کند لباس انسان سبب اختلافی عدم تناسب اندام و نقص اعضا و سایر معایب میگردد با آنکه حقیقت حال برخلاف آنست همچنین ادا کردن جماعات موبایانه و خود نمائیسای و خورد آرائی و غیرها حالاتِ روحی و باطنی انسان را در ظاهر برخلاف آنچه در واقع و نفس الامر موجود است جلوه میدهند و بر روی فقر اخلاقی و فاقه روحی انسان پرتو میکشد و باین جهت ما دیگران را چنانچه باید و شاید نمیتوانیم بشناسیم و حتی از شناسائی خود هم عاجزیم و گاهی حقیقت حال ما برخلاف ماهم پنهان میماند این مسائل همه محدود در زندگانی این جهان است و پس از مرگ تمام این روپوشها و ششون عاریتی از چهره حقیقت و واقعیت ما برداشته میشود و آنطوری که هستیم در جهان جاودانی جلوه خواهیم کرد همانطور که شخص ناقص الخلقه وقتی که لباس خود را که ساتر عیب است اوست از تن بیرون آورد همانطور که هست آشکار میشود ما هم پس از مرگ البسه عاریه شئون مختلفه را که ساتر حقیقت روحی ما در این جهان بود از خود دور کرده و آن طوری

که هستیم آشکار میشویم ، پس بهتر آنست که در این جهان بطرز هستی و حقیقت حال خود عارف شویم و پرده های عاریتی را بیک سو زنیم و بانجام وظایف و اعمالی مشغول گردیم که سبب ترقی روح ما باشد تا در آن جهان بر اثر کشف حقیقت خجل و شرمسار نباشیم . انبیای الهی برای تشریح کیفیت و تقریب حقایق آن جهان بفهم و ادراک انسان کلمات بهشت و جهنم و حورالعین و جواهر و قصور و . . . را استعمال فرموده اند البته آن عالم جهان مادی و جسمانی نیست که مطالب مزبوره بنحو جسمانی در آن موجود باشد پس سبب تعبیر انبیا از حقایق عالیه بکلمات مزبوره چیست ؟ اگر در مطالبی که ذیلا ذکر میشود دقت فرمائید کاملا مقصود روشن و واضح میگردد ، انبیا بما میخواهند بفهمانند که وقتی از این جهان میرویم در آن جهان که جهان کشف اسرار و رفع آستار است حال ما چگونه خواهد بود ؟ چون انسان آنچه را که دیده و ادراک کرده میتواند بفهمد و تصور کند و آنچه را که ندیده و ادراک نکرده از تصور آن عاجز است لهذا برای تشریح حقایق معقوله که بحواس ظاهره درک نمیشوند مجبوریم آن حقایق معقوله را در قوالب محسوسات افراغ کنیم و در لباس تشبیه و تمثیل بیان نمائیم تا باین وسیله آن حقیقت عالیه به ادراک انسان تقریب شود

انبیای الهی هم برای تشریح کیفیت نشاء بعد همین رویه را پیش گرفته اند و بزبان و لغتی که حقایق را بفهم انسان نزدیک کند تکلم فرموده اند یعنی بزبان تشبیه و تمثیل سخن گفته اند و حقیقتی را در لباس مجاز آراسته و در جلو چشم ادراک ما قرار داده اند درحقیقت میتوان گفت انبیای الهی بمنزله نقاش ماهری هستند که حقایق معنویه را برای ما نقاش کرده اند " جهنم و بهشت " " آتش و عذاب " " گریه و ناله " از طرفی و جنت فردوس - شراب ناب " حورالعین " بال و بهر جواهر و طلا و غیرها از طرف دیگر تشبیهات و تمثیلاتی هستند که برای ادراک حقایق معقوله جهان جاودانسی بکار رفته اند . اگر ما این مسائل را از نظر مادی بنگریم و بگوئیم که در آن جهان هم این امور مادی وجودند پس چه فرقی میان این جهان و آن جهان خواهد بود ؟ فرقی و امتیاز بین این عالم و عالم بعد وقتی است که ما برای این مطالب معنی و حقیقتی غیر از ظاهر آن قائل شویم .

انسان در این دنیا از آتش و عذاب و هدبختی و غیره متنفر است و همیشه سعی میکند که از این قبیل امور دور باشد و از طرف دیگر از باغ و بوستان و سرور و خوشی و زندگانی راحت و با شرافت و پرواز کردن از سمتی بسمت دیگر خیلی خوشش میآید و طالب اینهاست انبیا هم مردم فرموده اند

که برای مردم شیر و بدعمل مجازات ها از قبیل آتش و عذاب
 و... در جهانی که خداوند حاکم علی الاطلاق است
 معین شده است و برای ابرامکافات از قبیل بهشت و...
 تمیین شده ولی مقصود این نیست که اینها بنحو مادی
 موجود است بلکه مقصود انبیا آنست که بانسان بفهمانند که
 برای اعمال بد مجازات و برای اعمال نیک مکافات مقرر است
 و برای آنکه انسان تا اندازه ای بکیفیت آن پی ببرد مجازات
 و مکافات را در لباس تمثیل و تشبیه ذکر فرموده اند مردم
 از وعظ و ناصحین خیلی شنیده اند که بهشت و دوزخ هست
 و خدا شیران را بدوزخ و ابرار را بهشت میبرد همه
 ما مکرر شنیده ایم ولی آیا هیچوقت فکر کرده ایم که ممکن است
 مجازات و مکافات عالم بعد هم بر اساس قوانین لایتفییر
 و قواعد محیطه ثابته که در جهان مادی هم مجری و مضمی
 است بنا شده باشد ؟ قانون در همه جا یکی است و حکمش
 یکسان است همانطور که در این جهان مجازات و مکافات
 در حکومت های مختلفه موجود است در جهان الهی هم
 مجازات و مکافات موجود است و عامل هر عمل بر حسب اعمال
 خود محکوم است که بمجازات یا مکافات برسد " خیمه نظم عالم
 بدستون برپاست مجازات و مکافات " مجازات و مکافات
 در هر دو عالم جسمانی و روحانی مادی و معنوی حکم

فرماست و در هر نشاءه و رتبه بطرز مخصوص جلوه گر است
 مثلا در عالم نباتات اگر شاخه گیاهی بآنچه برای نمو خود
 لازم دارد از قبیل نور ، آفتاب و باران و غیره برسد مکافات
 اوست و در نتیجه سرسبز میشود و خرم و با نشاط جلوه میکند
 " و اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه " پژمرده میشود و بسه
 مجازات میرسد یعنی قانون لایتفییر و محیط مجازات و مکافات
 کار خود را میکند ولی ظهور آن در هر رتبه بنحو خاص
 است اما هر چه هست همان مجازات و مکافات است در عالم
 حیوان و انسان هم این قانون لایتفییر حکم فرماست و حیوان
 و انسان هم از مجازات اندیشه دارد و بفوائد مکافات آگاه
 است یعنی میدانند که مجازات و مکافات ناشی و منبسط
 از نفس عمل اوست اگر برخلاف وظیفه معینه خود رفتار کند
 بمجازات میرسد وگرنه بمکافات فائز میگردد این مطلب که
 شرح آن را بیان کردیم در جمیع موارد جریان دارد تازمی
 که ظهران را تمقیب میکند و آن را مورد ازیت و آزار خود
 قرار میدهد چون اسیر ترشحات منتنه او واقع میگردد و از
 این جهت نهایت زجر و عذاب را میکشد با خود میگیرد
 اگر او را بحال خود وامیگذاشتم هرگز باین بلا دچار نمیشد
 اسب رنج کشیده و خسته که سرش را بهازوی صاحبش تکیه
 میدهد بیقین میدانند که وی میتواند او را کمک کند همه

این مسائل دلیل است که انسان و حیوان همه میدانند
 که اطاعت قوانین و مراعات قواعد جاریه سبب انتعاش و عیالت
 خوشبختی و سرکشی و عصیان باعث رنج و بدبختی است
 حیوان و انسان هر دو در فهم این معنی شریکند و بمواقب
 اطاعت و نتایج عصیان آگاه ، گریه که در زیر میز غذا نشسته
 بخوبی میداند که اگر بالای میز برود مورد اذیت و آزار گدبانو
 خواهد شد زیرا میداند که جستن روی میز اکیداً ممنوع است
 و لهذا از این عمل خودداری میکند ، سگ باین معنی خوب
 پی برده که اگر آرام بنشیند و دم خود را بجنیانند و با نگاه
 مخصوص چشم بصورت صاحب خود بدوزد حتماً مورد نوازش
 صاحبش قرار میگیرد و از انعام او بهره مند میشود ، اطفال
 کوچک همه میدانند که اگر اطاعت والدین خود نکنند مورد
 تنبیه و شکنجه قرار خواهند گرفت و اگر اطاعت کنند پاداش
 نیک خواهند یافت پس صواب موجب پاداش و خطا باعث
 کیفر و مجازات است . اینک گوئیم دو نوع خطا و صواب موجود
 است و ما از دو قسم پاداش یا کیفر و تنبیه نصیب میبریم ، اطاعت
 و عصیان قوانین طبیعی عبارت از صواب و خطای طبیعی
 و پاداش و مجازاتش هم اجباری و اضطراریست مثلاً آتش
 مهسوزاند زیرا طبیعتش اینست ، غذا بما قوت میبخشد زیرا
 دریافت بدل ما یتحلل طبیعی ماست اما اطاعت و عصیان

منحصراً باین نیست قوانین غیر طبیعی یا قوانین موضوعه هم
 وجود دارد که وضع آن بواسطه طبیعت نیست بلکه بواسطه
 قوه حاکمه است حال اگر ما گاهی زیاده از حد غذا بخوریم
 و در نتیجه این خلاف قانون مریض شویم البته بخود مان میگوئیم
 تقصیر خودم بود که مریض شدم اگر زیاد نمیخوردیم مریض
 نمیشدم ، ملاحظه میفرمائید این خلاف قانون طبیعی سبب
 حصول مرض شد که ما از روی میل و اختیار غذا زیاد خوردیم
 و در نتیجه مریض شدیم زیرا قانون طبیعی را شکستیم و پسا
 از دایره محدود بیرون گذاشتیم و این خود خطا بود و ما
 باین نوع خطای مرتکب شدیم و بمجازات هم که عبارت از ابتلای
 بمرض بود رسیدیم ، باز هم باین مثال دیگر میزنیم و میگوئیم
 مردی که در اتوبوس نشسته و آن را میراند چون بسر چهار
 راه میرسد باید مواظب و متوجه باشد که اگر چراغ قرمز درست
 راهنمایی روشن است توقف کند و بسیر خود ادامه ندهد
 زیرا با وجود چراغ قرمز عبور و مرور ممنوع است و لکن ایس
 قانون طبیعی نیست یعنی بواسطه طبیعت وضع نشده بلکه
 بواسطه قوه حاکمه وضع شده تا اصول سیر ماشینها در شهر
 برقرار شود و بکسی آزاری از آنها نرسد حال اگر این مرد
 چراغ قرمز را ببیند و اعتنا نکند و بسیر خود ادامه بدهد
 مرتکب خطا شده و نقض قانون کرده و در نتیجه او را بمحکمه

میرند و جریمه میکنند مشاهده فرمودید که انسان میتواند بد و نحو محکوم بمجازات بشود و بد و نحو میتواند خلاف قانون کند یکی طبیعی و دیگری ارادی و وضعی ، یکی برای اینکه قانون حکومت را شکست و دیگری برای اینکه بر خورد و قانون طبیعت را شکست این شخص باید بدنش شکنجه و رنج ببیند تا خطایش زایل و بصواب تبدیل گردد و آن باید خودش - محکوم محکمه شود زیرا نقض قانون حکومت کرده است یکی بقوانین طبیعی بنظر بی اعتنائی نگرست و دیگری رعایت قوانین مملکتی را نکرد ، هر دو مرتکب خطا شدند و هر دو بمجازات رسیدند هر چند خطا و مجازات هر یک از نوعی خاص بود ، در حال مرگ ما خودمان را در حالتی شبیه به حالتی که ذکر شد خواهیم یافت یعنی همانطور که هستیم جلوه خواهیم کرد و در نتیجه خطا یا صواب بمجازات یا مکافات خواهیم رسید . اگر قوانین مهمه عظیمه روحانیه را که برای ترقی و سعادت روح ما وضع شده مراعات کرده باشیم بمکافات میرسیم و اگر قوانین مزبوره را مراعات نکرده باشیم در نتیجه این خطا بمجازات خواهیم رسید و اعتدال روحانی دارا نخواهیم بود همانطور که جسم ما بواسطه عدم رعایت قوانین مقرر جسمانیه از اعتدال محروم میگردد روح ما نیز بواسطه عدم رعایت قوانین مقرر روحانیه از اعتدال محروم

و بی نصیب خواهد شد . همان طور که بواسطه عدم رعایت قوانین موضوعه بواسطه قوه حاکمه گرفتار مجازات میشویم بر اثر مخالفت و عدم رعایت قوانین موضوعه روحانیه که بواسطه قوه حاکمه یعنی خداوند وضع شده نیز گرفتار مجازات خواهیم شد و همانطور که بدن ما در حال مراعات قوانین طبیعی دارای اعتدال و صحت بود روح ما نیز در صورتی که قواعد روحانیه الهیه را مراعات کند و مطابق آن عمل نماید در نهایت سرور و اعتدال و نشاط خواهد بود ، اینست حقیقت بهشت و جهنم [] بهشت جای معین و مکان مخصوص نیست بهشت عبارت از رتبه عالیه و درجه بلند روح است . جهنم نیز آتشکده سوزانی نیست نتیجه خطا و خلاف قوانین مقرر است که برای روح ما حصول میدهد . ملاحظه بفرمائید هر یک از ما در عرض روز اگر بخوشی و شادگامی بگذرانیم میگوئیم در بهشت هستیم و بدیهی است که خوشی و شادگامی در نتیجه رعایت قوانین مقرر طبیعی و وضعی است و اگر در سختی و مشقت که نتیجه عدم رعایت قوانین مقرر طبیعی و کشوری است بگذرانیم میگوئیم چه جهنم چه عذاب [] پس خوشی و شادگامی ناخوشی و درد و رنج یا بعبارت دیگر بهشت و دوزخ خارج از وجود ما نیست بلکه در داخل خود ماست . همچنین است بهشت و دوزخ نشاء بعد و عالم

بعد روح ما در عالم بعد و پس از مرگ وارد بهشت یا داخل جهنم نمیشود بلکه هر يك از ما چون بمیرد بهشت یا جهنم را برای خود با خودش از اینجا میبرد ، وقتی که انسان در خوشی و نعمت است و در این دنیا باو خوش میگذرد چنان وقت بسرعت سپری میشود که يك ساعت در حکم يك دقیقه بنظر میرسد و برعکس در حال سختی و رنج هر دقیقه بقدری دیر میگذرد که حکم ساعتی را پیدا میکند بلکه يك دقیقه بنظر از يك قرن هم گاهی بیشتر جلوه مینماید ما که این مطلب را در این جهان می بینیم باید بعینه در باره روح خود هم در عالم بعد و پس از مرگ همین مسئله را مورد نظر قرار دهیم و نباید فراموش کنیم که اگر روح ما مستی‌شور و مسرور باشد چه حالی خواهد داشت و اگر در عذاب و رنج باشد چه حالتی باو دست خواهد داد همواره روز مرگ را باید در نظر بگیریم و سعی کنیم که در آن روز روح ما مستی‌شور باشد گناهکار و اندوهگین ، این جهان جهان عمل و رفتار است دنیای سعی و جدیت است همانطور که جسم ما نمو میکند و بکار مشغول است روح ما نیز بر همین منوال است و پس از مرگ از عالم ماده و بدن قطع علاقه میکند در آن جهان دیگر اعمال و رفتاری در ردیف اعمال این جهان نیست آن عالم عالم کمال و ترقی روح است ، روح در چنین حالی از محیط

و مکان و زمان آزاد است یعنی فقط میتوان گفت وجود دارد - هستی روح در آن جهان بر حسب حالی است که در این جهان تحصیل کرده ، حلقه فیلم را دیده اید که چگونه مناظر مختلفه و رنگارنگ بطور کوچک و ریز در هر قسمت آن منطبق است و آنچه در مقابل آن بوده در آن ظاهر است کسار ما هم در این دنیا همین است هر روز عکس اعمال و رفتار روزانه ما برداشته میشود و یکی بعد از دیگری منطبق میگردد این فیلم عبارت از ذات ماست و پس از مرگ این فیلم ما را آنطور که هستیم نمایش میدهد ولی خیلی واضح و بزرگ همانطور که صور منطبقه در قطعات فیلم خیلی کوچک است و در همین نمایش بزرگ و واضح و آشکار میشود اعمال و رفتار روزانه ما هم در فیلم حیات ما کوچک و ریز منطبق میشود و شاید ما در این جهان بآنها وقتی نگذاریم و اهمیتی ندهیم ولی پس از مرگ که دوران نمایش آن فیلم است صور منطبقه در آن بسیار بزرگ و واضح و آشکار میشود و هر صورت ریز و ذره - بنهایت درجه عظیم و مهم جلوه میکند ، باید در این جهان که جایگاه فیلم برداری است مناظر زیبا و فرح بخش اختیار کنیم تا در هنگام نمایش آن پس از مرگ پژمرده و از مشاهده اش هراسان و افسرده نگردیم ، در این جهان که جایگاه فیلم برداری است انتخاب مناظر با اختیار خود ما است ولی پس

از انطباع دیگر از اختیار ما بیرون و همانطور که هست نشان میدهد اگر غفلت کنیم ممکن است که بر اثر عدم توجه در فیلم که منظره زیبایی برای آن تهیه شده از گوشه و کنار برخی نقاط تار و تیره و برخی مناظر زشت و نفرت انگیز منطبق شود که از قدر و قیمت فیلم چون نمایش داده شود بقدر زیادی بکاهد و پس از انتشار فیلم دیگر چاره ندارد و این بواسطه غفلتی بود که از ما در وقت فیلم برداری ناشی شده.

همینطور است فیلم روحانی ما ممکن است پس از مرگ در فیلم روح خود بمنظر زشت و مکروهی برخوردیم که بواسطه غفلت در این جهان در فیلم ظاهر شده است و دیگر در آن جهان چاره ندارد، پس باید با اعمال جزئی و کوچک خود هم مراقبت کنیم و غفلت نکنیم از هر کار بدی هر قدر هم جزئی باشد -
 بهره‌میزیم و از هر کار خوبی هر قدر هم ناچیز و بی اهمیت باشد مضایقه نکنیم زیرا ممکن است که مقدار زیادی گل گلاب از باغ برای خود بیاوریم و چون بمنزل برسیم در ضمن آن -
 گلهای رنگارنگ یک پروانه قشنگ ظریفی بیاوریم که بهر طرف می‌رود و دلربایی میکند این پروانه بمنزله همان عمل نیک کوچکی است که از آن غفلت نکردیم و از اجرای آن مضایقه ننمودیم -
 چقدر از مشاهده آن پروانه زیبا که بدون انتظار در پیما گلهای پیدا میشود لذت می‌بریم، هزاران مرتبه شدید تر

روح ما از مشاهده یک عمل نیک جزئی که در نشانه دنیا برای رضای خدا انجام داده و انتظار مشاهده آن را هم نداشته است لذت روحانی می‌برد ما در اینجا اگر وقت کنیم صور منطبقه در فیلم حیات ما از هر حیث خوب خواهد شد و نیز اگر از اجرای هر عمل نیکی اگر چه کوچک هم باشد کوتاهی نکنیم پس از مرگ از مشاهده فیلم روح خود مسرور و از دیدن پروانه های زیبای قشنگ لذت می‌بریم و اگر بر اثر غفلت در فیلم خود برخی از مناظر تارک و تیره و یا حشره گزنده و مودی در لابه‌لای گلهای بیاوریم چقدر متاذی و افسرده خواهیم بود ؟

روح پس از مرگ جمع اعمال خود را از جزئی و کلی حاضر و آشکار می‌بیند و بر اثر آن بمجازات یا مکافات میرسد اگر فیلم ما پس از مرگ تیره و تار و زشت باشد دیگر چاره نداریم و عوض نمیشود زیرا در فیلم برداری ما یعنی بدن ما و مناظر لازمه یعنی دوره حیات جسمانی ما همه از دست رفته است و تدارک مکافات پس از مرگ ممکن نیست تمام اعمال ما مانند صور مختلفه در صفحه فیلم روح ما منطبق شده است، اگر شخصی خطاکار قبل از مرگ بخطاکاری خود پی ببرد و در صد چاره بر آید میتواند خطایای خود را اصلاح کند و صور فیلم را عوض نماید و فیلم جدید روشن خوبی تهیه کند و بتلافی گذشته قیام نماید تا پس از مرگ از افسردگی و پژمردگی و اندوه نجات یابد

تا در این جهان است او میتواند اعمال خوب بکند و خود را عوض نماید و سیئات را بحسنات تبدیل کند اگر درختی در هنگام وزیدن باد سخت و شدید یکی از شاخه های خود را از دست بدهد چون ریشه اش محکم است و دارای نشو و نما میباشد میتواند بجای آن شاخه از دست رفته شاخه های از نو برویاند ولی اگر درخت از ریشه کنده شود دیگر امیدی نیست ، انسان هم تا زمام حیات خود را در دست دارد و هنوز زنده است میتواند سیئاتی را که در اثر تند باد های غفلت او را احاطه کرده بحسنات تبدیل کند ولی پس از مرگ دیگر ممکن نیست بدن انسان اگر دچار مرضی شود تا مژمن نشده میتواند آن را دفع کند مگر چه مرض مژمن و چه زخم مهلک باشد که علاج پذیر نباشد ؟ فقط قوت و برکت لازم است .

رستن از خطا و خطر و تبدیل سیئات بحسنات بد و طریق ممکن است یکی آنکه انسان بخواهد باین کار اقدام کند یعنی اراده کند که خود را عوض کند و دیگر آن که نفس مقتدری قدم در میدان بگذارد و دست او را بگیرد و او را عوض کند و از خطا بصوابش تبدیل نماید و سیئاتش را بحسنات تبدیل کند ، معنی اینکه انسان بخواهد عوض شود و خطایش بصواب برآید اینست که توبه کند و پشیمان شود از خودش بپسزارد شود و سعی کند خود را عوض کند در فکر چاره باشد از هر

جا کمک بطلبد بعضی اشخاص در این جهان و جهان دیگر خیلی دارای روح خشن و سختی هستند بخودی خود عوض نمیشوند ، محتاج بمساعدت هستند مانند دانه بسیار سختی که بزودی نمی روید باید او را مساعدت کرد و وسائل لازمه را فراهم آورد تا حال او عوض شود و پروید انسان را خداوند از آغاز تولد نعمت آزادی عطا کرده است و تا در این عالم است باید سعی کند و تدارک مافات نماید اول متوجه خطا کاری خود بشود و بعد تصمیم بگیرد که خود را عوض کند و خطاهای خویش را اصلاح نماید و پس از آن از خداوند کمک بطلبد و تا فرصت از دست نرفته است چاره بیندیشد و گرنه وقتی که از این جهان بار سنگینی از سیئات که بر پشت گرفته است بجهان دیگر وارد شود جز افسوس و درین شمیری نخواهد دید هیچکس نمیتواند در کس موثر شود مادام که او خودش نخواهد ، اول انسان باید بخواهد که تخییر کند و پس از آن طالب مساعدت و کمک خدا بشود و اگر از این مطلب غفلت کند و در این جهان چیزی نکارد در جهان دیگر چیزی باو نرسد و حاصلی درو نکند و باید چیره خوار خوان احسان دیگران بشود اگر انسان تا فرصت در دست دارد باین فکر بنفشد و بمواقب مهمه که در پیش دارد اندکی فکر کند آیا ممکن است که باز هم غفلت دامنگیرش شود و برای

بدست آوردن محصول در جهان بعد بکشت و زرع در این جهان نبرد از د ؟ نهایت درجه غفلت آنست که انسان در این جهان بقدری بکارهای مادی مشغول شود که ابتدا و ——— دقیقه ای هم باشد بیار مرگ نیفتد مرگی که حتماً روزی خواهد رسید مرگی که شاید این ساعت یا ساعتی بعد فرا رسد و وضع و حالت ما را کاملاً و از هر جهت تغییر بدهد و عوض کند مرگی که میتواند بر حسب اعمال ما که در این جهان مرتکب شده ایم سعادت یا سرور ابدی یا شقاوت و بدبختی و غم و اندوه جاودانی مهیا کند اگر این منظره خطرناک و مهیب را بنظر آوریم باید ببینیم که حالت پس از مرگ چه خواهد بود وقتی که خود را مسئول جمیع اعمال خود در مرکز تمرکز قوی و جهان ابدی می یابیم ؟ حال اگر کسی بخدا اعتراض کند که چرا دنیا را این طور خلق کرده و چرا این گونه قوانین در باره اعمال و نتایج آن مقرر فرموده این بحث دیگری است و لکن چنین اعتراض و بحثی بهیچوجه مشکلی را حل نمیکند و چاره کار نمی نماید ، قطع نظر از آنکه چنین اعتراض و — خُرده گیری بر خدا در باره خلق این جهان آفرینش که سر بسر جمال و کمال و زیبایی است خود نوعی از حماقت و جهالت است چنین کسی که بر جمیع جهان اعتراض دارد — بخودش هم که جزو جهان است همین اعتراضش متوجه است

ما باید همواره در باره خود و مال کار خود فکر کنیم و بطریقی که باید در حیات خویش بهیمائیم باید ناظر باشیم و به آیند خویش وقت کنیم حیات مادی ما یعنی جسم و جسمانیات ما بواسطه طبیعت نقش بندی و طرح ریزی شده و از آغاز تا انجام بر همان نسق ادامه خواهد داشت ولی طرح ریزی و نقش بندی روح و روحانیات ما در دست خود ماست زیرا نتایج اعمال و افکار ما حالت حیات روح ما را طرح ریزی میکند هر نقشی که امروز برای خود مرتبیم سازیم بهمان نحو پس از مرگ خواهیم بود ، نتیجه اعمال و اخلاق ما در جهان پس هویت ما را تشکیل میدهد و همان نتیجه است که همیشه ما خواهد بود و جاودانی از ما انفکاک نخواهد جست .
انتها

مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر

قدسی را ادراک فرمائید

مقامات تفصیل و فرق مظاهر مقدسه عبارت از ششون جسمانیه و حدود زمانی و مکانی و نژادی مظاهر مقدسه است که هر کدام از اقلیمی و نژادی مخصوص در زمانی معین

و مکانی معین با شریعتی خاص ظاهر شدند و برای هدایت قومی مخصوص مبعوث گردیدند از این نقطه نظر با هم اختلاف دارند ولی از جهت آنکه انوار شمس غیب در مرایای قلوب همه آنها متجلی است حقیقت واحد هستند برای تفصیل مقام به ذیل این دو عبارت " و در عهد خاتم " و " مقامات جمع و فرق " در این کتاب مراجعه شود .

مقامات جمع و فرق

مقام جمع عبارت از وحدت مظاهر مقدسه الهیه از حیث حقیقت متجلیه الهیه است که در همه آنها تجلی کرده و از این جهت همه یکی هستند و تعددی در میان نیست " لا نُفَسِّرُ؟ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ " و مقام فرق عبارت از حدود ظاهره و شئون جسمانیه و زمان و مکان و اسم و رسم و طایفه و نژاد هر یک از مظاهر مقدسه الهیه است که با هم تفاوت بسیار و فترق بیشمار دارد مانند هرج آسمانی که از حیث اسم و رسم و رتبه و مقام با هم متفاوتند و هر یک را اسمی خاص و شئونی مخصوص است و لکن از جهت تجلی و سبب شمس در آنها همه یکی هستند زیرا شمس واحد است و تعدد ندارد و اگر کسی به مقام جمع و فرق مظاهر مقدسه آگاه شود به حقیقت مطالب

فائز گردد و از شرك و عناد خلاصی یابد و به همه مظاهر مومن شود علت اصلیه احتجاب ملك از عرفان مظاهر الهیه همان بود که نظر به شئون و حدود ظاهره جسمانیه داشتند و به نور شمس حقیقت که در همه متجلی بود ناظر نبودند و گرنه بهمه مؤمن میشدند .

مولوی علیه الرحمه فرموده :

چونکه رفت از پیش دیده روی یسار

نایب باید از اوسان یاد گسار

حق تعالی چونکه ناید در عیان

نایب حقند این پیغمبران

نی فاعل گنتم که نایب یا مَنْسُوب

گرد و پنداری قبیح آید نه خوب

گرتو صد سبب و صد آبی بشمیری

صد نماید يك بود چون بفشوری

صد چراغ ار حاضر آری در مکان

هر یکی باشد بصورت غیبر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی

چون نظر بر نور آری بی شکسی

آن یهود از طرفها مشرك شد او

نور دید آن مؤمن و مُدرك شد او

اقرء المعنى من قرآن و قـل
 لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَادِ الرُّسُلِ
 از این جهت است که در ایقان تأکید فرموده اند بقوله تعالى
 " مقامات تفصیل و فرقی و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک -
 فرمائید . . . الخ

ملائکه

جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان مہارک در معنی
 ملائکہ میفرمایند قوله تعالى مقصود از این ملائکہ آن نفوسى
 هستند کہ بقوه روحانیہ صفات بشریہ را بنابر محبت الهی
 سوختند و بصفت عالیین و کروبیین متصرف گشتند . . . چون
 این وجودات قدسیہ از عوارض بشریہ پاک و مقدس گشتند
 و متخلّق باخلاق روحانیین و متصرف باوصاف مقدسین شدند
 لهذا اسم ملائکہ بر آن نفوس مقدسہ اطلاق گشت . انتهى
 حضرت عبدالبہاء جل ثنائہ در بارہ معنی ملائکہ در جواب
 پرسش سائلی میفرمایند قوله الاحلی : أما ما سئلت . . .
 من الملائکہ والمراد بهذا الإسم فى الآيات الالہیہ فاعلم بان
 له معان شتى وفى مقام الخلق يطلق على الذین قد سکت

أذبالهم عن الشهوات ويتبعون رب السموات فى كل الصفات
 وهذا الإسم يطلق على باطنهم ويحكى عن سرهم وحققتهم
 وأولئك الذین یذکرهم اللہ فى آیاتہ ویسمیہم بأسماء شتى
 وإنی اذکرک من اسمائهم وأفسرہ لک لکن تعرف المقصود
 ومعانى کلمات خضره المعبود منها حمله العرش فاعلم برسان
 المراد من العرش هو قلب الإنسان كما تعرف عندليب البتلاء
 وورثاء العلماء قلب المؤمن عرش الرحمن و نطق لسان العظمه
 فى الکلمات المکتوبه فواریک منزلی قد نزل لنزولی وروحک منظرى
 طهره لظهورى لانه یقبل تجلی الجمال ویستقر علیہ
 سلطان محبت مالک العبد والمآل . . . الخ

این لوح بسیار مفصل است و تمام آن را در مائده آسمانی
 نوشته ام مراجعه فرمائید .

و در لوح مرحوم میرزا مهدی آقا اخوان الصفا یزدی (متوفی
 بسال ۱۳۳۷ هـ ق در اصفهان و مدفون در همان شهر
 در جوار مرقد میسب کبیر) میفرمایند قوله الاحلی . . .
 وأما الملائکہ اولوالأجنحة مثلی و ثلاث و رباع المراد من
 الأجنحة قوى التأیید و التوفیق لان بها يتعارج الإنسان
 إلى أعلى معارج العرفان و يطير إلى بحبوحه جنه الرضوان
 بسرعه لا یخطر بها ل الإنسان و المراد من الملائکہ الحقایق
 المقدسه التي استنبطت عن مواهب ربها و تنزهت عن

النَّائِبِ وَالرِّزَائِلِ وَتَقَدَّسَتْ عَنْ كُلِّ الشَّوَابِبِ وَاکْتَسَبَتْ جَمِيعَ
الْفَضَائِلِ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ انتهى
(مائده آسمانی)

و در لوح جناب ملا عبد الغنی اردکانی میفرمایند قولـــــــــــــــــه
الاحلی . . . نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و بصفت
ملکوتیه متصف گشته اند آن نفوس از ملائعالین و ملائکه مقربین
محسوبند انتهى (مائده آسمانی) .

مفسرین اسلام از سنی و شیعه در معنی ملائکه و اقسام آنها
و وظائف هر دسته ای از آنها سخنان بسیار گفته اند که ذکر
قسمتی از آن هم حتی موجب اطناب میشود ولی بنحو اجمال
اشاره میکنم تا قارئین محترم را مزید اطلاع حاصل شود ، برای
این کار سیری در بحار الانوار مجلسی که دائره المعارف شیعه
است مینمایم و از کتاب سفینه البحار مرحوم محدث ثقی علیه
الرحمه استفاده مینمایم که در مجلد ثانی در ذیل مَلَك
شرحی مینویسد که بسیار مفصل است و من بطور فهرست نقل
میکم البته سفینه البحار که فهرست بحار الانوار است بررسی
است و من خلاصه آن را بفارسی مینویسم :

در باره حقیقت ملائکه و اوصاف آنان در جلد چهاردهم
بحار الانوار باب ۲۴ صفحه ۲۲۰ طبع کمپانی مطالبی مسطور
است ، در سوره الفاطر و سوره المرسلات و سوره النازعات

قرآن مجید و امثال آن در باره ملائکه آیات نازل شده و تفسیر
هر یک از آن آیات در صفحه ۲۲۱ جلد چهاردهم طبع
کمپانی مسطور است ، حضرت رسول ص در شب معراج جمع
کثیر از ملائکه را دیدند (ص ۲۲۶) از حضرت صادق پرسید
که عدد ملائکه بیشتر است یا عدد آدمیان ، فرمودند قسم
هکسی که جان من در دست اوست که عدد ملائکه خداوند
در آسمانها از عدد ذرات خاک زمین بیشتر است در آسمانها
جای یایی بنظر نمیبرد که در آن فرشته ای مشغول عبادت
نباشد و بهر یک از درختها و کلوخهای روی زمین ملکی موکل
شده که هر روز وظیفه خود را انجام میدهد و همه آنها
بولاية ما اهل البيت بخدا تقرب میجویند و در باره شیعیان
ما دعا میکنند و استغفار مینمایند . . . ص ۲۲۷ و فرشته
موکل با آدمیان هر روز عوض نمیشوند (کتاب الکفر باب ۱۷ ص
۳۶ طبع کمپانی) هر روز هفتاد هزار ملک بزیارت بیت المعمور
میروند و بعد بزمین میآیند و کعبه را طواف میکنند بعد
بزیارت قبر پیغمبر و قبر امیر المومنین و سید الشهداء علیهم
السلام میروند و بعد بسآسمان صعود میکنند و روز دیگر
هفتاد هزار نفر دیگر میآیند و این عمل تا روز قیامت ادامه
دارد (جلد چهاردهم بحار ص ۲۲۷) خطبه حضرت امیر
ع در باره ملائکه در روضه بحار الانوار ص ۸۶ طبع کمپانی . . .

البته دنباله این مطلب اگر ادامه یابد باید کتابی مستقل تشکیل داد و بقدری عجایب و غرایب در این کتاب و کتب اهل سنت مانند صحاح سته و غیره موجود است که مابینه شگفتی است علامه فخر رازی در تفسیر کبیر در باره ملائکه و آنچه در سخن داده و بقدری لطافت بهم یافته که انسان متحیر میماند امام فخر خواسته است حقیقت و کتب ذات ملائکه و آنچه را بیان کند و خدا میداند که چه سخنان عجیب گفته است که باید طالبین بتفسیر کبیرش مراجعه فرمایند. در نهج البلاغه نیز چند خطبه از امیر المومنین در باره ملائکه نقل شده که خالی از غرایب نیست از جمله در ضمن خطبه های فرموده اند قوله علیه السلام إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً لَوْ أَنَّ مَلَكًا وَنَهَسَ هَبْطًا إِلَى الْأَرْضِ مَا وَسَعَتْهُ لِعِظَمِ خَلْقِهِ وَكَثْرَةِ أَعْنَجَتِهِ یعنی خدای را ملائکه بسیار است و اگر یکی از آن ملائکه بزمین بیاید سطح زمین گنجایش هیچکس او را ندارد از پس کوه های عظیم است و بال و پرش بسیار است بعد میفرمایند كَيْفَ يُوَصَّفُ مِنْ مَلَائِكَةٍ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ مَا بَيْنَ مَنكِبَيْهِ وَشَحْمَةِ أُنْثَى یعنی چگونه میتوان وصف نمود ملکی را که فاصله شانه اش تا لاله گوشش هفتصد سال راه است و بعد اقسام عجیبی از ملائکه را می شمارند تا آنکه میفرمایند بعضی از ملائکه را پای برجائی قرار ندارد و بر بالای جو هوای اسفل هستند و همانطور

که ایستاده از شدت بزرگی اندام زمین تا زانوی او میرسد و ملکی هست که جمیع دریاها و آبهای دنیا در گودی روی ایهام او (انگشت هفت) جای میگیرد و ملائکه ای هستند که همیشه گریه میکنند و اگر همه کشتی های دنیا بر دریائی که از اشک آنان تشکیل میشوند روان شوند هرگز بساحل نخواهند رسید . . . حضرت صادق فرمودند که ملائکه غذا نمیخورند و آب نمی آشامند وزن نمیگیرند و نسیم عرش کوه میوزد برای آنها بمنزله غذا و آب است . . . این حدیث نبوی را بشنوید که پیغمبر فرمودند در آسمانها هفت دریاست و عمق هر یک از آنها مسافت پانصد سال است و در میان این دریاها ملائکه ایستاده اند که آب دریا تا زانوی آنها میرسد و هر ملکی چهارصد پر دارد و در هر پری چهار وجه و صورت دارد و در هر صورتی چهار زبان دارد و همه این پرها و صورتها وزیانشا هر کدام جداگانه بتسبیح و ذکر خداوند مشغولند و هر یک بلغتی غیر از لغت دیگران تکلم کنند . . . و در حدیث آمده که ملائکه نمیخواهند و حضرت باقر فرمودند که ملائکه بخانه های ما ائمه رفت و آمد میکنند ما صدای آنها را میشنویم و صورتشان را نمی بینیم و آنها روی تشک های ما می نشینند و ما از ریزه های بال و پر آنها برای بچه های خودمان توشک و گردن بند درست میکنیم (ص ۲۲۹)

وظائف مخصوصهٔ بهر دسته از ملائکه نیز خواندنی است که باید باصل کتاب مراجعه کرد ملائکه میتوانند بهر شکلی در آیند غیر از شکل سگ و خوک زیرا جسم ملائکه از نور است ولی آنچه چون جسمشان از آتش است بهمه اشکال حتی بشکل سگ و خوک هم در می آیند . محقق دوانی در کتاب شرح العقاید در باره جسم ملائکه سخن گفته و آنان را اجسام لطیفه قابل تشکل بصور مختلفه معرفی کرده ، شایع المقاصد نیز همین مطلب را ذکر کرده ، بیانات فخر رازی را که از قبل ذکر شد ، مرحوم مجلسی در بحار الانوار سابق الذکر صفحه ۲۳۳ طبع کمپانی درج فرموده است ، حضرت سجاد در ادعیه صحیفه سلام و صلوات بسیار مکرراً بملائکه فرستاده است ملائکه مقرباً چهار نفرند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل (جلد چهارم ص ۲۴۳ طبع کمپانی) ملائکه با حضرت قائم ع خوا^{هند} بود (جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۱۸۴ طبع کمپانی) .

باری ابواب بحار الانوار در باره ملائکه بسیار مفصل است که نمونه ای از آن ذکر شد برای تفصیل بمجلدات بحار الانوار و جلد ثانی سفینه البحار مرحوم شیخ عباس قمی مراجعه شود .

شکر و سپاس جمالقدم جل جلاله را که در الواح مهار که الهیسه حقایق را بیان فرمود و عقول و افهام را جلا و نورانیت عطا

کرد و اساس اوهام و خرافات را بر انداخت در مناجات حضرت عبدالبهاء نازل قوله الاحلی : " لَوْ خَلَقْتَ يَا إِلَهِي فِي كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَعْضَائِي أَلْسِنًا نَاطِقَةً بِأَفْصَحِ اللُّغَاتِ وَمَعَانِي رَائِقَةً فَابْتَعَهُ عَنْ حُدُودِ الْإِشَارَاتِ وَحَمْدِكَ وَشُكْرِكَ فَرَسِي الدُّهُورِ وَالْأَهْقَابِ لَعَجَزْتُ عَنْ آدَاءِ فَرَائِضِ شُكْرِي بِفَضْلِكَ وَ إِحْسَانِكَ . . . "

حکیم نظامی گنجوی فرموده :

اگر هر موی من گردد زبانی

شود هر یک تو را تسبیح خوانی

هنوز از بی زبانی خفته باشم

ز صد شکر یکی ناگفته باشم

ملکوت غیب و شهادت

جمالقدم جل جلاله در لوح میرزا علی محمد ورقای

شهبید در باره معنی ملکوت میفرمایند قوله تعالی :

. . . مقصود از ملکوت در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر

بوده و در مقام آخر عالم مثال است ما بین جبروت و ناسوت

و آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود است

در قوه بیان مستور و مکنون بجهت نامیده میشود و این اول -
 مقام تقیید است و چون بظهور آید ملکوت نامیده میشود کسب
 قدرت و قوت از مقام اول مینماید و بعد و نش عطا میکند این
 عوالم و عوالم مشیت و اراده و قدر و قضا و ازل و سرمد و دهر
 و زمان مکرر در بعضی از الواح از قلم اعلی نازل طوبی
 للغائزین . انتهى

مقصود از منظر اکبر در لوح مبارک در این مقام نفس مقدس
 جمال قدم جل جلاله است و در بعضی از الواح مقصود قصر
 مبارک است که محل استقرار عرش مقدس بود و مقصود از عالم
 غیب عالم عقول و حقایق است و مقصود از شهادت عالم ناسوت
 و جسمانیات است و مخفی نماید که هر فردی از انسان بر کسب
 استعدادی که در سرشت او نهفته است در عالم شهادت
 میبایست راه کمال پیماید و آن کمال که برای او مقدر است
 عبارت از ملکوت اوست که در حین طی درجات قبل آنکه انسان
 بدان برسد آن مقام کمال در غیب است مانند میوه که در شجر
 است و در حینی که شجره قبل از ظهور میوه راه کمال مخصوص
 خود را می پیماید آن میوه در غیب شجره موجود است و شجره
 وقتی بملکوت خود میرسد که میوه اش از غیب بشهود آید و ظاهر
 و آشکار شود و در هر حال برای هر فردی مقام کمال و ملکوت
 خاصی مقدر و معین شده که باید بواسطه نور وجود کوه

فراخی حقیقی با و عطا کرده درجات کمال را بتدریج پیماید
 تا بملکوت خود که اعلی درجه کمال خود است برسد و پیماید
 سعی کند که در بین طی راه ترقی و تکامل مانع و حائل
 ایجاد نشود که او را از طی طریق باز دارد و گرنه هرگز
 بملکوت خود وارد نخواهد شد فی المثل ملکوت و درجه
 کمال این درخت است که بمقام میوه برسد حال اگر در ضمن
 طی درجات نمو و پرومندی حشرات موزی بآن درخت راه یابند
 و مانع رشد و نمو آن شوند البته آن درخت دیگر بمقام کمال
 خود که مقام ظهور میوه است نخواهد رسید یعنی وارد ملکوت
 خود نخواهد شد بلکه از مقام نباتی هم تنزل میکند و چوب
 خشک میشود و بعالم جماد تدنئی و تنزل میکند انسان هم
 در طی طریق بطرف کمال خود که ملکوت اوست بر هم
 قیاس است یعنی اگر در این جهان بصفات رزیده مانند
 حسد و کبر و غرور و . . . مبتلی بشود این صفات رزیده
 مانند حشرات موزیه ای هستند که شجره وجود او را خشک
 میکنند و دیگر چنین انسانی نمیتواند با این صفات مذمومه
 خود را بمقام کمال خویش که ملکوت است برساند و از مقام
 انسانیت ساقط میشود و بدرجه مادون انسانی یعنی حیوان
 تدنئی میکند چنانچه در قرآن مجید فرموده لَهُمْ قُلُوبٌ
 لَا یَفْقَهُونَ بِهَا . . . اُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَا هُمْ أَضَلُّ چون بواسطه

صفات مذمومه زنیله نتوانستند بمقام عالی انسانیت برسند
 ناچار از آن جهت که توقفاً و سکوناً محال است بدرجه حیوان
 تنزل کردند و مقام عالی انسانی را از دست دادند و از ورود
 بملکوت محروم ماندند شاهد این مطلب بیان مبارک جمالقدم
 جل جلاله است که در کلمات مکتوبه فرموده اند "قلبی که در آن
 شائبه حسد باقی باشد البته بجهروت باقی من در نیاید
 و از ملکوت تقدیس من روایح قدس نشنود" بنابراین مطلباً
 واضح و روشن است و هر فردی ملکوتی خاص خود دارد که باید
 سعی کند در این جهان که عوالم دیگر طایف حول آنست از
 صفات مزذوله و ذمائم اخلاق خود را پیراسته سازد تا شجره
 وجودش دور از آفات مهلکه سرسبز شود و نمو کند و میوه
 فضائل عالم انسانی از شجره وجودش ظاهر شود و بملکوت
 باقی الهی درآید آن ملکوت در غیباً برای هر فردی الآن آماده
 است اگر سعی کند با او میرسد وگرنه از دستش میرود.

ملاحظه کنید میوه که ملکوت شجر ظاهری است در حیوان
 کاشتن درخت در غیب آن درخت موجود است و اگر باغبان
 مهسبان علم و یقین بوجود میوه آن درخت که ملکوت اوست
 نداشت هرگز او را نمیکاشت بقول مولی :
 گر نبود ی میل و امید شعر

کی نشاندی باغبان بیخ شجر

پس آن ملکوت یعنی میوه که درجه کمال شجر است در حیوان
 کاشتن آن شجر موجود بود منتها در غیب آن شجر بود و شجر
 پس از طی مراتب لازمه و سیر در درجات معینه بدان میوه
 که در غیب اوست میرسد و سیر مستور آشکار میشود مانند انسان
 هم در این جهان باید بکوشد و طی مقامات و درجات لازمه
 را که حق تعالی در الواح مبارکه مانند رساله هفت وادی و
 غیره فرموده اند بنماید تا در عالم دیگر بمقام کمال که ملکوت
 اوست برسد و میوه شجر وجودش که در غیب او مستور است
 درجهان انوار ظاهر و آشکار شود.

مذنبی فیض الهی که برای عباد مقدر

شماره لقا الله و عرفان اوست که کل بان

وعدله داده شده اند

جمال اقدس کبریا در ایقان شریف پس از آنکه شرحی
 در باره احتجاجات نفوس و بهانه جوشی مردم در دوران ظهور
 حضرت موجود بیان میفرمایند و آیه قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ
 مَغْلُوبَةٌ را با فصح بیان تفسیر میفرمایند، اشاره باستمرار
 فیض الهی و عدم انقطاع فضل ربانی فرموده اند که همواره

فیض خداوند نسبت به خلق بوسیله ارسال مظاهر مقدسه استعمار دارد و اشاره میفرمایند که بزرگترین فضل و مقام عظیمی که خداوند در قرآن مجید به مردم وعده داده لقاء الهی و عرفان مظهر مقدس اوست که لقاء الله عبارت از لقای اوست و عرفان خدا عبارت از عرفان مظهر مقدس اوست و آیات قرآنی را که در باره لقاء الله نازل شده ذکر فرموده اند که هر آیه در محل خود در این کتاب مندرج است .
 برای تفصیل بذیل "لقاء الله" در این کتاب مراجعه شود .

منجمان خیر ظهور نبی را در سماء

ظاهر دادند ...

در کتاب ایقان شریف فرموده اند قوله تعالی قرسیب ظهور آن فَلَکِ سموات معدلت و جریان فَلَکِ هدایت بر بحسب عظمت در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا شد که همیشه است خلق سموات را بظهور آن تیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشر است اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم ... انتهى .
 پس از شرح و بسطی تمام در این موضوع میفرمایند که نجمی

که مبشر این ظهور بود در آسمان ظاهر آشکار شد و در زمین هم نورین نیرین احمد و کاظم مردم را بظهور منبع بشارات دادند در باره احوال شیخ احمد و سید کاظم و بشارات آن دو بظهور مبارک بذیل "نورین نیرین ...". در این کتاب مراجعه شود و اما در باره اخبار منجمین از طلوع کوکب که بشارات باین ظهور مبارک بود حضرت ابوالفضایل شرحی در کتاب الفرائد مرقوم فرموده اند که اینک نقل میشود قولی علیه الرحمه ... تپهور خوارزمی از سلاله تپهور مشهور که از ساکنین مدینه اصفهان و از مشاهیر منجمان آن زمان بود اخبار داد که بحکم قرآن نجوم فلک از سنه ۱۲۳۰ الی سنه ۱۲۵۰ هجریه امری در عالم حادث میشود که موجب انقلابات کلیه میگردد و میرزا آقا خان منجم اصفهانی ساکن نصرآباد که منجم باشی مرحوم معتمد الدوله منوچهر خان و مستخرج تقویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد که بظهور او قوانین دیانت متجدد خواهد گشت زیرا که نجم او در آسمان ظاهر شده یعنی اعظم امارات و علامات فلکیه تحقق یافته است و این مطلب را غالباً در مجالس علما و اکابر اصفهان مذکور میداشت و تا باین درجه در صحبت نظر خود تأکید مینمود که هر نفسی که تا سنه ۱۲۶۰ هجریه زنده بماند غرائب حوادث جدیده را مشاهده

نماید حتی بعضی از اکابر سئوال مینمودند که چه امر غریبی ظاهر خواهد شد او جواب میگفت که باید شخصی ظاهر شود که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السلام ایجاد دین تازه نماید و دیگری از منجمین آن زمان گفته است که از برای هر یک از کواکب سیمه سیاره‌ی معروفه نزد شرقیین دوره ایست که مخصوص بان کواکب است و ابتدای آن از کواکب زحل است و بقمر منتهی میشود (والی یومنا هذا دوره اخیر را کتاب و ارباب قلم دوره قمر مینامند) و پس از انقضای دوره قمر دوره جدید ظاهر میشود که تواریخ شهریه و سنویه آن هر ۱۹ متمین میگردد و انقضای دوره قمریه و بلوغ تجدید دوره فلکیه بظهور کواکب و علامات جدیده سماویه تعیین مییابد و این علامات تحقیق یافت و دوره متجدد گشت.

انتی (فرائد ص ۵۵۴ - ۵۵۶)

بمناسبت موضوعی که مورد بحث است این مطلب را هم مینویسم که در مجمع الفصحاء تألیف هدایت طهران مینویسند در ذیل شرح احوال شاه نعمت الله ماهانی کرمانی قسمتی از اشعار او را نقل کرده که از جمله این قصیده است قوله:

عقل کل موجود گشت او با من کردگار

نفس کل زوگشت پیدا این سخن پیدا بود

هفت سرهنگند برهام قلاع شش جهت

جمله ناگویا ولی زایشان جهان گویا بود
چون زحل پس مشتری مریخ آنکه آفتاب

باز زهره با عطارد ماه خوش سیما بود
چون بهرج سعد آیند آن زمان این هفت شاه

آشکارا گرد آن ممدی که هادی ما بود انتهم
و نیز از عجایب مطالب آنست که جوهری صاحب کتاب طوفان البکاء در آتشکده دوازدهم از کتاب خود که در سال هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) هجری قمری بطبع رسیده در صفحه ۲۹۵ چنین میگوید قوله: مصنف گویند شخصی از سیاحان روزی مرا ملاقات نمود و بشارت داد که بیک واسطه از قول ابوالادیان شنیده که عمر حضرت قائم بهزار میرسد ظهور میفرماید (تولد در سال ۲۶۰ هجری قمری بوده) قولی دیگر اهل زیچ گویند هفت شاه که هفت کواکبند و در مرتبه با اتفاق در خانه های خویش داخل شدند هر مرتبه آشوب عظیمی در عالم برپا شد یک مرتبه سالی که طوفان نوح شد و مرتبه دیگر سالی که مظلوم کرهلا جناب سید الشهدا در صحرای کرهلا بدرجه رفیعه شهادت رسید و در سنه هزار و دو بیست و پنجاه و شش نیز کواکب بخانسه خویش داخل خواهند شد و عجیب تر از ظهور آن جناب بنظر نمی آید...

قول دیگر از سید عظیم الشان فاضلی شنیدم که کتابی بسیار کهنه در ولایتی بهم رسیده و احادیث غریبه بسیار استکتاب شده از جمله حدیثی در وی دیده اند که عمر حضرت صاحب چون بهزار میرسند ظهور خواهد نمود **وَالْعَالَمُ عِنْدَ اللَّهِ** . انتهای

الْمَنْزُورُ مِنَ السَّمَاءِ وَالْهَاءِ

یعنی این کتاب مبارک از قلم حضرت بهاء الله نازل شده است باء و هاء مقصود نام مبارک جمالقدم است که بهاء باشد و در اینجا با اشاره و تلویح ذکر شده است و کلمه منزل بر وزن مفعول آمده است هر چند که از فعل لازم نزل اشتقاق یافته است زیرا در کلام الهی و آثار ائمه اطهار علیهم السلام و گفتار بزرگان از این قبیل مشتقات استعمال شده است و از فعل لازم اسم مفعول به کار رفته است مثلاً قبح لازم است و متعدی آن از باب تفعیل آمده و از لازم آن صفت مشبیه یعنی قبیح استعمال میشوند و با اینهمه در قرآن مجید بر وزن مفعول از لازم آن آمده یعنی کلمه مفعول در قرآن مجید نازل گردیده قوله تعالی **"وَأَتَّبَعْنَا هُم فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْرُوحِينَ"**

یعنی برای کافران در این دنیا لعنت فرستادیم و روز قیامت آنان از مردم زشت و قبیح اند و نیز در دعای عرفه که از ادعیه مشهوره مهمه است کلمه مفضوحین از لسان مطهر حضرت سید الشهداء حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام جاری شده است و در آن دعا میفرمایند **قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَام :**

"... وَأَنْتَ مُقْبِلُ عَشْرَتِي وَلَوْلَا سِتْرُكَ أَيَّامِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ"

یعنی ای خدا تویی که لغزش و خطای مرا ستر کردی و پوشیده داشتی و اگر تو خطای مرا مستور نمیداشتی همانا من در زمره رسوا شدگان بودم . نمونه های دیگر از این قبیل موجود است که بر اهل اطلاع پوشیده نیست .

و نیز کلمه منزل در دعای صلاه میت در نزد شیعه استعمال شده و نص آن دعا در **مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْغُثَيَّةُ** صفحه ۴۲ سطر ۶ چاپ سربین ذکر شده است **قوله ره وَبِكَبِيرِ الرَّايِسَةِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ هَذَا عَيْدُكَ وَ اِيْنِ عَيْدِكَ وَ اِيْنِ اسْتِكَ نَزَلَ بِسِيْرِكَ وَ اَنْتَ خَيْرُ مَنْزُورٍ بِهِ اللَّهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا وَ اَنْتَ اعْلَمُ بِهْمُنَا الخ**

.....

قیامت و تشریح رجعت و ختم و هدیه میفرمایند که اگر مردم آیات قرآنی را فهمیده بودند ابتدا باین امر اعتراض نمیکردند زیرا در قرآن فرموده **يُفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكَمُ مَا يُرِيدُ** یعنی خداوند هر چه را بخواهد انجام میدهد و آنچه را اراده فرماید مجری میدهد بعد میفرمایند قوله تعالی "فاعلم است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه را میل فرماید" **مَنْ قَالَ لَمْ وَيَمُ فَقَدْ كَفَرَ** انتم

مضمون آنکه هر کس بکار خدا و اراده خدا اعتراض کند و چون و چرا نماید البته کافر بخداوند تعالی است .

من آدم اول و نوح و موسی و عیسی

این بیان منسوب به حضرت رسول الله ص است کسبه آن را بعضی از محدثین در کتب خود روایت فرموده اند از جمله شیخ رجب برسی از علمای شیعه در قرن نهم کسبه مردی محدث و شاعر و ادیب و صوفی مشرب است در کتاب **اللائین از رسول الله ص روایت کرده که فرموده اند "انا آدم الاول انا نوح و انا موسی و انا عیسی . . ."** و نیز جسطبه **"اما النبیون فانا"** که حضرت رسول ص فرموده اند مشهورتر

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

این بیان مبارک منسوب به حضرت امیر المومنین علیه السلام است که فرمودند هر کس خود را شناخت بروردگار خود را شناخته است ، جمالقدم جل کبریائه در شرح این حدیث لوحی نازل فرموده اند که بسیار مشهور است و در مجموعه الواح منطبعة مصر مندرج است .

در مقامی نفس را به نفس انسانی تفسیر فرموده اند و در مقامی نیز نفس را **بِنَفْسِ اللَّهِ الْقَائِمَةِ** تفسیر فرموده اند که مظهر امرالله باشد . در کتاب ایقان شریف در بحث اینکه انسان مظهر صفات و اسما الهیه است حدیث مزبور را ذکر فرموده اند و مقصود از سلطان بقاء که ذکر فرموده اند حضرت امیر المومنین علیه السلام است که حدیث مزبور از آن حضرت روایت شده است .

مَنْ قَالَ لَمْ يَلَهُ فَقَدْ كَفَرَ

این جمال قدم جل جلاله است که در خاتمه بحث

صدق نسبت انا آدم الاول الخ به آن حضرت است .
برای تفصیل بذیل " اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاَنَا " مراجعه شود و مانند
این گفتار منسوب بحضرت امیر المومنین ع نیز هست که پیشتر
آن در ذیل " همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده ... "
مراجعه شود .

مَنْ لَمْ يُولَدْ مِنَ الْمَاءِ وَالرُّوحِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَدْخُلَ
مَلَكُوتَ اللَّهِ ...

این بیان منسوب به حضرت مسیح ع است که در جواب
یکی از فرسیان بنام نیقودیموس فرمودند و در انجیل یوحنا
فصل سوم آیه سوم تا آیه هشتم مندرج است که حضرت مسیح ع
در اول مرتبه به نیقودیموس فرمود اگر کسی از سر نو مولود
نشود ملکوت خدا را نمیتواند دید ، نیقودیموس که مقصود
اصلی حضرت مسیح را درک نکرده بود عرض کرد آیا ممکن
است انسان دو مرتبه به شکم مادر برگردد و از نو متولد
شود ، حضرت مسیح فرمودند آئین آمین بتو میگویم اگر کسی
از آب و روح متولد نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت خدا
شود آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود

گشت روح است عجب مدار که بتو گفتم باید شما از سر نو مولود
گردید ، باد هر جا که میخواهد میوزد و صدای آن را میشنوی
لکن نمیدانی از کجا میآید و یکجا میوزد همچنین است هر
که از روح مولود گردد ... الخ

مَنْ يَبْعَثُهُ اللَّهُ

مقصود از حضرت من بظهره الله است که موعود بیان
است و حضرت نقطه اولی جل زکره در آیات و توقیعات
و کتاب مقدسه خود صریحا بظهور و بعثت آن بزرگوار بشارت
داده اند و از آن حضرت در این مقام به مَنْ يَبْعَثُهُ اللَّهُ
تعبیر فرموده اند زیرا کتاب ایقان در سال ۱۲۷۸ هـ ق
نازل شد یعنی قبل از ایام رضوان که دوره قیام حضرت موعود
بیان بود و لهذا از آن وجود مبارک مَنْ يَبْعَثُهُ اللَّهُ تعبیر
شده یعنی کسی که خداوند او را در قیامت بحد و ظهور
بهد (که دوره ظهور و قیام موعود است) مبعوث خواهد شد
فرمود و این جمله مَنْ يَبْعَثُهُ اللَّهُ هم مانند مَنْ يَبْعَثُهُ اللَّهُ
برای جمالقدم جل جلاله حکم علم خاص پیدا کرده است
امروز ما میگوئیم بهائی کسی است که بحضرت مَنْ يَبْعَثُهُ اللَّهُ
مؤمن باشد و این جمله را بمنزله علم خاص برای آن حضرت

بکار میبریم و نظری بظاهر کلمه که فعل مضارع است نداریم
 زیرا از دایره فعل بیرون رفته و حکم علم خاص را گرفته است
 و بهمین جهت است که در لوح احمد یزدی در خاتمه میفرمایند
 " ثُمَّ ذَكَرُوا مِنْ لَدُنَّا كُلِّ مَنْ سَكَنَ فِي مَدِينَةِ اللَّهِ الْمَكِّيَّةِ الْمُنِيرَةِ
 الْجَمِيلَةِ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَبِالَّذِي بَعَثَهُ اللَّهُ فِي
 يَوْمِ الْقِيَامَةِ . . . " این لوح در آئینه و مدت قبل از ایام
 رضوان نازل شده و با اینهمه خود را من بَعَثَهُ اللَّهُ فِي
 يَوْمِ الْقِيَامَةِ فرموده اند یعنی مَدِينَةُ آمِينَ مرا به نفوس
 که در مدینه الله بغداد ساکن اند برسان آن نفوس که
 آمَنُوا بِاللَّهِ یعنی از قبل حضرت رب اعلی مؤمن بودند و حضرت
 من بَعَثَهُ اللَّهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی جمالقدم هم ایمان آورده اند
 در اینجا من بَعَثَهُ اللَّهُ برای جمالقدم جل جلاله بمنزله
 علم خاص بکار رفته نه آنکه فعل مضارع و دلالت بر استقبال
 کند و منظور شخص دیگری باشد فافهم .

موسی " ع "

حضرت موسی ع از انبیای اولوالعزم یعنی دارای کتاب
 و شریعت و احکام بودند که از طرف خداوند برای هدایت
 بنی اسرائیل و نجات آنان از ظلم و جفای فرعون سلطان مصر
 قیام فرمودند . نام پدر آن حضرت عمران (عهرا) و نسب
 نام پدر آن حضرت عمران (عهرا) و نسب

مادرش یوکابد (یوخابد) بود ، برادری بنام هارون و خواهر
 بنام مریم داشتند کلمه موسی بمعنی (از آب بیرون کشیده
 شده) است زیرا بر روایت عهد عتیق دختر فرعون و بر روایت
 قرآن مجید زوجه فرعون که در کنار نیل به تماشا مشغول بود
 دید صندوقی روی آب است و آن را گرفت و در آن صندوق
 پسری دید که تازه متولد شده و او را بقصر برده نامش را موشه
 (موسی) گذاشت یعنی او را از آب گرفتم .

حضرت عهد الیهاء در لوح یکی از احباب که موسی نام داشتند
 این مطلب را ذکر فرموده اند و نیز جناب سید کاظم رشتی
 علیه الرحمه در ذیل بیت اول قصیده عهد الیاقی افندی موصلی
 در کتاب خود بنام شرح القصیده در معنی کلمه موسی این
 مطلب را بیان فرموده اند قوله ره قَوِيٌّ عَنْ اَهْلِ الْبَيْتِ
 عَلَيْهِمُ التَّحِيَّةُ وَالرِّضْوَانُ اَنَّ مُوسَى مُرَكَّبٌ مِنْ كَلِمَتَيْنِ اَحَدُهُمَا
 مَوْ وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَاءِ وَالْاُخْرَى مِيسَ وَهُوَ بِمَعْنَى الشَّجَرِ وَبِمَا
 كَانَ مُوسَى ع فِي الْمَاءِ وَالتَّاهُوتِ الْمُتَّخِذِ مِنَ الشَّجَرِ سُمِّيَ مُوسَى
 بِرِلاَةِ عَلِيٍّ اَوَّلِ ظَهْوَرِهِ فَقَلِبَ الِاسْتِعْمَالُ وَابْدَلَتِ الْيَاءُ الْفَاءَ
 مَعَ بَقَاةِ الصُّورِ لِاَنَّ مَقَامَ النَّهْوِ يَأْتِي عَنِ الْجَرِّ وَالْخَفْسِ
 وَالْكَسْرِ . . . الخ

برای تفصیل بیانات مرحوم سید باید شرح قصیده مراجعه
 شود و بشرحی که خود جناب سید کاظم رشتی در مقدمه

این کتاب مرقوم فرموده اند سلطان محمود خان خلیفه عثمانی
برای ضریح مطهر حضرت امام موسی کاظم ع امام هفتم شیعیان
که در کاظمین نزدیک بغداد مدفون است روپوشی فرستاد
و والی بغداد علیرضا پاشا آن را بضریح مبارک آویخت
و عبدالباقی افندی موصلی شاعر معروف در این باب قصیده
گفت باین مطلع :

وَ اَخْتِكَ يَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ تَحْفَه

بِنهَا يَا بَاحُ لَنَا الْبَطْرَازُ الْاَوَّلُ . . .

و والی بغداد از جناب سید کاظم درخواست نمود که شرحی
بر آن قصیده مرقوم فرمایند و سید رشتی هم آن قصیده را
بیهانه فرموده و حقایق معارف الهیه را در ضمن شرح هر یک
از ابیات آن قصیده بیان کرده اند و بشارت ظهور موعود
مسعود و علامات خاصه آن حضرت را در ضمن بیانات خود با
بیانی لطیف و تلویحی الّطف ذکر کرده اند .

باری برگردیم بشرح حال حضرت موسی ع . مورخین اسلام
از شیعه و سنت در کتب اخبار و تواریخ بتفصیل شرح
حال این پیغمبر عظیم را ذکر کرده اند و در قرآن مجید
در مواضع مختلفه از لسان وحی الهی برخی از سوانح حالات
و گزارش حیات حضرت موسی ع نازل شده است و بیان هر یک
در تفاسیر اسلامی و کتب قصص الانبیاء وارد شده من

در اینجا از کتاب قاموس کتاب مقدس مختصر بهمانی را در شماره
گزارش حیات حضرت موسی ع اقتباس میکنم و میگذارم ، مندرجات
قاموس مزبور با خود از کتب مقدسه عهد عتیق و جدید است
و مطالبی بیشتر بکتاب اسلامی نیز مراجعه فرمایند .
در قاموس کتاب مقدس در ذیل کلمه موسی مطالبی نوشته شده
که ملخص آن به قرار ذیل است .

موسی (یعنی از آب کشیده شده) پیشوای قوم اسرائیلی
است مدت زندگانی وی را بسه قسمت که هر یک دارای چهل
سال میباشد تقسیم توان نمود (اعمال رسولان فصل ۷ آیه
۲۳ و ۳۰ و ۳۶) تولد حضرت موسی در وقتی بود که فرعون
مصر اطفال ذکور بنی اسرائیل را بقتل میرسانید حضرت
موسی از برادر خود هارون و خواهرش مریم کوچکتر بود پسند
از تولد پدر و مادرش او را مدت سه ماه مخفی داشتند و چون
پیش از آن ممکن نبود که پنهانش دارند مادرش او را در نیایی
نهاد و در کنار نیزار کنار رود نیل گذاشت (در قرآن مجید
نازل شده که او را بفرمان خداوند در میان رود نیل (دریا)
انداخت بقوله تعالی " وَ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ اُمِّ مُوسَىٰ اَنْ اَرْضِعِيْهِ
وَ اَلْقِيْهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِيْ وَ لَا تَحْزَنِيْ اِنَّا رَاٰوْهُ الْبَلَكِ وَ جَاعِلُوْهُ
مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ " یعنی ما به مادر موسی وحی فرستادیم کسه
پسر خود موسی را شهر بده و در میان دریا بپنداز و پسند

نداشته باش و عمگین مباحش زیرا ما او را بتو بر میگردانیم و او را از جمله پیغمبران خواهیم محسوب کرد .)

باری خواهر موسی مریم از دور مراقب بود که چه واقع خواهد شد در آن حال دختر فرعون (در قرآن زوجه فرعون نازل شده) که برای شستشوی بکنار رود آمده بود پسر را در میان زنبیل دید و چون فرزندی نداشت او را به فرزندی برداشت و نزد خود برد و بتربیت او همت گماشت و دایه‌ای برای او جستجو کرد مریم خواهر موسی موقع را غنیمت شمرد مادر موسی را برای شیر دادن آن طفل بدختر فرعون معرفی کرد موسی در قصر فرعون میزیست و تا سنّ چهل سال حالات او بطور تفصیل معلوم نیست ، در این سنین بود که روزی دید در شهر یک نفر مصری (قبطی) با یک نفر عبرانی منازعه میکند موسی بکمک عبرانی شتافت و مرد مصری را بقتل رسانید " مقتول ساخت " و در نتیجه شهر و قصر فرعون و جاه و جلال را ترك کرد روی بحدین نهاد و بخاندان شعیب که چادر نشین بودند پناه برد و صفوره دختر شعیب را بحاله نکاح در آورد و پس از مدتی بخیال مراجعت بمصر افتاد و با خانواده خود رو بمصر نهاد و در میان راه درختی را از دور مشتعل دید و برای فراهم آوردن آتش بدان سوی رفت و ندای انبی انا لله از درخت شنید و از طرف خداوند

برای دعوت فرعون بخدا پرستی و نجات بنی اسرائیل مأمور شد و پس از سرگذشت‌های عجیب و طولانی عاقبت قوم را از مصر بیرون برد و بطرف اراضی مقدسه راهنمون گردید و در قریب کوه سینا برای آوردن احکام تورات بطرف کوه رفت و چند روزی دیرتر از وقت مقرر مراجعت فرمود و قوم اسرائیل را دید که به عبادت گوساله زرین پرداخت اند و پس از زحمات بسیار آنان را براه آورد و مدت مدیدی در بیابان بسر برد و به تربیت قوم پرداخت و عاقبت بعد از یکصد و بیست سال زندگانی در بین راه باراضی مقدسه که منظور نظرش بود در کوه فسجه وفات یافت و قوم اسرائیل او را بخاک سپردند ، چهل سال اول عمر خود را در مصر گذرانید و چهل سال دوم را در مدین و چهل سال اخیر را بتربیت و نجات قوم خود و بسط شریعت الله کوشید و خداوند لقب کلیم الله را بساو عطا فرمود معجزات بی‌شمار و خوارق بسیار بانحضرت نسبت داده اند که در تورات و قرآن مجید و تواریخ و اخبار مسطور و موجود است و هر يك دارای معانی حقیقه و خفیه است و در ذیل سایر مواضع که در این کتاب مسطور است تأویل و شرح هر يك در جای خود ذکر شده است در تحقیق مختوم نیز شرح مفصلی در باره بعثت موسی ع مندرج است و لوح مبارک جمالقدم جل جلاله در باره بعثت آنحضرت در

آنجا ذکر شده است و مراجعهاش سبب روح و ریحان میشود .
 داستان شکافته شدن دریا برای موسی و گوساله زرین سامری
 و معای موسی و آیات تسع که بواسطه آن حضرت بر فرعونیان
 ظاهر شد و از این قبیل مطالب ^{مطالعه} شرح و بسط بسیار است که
 در این کتاب جای آن نیست ، در سفر تثنیه تورات در باب
 آخر ذکر وفات موسی شده که چگونه وفات یافت و قوم او را دفن
 نمودند و لکن حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح میرزا مهدی
 رشتی طبیب شریک حاجی امین در این باره شرحی
 فرموده اند در جواب سؤال مشارالیه و مضمون بیان مبارک
 اینکه موسی ع از قوم خود زحمت فراوان دید و بالاخره از دست
 آنها خسته شده امور ملت و شریعت را به یوشع بن نون وصی
 خویش واگذار فرمود و بی خبر از همه بسرزمین دیگری تشریف
 بردند تا دور از زحمت مردم بیاسایند و قوم هر چند جستجو
 کردند او را نیافتند انتهی

جمعی از یهود چون غیبت ناگهانی حضرت موسی را مشاهده
 کردند و از او اثری نیافتند معتقد شدند که حضرت موسی
 ع غیبت فرموده و با آسمان صعود فرموده است و با خدای
 اسرائیل زنده و پاینده است ، این مطلب را بتفصیل دکتر
 صدق مصری در کتاب " نظره فی الدیانة المسیحیة " نگاشته
 است .

اسفار منتسبه بحضرت موسی در نزد یهود پنج است که
 در عهد عتیق موجود است و یهود قائلند که آنها را حضرت
 موسی نوشته و بعضی معتقدند که فقط سفر تثنیه که آنها را
 بدانیم گویند از حضرت موسی است و حقیقت حال در لوح
 مبارک حضرت عبدالبهاء جل شانه در جواب سؤال مرحوم
 حاجی ملا یوسف بیگ نخعی ساکن بئر جندر قاینات موجود
 و نیز در لوح مبارک جمالقدم جل جلاله نازل شده و در مائده
 آسمانی مندرجست مراجعه شود .

(ملاً) مهدی خوی

از علمای معروف خوی و از حروف حی امر مدیح است
 و پس از ایمان با امر مبارک با نهایت غیرت و شجاعت به نشسر
 امرالله قیام نمود و هرگاه با کسی در باره امرالله سخن
 میگفت انتظار داشت که فوراً تصدیق کند و گرنه او را مسزور
 خطاب و خطاب قرار میداد ، داستان او با ملا میرزا محمد
 عالم شیخی در طهران معروف و در کتاب ظهور الحق جلد
 سوم مسطور است ، مشارالیه با ملا مهدی کندی معاشرت
 بوده و بارها بمصاحبت او به محضر جمال مبارک در بیت مبارک

در طهران مشرف شد عاقبت کار جزو اصحاب حضرت قدوس
در قلعه طبرسی منسلک شد و در آنجا بشهادت رسید .
خوی از شهرهای معروف خطه آذربایجان است و از آقاز
ظهور امر بدیع مومنین بامر مبارک در آنجا بوده و بخدمات
فائده موفق شده اند .

(ملا) مهدی کنندی

ملا مهدی کندی پسر ملاعلی محمد از علمای کندی بود
که با دو برادرش ملا باقر و میرزا اشرف بامر مبارک حضرت
رب اعلی مومن بودند ملا مهدی و برادرش ملا باقر کنندی
در قلعه طبرسی جزو اصحاب حضرت قدوس بشهادت رسیدند
و میرزا اشرف جان سلامت برد و مدتی بعد از قلعه زند
بود . ملا مهدی و ملا باقر بتحصیل مشغول شدند و در
طهران تحصیلات خود را دنبال کردند و در مدرسه منزل
داشتند امام جماعت بودند و در منازل بزرگان تعلیم و تربیت
فرزندان آنان را بعهده میگرفتند .

شرح حال ملا باقر را در ذیل همین اسم در این کتاب
نوشته ام اما ملا مهدی چندی بامر مبارک جمال قدم جلال
جلاله بتعلیم خردسالان در بیت مبارک اشتغال داشت

و مورد عنایت بود و چون آوازه امر باب بلند شد در سن سال
اول ظهور بتصدیق امر فائز گردید و بالاخره در قلعه طبرسی
شهید شد نبیل زرنندی در تاریخ خود از قول جناب موسی
کلیم داستانی از ملا مهدی نقل میکند و این عین عبارت
نبیل زرنندی است در تاریخ خود که فرموده " در محبوسه
ارتفاع هنگامه قلعه یکی از غلامان شاهی فرمان جدیدی از
طهران به مازندران برای مهدی قلی میرزا برد غلام مذکور
چون کندی بود و با ملا مهدی سابقه آشنائی و دوستی داشت
از شاهزاده اجازه گرفته بهرم قلعه برای ملاقات و نصیحت
آخوان (ملا مهدی و ملا باقر) رفت تا ایشان را از فتنه
و خطر بیرون آورده خلاص و آزاد سازد و همین که بمقصد
دیوار قلعه رسید پاسبانان را ندا کرده گفت به ملا مهدی
شیر دهید که یکی از آشنایان کنندی شما را بملاقات میطلبند
و ملا مهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته
برای ملاقات و مکالمه حاضر شد و غلام مذکور پس از مقصداری
صحبت با او مراجعت به اردو نموده بطهران برگشت
و کیفیت ملاقات و مکالمه اش را برای جناب کلیم مضمون
بیان نمود که ملا مهدی مانند شیر غضبان به بالای حصار
قلعه برآمد در حالتی که شمشیری حمایل کرده دستمال
سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی پوشیده کمر را محکم

بسته بود بمن خطاب کرده گفت چه مدعا داری هر چه خواهی
 زود بگو چه از آن ترسم خد متی رجوع شود و من محروم مانسم
 و مرا از مشاهده هیبت و حالتش رعب و هیهیتی عارض شد که
 نزدیک بود زبانم بسته شود و از تکلم باز مانم در آن حال
 فکری رسید و فرزند صغیرش رحمن نام که در کُند دیدم بخاطر
 آمد خواستم رحم و شفقتی در او حادث شود فی الفور گفتم
 از رحمانت پیغام میآورم که ای پدر مهربان گستر محبت هایت کجا
 رفت که ما را چنین تنها و بی پرستار و گریان و نزار گذاشتی
 ملا مهدی جواب گفت اگر او را ببینی بگو که محبت رحمن
 حقیقی آمده قلم را ملو نموده جای خالی نگذاشت تا حسب
 رحمن مجازی بگنجد و این سخن چنان در من اثر کرد که
 بی اختیار اشک از دیدگانم جاری شد گفتم خدا لعنت
 کند کسانی را که بغیر حق بر شما ظلم و جفا نمودند آنگاه
 بنوع مزاح گفتم ای ملا مهدی اگر من بقلمه داخل شوم تو
 چه خواهی کرد جواب داد که اگر بحسبستجوی راه حق وارد
 شوی هدایت نمایم و اگر بسایقه سابقه آشنائی بیائی بموجب
 اَکْرِمُ الْوَالِضِیْفَ وَ لَوْ کَانَ کَافِرًا بخدمتت کمربندم و آنچه از علف
 جوشانده و استخوان سوزانده دارم بر طبق اخلاص نهاده
 نزدت حاضر نمایم و اگر بر نزع و جدال و قصد جنگ
 و قتال باشی بحکم دفاع با همین شمشیر بیک ضربت سرت

را بهایت اندازم و تنت را از قلمه بزیر افکنم پس من از استماع
 آن مقال و مشاهده احوال ثبات عقیدت و استقامتی در او دیدم
 که فصحای عالم از بیان عاجز و سلاطین جهان از اقبالشان
 زیور و ناتوانند و باو گفتم شیر مادر حلالیت باد اکنون حسکب
 رسالت ناچارم پیام شاهزاده را بشما ابلاغ دارم چه به قسر آن
 سوگند خورد که هر آن که او از قلمه خارج شود جانش در امان
 است و خط آزادی و مصارف راه میدهند تا بهخانه خویش
 رفته آسایش نماید ، ملا مهدی گفت عین این پیام را بجمع
 اصحاب میرسانم تا هر که مایل است از قلمه بیرون رود و حال
 چون وقتم تنگ است میروم اگر سخنی دیگر داری بگو ، گفتم
 سخن دیگر نیست برو که خدا معین و ناصر ت باد و ملا مهدی
 رفت در حالی که با خود میگفت اگر خدا معین و ناصرم
 نمی بود چگونه از زندان و ضیق و وهین کند باین ایوان رفیع
 و متین میرسیدم و شنیدم که میان قلمه بصوت بلند پیغام
 شاهزاده را به اصحاب ابلاغ نمود و این باعث شد که در همان
 روز سید متولی قبی و روز دیگر آقا رسول پهنمیری از قلمه
 به اردو رفتند انتہی .
 در مجلد سوم ظہور الحق نیز این داستان مذکور است -
 مراجعه شود .

.....

میان ممکنات و کلمه اوهم نسبت و ربطی

نبوده و نخواهد بود .

مقصود از کلمه واسطه فیض حضرت قدیم بالذات به
حادث بالذات است چه اگر واسطه ای برای وصول فیض
از قدیم به حادث موجود نباشد ربط قدیم به حادث محال
است و تعطیل در فیض فیاض قدیم حاصل گردد و بنابر
بتاعده معروفه الواحد لا یصدر عنه الا الواحد اول صادر
را به عناوین مختلفه نور اول و عقل اول و مشیت اولیه و کلمه
اولیه بنا به اختلاف اصطلاحات می نامیدند و در فلسفه یونان
موضوع بحث در باره کلمه که لگوس میگفتند و صادر اول میدانستند
بسیار معروف بود و در بین پیروان افلاطون چه پیروان قدیم
و افلاطونی های جدید در باره کلمه بحث ها میشد که
در کتب فلسفه مسطور است و در دوران قیام مسیح علیه السلام
نیز در بین طوائف و اقوام و پیروان فلسفه بحث کلمه معروف
بود و لهذا می بینیم که در انجیل یوحنا فصل اول بحث
کلمه را مطرح کرده و از کلمه به حضرت مسیح ع تمهید کسره

و اورا اول صادر از ذات قدیم و واسطه فیض و مظهر انوار
و تجسد در هیكل بشری معرفی فرموده است و در قرآن
مجید هم به حضرت مسیح اطلاق کلمه فرموده کلمه منه
اسمه العسیح در قرآن نازل شده و در باره یحیی نیز
در سوره آل عمران کلمه اطلاق شده است و از آن پس در بین
فلاسفه اسلام نیز اطلاق کلمه به حضرت مسیح اصطلاح شد
و در این امر مبارک هم از مظاهر مقدسه الهیه به کلمه الله
تمهید فرموده اند و از جمله بیان مبارک مذکور در عنوان است
که فرموده اند " . . . بلکه میان ممکنات و کلمه اوهم نسبت
و ربطی نبوده و نخواهد بود " انتهى .

نویسنده معروف مصری عباس محمود العقاد در کتاب "الله"
راجع به کلمه مطالبی فرموده که خلاصه اش بفارسی اینست :

(ص ۱۴۸) در آغاز دوره مسیح فلسفه و حکمت به اعلی
درجه رسیده بود و مسائل فلسفی بخصوص در بلاد فینیقی ها
بدرجه کمال سیر میکرد زیرا که منشاء پیروان فلسفه رواقس
همین بلاد فینیقی ها بود و رواقسون این سرزمین را بطه
مستقر با آسیای صغیر از یک طرف و با اسکندریه از طرف
دیگر داشتند و اسکندریه در آن ایام قبله فلسفه و حکما
محسوب بود از جمله فلاسفه ای که در باره کلمه الهیه سخن
گفتند در اسکندریه بودند که به کلمه الهیه بشارت میدادند

و میگویند که کلمه همان عقل الهی است که منشأ حرکت و مصدر وجود است بعضی هم میگویند که منشأ و مصدر وجود حسباً و دوستی است که اصل جمع موجودات و مِلَاکِ تَمَامِ اَکْوَانِ است . . . " و در ص (۱۷۳) میگوید : فهمیدن معنای واقع کلمه که مورد بحث فلاسفه بود و میگویند که کلمه الهیه از آغاز وجود موجود بود منوط بود به فهم گفتار و عقیده - هیروقلیطس و عقیده افلاطون هیروقلیطس گفته است که دنیا در هر آن در تغییر و تبدیل است و وجود حقیقی ثابتی ندارد و تنها کلمه مجرد یا عقل مجرد است که پیوسته باقی و برقرار و بر کنار از تبدیل احوال است و همواره مدبّر و متصرف در عالم است و عقیده افلاطون این بود که صور عالیه و حقایق عقلانیه قبل از عالم اجسام و جهان محسوس بود و هستند در دوره شریعت مسیح اورپین که مردی بی نهایت زاهد و عابد بود و در همین حال بحقایق فلسفی دلبستگی داشت و فلسفه را آموخته بود خواست بین عقاید فلسفیه و عقاید دین مسیح که بآن معتقد بود ارتباطی ایجاد نماید و لهذا در باره کلمه الهی و عقل الهی که در فلسفه مورد بحث بود گفت که مظهر عقل الهی جاویدان همان حضرت مسیح بود که در عالم ناسوت به هیكل بشری تجسد شد و ظهور مسیح در جهان ظهور الهی بود که گاهی در لباس

خلق تجلی میفرماید اورپین جمیع مسائل دینی را تأویل کرد و با قوانین و عقاید فلسفی صلح و آشتی داد . . . " و نیز در همین ص ۱۷۳ فرموده پدر اورپین لیونیداس شهید بود و اورپین بسال ۱۸۵ میلادی در اسکندریه متولد شد و فلسفه را نزد آمون ساکاس که معلم افلوطنین پیشوای افلاطونیا جدید بود آموخته بود . . . اورپین دو شاگرد تربیت کرد که یکی آریوس در اسکندریه و دیگری نسطور در سوریه بود که هر کدام به تأویل و معنی نصوص کتاب پرداختند ولی در بعضی مسائل با هم اختلاف کردند و هر کدام پیروانی یافتند که در بحث مسائل با هم به مجادله و زشت گوئی و ناهنجاری می پرداختند . . . الخ انتهى .

حرف

«ن»

نبوت

نبوت مقام خیر دادن مظاهر مقدسه الهیه از طرف
خدا پیغمبرها و اوامر او راست بخلق اگر از انبیا عن اللہ
گرفته شود و بعضی گویند نبوت عبارت از آنست که نبی در جواب
حقایق با و گفته شود و در این صورت او را رانی میگویند
و در لغت عبری هم کلمه نابی مأخوذ از همین ریشه است
یعنی کسی که در خواب مطالبها و القا شود و مرحوم
ابوالفضایل گلپایگانی در کتاب الفرائد شرح این مسئله را بیان
فرموده اند مراجعه فرمائید .

در باره اینکه آیا نبی با رسول فرق دارد یا نه اختلاف است
در قرآن مجید هر دو لفظ نازل شده حتی فرموده اند
مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ . . . که صریحست در اینکه
نبی با رسول فرق دارد و گویند الرَّسُولُ مَنْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ مِنْ
وَكِتَابٍ . بعضی نبی را اعم از رسول دانند و بعضی برعکس
و شرح این مطلب در جلد اول تبیان و برهان جناب حاج احمد
حمیدی آل محمد که این عهد آن را به فارسی ترجمه کرده ام و
منتشر و مطبوع است بتفصیل ذکر شده است . در اصول
کافی و کتب احادیث مشابیه آن از قول ائمه اطهار روایات

بسیار است که نبی با رسول و مُحَدِّثِ فرق دارد ، برای تفصیل باصول کافی در ذیل همین باب که ذکر نبی و رسول و مُحَدِّثِ در آن شده است مراجعه شود .

فیلسوف معروف ابن رشد اندلسی در تَهافتُ التَهافتِ که در بر تَهافتُ الفلاسفه حُجّه الاسلام غزالی نوشته است در باره نبی میفرماید بنیانی را که خلاصه اش اینست :

نبی یعنی خبر دهنده و در اصطلاح علم کلام نبی کسی است که از مغیبات و عالم غیب خبر دهد و واسطه میان بندگان و خداست و فرق آن با رسول آنست که هر رسول نبی است نه بالعکس و نیز هر نبی حکیم است نه بالعکس انتہی (فرهنگ علوم عقلی) و در اصطلاح عرفا نبوت عبارت از حقایق الهیه است یعنی از معرفت ذات و اسماء و صفات و احکام او (اصطلاحات عرفاء) در کتب کلامی نیز مانند تجربیات خواجه نصیر و غیره در باره نبوت و رسالت بحث بسیار موجود است مراجعه شود .

در قرآن مجید بحضرت رسول الله ص هم نبی اطلاق شده و هم رسول چنانکه در سوره های مختلفه فرموده النَّبِیُّ الْأَمْسِيُّ الَّذِیْ یَجِیْدُ وَنَهْ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاتِ وَ الْإِنْجِیْلِ وَ نَسِزَ بِأَیِّهَا النَّبِیُّ لِمَ تَحَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَلَیْكَ . . . و امثال آن و در سوره احزاب فرموده رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِیِّیْنَ

و نیز انزلَ اَیْکُمْ ذِکْرًا رَسُولًا . . . و نیز ما مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ . . . و امثال آن بسیار است .

بِنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ وَمِثْلِهِ . . .

از جمله سوگند هائی است که رسول الله به این صورها عالم بهمودی دادند تا در قضاوت و حکمیت خود در باره تحریف حکم رجم تورات که در باره زانی و زانیه مُحْصَنٌ وَمُحْصَنَةٌ نازل شده بزدن تازیانه به آنان رعایت صداقت را بنمایند این مسئله را بتفصیل در ذیل حکایت این صورها و نیز در ذیل اللّٰهُ الَّذِیْ فَلَیْقَ . . . و جمله انزلَ عَلَیْکُمُ الْمَنَ . . . و غیره میتوان یافت جمله مذکوره در عنوان اشاره است به آیه قرآنی که خداوند در ضمن شمردن نعمت های خود نسبت به بنی اسرائیل در سوره البقره آیه چهل و ششم میفرماید قوله تعالی وَاِذْ نَجَّیْنَا کُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُوْمُوْنٰکُمْ سُوْءَ الْعَذَابِ یَذَّبُحُوْنَ اَبْنَاکُمْ وَ یَسْتَحْیُوْنَ نِسَاکُمْ وَ فِیْ ذٰلِکُمْ بَلَاٌۢهٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ عَظِیْمٌ . یعنی بیاد آرید هنگامی که شما را از ستم فرعونیان نجات دادیم که از آنها سخت در شکنجه بودید تا این حد که

پسرانتان را کشته و زنان را برای کنیزی نگاه میداشتید و این
بلا و استحاشی بود بزرگ که خدا شما را بدان می آموزد آیه
۴۶ * (تفسیر القرآن سید احمد خان)

غَنُّ نَتَكَلُّ بِكَلِمَةٍ وَنُرِيدُ مِنْهَا الْإِحْدَى وَسَبْعِينَ

وَجْهًا وَلَنَا الْكُلُّ مِنْهَا الْمَخْرَجُ

این حدیث شریف از طرق خاصه یعنی شیعه امامیه
روایت شده امام معصوم میفرمایند که ما ائمه شیعه کلمه‌های را
که میگوئیم برای آن هفتاد و یک وجه در نظر می‌گیریم و برای
هر وجهی مخرجی خاص در نظر داریم یعنی کلمه‌ای را که
میفرمایند مانند بنائی است که درهای متعدد بخارج دارد
و از هر دری که خارج شوی راه و مقصد معینی خواهی یافت
و بطرف مقصود خاص از در خارج خواهی شد . مضمون
این حدیث شریف در کتب مختلفه شیعه امامیه از طرق مختلفه
روایت شده از جمله علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلس
اول بحار الانوار در باب احادیث صعب مستصعب حدیثی
چند روایت فرموده که در اینجا عیناً نقل میکنم و مضمون همه

با مضمون حدیث عنوان یکی است از جمله این مسرور از ابن
عامر از عمویش و او از ابن ابی عمیر از ابراهیم کرخی و او از
حضرت ابن عبدالله صادق آل محمد علیه السلام روایت کرده
که فرمودند * حَدِيثُ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْفِ تَرَوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ
مِنْكُمْ فَقِيهَا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِفِي كَلَامِنَا وَإِنْ كَلِمَةٌ مِنْ كَلَامِنَا
لَتَنْصَرِفَ عَلَيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ *

مضمون این حدیث شریف اینست که امام فرمودند اگر يك حدیث
ما را بفهمی بهتر از آنست که هزار حدیث از ما روایت کنی
در میان شما شیعیان ما کسی فقیه نامیده میشود که اشارات
و معانی حقیقی کلام ما اهل بیت را بفهمد و بداند زیرا يك
کلمه از کلام ما هفتاد وجه دارد و ما همه آن وجوه را در نظر
میگیریم و تکلم میکنیم ، و بهمین مضمون حدیثی است که علی
بن ابی حمزه گفت من با ابو بصیر بحضور حضرت صادق ابرو
عبدالله علیه السلام مشرف شدیم حضرت بیانی فرمودند من
پیش خود گفتم که البته این بیان مبارک را بشیعیان خواهیم
گفت و من تاکنون حدیثی قسم بخدا مانند این نشنیده ام ،
حضرت صادق بمن نظر فرمودند و فرمودند * إِنَّي لَا تَكَلَّمُ
بِالْحَرْفِ الْوَاحِدِ لِي فِيهِ سَبْعُونَ وَجْهًا إِنْ شِئْتَ أَخَذْتَ كَذَا
وَإِنْ شِئْتَ أَخَذْتَ كَذَا * فرمودند من سخنی را که میگویم
برای آن هفتاد وجه در نظر میگیرم و تو هر وجه را که

بپذیری مختاری . و نیز عبدالغفار الجازی از حضرت ابو
 عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند
 "إِنِّي لَأَتَكَلَّمُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لِي فِي كُلِّهَا الْمَخْرَجُ" یعنی
 سخن من هفتاد وجه دارد و مرا در هر یک از آن وجوه
 مقصد معین و مخرج مشخص است و نیز محمد بن مسلم
 از آنحضرت روایت کرده که فرمودند "إِنَّا لَنَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ
 لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا لَنَا مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَجُ" یعنی ما اهل بیت
 رسول ص کلمه ای را که میگوئیم هفتاد وجه از آن در نظر
 میگیریم و از کلام ما بآن هفتاد وجه راه خروج هست یعنی
 همه آن معانی هفتاد گانه مورد نظر و مقصود ماست و نیز
 حمران از آنحضرت روایت کرده که فرمودند "إِنِّي لَأَتَكَلَّمُ عَلَى
 سَبْعِينَ وَجْهًا لِي مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَجُ أَبُو الصَّباح هم روایت
 کرده که حضرت صادق فرمودند "إِنِّي لَأَحَدُ النَّاسِ عَلَى
 سَبْعِينَ وَجْهًا فِي كُلِّ وَجْهِ مِنْهَا الْمَخْرَجُ"

برای تفصیل بیشتر بحار الانوار مجلد اول و سایر کتب
 معتبره شیعه مراجعه شود .

در اخبار وارده از ائمه اطهار علیه السلام در باره معانی
 باطنیه فرمایشات و بیانات آن جواهر مقدسه مطالب بسیار
 ذکر شده و احادیث را صعب و مستصعب و سِرّ و سِرّ السِرّ و
 دارای وجوه متعدده معرفی فرموده اند از جمله شیخ احمد

احسائی از قول حضرت صادق علیه السلام مفهوم حدیثی
 را نقل کرده که در عنوان مذکور است ، شیخ در جوامع الکلم
 در جواب سئوالات شاهزاده محمود میرزا میفرماید قولیه
 علیه الرحمه . . . لا یَنهَمُونَ کَلَامَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِذَا
 رَأَى شَيْئًا غَيْرَ مَا يَفْهَمُ أَنْكَرَهُ مَعَهُ أَنَّهُ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ ع يَقُولُونَ
 إِنْ حَدِيثَنَا صَعِبَ مُسْتَصَعِبٌ خَرِشْنُ مَخْشُوشٌ فَانْبِذُوا إِلَى النَّاسِ
 نَهْذًا فَمَنْ عَرَفَ فَرِيدُوهُ وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَاْمَسِكُوا الْأَيْدِيَّ الْأَشْلَاحِ
 أَمْلَكُ مُقَرَّبًا أَوْ نَبِيٍّ مُرْسَلًا أَوْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ
 وَيَقُولُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنْ أَمَرْنَا هُوَ الْحَقُّ وَحَقُّ الْحَقِّ وَهُوَ
 الظَّاهِرُ وَبَاطِنُ الظَّاهِرِ وَبَاطِنُ البَاطِنِ وَالسِّرُّ وَسِرُّ السِّرِّ وَ
 السِّرُّ الْمُقْتَبَعُ بِالسِّرِّ وَأَمْثَالُ هَذَا حَتَّى أَنْ الصَّادِقُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ قَالَ مَا مَعْنَاهُ إِنِّي لَأَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ وَأَرِيدُ لَهَا أَحَدًا وَسَبْعُونَ
 وَجْهًا لِي مِنْ كُلِّ مِنْهَا الْمَخْرَجُ . . . الخ

امثال این حدیث از قبیل حدیث مروی از حضرت صادق علیه
 السلام که فرموده اند "لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا . . . الخ
 و غیره در بحار الانوار مرحوم مجلسی در باب این حدیثنا
 صَعِبٌ مُسْتَصَعِبٌ . . . و در سایر کتب معتبره شیعه مشهور
 است و حضرت شیخ احمد هم در کتب خود از قبیل شرح الزبیر
 و جوامع الکلم روایت فرموده است .

.....

ندای جانفزای روحانی از نار موقده

ربانی استماع فرمود

اشاره به داستان حضرت موسی است که در بیابان سینا نار موقده الهی را از دور دید و برای آوردن آتش بجبهت زن و فرزند خود بدان سوی شتافت و از شجره الهیه ندای انبی انا الله شنید و پرسالت مبعوث شد و به هدایت فرعون مأمور گردید ، شرح داستان را در شرح حال موسی در ذیل " موسی " در این کتاب ملاحظه فرمائید .

نسبت همه اراضی بآن سلطان حقیقی یکی است

..... چنانچه میفرماید : **وَاللّٰهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَآیْنَمَا**

تَوَلَّوْا فَشَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ "

این آیه مبارکه در قرآن مجید نازل شده در ضمن

آیات تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه که شرح آن در مواضع مختلفه این کتاب در ذیل " قَد نَرَى تَقْلِبًا وَجْهَكَ " و ذیل " فَوَلَّ وَجْهَكَ " و ذیل " بعد از هجرت شمس نبوت " و ذیل " **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي . . .** " مندرج گشته مراجعیه شود .
در تفسیر صافی ذیل این آیه بیانی باین مضمون فرموده که جهودان میگفتند که علت تبدیل قبله اسلام از بیت المقدس به کعبه چه بوده است ؟ خدای در جواب فرمود **وَاللّٰهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَآیْنَمَا تَوَلَّوْا فَشَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ** " یعنی مشرق و مغرب قال خداست و بهر طرف روی کنید بسوی خدا خواهد بود باین معنی که همه اراضی نسبت بحق تعالی مساوی است و همه بسوی خداست و هر سرزمینی را که خدا بخواهد به تشریف خلعتی خاص مشرف میفرماید ، گاهی بیت المقدس را قبله میسازد و گاهی کعبه را قبله عالم قرار میدهد آنچه سبب ترقی مقام اراضی میشود فضل خاص الهی است و گفته **أَیْنََمَا تَوَلَّوْا فَشَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ** .

جمالقدم جل کبریا که در لوح سلمان میفرمایند قوله تعالی " ای سلمان عزت کل اسماء و رفعتان و عظمت و اشتهاار آن به نسبتها الی الله بوده ، مثلا ملاحظه نما در بیوتی که بین ملک مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائفند و از اماکن بعیده بزیارت آن بیوت میروند و این واضح است

که احترام این بیوت بعلت آن بوده که جمالقدم جل جلاله
 بخود نسبت داده با آنکه کل عارفند که جمالقدم محتاج به
 بهی نبوده و نخواهد بود و نسبت کل اماکن بذات مقدسش
 عَلِيٍّ حَيْدٍ سِوَاهُ بوده بلکه این بیوت و امثال آن را سبب فسوز
 و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جمیع ناس را از بدایح فضیل
 خود محروم نفرماید فَطُوبَى لِمَنِ اتَّبَعَ أَمْرَ اللَّهِ وَعَمِلَ بِمَا أُمِرَ
 مِنْ لَدُنْهُ وَكَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ و این بیوت و طائفین آن عند
 اللّهِ مُعَزَّزِينَ مَادامی که این نسبت منقطع نشده و بعد از انقطاع
 نسبت اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل
 نار عِنْدَ اللَّهِ محسوب . . . این بیوت در حین نسبتها اِلَى
 اللّهِ و بعد از انقطاع نسبت بیک صورت بوده و خواهد بود
 و صورت ظاهره این بیوت در دو حالت به یک نحو مشاهده
 میشود بهشانی که در ظاهر این بیوت چه در حین نسبت و چه
 در دون آن ابتدا تغییر ملحوظ نه ولیکن در حین قطع نسبت
 روح خفیه مستوره از آن بیوت اخذ میشود وَ لَا يَدْرِكُهُ إِلَّا الْغَارِقُونَ
 انتهى .

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوحی بتفصیل از عظمت مقام
 و قدس و طهارت اراضی مقدسه که مورد عنایات لاتحصنای
 الهی است بیان فرموده اند این لوح منبع درمکاتیب جلد اول
 مسطور است و بواسطه آنکه مفصل بود از درج آن صرف نظر

شد مراجعه اش سبب حصول روح و روحان است .

نسخ

کلمه نسخ در اصطلاح مردم بمعنی از میان برداشتن
 حکم و قانونی است که بجای آن حکم و قانون جدیدی وضع
 و سُجری گردد در ایقان مبارک فرموده اند که حضرت مسیح
 حکم سبب و طلاق را نسخ فرمود آنچه ذکر شد اصطلاح معرو
 ف و مشهور است و کلمه نسخ در باره شریعت مظاهر الهیه
 نیز استعمال میشود میگویند که دین اسلام ناسخ شریعت
 مسیح و یهود است و از این قبیل . . .

در باره معنی اول که رفع حکم و وضع حکم جدید در شریعت
 معینی از طرف شارع همان شریعت اظهار شود بحثی نیست
 و در شرایع الهیه نظیر بسیار دارد و از جمله ناسخ و منسوخ
 قرآن مجید است که حضرت رسول احکامی را وضع فرمودند
 و پس از مدتی آن را نسخ کردند و حکم دیگر بجای آن وضع
 فرمودند مانند حکم قبله و تحویل آن از بیت المقدس بکعبه
 معظمه و امثال آن که در کتب ناسخ و منسوخ که ملای اسلام
 نوشته اند موضح است ولی در اینکه کلمه نسخ نسبت بشریعت

قبل از طرف مظهر بعد هم آیا اطلاق میشود یا نه محل اختلاف است و نظر علمای اسلام در این باره مختلف است ، در اینجا برای تشریح این مطلب و معنی نسخ و حدود آن از تفسیر القرآن سید احمد خان هندی که تفسیر بسیار مفید و جامع است مطالب را استخراج کرده مینگارم .

سید احمد خان در تفسیر القرآن در ذیل آیه میار که نازل شده در سوره البقره که فرموده *مَا نُنسخُ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا* . . . فرموده است . . . احکام شریعت محمدی با احکام شریعت موسوی تا حدی فرق و اختلاف داشته و پیهود نسبت بشریعت خود همچو معتقد بوده و یا چنین تصور میکردند که آن تا قیام قیامت باقی خواهد بود و هیچوقت حکمی از احکام آن تغییر و تبدیل پیدا نمیکند و نسبت باین امر است که خدا میفرماید *مَا نُنسخُ مِنْ آیهٍ . . .* هر آینه . . . را که ما منسوخ میکنیم و یا از یاد میریم بهتر از آن و یا مانند آن را میآوریم و این ظاهر و هویدا است که از لفظ آیت در این مقام آیه قرآن مراد نیست بلکه احکام شریعت موسوی که در شرع محمدی تغییر و تبدیل یافته با آن احکام شریعت موسوی که پیهود آن را در طاق نسبان گذارده بودند مراد میباشد ولی اکثر مفسرین ما انحراف یافته لفظ (آیتی) که در این هست آن را محمول بر آیات قرآن مجید دانسته و چنین نتیجه گرفته اند

که يك آیه قرآن بآیه دیگر منسوخ میگردد و باین نیز اکتفا نکرده بلکه از لفظ (نُنسِئُهَا) بر آن رفته اند که پیغمبر خدا بعضی آیات را فراموش هم کرده بود و بنابراین دو لفظ یعنی *نُنسخُ وَ نُنسِئُهَا* صفحات تفاسیر خود را از روایات معموله سیاه کرده اند و اتفاقاً در میان آنها حتی يك روایت هم که قابل وثوق و اعتماد باشد نیست لکن آنها روی همین روایات بی پایه آیات قرآنی را بر چهار قسم تقسیم کرده اند :

اول ، آیاتی که تلاوت و احکام آنها هر دو بحال خود باقی اند و تمامی این آیات در قرآن موجود میباشد .

دوم ، آیاتی که تلاوت آنها بحال خود باقی ولی احکام آن منسوخ شده اند نسبت باین آیات هم میگویند که آنها در قرآن موجود میباشد .

سوم ، آیاتی که تلاوت آن منسوخ شده ولی احکام آن بحال خود باقی میباشد .

چهارم ، آیاتی که تلاوت و احکام آن هر دو منسوخ شده است و نسبت بقسمت سوم و چهارم آیات میگویند که در قرآن موجود نیستند لکن در آن روایات بی اصل موجود بودن آنها را بیان میکنند ما صریحاً میگوئیم که هیچ معتقد باین حرفها نیستیم و یقین داریم که آنچه از طرف خدا نازل شده بی کم و کاست در قرآن موجود که در حقیقت در زمان حیات آن حضرت

تحریر شده بود موجود میباشد و حتی حرفی هم از آن خارج نشده است و هیچ آیتی هم از آیات قرآنی منسوخ نیست حتی نسبت با احکام ادیان سابقه هم لفظ نسخ در معنای مجازی استعمال شده نه در معنی حقیقی ما برای تشریح این موضوع میرویم. در معانی نسخ بحث میکنیم و احکامی که تهدیل یافته اند حقیقت آنها را هم بیان خواهیم نمود

ابو مسلم تنها کسی است که بر خلاف جمهور مفسرین موافق با عقیده ما میباشد او معتقد است که نسخی در قرآن واقع نشده است و عقیده دارد که مراد از آن آیات منسوخه شریعی است که در کتب قدیمه یعنی در تورات و انجیل بوده است مانند مسئله سب و نماز کردن بطرف مشرق و مغرب و از این قبیل احکامی که خداوند آنها را از ما برداشته است و ما بخیر آن احکام عبادت میکنیم بیهود و نصاری میگفتند که ایمان نیاورید مگر بکسی که تابع دین شماست پس بحکم این آیه خدا آن را باطل نمود بعضی ها جواب داده اند باینکه آیه وقتی که اطلاق میشود مراد از آن آیه قرآن است زیرا که در نزد ما همین معنی مقرر است لکن يك نفر در مقابل میتواند بگوید که اینطور نیست یعنی لفظ آیه اختصاص با آیات قرآنی ندارد بلکه آن عام است و بر هر دلیلی اطلاق میشود . (عین عبارات مسلم را که ترجمه آن ذکر شد امام فخرالدین

رازی در تفسیر کبیر خود ذکر کرده است در مجلد اول که قَالَ أَبُو سُلَيْمٍ إِنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْآيَاتِ الْمَنْسُوخَةِ هِيَ الشَّرَائِعُ الَّتِي فِي الْكُتُبِ الْقَدِيمَةِ . . . الخ) امام فخر رازی آن را تسلیم دارد که در منسوخ بودن معنی آیات قرآن مجید استدلال از این آیه درست نیست و لذا او برای این امر از آیات دیگر استدلال نموده است چنانکه در تفسیر کبیر مینویسد وَاعْلَمْ أَنَا بَعْدَ أَنْ قَرَرْنَا هَذِهِ الْجُمْلَةَ . . . الخ یعنی ما بعد از همه مباحثات داله بر عدم نسخ راجع بوقوع نسخ تمسك بآیه ما نَسَخْ جسته و از آن استدلال کرده ایم (و در کتاب خود موسوم به محصول شرح آن را نوشته ایم) ولی همانطوری که اشاره شد استدلال از این آیه درست نیست زیرا که لفظ ما در اینجا بطور شرط و جزا استعمال شده است مثل اینکه شما بکسی بگوئید شخصی که نزد شما میآید از او احترام کنید این گفته دلالت بر آمدن کسی نمیکند و نمیشود آن را دلیل گرفت و گفت که یکی خواهد آمد ، همینطور این آیه هم دلالت بر حصول نسخ نمینماید بلکه از آن همین قدر بر میآید که هر وقت آیتی منسوخ شد جای آن لازم است آیه بهتری بیاید و لذا ما (فخر رازی) در ثبوت نسخ آیات دیگر را اختیار کرده ایم که عبارتست از آیه وَأَنَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ . . . و نیز این آیه يُمَحْوِلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنزِلُ

وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (تفسیر کبیر جلد اول) الی قوله
 بحث ناسخ و منسوخ در حقیقت بحثی است بهبوده و سخن
 راندن در آن صرفاً برای این ضرورت پیدا کرده است که
 فقهای اسلام روی یک قیاس نهایت غلط و استدلال بیجا
 آیات قرآن را بدان سان منسوخ قرار داده اند که بکلی
 مخالف شأن خدا و منافی ادب نسبت به قرآن است . . . اینک
 آنها آیات منسوخه را بسه قسم تقسیم کرده اند :

منسوخ الحکم و ثابت التلاوة

منسوخ التلاوة و ثابت الحکم

منسوخ التلاوة و الحکم

باید دانست که آن تقسیمی است بی اساس که از پیش خود
 آن را ترتیب داده اند . . . " سید احمد خان بحث مفصلی
 در این باره شروع میکند و دست و پا میزند که بهر زور و زحمتی
 هست مسئله نسخ احکام را انکار کند ولی در حقیقت جز یک
 سلسله الفاظ خطایه چیز دیگری تحصیل نمیدهد و در ضمن
 با امام فخر رازی و امثالهم که شکی نیست مسئله نسخ هستند جمله
 میکند و رجزها میخوانند اما دردی را دوا نمیکند .

مسئله نسخ احکام در همه شرایط بوده و با اقتضای اوقات حکمی
 را منسوخ و حکم جدیدی را بجای آن می گذاشتند و آنچه
 را هم که در باره اقسام نسخ گفته و مفسرین خرده گرفته

درست نیست ، من نمیدانم ایشان در باره حکم رجم زانی
 و زانیه محصن و محصنه که در قرآن مجید آیه ای و حکمی در این
 خصوص موجود نیست چه میگویند ؟ مفسرین سنی و شیعه
 در صحاح و کتب احادیث ذکر کرده اند که حضرت رسول
 و حضرت امام صادق فرموده اند که حکم زانی و زانیه
 محصن و محصنه در قرآن بوده و اسقاط شده و نصوص احادیث
 در جامع الصغیر سیوطی در فصل شون و در تفسیر صافسی
 و سایر کتب معتبره شیعه مانند بحار الانوار و فهره مندرج است
 سید احمد خان همه این روایات را مجعول میداند و چنانچه
 دیدیم همه را مسخره میکند ولی حرف قطعی او در باره حد
 زانی و زانیه محصن و محصنه که در کتب فقهیه رجم است
 و در قرآن چنین حکمی نیست چه خواهد بود ؟

نسخ حکم قبله را چگونه تعبیر میکند و حکم زن فاجره را کسسه
 در اول همین بود و بعد نسخ شد چه میگوید ، آیه در سوره
 در قرآن مجید نازل شده قوله تعالی " در سوره النساء
 وَاللَّاتِي بِاتِّبَانِ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا بِلَيْبِهَا
 أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَامْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَخْرُجُنَّ
 الْعَوَاتِقُ وَيَجْعَلَ اللَّهُ لهنَّ سَبِيلًا "

در تفسیر کشاف زمخشری در ذیل این آیه فرموده " وَالْفَاحِشَةُ
 الزَّانِيَةُ لِبَيْتِهَا فِي النَّهْيِ عَنْ الْفَاحِشِ فَامْسِكُوهُنَّ "

فِي الْبَيِّنَاتِ قَوْلٌ مَعْنَاهُ فَخَذُوا مِنْ مَحْبُوسَاتٍ فِي بَيِّنَاتِكُمْ وَكَانَ
دَلِيلًا عَقُوبَتَهُنَّ فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ ثُمَّ نَسَخَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى الزَّانِيَةَ
وَالزَّانِيَةَ . . .

امام فخر رازی در باره نسخ در تفسیر کبیر خود فرموده :
"إِنَّ النَّاسِخَ فِي الْأَصْطِلَاحِ الْعُلَمَاءُ عِبَارَةٌ عَنْ طَرِيقِ شَرْحِي يَسْتَدِلُّ
عَلَى أَنَّ الْحُكْمَ الَّذِي كَانَ ثَابِتًا بِطَرِيقِ شَرْحِي لَا يُوجَدُ بِمَعْنَى
ذَلِكَ مَعَ تَرَاخُيهِ مِنْهُ عَلَى وَجْهِ لَوْلَاهُ لَكَانَ ثَابِتًا" یعنی ناسخ
در اصطلاح علما عبارتست از طریق شریعی که دلالت میکند بر
اینکه حکمی که قبلاً بقاعده شریعی ثابت و برقرار شده بود بعد
از این باقی نماند که اگر حکم اول از بین نرفت حکم ثانسی
نمیآید و اگر حکم ثانسی نبود حکم اول بحال خود باقی بود . . .
این قول را هم سید احمد خان در تفسیر خود نقل کرده و مورد
قبول قرار نداده و سخنان او در باره اثبات نظریه خویش
اغلب قول زور است البته ناسخ آیات باید آیات باشد و قول و
فعل پیغمبر ناسخ حکم و آیه قرآن نمیتواند بشود هر چند
بعضی از علما گفته اند که سنت و قول و فعل رسول ناسخ حکم
و آیه قرآن است و در این قسمت هم همافه زیاد است بهر
حال رویهم رفته منکر نسخ احکام قرآن و آیات قرآنی بواسطه
وضع حکم جدید و آیات جدید نمیتوان شد و سخنان جناب
سید احمد خان که مسئله نسخ را برخلاف ادب قرآن و مخالف

سنت البینه تشخیص داده اند متکی بدلیل قاطع منطقی نیست .
در الواح البینه در این ظهور عظیم نسخ تصدیق شده و در
کتاب ایقان فرموده اند که حضرت مسیح حکم سبیت و طسلاق
را نسخ نمود .

علمای اسلام در باره مسئله نسخ که از اهم مسائل دینی است
کتاب بسیار تألیف فرموده اند و آیات قرآنی اعم از ناسخ و منسوخ
را در آن ذکر کرده اند ، مترجم کتاب الناسخ و المنسوخ (که
این المشوع - ۸۹۳ هجری قمری - آنرا تألیف کرده و عماد
الجلیل حسینی القاری - ۹۷۶ هجری قمری - شرحی بر
آن نگاشته و متن شرح هر دو بهرین است) در مقدمه
کتاب چنین فرموده : بقوله سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى "در قرآن کریم
بانتناق نهی است از سنی و شیعه ناسخ و منسوخ وجود دارد . . .
که تنگوار از ناسخ و منسوخ یکی از مباحث مهمه علم اصول ششده
و علاوه بر اینکه مفسرین ذیل تفسیر هر یک از آیاتی که ناسخ
یا منسوخ است در نسخ آن آیه بحث میکنند از صدر اسلام تا
کنون بهشیمان ما باین امر اهتمام داشته در این باب کتابهای
مفرد نگاشته اند"

از جمله کتب مزوره یکی کتاب الناسخ و المنسوخ است که
مؤلف آن بشرحیکه ذکر شد این مشوع و شارح آن سید
عمادالجلیل الحسینی القاری است که مؤلف متن آن علمای قرن

نهم و شارح از علمای قرن دهم هجری است و متن و شرح این کتاب اخیرا توسط یکی از دانشمندان معاصر (دکتر محمد جعفر اسلامی) به فارسی ترجمه شده و بطبع رسیده است .

چون مسئله نسخ در نزد علمای اسلام از اهم مسائل محسوبست و کتاب مزبور شامل مهمترین مسائل در باره نسخ است برای اتمام فائده قسمتهائی از این کتاب را در این اوراق نقل مینمایم : قوله " نسخ در لغت بمعنی کتابت و انتساخ است و بمعنی نقل و تحویل هم آمده است و از همین باب است تناسخ موارث و دهور، و بمعنی ازاله هم استعمال شده چنانکه گویند " نَسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ " یا " نَسَخَ الرِّيحُ اثْرَارَ القَدَمِ " ای ازالته " و در این معنی صحابه و تابعین آنرا زیاد استعمال کرده اند، اما در اصطلاح نسخ رفع چیزى است که در شریعت مقدسه ثابت بوده، بسبب سر آمدن زمان و روزگاران خواه آن امر رفع شده از احکام تکلیفی باشد مانند احکام خمس (وجوب، حرمت، کراهت، استجباب، ایاحه) یا از احکام وضعی مانند ضمان و ملکیت و غیره و خواه از منصبهای الهیهی باشد مانند نبوت، یا از امور دیگر که راجع بخداوند است از آن جهت که خدا شارع است مانند نسخ قرآن تنها از حیث تلاوت، بدین معنی کسیکه

ممکنست حکم آیه ای باشد ولی تلاوت آن نسخ شده باشد مانند رجم شیخ و شیخه که این امور مربوط بشارع است چون نسخ از مناصب معموله است و نه احکام تکلیفی و وضعی بلکه امری است مربوط بشارع .

بنابراین میتوان گفت نسخ منحصر برفع حکم نیست بلکه اعم است نهایت آنکه موضوعی که محل بحث واقع شده نسخ حکم است والا نسخ شریعت محل بحث نیست چون مسلما شریعت حضرت موسی بشریعت حضرت عیسی و شریعت آن دو بشریعت رسول اکرم نسخ شده است (ص ۸۰۰) .

و در صفحه ۱۶ چنین فرموده قوله :

در اینکه نسخ واقعست بین مسلمانان خلاقی نیست چنانچه بسیاری از احکام شریعتی پیشین بوسیله احکام شریعت اسلام نسخ شده است و برخی از احکام همین شریعت هم با احکام دیگر خود این شریعت نسخ شده است، قرآن کریم صریحت باینکه در نماز رو کردن بقبله نخستین (بیت المقدس) نسخ شده و این مطلب قابل تردید نیست، سخن در اینست که آیا چیزی از احکام قرآن بخود قرآن یا بسنت قطعیه یا باجماع یا بفعل نسخ شده است یا نه ؟ حال لازمتست که نخست اقسام نسخ را بیان کنیم و ببینیم که کدام يك جایز است و کدام جایز نیست .

قسم نخستین آنستکه تلاوت آیه ای نسخ شده و حکم آن باقی مانده باشد مانند آیه " رَجِمَ كَعْمَرًا بِالْأَيْ مَنِيْرٍ قَرَأْتِ كَرَدَ وَ كَقْت مَا اَيْن آيَه رَا در زمان پیغمبر میخواندیم و میفهمیدیم و حضرت پیغمبر رَجِمَ كَرَدَ و ما هم رَجِمَ كَرَدِمْ و این آیه را گاهی چنین روایت کنند که " الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَيْنَا فَأَرْجَمُوهُمَا الْبَيْتَهُ نِكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ فَزِيْرٌ حَكِيْمٌ " و گاهی چنین که " الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَيْنَا فَأَرْجَمُوهُمَا الْبَيْتَهُ " و گاهی " الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَأَرْجَمُوهُمَا الْبَيْتَهُ بِمَا قَسَدْنَا مِنَ اللَّذَّةِ . . . " یا آیه " لِأَتَرْفَعُوا مِنْ آيَاهُ كَيْفَ قَالَهُ كَقَرُّكُمْ " که گاهی چنین روایت شده است " إِنْ كَفَرَّا بِكُمْ أَنْ تَرْفَعُوا مِنْ آيَاهُمْ . . . " یا اینکه سوره احزاب در دست آیه بوده و امثال آنها و اینگونه نسخ را جمعی کثیر از اهل سنت و بعضی علمای شیعه پذیرفته اند ولی شکسی نیست کسیکه نسخ تلاوت را بپذیرد بتحریف و اسقاط قرآن قائل شده است .

. . . صاحب کتاب پس از آنکه برای رهائی از این گرداب بحیرت مدتی دست و پا میزند که شاید بتواند خود و امثال خود را بساحل نجات برساند و متمسک بخرم آحاد و مسائل دیگر میشود و آخر هم نتیجه ای بدست نمیدهد بالاخره میفرماید قوله " بنا براین چگونه بخبر واحد میتوان باور کرد که آیه رَجِمَ مَثَلًا از قرآن است و تلاوت آن نسخ شده و حکم آن باقی

مانده است . . . " بعد از این میفرماید قوله :
 " قسم دوم آنستکه تلاوت و حکم هر دو نسخ شده باشند چنانکه از همیشه روایت کنند که گت از جمله قرآن که نازل شده " قَسْرُ رَضَمَاتٍ مَعْلُومَاتٍ " است که به " حَمْسُ رَضَمَاتٍ مَعْلُومَاتٍ " نسخ شده و این قسم نسخ هم مینماید مانند قسم اول مردود است چه این قول خبر واحد است و حجت نیست . . .
 قسم سوم آنستکه حکم نسخ شده ولی تلاوت آیه منسوخ الحکم نسخ نشده است و مشهور میان علما و مفسران این قسم است و گروهی از دانشمندان کتابهای جداگانه در این باب گرد آورده اند و در آنها از ناسخ و منسوخ گفتگو کرده اند مانند ابو جعفر نحاس و حافظ مظفر فارسی ، اتفاق است و شکی نیست در اینکه اینگونه نسخ ممکن است و باز اتفاق است این مطلب که در قرآن کریم آیاتی است که احکامی را که در شریعت های پیشین بود نسخ کرده است و نیز برخس از آیات قرآن کریم احکامی را نسخ کرده که در صدر اسلام از طرف شریعت اسلام ثابت بوده است مانند تفسیر قبله ولی بعضی محققان مانند ابو مسلم بصری اصفهانی قسول دارند آیه یا آیاتی از قرآن ، حکمی را که قبل ثابت بوده نسخ کرده است مانند تفسیر قبله ولی اینکه چیزی از آیات خود قرآن نسخ شده باشد پذیرفته اند "

نویسنده محترم پس از ذکر مطالبی چند کسه لایسین و لایفنی
 بنظر میرسد در قسمتی از مقاله خود شرحی راجع بنسخ و
 اینکه بهر دو و نصاری منکر نسخ هستند مینگارند و جواب اعتراضا
 آنانرا میدهد و مطالب بسیاری را از کتاب اظهار الحق شیخ
 رحمة الله هندی نقل میفرماید و بگفتار خود خاتمه میدهد
 و بسیاری از مطالب منوره در متن و شرح کتاب الناسخ و المنسوخ
 که نویسنده محترم آنرا بفارسی ترجمه فرموده است موجود است
 و از آنجا اقتباس شده است . مولف کتاب الناسخ و المنسوخ
 در حقیقت حق مطلبرا ادا کرده و پس از مقدمه و معنی نسخ
 در لغت و اصطلاح میفرماید " **وَالْمَنْسُوحُ فِي كِتَابِ اللَّهِ طَبْسِي**
مَا رَتَبَهُ الْمُفْسِرُونَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ أَحَدُهَا مَا نُسِخَ خَطُّهُ وَكُفِّتْهُ
كَمَا رُوِيَ عَنْ أَنَسٍ كُنَّا نَقْرُءُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ سُورَةَ تَعْدِلُهَا
سُورَةُ الْقَهْفِ فَمَا أَحْفَلُ بِغَيْرِ آيَةٍ وَاحِدَةٍ لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَإِدِيمَ
مِنْ ذَهَبٍ لَا يَتَفَنَّى إِلَيْهَا ثَالِثًا وَلَوْ أُعْطِيَ ثَالِثًا لَا يَتَفَنَّى رَابِعًا
وَهَكَذَا أَبَالِغًا بَلِغٌ وَلَا عَلَاةَ جَوْفِ ابْنِ آدَمَ إِلَّا الْقُسْرَابُ
وَيُدْوِبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَمَا رُوِيَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّهُ قَالَ
قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ آيَةِ قُرْآنِهَا تِلْكَ الْآيَةَ فَحَفِظْتُهَا وَكَتَبْتُهَا
فِي مَصْحَفِي فَلَمَّا فُتِدَتْ فَانَا الْوَرَقَةَ بِهَذَا فَسَأَلْتُ مَنْ ذَلِكَ فَقَالَ
مِنْ تِلْكَ رُفِعَتْ الْبَارِحَةُ وَثَانِيهَا مَا نُسِخَ خَطُّهُ وَبَقِيَ حُكْمُهُ كَمَا
رُوِيَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ لَقَدْ قَرَأْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ لَ -

تَرَفُّوا مِنْ آيَاتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ كَفَرٌ بِكُمْ وَالشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَانَا
 فَأَرْجَمُوهُمَا الْهَيْئَةَ نِكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فِهَذَا **مَنْسُوحٌ**
الْخَطُّ نَابِتُ الْحُكْمِ وَثَانِيهَا مَا نُسِخَ حُكْمُهُ وَبَقِيَ خَطُّهُ وَهَسِينٌ
فِي ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سُورَةً مِثْلُ الصَّلَاةِ الَّتِي بَيَّنَّتِ الْمُقَدِّسُ مِنَ الْأَعْرَاضِ
عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَالْبَاهِلِينَ بِآيَةِ السَّيْفِ وَأَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ مَا فِي الْقُرْآنِ
مِنْ أَمْرٍ هُنَّهِمْ وَتَوَلَّى هُنَّهِمْ وَذَرَّهُمْ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَذَا سَخَهُ
آيَةَ السَّيْفِ وَهِيَ مَاءٌ وَأَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً
 آنچه ذکر شد از متن کتاب الناسخ و المنسوخ بود و آنچه
 را شارح فرموده بود حذف نمودم و در آنچه ذکر شد مسئله
 اقسام نسخ و عدد آیات منسوخه در سوره های متعدده قسرا
 بود و طالبان باصل کتاب منور مراجعه خواهند فرمود .
 مولف کتاب منور پس از شرح و بسط مطالب لازمه وارد اصل
 بحث میشود و بگیا یک سوره های قرآن را ذکر میکند و آیه های
 منسوخه و منسوخه در هر سوره را نقل میفرماید و در اطراف
 هر یک شرح و تبیین لازم را میدهد و در آغاز بحث چنین
 میفرماید قوله فی المتن (ص ۲۸) " **وَأَعْلَمُ أَنَّ السُّورَةَ التَّاسِعَةَ**
يَدْخُلُهَا النَّاسِخُ وَالْمَنْسُوحُ مِمَّا شَمْسُ وَعِشْرُونَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ
وَالْإِسْرَاءِ وَالنِّسَاءِ وَالْعَائِدَةَ . . .
 یعنی سوره هائی که در قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ
 هر دو میباشد (ص ۲۵) . بیست و پنج سوره است و بنام اسامی

آن سوره ها را ذکر میکند مانند بقره و آل عمران و نساء و مائده و انفال و توبه و ابراهیم و نحل و مریم . . . الی آخر کسبه بسوره والمصر منتهی میشود ، بعد میفرماید " وَالسُّورَةُ التَّاسِيَةُ فِيهَا النَّاسِخُ وَلَيْسَ فِيهَا مَنْسُوخٌ سِوَا الْفَتْحِ وَالْحَشْرِ وَالْمُنَافِقِينَ وَالتَّاهِبِينَ وَالطَّلَاقِ وَالْاٰحِلِّ " یعنی سوره هائی که دارای آیات ناسخه هستند و آیات منسوخ در آنها موجود نیستند شش سوره اند بقرار مذکور ، بعد فرموده " وَالسُّورَةُ التِّيْ يَدْخُلُهَا الْمَنْسُوخُ فَقَطْ وَلَمْ يَدْخُلْهَا النَّاسِخُ اَرْبَعُونَ سُورَةٌ سُورَةُ الْاَنْعَامِ وَالْاَعْرَافِ . . . " یعنی سوره هائی که حاوی آیات منسوخه هستند و آیات ناسخه در آنها موجود نیستند چهار سوره اند از اینقرار :

انعام ، اعراف ، یونس ، هود . . . الخ که آخرین سوره آن الکافرون است ، بعد فرموده " وَمَا سِوَاهَا لَمْ يَدْخُلْهَا نَاسِخٌ وَلَا مَنْسُوخٌ وَهِيَ ثَلَاثٌ وَاَرْبَعُونَ سُورَةٌ " یعنی سوره هائی که در آنها نه ناسخی است و نه منسوخی عدد آنها چهل و سه سوره است و نام همه آنها را ذکر میکند و کتاب خاتمه می یابد باین معنی که مولف آیات ناسخه و منسوخه هر سوره را متصل و با تفسیر ذکر میکند که شامل فوائد مهمه است و شارح هم حق تفسیر و تبیین را فی الحقیقه ادا فرموده است و جناب مترجم هم همه مطالب را جداگانه به فارسی ترجمه و نشر فرموده

است . مؤلف کتاب عدد آیات منسوخه در هر سوره را یکایک با تفسیر و تبیین ذکر کرده است و خلاصه آن از اینقرار است که بنحو تلخیص و اجمال در اینجا اشاره میشود .

" سوره فاتحه ناسخ و منسوخی در آن موجود نیست " سوره بقره دارای سه آیه منسوخه است که یکایک را مولف بتفصیل و تبیین ذکر کرده و نقل آن موجب اطناب است و فهرس آیات منسوخه را با شماره های آیات نیز آورده است و طالبین باصل کتاب مراجعه فرمایند .

در سوره آل عمران سه آیه منسوخه موجود است . در سوره النساء هجدهت و سه آیه منسوخه است . در سوره مائده نه (۹) آیه منسوخه است . در سوره انعام یازده آیه منسوخه است . در سوره اعراف دو آیه منسوخه است . در سوره انفال شش آیه منسوخه است . در سوره توبه یازده آیه منسوخه است . در سوره یونس شش آیه منسوخه است . در سوره هود چهار آیه منسوخه است . در سوره زمر دو آیه منسوخه است . در سوره نحل پنج آیه منسوخه است . در سوره بنی اسرائیل سه آیه منسوخه است . در سوره کهف یک آیه منسوخه است . در سوره مریم پنج آیه منسوخه است . در سوره طه سه آیه منسوخه است . در سوره حج سه آیه منسوخه است . در سوره حج سه آیه منسوخه است .

است . در سوره مومنون دو آیه منسوخه است . در سوره نور هفت آیه منسوخه است . در سوره فرقان دو آیه منسوخه است در سوره لقمان يك آیه منسوخه است . در سوره عنكبوت يسك آیه منسوخه است . در سوره روم يك آیه و در سوره لقمان يسك آیه منسوخه و در سوره سجده يك آیه و در سوره احزاب دو آیه و در سوره سبا يك آیه و در فاطر يك آیه و در سوره يونس يك آیه و در سوره صافات چهار آیه و در سوره صافات دو آیه و در زمر هفت آیه منسوخه و در مؤمن دو آیه و در سوره فصلت يك آیه و در سوره شوری هشت آیه منسوخه و در سوره زخرف دو آیه و در دخان يك آیه و در سوره جاثیه يك آیه و در احقاف دو آیه و در سوره محمد دو آیه و در سوره ق دو آیه و در سوره زاریات دو آیه و در طور دو آیه و در نجم دو آیه و در قمر يك آیه و در واقعه يك آیه و در مجادله يك آیه و در سوره متحنه سه آیه و در قلم دو آیه و در محارج دو آیه و در مزمل شش آیه و در مدثر يك آیه و در قیامت يك آیه و در انسان سه آیه و در عبس يك آیه و در سوره های تکویر و طارق و غاشیه و تین و المعصر و کافرون هر کدام يك آیه منسوخه موجود است آنچه از سوره های قرآنی که نام آن ذکر نشده در آنها آیات منسوخه وجود ندارد .

برای اطلاع بیشتر باصل کتاب الناسخ و المنسوخ مراجعه شود .

شیخ رحمه الله هندی در کتاب اظهار الحق که در جواب شبهات کشیش فاندِر نساوی در کتاب میزان الحق تألیف فرموده در باب ثالث از کتاب اظهار الحق شرحی کامل و جامع در باره مسئله نسخ نگاشته و در جواب شبهات یهود و نصاری که منکر نسخ هستند بتفصیل سخن گفته و بدلائل واضحه و امثله متعدده نسخ را در عهد عتیق و عهد جدید ثابت کرده و از خود کتاب مقدس امثله متعدده آورده که احکام تورات و مندرجات انجیل بواسطه مندرجات دیگر که در نفس کتاب مقدس موجود است نسخ شده ، مطالعه این سباب کتاب اظهار الحق برای طالبان اطلاعات وسیعه لازم است و آغاز باب سوم چنین شروع میشود قوله :

«النسخ في اللغة الإزالة وفي اصطلاح أهل الإسلام بيان مدة إنتها الحكم العمل الجامع للشروط لان النسخ لا يطرأ عندنا على القصص ولا على الأمور القطعية العقلية مثل إن ضايع السمائم موجود ولا على الأمور الحسية مثل ضوء النهار و ظلمة الليل ولا على الادعية ولا على الأحكام التي يكون لأجبه نظراً إلى ذاتها مثل آمنوا ولا يشركوا ولا على الأحكام المؤتدة مثل ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً ولا على الأحكام المؤقتة قبل وقتها المعين مثل فاعفوا و اصفحوا حتى ياتى الله بأمره بل يطرأ على الأحكام التي تكون عملية محتمله للوجود

وَالْمَدَامُ قَبْرٌ مُؤَيَّدٌ وَغَيْرُ مَوْقِفَةٍ وَتُسَمَّى الْأَحْكَامُ الْمَطْلُوقَةُ وَبِشَرْطٍ فِيهَا أَنْ لَا يَكُونَ الْوَقْتُ وَالْمَكْلَفُ وَالْوَجْهُ مُتَّحِدَةً بَلْ لَا يَسْتَدِينُ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فِي الْكُلِّ أَوْ الْبَعْضِ مِنْ هَذَا الْفَلَاثَةِ وَمَا كَانَ مَعْنَى نَسْخِ الْمَصْطَلِحِ أَنْ اللَّهَ أَمَرَ أَوْ تَنَهَى أَوَّلًا وَمَا كَانَ يَمْلِكُ مَعْنَى عَاقِبَتَهُ ثُمَّ بَدَّلَهُ رَأَى نَسْخَ مَعَ الْإِتِّحَادِ فِي الْأُمُورِ الْمَسْطُورَةِ لِتَلَاوُمِ الشَّنَاقَةِ عَقْلًا وَإِنْ قُلْنَا إِنَّهُ كَانَ حَالِمًا بِالْحَاقِقَةِ فَإِنَّ هَذَا النِّسْخَ لَا يَجُوزُ هُنَا نَا تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ قُلُوبًا كَثِيرًا . . . الخ

(ص ۲۴۶)

نضربن حارث

یکی از اعدای سرسخت و مخالفین شدید التعمصب حضرت رسول ص بود که در قرآن مجید هم بتلویح نازل شده است و در کتاب تفاسیر مسطور است مورخین اسلام هم شرح عناد و عداوت های او را ثبت کرده اند ، مرحوم حاجی شیخ عباس قزوینی محدث مشهور در کتاب سفینه البحار در ذیل کلمه نضربن حارث نوشته که خلاصه آن به فارسی چنین است :

بزرگان مشرکین قریش از طرف خود نضربن حارث و عقبه پسین

این محیط و هاشم بن وائل را نزد مسیحیان نجران فرستادند تا از آنان مسائلی را بپرسند و بان وسیله رسول الله ص را آزمایش کنند و این مسئله در مجلد پنجم بحار الانوار بسبب هفتاد و ششم مسطور است . . . نضربن حارث برای تجارت بحدود ایران سفر میکرد و ضمناً بعضی از داستانهای پارسیان را یاد گرفته بود مانند داستان رستم و اسفندیوسار و امثال آن و چون بمکه مراجعه میکرد در مسجد الحرام می نشست و آن داستانها را برای اعراب نقل میکرد و میگفت سخنان من خیلی از سخنان محمد بن عبدالله که خود را رسول الله میدانند بهتر و جالبتر است و همانا سخنان محمد جز اساطیر اولیین و داستانهای قدیم چیزی نیست مردم نادان هم به استماع سخنان او رغبتی تمام داشتند و از این جهت این آیه در قرآن مجید نازل شد قول الله تعالی : " وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ " . . . الخ و شرح این داستان در جلد ششم بحار الانوار باب شصت و هشت مسطور است اعراب که از اطراف وارد مکه میشدند جرأت نداشتند که با هیچیک از بنی هاشم و اتباع رسول الله معاشرت کنند و چیزی از آنها بخرند یا بدانها بفروشند و هر کس چنین کاری میکرد اموال او را غارت میکردند نضربن حارث و ابوجهل و همراهان آنان در

ایام حج بهیت که اعراب از اطراف مکه میآمدند و به زیارت اصنام و قربانی می پرداختند از مکه بیرون میرفتند و سر راه ها می ایستادند و اعراب را از ملاقات با رسول الله و معاشرت با اصحاب آن حضرت منع و تحذیر میکردند و قادیان می نمودند که چیزی به مسلمین نفروشند و از آنان متاعی خریداری ننمایند و گرنه دارای آنها بتاراج و غارت خواهد رفت و شرح همین واقعه در جلد ششم بحار باب ۳۵ مذکور است و نیز صاحب سفینه البحار در ذیل کلمه "عَقَبَ" شرح گشته شدن نَضْر بن حارث را ذکر کرده و خلاصه آن به فارسی چنین است :

" چون حضرت رسول ص از بدر مراجعت فرمود و به اشیل کسبه در شش میل تا بدر فاصله دارد بهنگام غروب افتاب ورود فرمود نگاه تنندی به نَضْر بن حارث و عَثْبَه افکنند نَضْر به عَثْبَه گستاخت من از نگاه محمد چنان فهمیدم که قصد ما را دارد رسول الله ص به علی بن ابی طالب فرمود یا علی نَضْر را بیاورد نَضْر مردی خوش روی بود گیسوان بلند داشت علی علیه السلام گیسوان نَضْر را گرفته کشیدند و به نزد رسول الله بردند .

حضرت رسول ص فرمود یا علی او را بکش . نَضْر گفت ای محمد تو را به نسبت خویشی سوگند که از من در گذر حضرت فرمود ای نَضْر اسلام هر نسبتی که بین من و تو بود قطع کرد . نَضْر گفت یا محمد تو فرموده ای که من قریش را با آزار و

شکنجه بقتل نمی رسانم . حضرت فرمود تو از قریش نیستی و فرمان دادند و علی ع او را بقتل رسانید و شرح همین داستان در مجلد ششم بحار الانوار مسطور است . و اَقْبَدِی مَوْخِ مَسْرُوفِ اِسْلَامِ گفته که حضرت رسول ص به عاصم بن ثابت فرمان دادند و او بود که نَضْر بن حارث را بقتل رسانید

برای اطلاع کامل به کتب توارخ و تفسیر مراجعه شود . چنانچه ذکر شد در قرآن مجید تلویحا به نَضْر بن حارث اشاره فرموده اند یکی آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَن بَشَتَّ سِرِّی لَهٗوَ الْحَدِیثِ بود که از قبل ذکر شد و آیه دیگری نیز هست که مفسرین آن را در باره نَضْر بن حارث دانسته اند و بعضی هم نظار دیگری اظهار کرده اند از جمله علامه کاشانی ملا فتح الله در تفسیر منہج الصادقین در ذیل آیه " اَنْظُرْ کَرِیْمًا کَذَّبُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ قُلْ عَنْهُمْ مَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ " که در سوره انعام نازل شده است میفرماید قولش : نقل است ابو سفیان و ولید و عَثْبَه و شیبَه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام بودند و استماع تلاوت قرآن از پیشهبر آخر الزمان میکردند پس نَضْر بن حارث را که توارخ طَبْرُکِ هَجْمِ خوانده بود و اخبار گدشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست کسه محمد میگوید آن لعین گفت که من نمیدانم که چیست و چه

میگوید مگر که لب من جنباند و افسانه پیشینیان می خوانند
چنانچه من نیز احياناً بر شما می خوانم و خداوند در باره او
فرمود وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ . . . الخ

(ملاً) نعمت الله مازندرانی

ملا نعمت الله اهل آمل مازندران بود آمل از قدیم الایام
آباد بود و در کتب قدیمه ذکرش آمده و در مجمع البلدان
بقوت حکوی و غیره در باره آن شرح لازم را داده اند و علمای
بسیار از آمل در سوابق ایام قیام کرده اند که نامشان در کتب
رجال ثبت است . ملا نعمت الله از علمای مخلص بود و پس
از ایمان به امر بدیع به نصرت امر بر خاست و در قلعه
طبرسی حاضر و جزو اصحاب جناب قدوس بود پس از خاتمه
قلعه و شهادت جمعی از اصحاب میرزا محمد باقر هراتسی
سردار اصحاب قلعه طبرسی و محمد حسین پهنمیری و ملا
نعمت الله مذکور را اسیر کرده به آمل بردند و رئیس مشهوره
جمعی از شهدای قلعه را هم با آنان وارد آمل کردند و
در آن شهر همه را بشهادت رسانیدند میرزا محمد باقر
هراتی معروف بقابلی بود پدرش میرزا محمد مهدی هراتسی

بود میرزا محمد باقر از علمای معروف بود که توسط جناب
الهاب در خراسان مؤمن بامر بدیع شد و خانه خود را در
مشهد تقدیم کرد که محل احباب و مرجع اصحاب شد . نهیل
زندی در باره او فرموده است قوله :

اول مؤمن و ناصر امر الله در مشهد و بانی بیت بائیه و مشغول
خدمات حضرت قدوس در قلعه طبرسی پس از شهادت جناب
باب الهاب سردار اصحاب و انیس و جلیس و مشیر و مشیر
آن حضرت گردید و بالاخره يَأْتِي بِأَسَا وَضْرَاء در راه محبت
مالك اسما شهید شد . . . انتهی

شرح شهادتش که با شهادت ملا نعمت الله مازندرانی
قرین بود با جمال از این قرار است که در جلد دوم تاریخ
ظهور الحق نیز بیان شده است :

نهیل زندی فرموده که شیخ نعمت الله مازندرانی و میرزا
محمد باقر هراتی را به آمل بردند اول شیخ نعمت الله
را در مقابل چشم مردم با ذلت و خواری تمام شهید کردند
سپس به قتل میرزا محمد باقر اقدام نمودند کسی که می
خواست او را بشهادت برساند ابتدا شروع به سب و لعن
نمود میرزا محمد باقر از شدت هیجان بجوش آمده بندهای
سخت را بگسلانید و پاره کرد و بیک چشم به هم زدن خنجر
را از کف قاتل بیرون کشیده و او را مقتول ساخت و بدن آن

مردی بی جان در میدان افتاد سپس به جانب مردمی که
 لعن و سب میکردند حمله نمود و تنی چند را مجروح ساخت
 ناچار او را از دور هدف گلوله ساختند و بشهادت رسید
 ستمکاران گرد او را گرفته و به تجسس لباسهایش پرداختند
 که آنچه اشیاء قیمتی دارد ببرند ولی در لباسهای او جز
 چند قطعه گوشت اسب که خشکیده بود نیافتند و دانستند
 که آنچه خواسته آنها را بخورد از عمل جویدن آن برنیامده
 و از گرسنگی مجبور بوده که به آن اکتفا کند اما موفق نشد
 همه از شجاعت و غیرت او در حیرت شدند و سرش را از بدنش
 جدا ساختند و سرها را با سر میرزا محمد تقی جوینی که
 قبلاً شهید شده بود از تن جدا کرده بر نیزه نهادند
 و در بارفروش در کوچه و بازار گردانیدند و آبدان مطهره
 ملا نعمت الله و میرزا محمد باقر هراتی را در آمل در مجلسی
 بخاک سپردند و سرها را چنانچه ذکر شد به بارفروش بردند
 و به مردم نشان دادند و عاقبت در محلی پنهان و مدفون
 ساختند . انتهى

فَعُوذُ بِاللهِ مِنْ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْهِ الْمِدَادُ وَيَتَرَكُ

عَلَيْهِ الْقَلَمُ أَوْ يَمِيلَهُ الْأَلْوَاحُ

این بیان از جمال قدم جل کبریاء است که در ضمن
 بحث از مصائب و بلیات حضرت رسول ص میفرمایند نسبت
 هائی به آن حضرت دادند که پناه بخدا می بریم و هرگز
 مرکب بنوشتن آن جاری نشود و قلم بر شرح و نگارش آن
 حرکت نکند و صفحات کتب و الواح طاقت و تحمل نیست
 آن همه از بیت و آزار را ندارد .

نَجْمَةُ جَمَالِ اِزَلِي حَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ رَا اِدْرَاكُ مَا ...

این روایت سلمان را محدث عالم حافظ شیخ رجسب
 برسی در کتاب الالفین ذکر فرموده است که آن حضرت
 به سلمان فرمودند یا سلمان کنت مع الف آدم و کان بین کل

واحد منهم خمسين ألف سنة وإن في كل دور عرضت ولايته
 أبي علي كل واحد منهم يا سلمان كنا أنوارا تطوف حول
 العرش قبل خلق السموات والأرض ... لقد جاهدت
 في سبيل ربى ألف مرة وكان أصفرها وأقلها شده وبأسكا
 كغزوة خيبر وانت شاهدت أبى عليه السلام كيف جاهد
 فى الله حق جهاده فى تلك الغزوة ... الخ
 برای تفصیل حال بذیل "آیا نغمه طیر هو به ..."
 در این کتاب مراجعه شود .

نغمه روح القدس عیسوی

حضرت عیسی مسیح که شرح حالش در ذیل کلمه عیسی
 در این کتاب مسطور است مانند سایر مظاهر مقدسه الهیه
 دارای دو جنبه بشری و الهی بودند خداوند در قرآن مجید
 فرموده " إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ
 لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مضمون آنکه حضرت عیسی هم مانند آدم ابو-
 البشر از خاک خلق شد که اشاره به جنبه جسمانی و بشری
 اوست ولی فیض روح القدس تجلیات روحانیه و الطاف ربانیه
 در او دمید و به نغمه روح القدس که مقام مظهریت صفات
 الهیه است دارای مقام عظیم و رتبه سامیه مظهریت گردید

و بواسطه همین نغمه روح القدس بود که آن حضرت اموات
 را احیا می فرمود و مردگان را زندگی می بخشید یعنی
 غافلین از خدا را بسوی خداوند رهبری میکرد و گمراهان
 را به راه راست هدایت میفرمود و مردگان امکانی را به حیات
 معنوی و جاودانی سرافراز میکرد و این همه بقوه فیوضات
 روح القدس بود نه از جنبه بشری وگرنه هرکس میتواند کسه
 هر کاری را او میکرد انجام بدهد و مانند او عمل کند زیرا
 همه دارای جنبه بشری بوده و هستند نغمه روح القدس -
 تجلیات الهیه است که بوده و هست و خواهد بود و برای او
 فنا و زوالی نیست در باره این مطلب باز هم در این کتاب
 بمناسبت مقام سخن گفته شده است . جمال قدم جل جلاله
 در کتاب ایقان مبارک شرح حال مادر او را از آیات قرانیه
 نقل فرموده اند و در ذیل آن سخن به تفصیل خواهد آمد .

نمرود خوابی دید ...

در قاموس کتاب مقدس چنین مسطور است قوله :
 نمرود (قوی) و او نمرود بن کوش بن حام بن نوح است
 (پیدایش ۱۰ - ۸ و ۹) شخصی دلیر و شکاری بود و چهار
 روی زمین یعنی قهرمان و فرمانفرمای زمین و پانی شهسوار

بابل میباشد (پیدایش ۱۰ - ۱۰) و بابل تا مدتی
زمین نمرود خوانده میشد . انتهى

در تفاسیر و اخبار اسلامی برای نمرود شرح حالی
عجیب نوشته اند و گویند چون در کودکی ماده پلنگی
اورا با امر خدا شیر میداد لهذا به نمرود مشهور شد زیرا
نمرود بمعنی پلنگ است داستان حاجه نمرود با ابراهیم
و پاتش افکندن ابراهیم و تخت ساختن و با کرکس مسای
گرسنه برای جنگ با خداوند با آسمان رفتن و بالاخره بواسطه
پشه ضعیفی که در بینی او رفت و او را آزار داد تا جان
سپرد همه اینها را در تفاسیر و اخبار اهل سنت و شیعیه
نوشته اند و کتب معلو از این داستان عجیب است مرحوم
مجلسی در مجلد پنجم بحار الانوار همه چیز را که در ساره
ابراهیم گفته شده نقل کرده و در سایر مجلدات هم بسبب
مناسبت هر موضوع نامی از ابراهیم برده است برای شرح
حال ابراهیم بالاجمال بذیل خلیل الرحمن در این کتاب
مراجعه شود . در باره خوابی که نمرود دیده در کتاب
داستانهاست از جمله ابواسحق نیشابوری در قسمی الانبیا
در این خصوص فرموده قوله :

... نمرود را کهنه گفته بودند که در این دوسه
سال کودکی از مادر جدا شود که ملک تو بر دست او زوال

شود نمرود بفرمود تا هر کودکی از مادر جدا شدی بگشتندی
سه سال هم چنین کرد . . . انتهى .

در بعضی اخبار آمده است که نمرود خوابی هولناک دید
و تعبیر آن را از دانشمندان خواست و در بعضی تواریخ
آمده که دانشمندی با و از ظهور ابراهیم خبر داد ، در مجلد
مبوط ناسخ التواریخ در ذیل شرح احوال نمرود ثانی کسه
معاصر با حضرت ابراهیم بوده است شرحی در باره این
موضوع مسطور است و در روضه الصفا مجلد اول نیز داستانی
آمیخته با غرائب در اخبار منجمین از ظهور کسی که خرابی
مملکت نمرود بدست اوست مندرج است ، در بعضی تواریخ
گفته شده که آن خواب را خود نمرود دید و در بعضی تواریخ
و اخبار آمده که آزر منجم نمرود خواب دید علاوه مجلسی
علیه الرحمه در مجلد چهارم بحار الانوار در این باره میفرماید
که در کتاب کافی حدیثی از حضرت صادق ع روایت شده که
فرمود آزر پدر ابراهیم منجم مخصوص نمرود بود و شبی چنان
دید که از آثار نجوم چنان برمیآید که پسری در آن سرزمین
بوجود خواهد آمد که هلاک نمرود و پیروانش در دست
اوست و بامداد این مطلب را بنمرود خبر داد و گفت عنقریب
نطفه آن پسر در رحم قرار خواهد گرفت نمرود تعجب کرد
و گفت آیا آن پسر در شکم مادر است آزر گفته نه هنوز دستور

بده که مردان با زنان صحبت ننمایند و هیچ زنی را اجازه نبود که با شوهر خود باشد و لکن آزر منجم در عین حال با زوجۀ خود صحبت داشت و زوجه اش با ابراهیم حامله شد نمود ماموران فرستاد که زنان را با زرسی کنند اگر حامله ای باشد آگاه گردند و چون ماموران زن آزر را معاینه کردند خداوند ابراهیم را از شکم مادر در پشت او قرار داد و زنان که با زرسی میکردند گفتند این زن حامله نیست آزر از حکم نجوم دانسته بود که فرزند او را میسوزانند و لکن ندانسته بود که خدا پیش نجات خواهد داد . . . انتہی .

نورین نیرین احمد و کاظم

مقصود شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی است که در بیانات و آثار خود بشارت بظهور حضرت قائم موعود دادند و از مبشرین ظهور اعظم الهی محسوب هستند . شرح حال شیخ احمد احساسی و سید رشتی را در کتب تواریخ و ترجمه احوال رجال مشهور جمعی از علماء دانشمندان نوشته اند و شیخ علی پسر شیخ احمد هم رساله ای بس

قرنی در شرح احوال پدر خود مرقوم داشته است بعلاوه این رساله صاحب روّضات الجنات علامه خوانساری و صاحب احسن الودیعہ در ترجمه علمای شیعہ و مدرس تبریزی در رحانۃ الأدب و نیز در لغت نامه دهخدا و کتاب شیخگیری شرح حال شیخ احمد احساسی موجود و بتفصیل نگارش یافته و مولف قصص العلماء نیز شرحی از احوال شیخ را نوشته است جمعی از علماء و دولّین از شیخ و سید تعجید بسیار کرده اند جمعی نیز به شیخ و سید اعتراض بسیار کرده و جمعی از علما هم مانند ملا تقی قزوینی معروف به شهید ثالث شیخ راتکنیر ندیدند در اینجا از مندرجات کتب مزبوره که نام آنها را نگاشتم و اکنون در نزد حاضر است مطالبی را اقتباس میکنم و مینگارم و در ضمن چند مطلب این بحث را پایان میدهم:

مطلب اول - شرح حالات و نسب و نژاد شیخ احمد احساسی

پسر شیخ احمد موسوم به شیخ عبدالله در شرح احوال پدر خود مینویسد آنچه را که خلاصه اش اینست ، اجداد شیخ اهل بادیه بودند و مذہب تسنن داشتند و معروفترین آنان موسوم به داغبرین رمضان بود زمانی پیش آمد که در میان داغبر و پدرش اختلافی پیدا شد و منجر بجنگ گردید در نتیجه داغبر از پدر جدا شد و در یکی از قرای احسا سکونت گزید و بواسطه مخالفت با اهلالی و مردم احسا که شیعه

بودند بتدریج مذهب تشیع را پذیرفت ، پدر شیخ احمد نامش زین الدین بن ابراهیم بود .

در رساله شیخ علی مرقوم است که شیخ احمد احسانی در قریه مطرفی از قرای احسا در سال یکهزار و صد و شصت هجری قمری در ماه رجب تولد یافت و شیخ نواده سوم داغر بود .

شیخ احمد در پنج سالگی قرائت قرآن را تمام کرد و از همان ایام آثار تفکر و تذکر در او آشکار بود شیخ علی از لسان پدرش شرح مفصلی درباره دوران کودکی شیخ مینگارد و مولف کتاب شیخگیری آن را نقل کرده است .

شیخ احمد در بیست سالگی بطرف نجف روی نهاد و سپس از ورود شهرتی عظیم یافت و علما و فضلا به محضر او شتافتند شیخ نیز بمجلس درس بعضی از علمای معروف آن زمان که در عتبات بودند مانند سید بحر العلوم و امثال حاضر میشد سید بحر العلوم به شیخ اجازه روایت اخبار عطا فرمود و او را بسیار محترم میداشت . در ریحانه الادب میگوید :

"جلالت وی محل تردید نبوده و صورت اجازه او که در سال هزار و دوست و نه (۱۲۰۹) هجری قمری از سید مهدی بحر العلوم داشته حاکی از عظمت وی میباشد و علاوه بر بحر العلوم از سید علی صاحب ریاض و شیخ جعفر کاشف الغطاء و میرزا مهدی شهرستانی و جمعی دیگر از اجلای

علمای بحرین و قطیف اجازه داشتند و از ایشان روایت نموده و کلباسی و بعضی دیگر از اجل نیز از وی روایت میکنند " انتهى .

علامه خوانساری در روضات الجنات از شیخ به تجلیل و احترام یاد کرده و او را ترجمان الحکما المتالیهین و لسان العرفاء و المتکلمین و غره الدهر و فیلسوف العصر نامیده و این عین عبارت صاحب روضات الجنات است قوله :

وَمِنْ جَمَلِهِ حَامِلِي أَسْرَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ تَرْجُمَانِ الْحُكَمَاءِ —
الْمُتَالِيَةِ هَيْنَ وَ لِسَانِ الْعُرَفَاءِ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ غَرَّةَ الدَّهْرِ وَ فِيلَسُوفَ
العصر العالِم بِأَسْرَارِ التَّيْبَانِي وَ الْمَعَانِي شَيْخُنَا أَحْمَدُ بْنُ
الشيخ زین الدین بن ابراهیم الاحسانی البحرانی لَم
يُعْهَدُ فِي هَذِهِ الْأَوَاقِرِ مِثْلَهُ فِي الْمَعْرِفَةِ وَ الْفَهْمِ وَ الْمَكْرَمَةِ
وَ الْحَزْمِ وَ جُودَةِ السَّلِيْقَةِ وَ حُسْنِ الطَّرِيقَةِ وَ صِفَاءِ الْحَقِيقَةِ
وَ كَثْرَةِ الْمَعْنَوِيَةِ وَ الْعِلْمِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ الْأَخْلَاقِ السَّنِيَّةِ وَ الشَّيْمِ
الْمَرْضِيَةِ وَ الْحِكْمِ الْعِلْمِيَّةِ وَ الْعَمَلِيَّةِ وَ حُسْنِ التَّعْبِيرِ وَ الْفَصَاحَةِ
وَ لُطْفِ التَّقْرِيرِ وَ الْمَلَاحِظَةِ وَ خُلُوصِ الْمَحَبَّةِ وَ الْوِدَادِ لِأَهْلِ
بَيْتِ الرَّسُولِ الْأَمْجَادِ بِحَيْثُ يُرَى عِنْدَ بَعْضِ أَهْلِ الظَّاهِرِ
مِنْ عَلَمَانَا بِالْأَفْرَاطِ وَ الْغُلُوِّ مَعَ أَنَّهُ لَا شَكَّ مِنْ أَهْلِ الْجَلَالَةِ
وَ الْعُلُوِّ وَ قَدْ رَأَيْتُ صُورَةَ إِجَازَةِ سَيِّدِنَا صَاحِبِ الدَّرَةِ اجْتَزَلَ
اللَّهُ تَعَالَى بِسَرِّهِ لِإِجْلِهِ مُفْصِحَهُ عَنِ فَسَادِ جَلَالَتِهِ وَ فَضْلِهِ

وَنَبَلَهُ وَرَدَ بِلَادَ الْعَجَمِ فِي أَوَاسِطِ عُمُرِهِ وَكَانَ بِهَا فِي نَهَائِهِ
 الْقُرْبِ مِنْ مَلْسُوكِهَا وَأَرْبَابِهَا وَكَانَ أَكْثَرَ مَقَامِهِ فِيهَا بِسِدَارِ
 الْعِبَادَةِ يَزِدُّ ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهَا إِلَى إِصْفَهَانَ وَتَوَقَّفَ فِيهَا أَيَّامًا
 بَرَهُهُ مِنَ الزَّمَانِ وَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى أَصْلِهِ الَّذِي كَانَ فِيهِ
 وَصَلَ الْحُسَيْنَ ع وَوَرَدَ بِلَدَةَ قَرْمِيسِينَ (كرمانشاهان) الَّتِي
 هِيَ وَاقِعَةٌ فِي الْبَيْنِ اسْتَدْعَى مِنْهُ الْوُقُوفَ بِهَا أَمِيرَهَا الْعَسَادِلِي
 الْكَبِيرُ الْعُقُورِيُّ الْعِغْيَارِيُّ مُحَمَّدَ عَلِيٍّ مِيرْزَا ابْنُ السُّلْطَانِ فَتَحَمَّلِي شَا
 قَاجَارٌ فَاجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ بِمَا اسْتَأْذَنَهُ مِنَ الْمَصَالِحِ أَوْ صَرَفِ
 الْمَهَالِكِ إِلَى أَنْ تُوَفِّيَ الْوَالِي الْمَذْكُورُ فِي سَفَرٍ مِنْهُ إِلَى حَرْبِ
 بَغْدَادَ وَآلِ الْأَمْرِ فِي تِلْكَ الْفِتْنَةِ إِلَى الْمَهْلِكَةِ وَالنِّسَابِ فَارْتَحَلَ
 مِنْهَا إِلَى أَرْضِ الْحَاظِرِ الشَّرِيفِ لِيَصْرِفَ فِيهَا بَاقِيَ عُمُرِهِ الظَّرِيفِ
 وَتَجَمَّعَ أَمْرُهُ عَلَى التَّصْنِيفِ وَالتَّأْلِيفِ وَ الْقِيَامِ بِحَقِّ التَّكْلِيفِ . . .

خلاصه این بیان به فارسی چنین است که میفرماید از جمله
 حاملین اسرار حضرت امیرالمومنین ع شیخنا احمد بن زین
 الدین بن ابراهیم احساین بحرینی است ، این وجود مقدس
 زبان گویای حکمای متالیهین بود و لسان فصیح اهل عرفان
 و متکلمین فیلسوف عصر بود و ستاره درخشان دهر عالم
 باسرار مہانی و رموز معانی بود که چشم روزگار در این
 اواخر مانند او را ندیده و بزرگواری چون او که در معرفت
 و فهم و مکرمت و حزم بدرجه عالیہ رسیده باشد سراغ نداریم

اورا سلیقه ای بود پسندیده سالك راه حق و حقیقت بود
 و دارای حسن طریقت و صفای حقیقت معنویت او بسیار
 بود و اخلاق سنّیه و ممدوحه او بی شمار ، عالم بعلوم عربیت
 بود و دارای حکم علمیہ و عملیہ ، رفتاری پسندیده داشت
 و در وقت تشریح مطالب با بیانی فصیح و تمهیری لطیف
 حق مطلب را ادا می فرمود ، تقریری داشت در نہایت
 لطافت و ملاحظت و اخلاص غریب و محبتی عجیب به اهل
 البیت پیغمبر و ائمه اطهار داشت و در این مسئله بقدری
 پیش رفته که بعضی از علمای ظاهر رویه او را نپسندیدند
 و شیخ را به غلو در باره ائمه ع منسوب داشتند ، با اینکه
 حضرت شیخ دارای جلالت قدر و علو مقام است شیخ احمد
 اجازه از مرحوم سید صاحب دُرہ داشت و من اجازه شیخ
 را دیده ام که سید مرحوم از شیخ احمد در این اجازہ
 بنہایت جلالت و احترام نام برده و او را بفضل و شرافت
 مقام ستوده است ، شیخ مرحوم در اواسط زندگی خود بسہ
 ایران سفر فرمود و در دربار سلاطین نہایت تقرب یافت
 بیشتر دورہ اقامت خود در دارالعبادہ یزد بسر برد و از
 آنجا بہ اصفہان رفت و مدتی در آن دیار بماند و چون
 خواست بطرف عتبات برود و بکربلا عزیمت نماید در سُر راه
 وارد کرمانشاه شد ، حاکم کرمانشاه شاهزادہ محمدعلی میرزا

پسر فتح‌الملک شاه از شیخ در خواست کرد که مدتی در آن بلد توقف فرماید شیخ بر حسب اقتضای وقت و احوال دعوت او را قبول فرمود تا آنکه جنگ بغداد شروع شد و حاکم کرمانشاه بدرود حیات گفت و اوضاع به هرج و مرج گرائید شیخ از کرمانشاه بحائر شریف یعنی کربلا عزیمت فرمود تا بقیعه عمر خود را در آن استان مقدس به پایان رساند و همت را به تألیف و تصنیف کتب مصروف دارد . بعد از این شرح در باره سید کاظم رشتی و جلالت قدر او ذکر میکند که در ضمن مطلب پنجم شرح احوال سید رشتی نقل کرده ام و بالاخره میگوید که سید رشتی در باره استاد خود شرحی نوشته و داستان هجوم علما و مخالفت آنان را با شیخ ذکر کرده و اقوال سید را نقل میکند تا آنجا که سید میفرماید آنچه را که مضمونش بالمراسی اینست :

شیخ هر ساعت منتظر وقوع مصیبت و بلا بود و هر دقیقه دچار هجوم اعداء و مترصد بود که از میان قوم پر کوم کناره گیرد پس از چندی بهتر آن دید که بسوی خداوند از جنگسال اعداء فرار کند لهذا قصد حج بیت الله فرمود و همانطور که حضرت سید الشهداء ع از جنگسال اعداء خواست به بیت الله الحرام پناه ببرد شیخ نیز بهمین رویه رفتار کرد و آنچه را داشت فروخت و با اهل و عیال و پسران و زنان خود بجانب

مکه مکرمه رو آورد هر چند قوای جسمانی شیخ به تحلیل رفته بود و بنیه بدنی او تاب مقاومت آنهمه زحمت و مصیبت رانداشت ولی چاره نبود ، لهذا بطرف مکه براه افتاد و چون بمنزلسی که در سه فرسنگی مدینه بود رسید پیام الهی را دریافت کرد و دعوت خدای را کبیک گفت و از زندان تنگ این جهان بهنضای بی منتهای عالم انوار پیوست ، از هم و غم دنیا آزاد شد و بملاقات دوستان خود در ملائکه اعلی فائز گشت .

صاحب روضات الجنات پس از آنکه عبارات سید رشتی را بتعاضه نقل میکند میگوید : " این راهیه عظمی و واقعه کبری یعنی وفات شیخ احساسی در اوائل سال هزار و دوست و چهل و سه هجری قمری (۱۲۴۳) بوقوع پیوست در حالی که از عصر مبارکش قریب بود (۹۰) سال میگذشت و هوی سر و محاسنش بکلی سفید شده بود و او را در قهرستان بقیع در جوار ائمه ع دفن کردند و پیشتر مسلمین از مرگ او عزادار شدند و مراسم لازمه عزاداری را انجام دادند و یکی از علمای اصفهان سه روز برای او مجلس تعزیت برپا کرد و اغلب مردم از خاص و عام در آن مجلس حاضر شدند . انتهى .

صاحب روضات الجنات در باره بحرین که شیخ احمد احساسی منسوب به آنجاست چنین گفته است که صاحب کتاب تلخیص الآثار فرموده بحرین بین بصره و عمان در ساحل دریای

قرار گرفته و در آنجا صید مروارید کنند و مروارید بحرین بسی نظیر است و از آنجا بنقاط دیگر میبرند و در هیچ نقطه مانند آنجا رواج ندارد که چنین سودی ببرند ، گویند هر کس که ساکن بحرین شود شکمش متورم میشود و طحالش بزرگ میشود مردم بحرین از قدیم الایام نهایت تمصب را در مذہب تشیع و محبت خاندان اهل البیت داشته و دارند و علمای مشهور بسیار از بحرین برخاسته اند و از امثال مشهوره است که مردم میگویند " قَرَّبَ اللهُ بِلَادَ الْبَحْرَيْنِ وَعَمَّا اَصْفَهَانَ كَيْسَلًا يَخْلُو مِنْ اَهْلِ الْاَوَّلِ اَحَدٌ وَلَا تَقَعُ فِي بِلَدٍ مِنْ اَهْلِ الثَّانِي دِيَارٌ " انتهى .

در کتاب معجم البلدان یا قوت حموی در ذیل بحرین و احساء شرح بسیار داده و صاحب ریحانه الادب هم مختصصی از آن ذکر کرده است و چون اوضاع جغرافیائی و محلی آن زمان نسبت بحال فرق بسیار کرده از نقل اقوال معجم البلدان صرف نظر میکنم ، طالبین به آن کتاب مراجعه فرمایند .

شاهزاده حاجی فرهاد میرزا در کتاب هدایه السبیل که در شرح سفر خود به مکه معظمه بتفصیل نوشته و بطبع رسیده است در ضمن وقایع سفر به مدینه طیبه چنین میگوید قوله : در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر شیخ احمد بحرینی است سنگ نازکی بر بالای قبر او بود که شکسته شده معلوم نشد

که از نازکی شکسته شده یا کسی عمدا شکسته است چنانکه شیخ علی بسراو گفته " اِنَّ اَبِي ضَيْمُوهُ تَلَامِيذُهُ " وفات شیخ در ماه رجب هزار و دوپست و چهل و دو هجری قمری واقع شده و از سنگ قبر او معلوم نمیشود آنچه هم نوشته سنگ سستی بوده ضایع شده است . (هدایه السبیل فرهاد میرزا ص ۱۲۸) .

در ریحانه الادب فرموده : در این اواخر نظیر او را (شیخ احمد) در فهم و معرفت و صفای حقیقت و کثرت معنویت و حسن طریقه و جودت سلیقه و طم بنون عربیه و تخلق به اخلاق سنیه و عادات مرضیه و حکمت علمیه و فصاحت و بلاغت و محبت خانواده رسالت سراغ نداریم بلکه فقیه و محدث و در طب و نجوم و ریاضی و علم حروف و قشرات و علم اعداد و طلسمات و صنعت هم ماهر و در معرفت اصول دینیه و حیدر عمر خود بوده است باری دنباله سرگذشت شیخ چنین است که بواسطه بروز طاعون در عراق حرب شیخ احمد به موطن خود بازگشت و تا هل اختیار فرمود و پس از چندی با عائله به بحرین رفت و پس از چهار سال توقف در ماه رجب هزار و دوپست و دوازده (۱۲۱۲ هـ ق) تنها به کربلا و نجف مراجعت فرمود و سپس در بصره توقف کرد و عائله خود را نزد خویش خواند و مدت سه سال در آنجا بود و حاکم

بصره احترام شیخ را همواره مراعات میکرد ، در روز عید غدیر سال ۱۲۱۶ (هزار و دویست و شانزده) قمری که طایفه وهابیان به عتبات عالیات هجوم نمودند و همه جا را خراب ساختند و جمعی را کشتند شیخ یکی از قرای بصره پناهگاه برد و پس از نقل و انتقالات متعدد که به اطراف بصره و غیره فرمود بالاخره در سال هزار و دویست و بیست و یک قمری با فرزند خود شیخ علی و جمعی دیگر به ایران توجه کرد و به شیراز و یزد سفر نمود و همه جا مورد احترام بود از یزد ثانیاً به آن شهر مراجعت فرمود و مدتی در آنجا تشریف داشت و خانواده را همراه فرزندش شیخ علی به بصره فرستاد و در یزد با زوجه دیگرش اقامت نمود و به تدریس پرداخت و بتدریج مشتهر گشت و فتحعلی شاه قاجار آوازه او را شنید بملاقاتش مایل شد و شیخ بطهران سفر کرد و مورد احترام خاقان قرار گرفت و رساله سلطانیه یا خاقانیه را در جواب سوالات خاقان مقرر بنگاشت و این رساله در مجموعه جوامع الکلم به طبع رسیده است پس از این سفر قصد کرمان نمود و از طهران عزیمت فرمود و در کرمانشاه پسر فتحعلی شاه که حاکم بلد بود او را نزد خود نگاه داشت و دو سال نزد محمد علی میرزای دولت شاه

در کرمانشاه بماند و پس از چندی بجانب کرمان رفت و قبلاً از این چند سفر به قزوین فرمود و در همین سفرها بود که ملا تقی مجتهد قزوینی شیخ را تکفیر کرد و به لعن و سب او پرداخت و حکومت قزوین هر چه کوشش کرد که ماهیسن را التیام دهد ممکن نشد و حتی ملا تقی در مجلسی که نشسته بود در سرناهارها شیخ هم سفره نشد و در حین نشستن هم باد بوزنی در دست گرفته مقابل صورت خود قرار داده بود که چشمش بصورت شیخ احمد نیفتد و این داستان را بتفصیل در قصص العلماء تنکا بنی میتوان یافت .

هاری شیخ به زیارت خانه خدا رفت و سفری هم به دمشق شام فرمود سپس به عتبات مراجعت کرد و مجدداً به ایران آمد و زیارت مشهد و رضوی رفت و در محرم سال ۱۲۳۴ قمری مجدداً به کرمانشاه رفت و چند سال دیگر ماند و پس از وفات شاهزاده به عتبات عزیمت نمود . . . در شرح سفرهای شیخ اختلاف بسیار بین اقرال مورخین موجود است و نمیتوان حقیقت را فهمید بعضی آنچه را پسر شیخ نوشته است مورد اطمینان میدانند و بعضی سخنان دیگر گفته اند و خلاصه آنکه شیخ اغلب شهرهای ایران را که شهرتی داشته از قبیل اصفهان و خراسان و یزد و شیراز و طهران همراهِ دیده و بسیاری سفر او را بطهران انکار کرده اند و از جمله پسرش

شیخ علی سفر او را بطهران ذکر نکرده ولی در تاریخ نبیل
سفر شیخ به طهران مصر است بهر حال شیخ بتصرف
مدرس تهریزی در ریحانه الادب در اواسط عمر خود به بلاد
عجم رفت و در نزد ملوک و اکابر وقت بسیار محترم و نخست
در یزد سپس در اصفهان اقامت گزید و هنگام مراجعت بوطن
اصلی خود بحسب درخواست محمد علی میرزا حاکم کرمانشاه
با ملاحظه پاره مصالح دینیه مدتی هم در آن بلد توقف
کرد تا اینکه بسبب اشتعال ناشره هرج و مرج و فساد و فتنه
شیخ ناچار به حایر شریف (کربلا) رحلت فرمودند که بقیه
عمر خود را در آن ارض اقدس به تألیف و تصنیف و انجاسام
وظائف دینیه بپردازد . . . الی قوله . . .

باری شیخ بجهت اعراض عموم مردم ناچار به مدینه منوره مهاجرت
کرد و در آنجا اقامت گزید تا در ۱۲۴۱ یا ۴۲ یا ۴۳ هـ
۴۴ قمری در آن ارض اقدس وفات نمود و در بقیع مدفون
و در تاریخ وفاتش گفته اند " فُتَتْ بِالْفَرْدِ وَسِ قُوزًا يَا هَيَّسَنَ
زَيْنِ الدِّينِ أَحْمَدَ ۱۲۴۲ " انتهى . گفتار ریحانه الادب .
در تاریخ نبیل نوشته که شیخ در حین توجه بمدینه در بین
راه مکه و مدینه وفات کرد و در بقیع مدفون شد ، بهر حال
اختلاف اقوال مورخین در مسئله اسفار و زندگانی و وفات
شیخ احمد احسائی هم مانند اختلافشان در هر مسئله

و موضوعی موجود است .

مطلب دوم - معتقدات شیخ احمد احسائی :

شیخ اجل علیه الرحمه از علمای اخباری بود ، در آن
زمان علمای شیعه به دو دسته منقسم بودند ، اخباری و اصولی
من در ذیل کلمه حدیث در این کتاب اختلاف آراء اخباریه
و اصولی ها را نوشته ام . مرحوم حاجی ملا عباس کیوان
قزوینی در رساله عرفان نامه مینویسد : " در میان شیعه
اختلاف اخباری و اصولی که در قرن دوازدهم هجری پیدا
شد از عجایب است که همدیگر را کافر و مبدع و واجب القتل
دانستند ، میرزا محمد نیشابوری را بجرم اخباری بودن
در کاظمین به بلوای عام کشتند و بدنش را دفن نکرده پسگان
دادند چند سال پس از آن شیخ احمد احسائی را که
فقیه اخباری بود کافر خواندند . . . الخ

در رساله شیخبگری نیز این موضوع ذکر شده است ، بهاری
شیخ احمد اخباری بود و در چند مسئله با علمای شیعه
مخالفت داشت و سبب تکفیر او هم همین معتقدات خاصه
او بود ، از جمله آنکه اصول دین را بر چهار رکن نهی
رکن توحید و رکن نبوت و رکن امانت و رکن شیعه کامل
و مقصود از شیعه کامل فرد کاملی است که در دوران غیبت
امام معصوم رابط بین خلق و امام باشد . و اگر کسی بعرفان

شیعه کامل فائز نشود از عرفان ارکان ثلاثه دیگر بی نصیب است و شیعه کامل گرچه در ذکر مؤخر و در رتبه رابع است ولی در رتبه و مقام از سایر ارکان مقدم است زیرا تا عرفان به او حاصل نشود عرفان به ارکان ثلاثه دیگر ممکن نیست و شیعه کامل را باب هم مینامند و لهذا شیخیه از شیخ مرحوم به حضرت باب اول و از سید کاظم رشتی به باب ثانی تعبیر میکنند این نظریه شیخ با مسلمین فرق داشت زیرا علمای سنت و شیعه بالاتفاق اصول دین را سه موضوع میشمارند یعنی توحید و نبوت و معاد و شیعیان دو اصل دیگر بنام اصول مذهب بر آن افزوده اند یعنی اصل امامت و عدل که جمعا پنج اصل میشود ، ولی شیخ مرحوم مسئله عدالت را جزو توحید شمرد و مسئله معاد را جزو نبوت زیرا اقرار به معاد مستلزم اقرار به نبوت رسول الله است که از معناد به مردم خبر داده است ، بهر حال از شیعه کامل به رکن رابع هم تعبیر میکنند و ارکان اربعه تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر را اشاره به ارکان اربعه اصول دین میدانند یعنی رکن تسبیح همان رکن توحید است و رکن تحمید رکن نبوت و رکن تهلیل رکن ولایت و امامت و رکن شیعه کامل رکن تکبیر است . مرحوم شیخ احمد در مؤلفات خود در باره برخی مطالب میگوید که هَكَذَا سَمِعْتُ عَنِ الْحِجَّةِ بِعَنَى اِیْن

سخن را از امام ع شنیدم و به این اشاره ثابت میکند که رابط بین امام معصوم و سایر خلق است و از جمله معتقدات خاصه شیخ مرحوم قول به اصالت وجود و ماهیت هر دو با هم است فلاسفه اسلام در این باره اختلاف عقیده دارند که از وجود و ماهیت کدام اصیل است و کدام اعتباری ؟ جمعی مانند شیخ الاشراق شهید در حلب و میرداماد و ملا عبدالرزاق لا هیجی و غیره هم قائل به اصل ماهیت هستند و جمعی مانند ملا صدرا و حاجی ملاهادی سبزواری و غیره قائل به اصل وجود هستند ، مرحوم ملاهادی سبزواری در شرح منظومه خود در بحث اصالت وجود فرموده :

اِنَّ الْوُجُوْدَ عِنْدَنَا اَصِيْلٌ

دَلِيْلٌ مِّنْ خَالِفِنَا عَلِيْلٌ

خلاصه هر يك برای اثبات نظریه خود دلائل و براهین دارند ولی شیخ احمد احسایی هر دو را اصیل میدانند و روی همین اصل مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در بحث اصالت وجود در شرح منظومه در حاشیه کتاب اشاره به این موضوع کرده و به جمله "بَعْضٌ مِّنْ غَاصِرِنَا" اشاره به عقیده شیخ احمد فرموده است و میگوید تا کنون هیچ يك از فلاسفه و حکما به اصالت وجود و ماهیت هر دو با هم قائل نشده اند و امروزه یکی از معاصرین به این قول اظهار کرده این شخص با این

نظریه اش یکی از قواعد فلسفی مراعات ننموده و بهمین بنی اعتباری
 بخرج داده . . . پیروان شیخ در مقابل به حاجی سبزواری
 گوشه و کنایه میزدند و در نوشتجات خود اشاراتی میکردند
 حاجی سبزواری هم در ضمن غزلی گفته :

شیخ را باک گر از طمعه خاصان نبود

من چه باکم بود از سرزنش عامی چند

و این تمریض به پیروان شیخ احساسی است . برای تشریح
 مسئله اصالت وجود و ماهیت به شرح منظومه حاجی سبزواری
 و اسفار ملاحظه را و اسرار الحکم حاجی سبزواری و سایر
 مولفات فلسفی مراجعه شود ، و از جمله عقاید مخصوصه
 شیخ مسئله معاد است که آن را روحانی میدانند و قائل
 به فناى بدن عنصری است و در این خصوص در شرح الزیاده
 در ذیل جمله زیارت جامعه کبیره فرموده " وَأَجْسَادُكُمْ
 فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ " پس از آنکه شرح
 مفصلی در باره معنی لغوی جسم و جسد و فرق این دو بها
 یکدیگر و اطلاقات مختلفه دیگر بیان داشته چنین فرموده است
 قوله ره : " وَأَعْلَمُ وَفَكَ اللَّهُ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَهُ جَسَدَانِ وَجِسْمَانِ
 فَمَا الْجَسَدُ الْأَوَّلُ فَهُوَ مَا تَأَلَّفَ مِنَ الْعُنَاصِرِ الزَّمَانِيَّةِ وَهَذَا
 الْجَسَدُ كَالثَوْبِ يَلْبَسُهُ الْإِنْسَانُ وَيَخْلَعُهُ وَلَا لَذَّةَ لَهُ وَلَا أَلَّةَ
 وَلَا طَاعَةَ وَلَا مَعْصِيَةَ الْآتَرَى إِنْ زِيدَ يَمْرُضُ وَيَذْهَبُ جَمِيعٌ "

لَحْمَهُ حَتَّى لَا يَكَادُ يُوْجَدُ فِيهِ رَطْلٌ لَحْمٌ وَهُوَ زَيْدٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ
 وَأَنْتَ تَعْلَمُ قَطْعًا بِبَدَنِهِتَكَ أَنَّ هَذَا زَيْدٌ الْعَاصِيُ وَلَسَمَّ
 تَذْهَبُ مِنْ مَعْصِيَةِ وَاحِدَةٍ وَلَوْ كَانَ مَا ذَهَبَ مِنْهُ لَهُ مَدْ خَلَّ
 فِي ذَهَابِ الْمَعْصِيَةِ لَذَهَبَ أَكْثَرُ مَعْصِيَةِ بِذَهَابِ مَحَلِّهَا
 وَمَصْدَرِهَا وَهَذَا مَثَلًا زَيْدُ الْمَطْبُوعِ لَمْ تَذْهَبْ مِنْ طَاعَاتِهِ شَيْءٌ
 رَازٌ لَا رَيْطٌ لَهَا بِالذَّاهِبِ بَوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ لَا وَجْهَ عَلَيْهِ
 وَلَا وَجْهَ مَصْدَرِيهِ وَلَا تَعْلُقُ وَلَوْ كَانَ الذَّاهِبُ مِنْ زَيْدٍ لَذَهَبَ
 بِمَا يَخْصُهُ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ وَكَذَا لَوْ عَفِنَ وَسُحِقَ بِعَمْدٍ ذَلِيلُكَ
 هُوَ زَيْدٌ بِلَا زِيَادَةٍ فِي زَيْدٍ بِالسَّمَنِ وَلَا نَقْصَانٍ فِيهِ بِالضَّعْفِ
 وَلَا فِي طَاعَةٍ وَلَا فِي مَعْصِيَةٍ وَالْحَاصِلُ هَذَا الْجَسَدُ لَيْسَ
 مِنْهُ وَإِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْكُثَافَةِ فِي الْحَجَرِ وَفِي ذَاتِ الْقَلْبِ
 فَإِنَّهُمَا إِذَا أَرِيئَا فَصَلَ زَجَاجٌ وَهَذَا الزَّجَاجُ بَعِينُهُ هُوَ
 ذَاكَ الْحَجَرُ وَالْقَلْبُ الْكُثِيفَانِ لَمَّا ذَابَ زَالَتْ عَنْهُ الْكُثَافَةُ
 وَلَيْسَتْ مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْأَرْضَ لَطَيِيفَةٌ شَفَافَةٌ وَإِنَّمَا كُثَافَتُهَا
 مِنْ تَصَادُمِ الْعُنَاصِرِ أَمَا تَرَى الْمَاءَ إِذَا كَانَ سَاكِنًا كَانَ صَافِيًا
 تَرَى مَا تَحْتَهُ فَإِذَا حَرَّكَتَهُ لَمْ تَرَ مَا فِيهِ وَهُوَ يَتَحَرَّكُ لِتَصَادُمِ
 بَعْضِ اجْزَائِهِ بِبَعْضٍ مَعَ قَلِيلٍ مِنَ الْهَوَاءِ فَكَيْفَ يَتَصَادَمُ الطَّبَائِعُ
 الْأَرْبَعُ وَهَذَا الْجَسَدُ كَالْكَثَافَةِ وَالْحَجَرُ وَالْقَلْبُ لَيْسَتْ مِنْ
 ذَاتِهِمَا وَمِثَالُ آخَرٍ كَالثَوْبِ فَإِنَّهُ هُوَ الْخِيوطُ الْمَنْسُوجَةُ
 أَمَا الْأَلْوَانُ فَهِيَ أَعْرَاضٌ لَيْسَتْ مِنْهُ يَلْبَسُ لَوْنًا وَيَخْلَعُ لَوْنًا وَهُوَ

هـ... واما الجسد الثاني فهو الجسد الباقي وهو طينه التي خلق منها ويبقى في قبره اذا اكلت الارض الجسد العنصري وتفرق كل جزء منه ولحق باصله فالنارية تلحق بالنار والهوائية تلحق بالهواء والمائية تلحق بالماء والترابية تلحق بالتراب يبقى مستديرا كما قال الصادق ع وقد قال علي ع في النفس النامية النباتية فاذا فارقت عادت الى ما منه بدت عود مازجة لا عود مجاورة وعنى بها هذا الجسد العنصري الذي ذكرناه واما الثاني الباقي هو الذي ذكره الصادق ع تبقى طينه التي خلق منها في قبره مستديرة اي مترتبة على هيئته صورته اي اجزاء راسه في محل راسه واجزاء رقبته في محلها واجزاء صدره في محله وهو تاويل قوله تعالى وما منا الا له مقام معلوم وهذا الجسد هو الانسان الذي لا يزيد ولا ينقص يبقى في قبره بعد زوال الجسد العنصري عنه الذي هو الكفاة والاعراض ولم تره الا بصائر الجسية ولهذا اذا كان رهيما وعدم لم يوجد منه شيء حتى قال بعضهم انه معلوم وليس كذلك وانما هو في قبره لا انه لم تره ابصار اهل الدنيا لما فيها من الكفاة فلا ترى الا ما هو من نوعها ولهذا مثل الصادق ع بانته مثل سحالة الذهب في دكان الصانع يعني ان سحالت الذهب في دكان الصانع لم ترها الا بصار فلذا غسل التراب

بالماء وصفاه استخراجها كذلك هو الجسد يبقى في قبره هكذا فاذا اراد الله بعث الخليق يمطر على كل الارض ماء من بحر تحت العرش... وهذا الجسد الباقي هو من ارض هور قلبا وهو الجسد الذي فيه يحشرون ويدخلون به الجنة والنار... الخ

خلاصه مضمون بیانات حضرت شیخ بفارسی از این قرار است که میفرماید انسان دارای دو جسم و دو جسد است ، جسد اول از عناصر این جهان ترکیب یافته و مانند لباس است که انسان آن را پوشیده باشد و البته پس از چندی آن لباس را از تن بیرون خواهد آورد این جسم مادی عنصری فی حد ذاته نه ادراک لذتی میکند و نه ألم و دردی را حس مینماید نه طاعت با او مربوط است و نه معصیت ، ملاحظه فرما که زبرد فی المثل بیمار میشود و بدن او به تحلیل میرود و گوشت او آب میشود بدرجه ای که شاید يك رطل گوشت در بدنش باقی نماند ولی با اینهمه او همان زبرد است و چیزی از زبرد بودن او کم نشده است و توبیقایین میدانی که این شخص همان زبرد است که عاصی و گناهکار بود یا متقی و پرهیزگسار و با آنکه بدن او به تحلیل رفته و لکن از معصیت یا تقوای او چیزی به تحلیل نرفته و کم نشده است و اگر زبرد همان جسم بود که به تحلیل رفته البته معاصی او هم به تحلیل میرفت

و چیزی از آن باقی نمی ماند چنانچه از گوشت بدنش چیزی بعد از مرض باقی نماند و هم چنین از تقوی و طاعات او چیزی نکاست زیرا حقیقت زید و عصیان و یا طاعت او عبارت از جسم مادی ظاهری او نیست و گرنه بتحلیل او همه آنها بتحلیل میرفت پس معلوم شد که بهیچوجه رطوبی بین آنچه بتحلیل رفته و حقیقت زید موجود نیست و گرنه با تحلیل جسمش همه شئون او از خوبی و بدی و غیره از بین میرفت و نیز اگر بدن همین زید فی المثل متعفن شود و یا فربه و چاق شود باز همان زید است نه از چاقی بر زید بودن او بی افزایش و نه از عفونت و ضعف چیزی از زید بودن او کم میشود و نه از زهد و یا عصیان و تقوی و یا ایمانش چیزی کم و زیاد میگردد و همانا این جسم همان زید نیست بلکه این جسم عنصری بمنزله کثافات و زوائدی است که در سنگ و قلی موجود است و چون آن کثافات و زوائدش گرفته شود از آن شیشه بدست میآید زیرا شیشه را از سنگ و قلی میسازند و شیشه در حقیقت همان سنگ و قلی است که قبل از زوال زوائد و کثافات هویت آن شیشه معلوم نمیشود و نمایش نداشت و چون زوائد و کثافاتش گرفته شود شیشه ظاهر گردد ، ملاحظه فرما که این کثافات سنگ و قلی از اصل زمین نیست بلکه این زوائد و کثافات از تصادم عناصر مختلفه حاصل شده است مثلاً

آب که آرام و ساکن باشد در نهایت صفاست و آنچه در اعماق آب است بخوبی پیدا است ولی چون آب را بحرکت در آوری بواسطه تصادم بعضی اجزای آب با بعضی دیگر صفای خود را از دست میدهد و اعماق آب پیدا نمیشود مادام که اشرف تصادم اجزای آب با یکدیگر چنین حالتی تولید کند ملاحظه فرما که از تصادم عناصر مختلفه کثیفه چه حالتی پیدا خواهد شد بهر حال این جسم نسبت به زید مانند سنگ و قلی است نسبت به شیشه مثالی دیگر گوئیم پارچه ای را در نظر بگیر و ملاحظه فرما که عبارت است از رشته های پارچه ك متعدد که بهم بافته شده و نیز دارای رنگهای مختلف است و بدیهی است که رنگها جزو پارچه نیست و به منزله اعراض است پارچه رنگ خود را از دست میدهد و رنگ دیگری را میپذیرد و در همه حال پارچه است و از پارچه بودن آن چیزی تغییر نمیکنند . . . اما جسم دوم یعنی جسمی که باقی و برقرار است عبارت از طینت و سرشتی است که زید از آن خلق شده و این جسم است که در قفسر زید فی المثل باقی میماند خاک گور جسم اول را میخورد و از بین میرود و خاک میشود ولی جسم ثانی باقی و برقرار و مانند دایره کوچکی در قبر باقی است و بقدری کوچک است که به چشم دیده نمیشود ولی اجزای بدن اولی متفرق میشود

جزء آب به اصل خود بر میگردد و اجزاء هوا و آتش و غیره نیز هر يك به مركز خود باز میگردد و اما سرشیت و جسد ثانی باقی میماند .

حضرت صادق علیه السلام باین موضوع اشاره فرموده اند که طینت اصلی در قبر بحال استداره باقی میماند و حضرت امیر علیه السلام در باره نفس نامیه نهایتیه فرموده است که چون از محل خود مفارقت کند به اصل خود باز میگردد و عود او عود مجازجت است یعنی در اصل و مبدأ خود منحل میشود و عود مجاورت نیست که استقلال خود را حفظ نماید بلکه منحل در اصل خود میگردد و مقصود حضرت امیر از این بیان همین جسد عنصری است که گفتیم و لکن جسد ثانی مطابق فرمایش امام صادق ع در قبر بطور دایره شکل باقی میماند و همیشه مخصوص خود را نگاه میدارد یعنی اجزاء سر او در محل سرش و اجزاء گردن او در جای گردنش و اجزای سینه او در محل خود باقی میماند در قبر و لکن جسد عنصری یعنی جسم اول او از بین میرود و خاک میشود و این جسم عنصری مانند همان کثافت و زوائد سنگ و قلسی بود که جسم ثانی و طینت اصلی زید را مستور کرده بود و بعد از مرگ طینت اصلی و جسد ثانی از کثافات جسم اول خلاص میشود و در نهایت صفا باقی میماند و این چشم ظاهر

نمی تواند آن را ببیند و از این جهت چون به قبر مردگان نظر کنیم چیزی از جسم ثانی بنظر نمی رسد زیرا چشم مردم دنیا از دیدن آن طینت عاجز است حتی بعضی که چیزی نمی بینند میگویند که او بکلی معدوم شده است ولی در حقیقت معدوم نشده و لکن چشم مردم دنیا از دیدن آن عاجز است و از این جهت حضرت صادق ع مثال زده اند بخاک طلا در دکان زرگر که در ظاهر چشم مردم طلائی در آنجا نمی بیند و آنچه می بیند خاک می بیند و لکن چون خاک ها را در آب بپزند و کثافات و زوائد را دور کنند ذرات طلا آشکار میشود و بنظر میرسد جسد ثانی هم بهمین قرار در قبر باقی است و چون خداوند بخواهد خلائق را مبعوث کند از دریای زیر عرش آب بر زمین میبارد . . . این جسد ثانی که باقی میماند از مواد و عناصر این عالم نیست بلکه از ارض هور قلیاست و حشر خلائق با همین جسد ثانی هور قلیائی است و همین جسد هور قلیائی است که پس از در بهشت منتعم میشود و یا در جهنم معذب میگردد انتهای .

و از جمله موارد اختلاف بین شیخیه و سایرین مسئله علم خداوند است ، مولف کتاب کفایة الموحدين مرحوم سید اسمعیل طبرسی نوری در بحث علم الهی در مجلد اول کتاب

مزه شرحی در باره اقوال مسلمین نسبت به علم خدا بیان کرده تا آنجا که میگوید قوله ره : " حاصل آنکه علماء اسلام كافة اگر چه حکمای از ایشان خلاف دارند در کیفیت علم واجب تعالی که بچه نحو است حصولی است یا حضوری و امثال آن الا آنکه در اصل ثبوت علم باری تعالی احدی مخالفت ننموده حتی آنکه بعضی نسبت داده اند به حکماء که جمله ای از ایشان نفی مینمایند علم حق تعالی را بجزئیات لکن صاحب گوهر مراد آخوند ملا عبدالرزاق انکار مینماید و میگوید این نسبت اصلی ندارد . . . و در میان این طایفه کسی که قابل باشد از برای تعرض و سخن گفتن با او با مطاع بودن کلام او در بین همه اختلاف آن طایفه همان عالم نهی و قاضل جلیل شیخ زاهد عارف شیخ احمد قدس سره است . . . الی قوله حاصل مدعای او (شیخ احمد) چنانچه بسیاری از کلمات و ظاهراً اکثر بلکه ظاهراً جمل کلمات اوست آنست که حق تعالی بعلم ذاتی خود علم ندارد بما سواى ذات خود از اشیا بلکه عالم است ما سوى الله و بسیاری از اشیا را بعد از ایجاد و تحقق آنها بعلم فعلی خود که علم حادث باشد و منکر است علم حق تعالی را به ممکنات قبل از ایجاد و قبل از کون و تحقق آن ممکنات و عبارات دیگر آنکه حق تعالی در ازل علم ندارد به شیئی از ممکنات

زیرا که ممکنات موجود در ازل نیستند بلکه حق تعالی در ازل عالم است بذات خود و نیست معلومی از برای حق تعالی غیر از ذات حق و عالم است به ممکنات بعد کون و تحقق او بعلم فعلی خود که علم حادث باشد و همه اشیا را عالم است بعلم فعلی و عالم بذات خود است بعلم ذاتی و راو نظران چنانکه بنفصیل ذکر خواهد شد آنست که علم بایستد عین معلوم باشد چه در واجباً و چه در ممکن و از شرط علم آنست که مطابقی و مقارن و مرتبط و واقع بر معلوم باشد و این شرایط متحقق نخواهد شد در علم به شیئی مگر بعد از تحقق معلوم و وجود او در خارج پس بنابراین چون ممکنات و حوادث موجود در ازل نیستند پس نمیشود که تعاقب بگیرد علم ذاتی حق تعالی بشیئی از ممکنات در ازل و الا لازم خواهد آمد قدم موجودات اگر محقق در ازل باشند پس اتصاف ذات واجب بصفات حدوث . . . و در شرح عرشیه در مبحث اراده تصریح نموده است به آنچه ذکر شد
 قَدَاتُهُ سُبْحَانَهُ عِلْمٌ بِحَقِّهِ وَلَا مَعْلُومٌ وَأَيُّكَ أَنْ تَقُولَ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِهَا فِي الْأَزْلِ لِأَنَّهَا لَيْسَتْ فِي الْأَزْلِ و نیز در شرح عرشیه بعد از نقل خلاف حکماء در کیفیت علم گفته است که " الْحَاصِلُ أَنَّ الْحَقَّ فِي الْمَسْئَلَةِ إِنَّ الْعِلْمَ عَيْنُ الْمَعْلُومِ فِي الْحَادِثِ وَالْقَدِيمِ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ كَانَتْ لَهُ مَرَاتِبٌ

كثيره... الى ان قال... فعلمه بذاته هو ذاته وعلمه
بما سواه هو ما سواه وكما لا يوجد ما سواه في ذاته لا يوجد
علمه بهم في ذاته... الخ

علامه نوری طبرسی در کفایة الموحدين دنباله سخن خود
را ادامه میدهد و بعضی از بیانات شیخ را که در شرح
عرشیه است نقل میکند و پس از بیان مفصلی برتبه کلمات
و عقیده شیخ میبرد از دو میگوید: "قول باینکه خداوند عالم
به اشیاست که حادث است پس از وجود و تحقیق چیزها
و این مخالف با ضرورت مذهب بلکه مخالف با ضروری دین
است، هیچکس از مسلمانان قائل باین سخن نشده اند
مگر جهم بن صفوان از اهل سنت... الخ

و بهمین وتیره سخنان خود را ادامه میدهد برای شرح
مطلب به کفایة الموحدين جلد اول از ص ۱۶۶ بعد مراجعه
شود و نظریه شیخ در شرح عرشیه و سایر مؤلفاتش موجود است.
و از جمله معتقدات شیخ احمد مسئله بدن هور قلیا ثانی و اقلیم
ثامن است و بعضی از نفوس که در باره کلمه هور قلیا از شیخ
سئوال کرده اند بآنها جواب میدهد و متن سئوال و جواب
در کتاب جوامع الکلم شیخ موجود است. از جمله در رساله
رشتیه در جواب سئوال ملاعلی پسر میرزا جان گیلانی که
از وجود قائم موعود در هور قلیا و ظهور و رجعت آن حضرت

در عالم مثال سئوال کرده است میفرماید قوله :
هور قلیا فی الاقلیم الثامن و معنی لفظه ملک آخر و لکنه
مدینتان مدینه فی المغرب جابرسا و فی المشرق جابلقا
علیهما سور من خدیج و علی کل واحد منهما الف الف مصرع
و بتکلمون بسبعین الف الف لغه کل اهل لغه یخالف لغه
الاخری... میفرماید هور قلیا که بمعنی جهان دیگری
است از این عالم بیرون است و در اقلیم ثامن واقع شده
و دارای دو شهر بزرگ است یکی در مغرب واقع و نامش
جابرسا است و دیگری در مشرق و نامش جابلقا است و در اطراف
این دو شهر همانا دیواری آهنین است و هر دیوار از آن
دو شهر دارای یک میلیون در است و مردم آنجا هر یک
به لغتی مخصوص تکلم میکنند... و پس از آنکه شرح مبسوط
در باره مردم جابلقا و جابرسا بیان میفرماید که هر روز هفتاد
هزار سواره از آن شهر خارج میشوند که دیگر مراجعت
نمیکند و هفتاد هزار وارد میشوند که دیگر بیرون نمیروند
تا روز قیامت و این خارج شوندگان و داخل شوندگان در
وسط آسمان در چین عبور باهم ملاقات میکنند و هر خورد مینمایند
آنها که از جابلقا خارج میشوند به طرف مغرب میروند و آنها
که از جابرسا خارج میشوند بطرف مشرق توجه میکنند و اگر
کسی بتواند نیمه شب که همه جا آرام است برخیزد و گوش فسر

دارد همانا صدای رفت و آمد مردم جابرسا و جابلقا را مانند صدای زنبوران عسل در کند وی عسل میشوند و بعد میفرماید "وَالْحَجَّةُ عَ فِي غَيْبَتِهِ تَحْتَ هَوْرِ قَلْبِهَا فِي تِلْكَ الدُّنْيَا فِي قَرِيْبِهِ" يُقَالُ لَهَا كَرَعَةٌ فِي وَادِي شَعْرُوخٍ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَاهِرٌ لِأَهْلِهَا وَأَمَّا إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ فِي هَذَا الْإِقْلِيمِ السَّبْعَةِ لَيْسَ صُورَةٌ مِنْ صُورِ أَهْلِ هَذِهِ الْإِقْلِيمِ وَلَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ وَلَا تَرَاهُ عَيْنٌ رُؤْيَةً مَعْرِفَةً حَتَّى تَرَاهُ كُلَّ عَيْنٍ وَأَمَّا أَمْرُ ظَهْرِهِ وَبَيَانُ زَمَانِهِ وَمَكَانِهِ فَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا هَذِهِ قَدْ خَافَ فِيهَا مِنَ الْأَعْدَاءِ فَلَمَّا فَرَّ مِنْ هَذِهِ الْمَسَافَةِ بِالْدُّنْيَا انْتَقَلَ إِلَى الْأُولَى وَالْخَلْقُ يَسِيرُونَ إِلَيْهَا لَكِنَّهُ سَرِيعُ السَّبْرِ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ فِي لِحْظَةٍ وَالنَّاسُ يَسِيرُونَ إِلَى الْأُولَى يَسِيرِيهِمْ التَّقْدِيرُ سَبْرُ السَّفِينَةِ بِرُكْبِهِمْ فِي هَذَا النَّهْرِ الرَّائِدِ الْكُنْزِي هُوَ الزَّمَانُ وَالْمَكَانُ فَالْأَيَّامُ ثَلَاثَةٌ قَالَ تَعَالَى وَذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ فَالْيَوْمُ الْأَوَّلُ هُوَ الدُّنْيَا وَالْيَوْمُ الثَّانِي هُوَ الْأُولَى وَهُوَ يَوْمُ قِيَامِهِ وَرَجَعَتْهُ مَعَ آبَائِهِ عَ وَشِعْبَتِهِمْ وَالْيَوْمُ الثَّلَاثُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ الْكُبْرَى وَفِي الزِّيَارَةِ الْجَامِعَةِ وَحُجَّجَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى . . . الخ

میفرماید حضرت حجّت ع در دوران غیبت در زیر هور قلبا است که در آن دنیا قرار دارد و در قریه ای که کرعه نام دارد - زندگی میکند و این قریه در وادی شعروخ واقع است

و آن حضرت را مردم آن شهر و دیار میشناسند و او را میبینند و چون آن حضرت بخواهد که در این دنیا ای ما قدم بگذارد که دنیا ای اقالیم سبعه است در صورتیکه در این اقالیم سبعه متعارفت ظاهر میشود و چشم مردم این دنیا او را نمی بیند یعنی کسی او را نمیشناسد بچشم ظاهر هم اگر او را میبینند نمیتوانند بشناسند و اما در باره ظهور آن حضرت و بیان زمان و مکان آن حضرت پرسیده بودی بدان که این دنیا ای که ما هستیم سر منزل نواحب و بلیات است و آن حضرت چون از اعداء و دشمنان خود خائف بود از این دنیا ای ما که آن را دنیا میخوانیم بیرون رفت و بدنیای اولی منتقل شد البته سایر مردم هم بالعالم از این دنیا بدنیای اولی میروند ولی سیر حضرت حجّت از این جهان دنیا بجهان اولی سر میسر بود و حضرتش این فاصله را در لحظه ای طی فرمود ولی سایر مردم با آرامی در این شهر راکد زمان و مکان آهسته کشتی میروند تا از جهان دنیا بجهان اولی وارد شوند . بعد میفرماید ایام بر حسب اخبار مرویه از ائمه ع سه قسم است و خداوند فرموده فَذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ رُزْوَاقٌ عِبَارَتٌ مِنْ هَمِيْنِ نَشْأَةِ دُنْيَايَ مَا سَتَ وَرُزْوَاقٌ أُولَى اسْتِ وَآنَ يَوْمِ قِيَامِ وَرَجَعَتْ أَنْ حَضَرَ بِهَا أَجْدَادُ وَأَبَاءُ خُودِ وَشِعْبَانِ خُودِ اسْتِ وَرُزْوَاقٌ يَوْمِ قِيَامَتِ كُبْرَى اسْتِ وَدُرْزِيَارَتِ جَامِعَةِ كُبْرَى

باین معنی اشاره فرموده اند که **حُجِّجَ اللَّهُ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى ... الخ**

ملاحظه فرمودید که شیخ از عالم اصلاب و ارحام بد و شهر عظیم جابرسا و جاهلقا تعبیر فرموده و در حقیقت بر مز بیسان کرده که قائم موعود در اصلاب شامخه و ارحام مطهره جای دارد و باید متولد شود و ایام ثلاثه را بگذراند یکی روز ظهورش در این جهان و دیگری روز رجعت و دیگری یوم قیامت کبری است که هر یک از اینها معنی خاصی از نظر شیخ دارد و صریحا فرموده که چون قائم موعود از امدای خود خائف بود از هفت اقلیم بیرون رفت و در اقلیم هشتم پای نهاد -

در اینجا این نکته را هم متذکر میشوم که اصطلاح هور قلیا و اقلیم ثامن و جاهلقا و جابرسا اصطلاح جدیدی نیست که شیخ آن را معمول کرده باشد بلکه اصطلاح حکمای قدیم بوده و مخصوصا شیخ شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ الاشرافیین در حکمة الاشراف آن را ذکر کرده و صبر منعکسه در آینه را از آن عالم دانسته است ، مرحوم حاجی ملا هادی سبزواری در **أسرار الحکم** در اصل چهارم از احکام معانی جسمانی که در بیان عالم مثال است این موضوع را ذکر کرده میفرماید قوله ره " حکمای قدیم سما و سماوی آن را - (عالم مثال) هور قلیا و عناصر و مدن آن را جاهلقا و جابرسا

نامیده اند و این عالمی است بین العالمین ... و در حکمة الاشراف گوید از احکام اقلیم ثامن است (یعنی عجائب و غرائب و صور مرآتیه ...) که همین عالم مثال باشد و این صور رقایق حقایقند و قائمند بقیام صدوری بمجردات محضه و تنزل آنها اند و ترقی صور عالم طبیعی ... الخ

شیخ الاشراف در نظریات خود از فلسفه و نظریه مانن معروف متأثر بوده و بیشتر سخنان مانن و اتباع او در باره حقایق مجرد که اخیرا بر اثر نظریات کشف شده است و در دسترس محققین قرار دارد در سخنان و عقاید شیخ الاشراف دیده میشود . برای تحقیق بکتاب مانن و دین او مراجعه شود .

و از جمله مسائلی که شیخ با سایرین اختلاف دارد مسئله معراج رسول الله است . علمای سنی و شیعه معراج را جسمانی میدانند و میگویند رسول الله با همان بدن عنصری باسمانها رفت و افلاک را سیر و سیاحت فرمود اما فلاسفه معتقدند که عالم افلاک عالم اشیر است یعنی فساد و خرق و التیام بر اجسام فلکی روا نیست و این عوارض بر اجسامی وارد میشود که در عالم کون و فساد یعنی در مادی کره قمر قرار دارد و لهذا این عالم را عالم کون و فساد میگویند و عالم افلاک را عالم اشیر میخوانند و اطلاق اشیر بر جسم فلکی از آن جهت است که قبول فساد و پاره شدن و بهم

وصل شدن را نمیکنند و لهذا منکر معراج جسمانی رسول الله هستند و میگویند چون لازمه عروج رسول الله با جسم عنصری و عبورش از افلاک پاره شدن و التیام افلاک است و خسرق و التیام بر افلاک محال است نظر باین تسالی فاسد معراج جسمانی رسول الله محال است . این مسئله را از شیخ مرحوم که سوال میکنند نظر خاصی اظهار میفرماید و در رساله قطیفیه در جواب استیالات شیخ احمد قطیفی شرحی در این خصوص فرموده است شیخ احمد قطیفی پرسیده است که ما حقیقه معراج محمد ص بحسب من غیر لزوم خرق و التیام و ما معنی رویته ص الانبیاء فی کل سماء شخص معین . . . الخ میبرد که چگونه رسول الله عروج به افلاک فرمود که با جسم شرفش خرق و التیام بفک راه نیافت و مقصود از اینک آن حضرت در هر فلکی یک نفر معین و مخصوص از انبیاء را - دید چه چیز است الخ .

در جواب این استیالات شیخ مرحوم چنین فرموده است قوله علیه الرحمه . . . ان حقیقه المعراج هو العروج علی ظاهره و لا جهل فیهِ و انما الجهل فی معرفه جسد النبی ص و فی معرفه الافرعیل الالهیه و فی معرفه الخرق و التیام فاقول اعلم ان الله سبحانه خلق قلوب المؤمنین من فاضل طینته جسم محمد ص و اهل بیته ع و الفاضل اذا اطلق فی الاخبار

و فی عبارات العارفين بالاسرار یراد به الشعاع و هو واحد من سبمین مثلاً جسم النبی قرص الشمس و قلوب شیعتهم خلقوا من الشعاع الواقع علی الارض من قرص الشمس فاذا عرفت هذا عرفت انه یصعد بحسبه و لا یكون خرق و التیام . . . الخ قوله . . . ان الصورة البشریة عند ارادة صعوده یجوز فیها احتمالان فالاول الصاعد كلما صعد القی منه عند کل رتبه ما منها فیها مثلاً اذا اراد تجاوز کره الهواء القی ما فیهِ من الهواء فیها و اذا اراد تجاوز کره النار القی ما فیهِ منها فیها و اذا رجع اخذ ما له من کره النار فاذا وصل الهواء اخذ ما له من الهواء لا یقال علی هذا ان هذا قول بیرون الروح خاصه لانه اذا القی ما فیهِ عند کل رتبه لم یصل منسه الا الروح لانا نقول انا لو قلنا بذلك فالمراد بها أعراض ذلك لان ذوات ذلك لو القیها بطلت بنیته بالکلیه فیحیب ان یكون ذلك موتاً لان القائلین بعروج الروح یقولون ان بنیته باقیه لا تنفک و انما مرادنا ان الجسم بالنسبه الی عالم الغسباد یتلطف اذا صعد الی عالم الکون و الا فهو علی ما هو علیه من التجسد و التخلیط . . . الخ

در جمله میفرماید حقیقت معراج عبارت از همین عروج ظاهری جسمانی است و جهل و شکی در این موضوع نیست و آنچه را که نمیدانیم آنست که اولاً از معرفت جسد پیغمبر جاهلیم

و نیز اَفَاعِلِ الهیه را نمیدانیم و از کیفیت خرق و التیام هم جاهل هستیم ، بنابراین میگوئیم که خداوند قلوب مومنین از باقیمانده سرشت و طینت حضرت رسول خلق فرموده و از بقیه طینت اهل البیت ع وقتی که میگوئیم باقی مانده طینت و در اخبار و گفتار عرفای کامل آن را مشاهده میکنیم ، بایست دانست که مقصود از باقیمانده سرشت شمع آتست که بمنزله يك قسمت از هفتاد قسمت است ، نفسی المثل جسم حضرت رسول را فرض میکنیم مانند قرص آفتاب بنا بر این قلوب شیعیان آن حضرت عبارت خواهد بود از شمع آفتاب که بزمین میرسد و از قرص شمس بروی خاک میتابد چون بر این مقدمه وقوف یافتی میگویم که حضرت رسول ص با جسم شریف بمعراج رفت و خرق و التیامی هم در فلك رخ نداد . . . الی قوله . . . صورت بشری وقتی که بخواهد از مقام خود صعود کند دو مسئله را میتوان در باره صعود آن فرض کرد :

اول آنکه بگوئیم در هنگام صعود در هر رتبه جزء مخصوصی که از آن رتبه دریافت کرده در همان رتبه که میرسد بپندازد و بگذرد مثلا چون بخواهد از کره هوا تجاوز کند جزء هوائی صورت بشری را بپندازد و در کره آتش جزء آتش را بپندازد و هكذا ممکن است که بگوشی بنا بر این چیزی جز روح او باقی نماند زیرا که اجزاء جسم را بکلی انداخته ، در جواب

میگوئیم که چنین نیست زیرا اگر بگوئیم که غیر از روح در او چیزی باقی نیست باید بگوئیم که مرده است زیرا مرگ عبارت از همین است که بکلی صورت بشریه را بپندازد و حال آنکه هیچکس نگفته است که حضرت رسول ص پس از مرگ بمعراج رفته و منظور ما از القای اجزاء مختلفه را در مراتب مختلفه این است که اعراض آن را میاندازد و اصل آن محفوظ است و چون برگردد باز آن اعراض را از هر رتبه اخذ میکند و بحالت اول از معراج مراجعت مینماید ما میگوئیم که در حین صعود جسم معراجی نسبت به جسم موجود در عالم فساد بی اندازه لطیف تر میشود و جمیع عوارض و کثافات مادی از آن جسم اخذ میگردد و لکن تجسد و اندازه و ایجاد و تخلیط اصلی آن در جمیع مراتب محفوظ است . . . الخ

پس از این شرحی در باره نظر دوم خود در این باره و جواب سایر سئوالات میفرماید که طالبین باید به اصل کتاب مراجعه نمایند .

چنانکه ذکر کردم مشرب شیخ طریقه آخبری است و با صوفیه و مدعیان عوالم کشف و شهود مخالف بوده و آنان را تکفیر فرموده ، فی المثل از محیی الدین عربی همه جا در کتب خود به معیت الدین تعبیر کرده و ملامحسن فیض کاشانی شاگرد صدر المتالیهین را همه جا مسی^{وع} خوانده و از ملا

صدرای شیرازی در بعضی مقامات به ملا ظهراً تعبیر کرده است (به جوامع الکلم مراجعه شود) .

علامه خوانساری در روضات الجنات در این خصوص فرموده قوله ره " وكان (الشيخ احمد) شديداً الإنكار على طريقته المتصوفه الموهومه بل على طريقته الغيبي في العرفان بحيث قد نسب اليه انه يكفره . . . " و شيخ احمد بنا بر مشهور در اغلب علوم متعارفه و علوم عربيه دست داشته و به ادعای خود بحضور حضرت حجّت ميرسيده و در اغلب مقامات از كتب خویش ميگويد " هكذا سمعت عن الحجة ع " و در کيميا نيز علی المشهور دست داشته و در روضات الجنات در این خصوص مینويسد که : " وقد يذكر في حقه ايضاً انه كان ماهراً في اغلب العلوم بل واقفاً على جملة من الحرف والرُسوم و عالماً بالطب و القرائه و الرياضى و النجوم و مدعيًا لمعلم الصنعة و الأعداد و الطلسمات و نظائرها من الأمر المكتوم بل الوصول إلى حضرة الحجة القائم المعصوم ع و العهده في كل ذلك عليه أرسل الله شايب رحمة إلينا واليه "

مرحوم شيخ احمد علی المشهور شعر هم ميگفته و مخصوصاً در مديحه و مرثی اهل البيت اشعار بسیار با و منسوبست و صاحب روضات الجنات در این باره مطالبی ذکر کرده است و در روضات الجنات است که شيخ احمد دو پسر داشته

بنام محمد و علی و پسرش محمد از متابعت طریقه پدر انحراف داشته و با عقاید او همراه نبوده است همانطور که میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای شیرازی با عقاید پدر مخالف بود بهر حال جمعی از شیخ تجلیل کرده اند و جمعی هم او را - تکفیر کرده و تکذیب نموده اند و بدیهی است که رفتار مردم زمان با نفوس عالیه مقدسه در هر عصر و اوان بهمین گونه بوده است ، بقول مولوی رومی علیه الرحمة :

مادح خورشید مداح خود است

که دو چشم روشن و نا مرمد است

ذم خورشید جهان ذم خود است

که دو چشم کور و نابود و بد است

مطلب سوم - آثار و تألیفات شیخ :

علامه خوانساری علیه الرحمة در روضات الجنات در باره تألیفات شیخ چنین فرموده : " ومن مصنفاًته كتاب الشرح الزیارة الجامعة الکبيرة و هو منسوط كبير يتوقف على ثلاثين ألف بيت مشتمل على أفكاره السديدة و نظاره الحديث و استنباطاته الحكيمه و اصطلاحاته الجديدة و كتاب الفوائد و شرحه في الحكمة و الكلام و كتاب شرح الحكمة العرسيه للمولى صدرا و شرح العشائر له ايضاً و شرح تبصرة العلامة اعلى الله مقامه غير نام و كتاب في أحكام الكفار باقسامهم

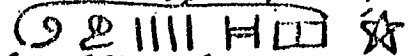
قبل الاسلام وبعده ورساله في نفي كون الكتب الاربعه
 قطعيه الصدور من المعصوم كما هو مذهب الاخباريين
 و مسائل اخرى في ضمنه ورساله في مباحث الالفاظ من
 الاصول ورساله في ان القضاء بالامر الاول ورساله في
 تحقيق القول بالاجتهاد والتقليد وبعض مسائل الفقه ايضا
 ورساله في جواز تقليد غير الاطلم وبعض مسائل الفقه ايضا
 ورساله في بيان حقيقه العقل والروح والنفس بمراتبها
 ورساله في معنى الامكان والعلم والمشيئه وغيرها والرساله
 الخاقانية في جواب مسئلة الخاقان فتح على شاه من سير
 افضلية القائم من الائمة الثمانية ورساله في شرح علم الصناعة
 والفلسفة واطوارها واحوالها ورساله اخرى في شرح
 آيات الشيخ علي بن عبد الله بن فارس في علم الصناعة
 ورسالتان في بيان علم الحروف والجفر وانحاء البسط
 والتكسير في معرفة ميزان الحروف ورساله في جواب سؤوال
 بعض السارفين ان المصلح حين يقول اياك نعبد واياك
 نستعين كيف يقصد المخاطب بها وبغيرها من الضمائر
 الراجعة اليه تعالى وبيان ان المخاطب انما هو ذاته
 الاقدس ورساله في الهداية واحكام اللوحين ورساله في
 شرح سورة التوحيد ورساله في كيفية السير والسلوك الموصولين
 الى درجات القرب والزلفى وكتاب جواب المسائل النبوية

التي سئلتها عنه الشيخ عبد علي النوبلي وهو كبير جدا
 تتضمن تطبيق الباطن مع الظاهر وتحقيق القول بالانسان
 الكبير والصغير بل وبيان كثير من مراتب العرفان والسرور
 على فرق الصوفية الباطلة وبيان الطريقة الحقة والكشف
 عن الموالم الخمسة وتفسير الحروف المقطعة في فواتيح
 السور وغير ذلك من معضلات الكتاب والسنة ورساله
 سماها حديث النفس الى حضرة القدس في المعارف الخمس
 وكتاب الجنة والنار وتفصيل احكامها ورساله في حجية
 الاجماع وحجية احكامه السبعة وحجية الشهرة وكتابات
 اسرار الصلاة ومختصر في الدعاء وشرح علي بحث حكيم
 ذي الراسين من كتاب كشف الغطاء ورساله الشاه ورساله
 الحيدرية في الفروع الفقهية ومختصر منها في الطهارة والصلاة
 والمسائل القطبية والمقالة الصوفية ورساله في اصول الدين
 بالفارسية التي تمام مائة رساله وكتاب في اجوبة المسائل
 من كل باب تخرج بتفصيلها من وضع كاتبنا هذا... علامه
 خوانساري اين كتاب را كه ذكر شد از حضرت شيخ احمد
 اسم برده كه ملاحظه فرموديد و ميگويد كه تفصيل بيشتري از اين
 درباره كتب شيخ از حوصله كتاب ما (روضات الجنات) خارج
 است .
 باري قسمتي از كتب و رسائل شيخ در جوامع الكلم جمع آوري -

شده و بطبع رسیده و کتاب شرح الزیارة و شرح عرشیه و مشاعر و شرح الفوائد شیخ نیز بطبع رسیده و بسیاری از آثارش نیز بطبع نرسیده است و بعضی آثار او را از صد جلد بیشتر دانسته اند .

مطلب چهارم - بشارات شیخ :

در بیسانات و آثار شیخ مرحوم بشارات ظهور موعود بطور رمز و اشاره بیان شده که لا یَعْرِفُهُ إِلَّا الْخَائِرُونَ از جمله در رساله رشتیه در جواب سئوال سائل از حُجَّة ع و وجودش در هورقلبا میفرماید که هر حَسَب آثار و اخبار و آیات قرآن مجید ایام الله سه روز است و از این سه روز تعبیر به دنیا و اُولی و اُخری شده است مقصود از دنیا همین نشأه دنیاست که همه در آن هستیم و مقصود از اُولی دوره قیام و رجعت آن حضرت و ائمه اطهار است و مقصود از اُخری قیام قیامت کهبری است بعد میفرماید " فَإِذَا انْتَهَتْ الدُّنْيَا كَانَ آخِرُ دَقِيقَةٍ مِنْهَا أَوْلَ دَقِيقَةٍ مِنَ الْأُولَى وَإِنَّ ذَلِكَ إِشَارَةٌ عَلَيَّ ع فِي خُطْبَتِهِ بِقَوْلِهِ ع أَنَا الْوَاقِعُ بَيْنَ الطُّنْجَانِ وَهُمَا خَلِيجَانِ وَفِي الْأَسْمِ الْمُبَارَكِ الْعَرُويِّ عَنْهُمْ وَهُوَ هَذَا : الْحَوْلَةُ



الواو المنكسر هو القائم ع فكونه منكسراً إشارة إلى رجوعه وكونه واواً إشارة إلى أن صورتها هكذا واو فالواو الأولى إشارة

إلى الستة الأيام التي خلقت فيها الدنيا والواو الثاني إشارة إلى الأيام التي خلقت فيها الأولى والألف بينهم إشارة إلى أنه القائم بين الأولى والدنيا اللتين هما الخليجان والطنجان والطنج هو النهر فالقائم يرجع في الأولى . . . الخ

شرح این قسمت در الواح مبارکه جمالقدم جل جلاله نساقل شده که در رحیق مختوم جلد اول در ذیل کلمه سِر التکیس نوشته ام و نیز از جمله بشارات و رموز شیخ نسبت بظهور قائم موعود مکتوبی است بزمز نوشته و در آخر کتاب شرح الفوائد آن را مندرج ساخته و صورت آن را جمالقدم جل جلاله در آخر لوح مبارک قناع دج فرموده اند و از حجاج کریم خان که مدعی مقام رکن رابعی بود خواستند که اگر میتواند آن را شرح کند و گرنه از ساحت اقدس درخواست نماید تا شرح آن را برای او بفرستند و من در رحیق مختوم جلد اول در ذیل سِر التکیس قسمتی از آن را که راجع بسه بشارت ظهور و شامل سال ظهور حضرت رب اعلی جل جلاله است با شرح آن نگاشته ام مراجعه فرمائید .

و از جمله بشارات آنست که مرحوم سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین آن را از قول شیخ مرحوم نوشته که در جواب نامه سید کاظم فرمودند لا یهد لهذا الأمر من مقبر

وَالْكَلِّ نَهَاءٌ مُسْتَفْرَقٌ وَلَا يَجُوزُ الْإِفْصَاحُ بِالتَّعْيِينِ وَالتَّمَلُّمُ نَهَاءٌ بَعْدَ حِينَ كِهْ بشارت بظهور حضرت اعلی و سنه تسع و قیام جمالقدم جل جلاله است و این جمله در تاریخ نبیل مسطور است و زساله دلیل المتحیرین که اصلاً بعربی بود و یکی از شاگردان سید کاظم آن را بفارسی ترجمه کرده امروز چاپ شده و در همه جا موجود است و از جمله بشارات شرحی است که جناب شیخ در یزد به یکی از خواص خود فرمود و شرح آن را در فصل اول تاریخ نبیل زرنندی که ترجمه فارسی آن تلخیص این عهد است موجود و در دسترس همه هست ، در رساله قطیفیه تصریح فرموده که مقصود از ساعت در قرآن قیام قائم است و در رساله عصمه الرجمنه تصریح فرموده که قائم با امر جدید ظاهر میشود و بر اشهر انقلابات و مخالفت مردم با امرالله نه عشر مردم زمین هلاک میشوند و علامات ظهور را از قول حضرت رسول در حدیث سلمان نقل فرموده است و نیز در عصمه الرجمنه بیان حضرت امیر را که فرموده هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا رَا بَحَضْرَتِ قائم تفسیر فرموده است و آیه اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا رَا بَحَضْرَتِ آن حضرت تفسیر کرده و حدیث یَسْتَخْفِي النَّاسُ بِنُورِهِ عَنْ نُوْرِ الشَّمْسِ رَا ذکر کرده و اینکه حسین ع متصدی دفن قائم خواهد شد نیز ذکر فرموده و آیه اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

را بقیام قائم تفسیر کرده و اینکه قائم با امر جدید ظاهر میشود تصریح فرموده و حدیث یَهْبِطُ الْجَبَارُ فِي ظِلِّ الْغَمَامِ رَا ذکر کرده و تصریح میکند که از قیام قائم تا وفات و مرگ قائم نوزده سال است (یعنی از آغاز قیام آن حضرت تا انتهای سنین مهلت که خاتمه سنین واحد و آغاز سنه شانین است) و ذکر فرموده که مَفَاذٌ وَمِصْدَاقٌ آیه قرآنیهِ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كَيْفَ دَر دُورِهِ ظَهْرٌ قَائِمٌ تَحَقُّقٌ خَوَاهِدُ بِإِفَاتٍ وَبِرَّارُهُ رَجَعَتْ قَائِمٌ دَر رِسَالَهُ قَطِيفِيَهْ سَخْنُ كَفْتَنِهِ وَاز این قبیل بسیار است که باید به اصل کتیب شیخ مراجعه کرد و اگر کسی با اصطلاحات حضرت شیخ مطلع نباشد بطور یقین از فرمایشات او چیزی نخواهد فهمید لَاحِظُوا لَا يَهْتَبُونَ إِلَّا الْمَطْهُرُونَ .

حضرت اعلی جل ذکره در دلائل السبعه در باره بشارات شیخ میفرمایند : وَ مِنْ جُمْلَةِ كَلِمَاتِي اسْتِ كِهْ جَنَابِ مَسْلَا هِدِ الْخَالِقِ ذِكْرٌ نَمُودَه اَنْدِ از قول مرفوع شیخ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ بِكِي اَنْكِهْ دَعَا كُنَيْدِ كِهْ دَرِ اَوَائِلِ ظَهْرٍ وَرَجَعَتْ نَبَاشِيْدِ كِهْ فِتْنَهْ بَسِيَارٌ مِيْبَاشِدِ وَبِكِي اَنْكِهْ هَر كَسٌ دَر سَنَهْ شَصِيْتِ تَا شَصِيْتِ وَهَفْتِ بَهْاَنْدِ اَمُورٌ غَرِيْبٌ مَشَاهِدَهْ مِيْنَمَايِدِ وَكَدَامِ اَمْرٍ عَجَابِيْبِ وَغَرَايِبِ رَا اَز نَفْسِ ظَهْرٍ هَا لَاتِرَا اسْتِ . . . كَسِيَهْ خَدَاوَنْدِ نَفْسِي رَا ظَاهِرٌ فَرَمَايِدِ اَز بَرَايِ نَصْرَتِ اِيْنِ ظَهْرٍ كِهْ

آنها بفطرت تکلم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد . و نیز میفرمایند قوله تعالی : و آنچه از مرفوع شیخ اعلی الله درجهٔ اصحابی که از او شنیده اند نقل میکنند . . . چنانچه به مرفوع سید نوشته بودند بخط خود لا یدل لهذا الامر من مقر و لکن نیا مستقر و لا یحسین الجواب بالتفہیمین و سکتعلمن کتابہ بعد حسین . . . انتهى .

جمالقدم جل جلاله در کتاب بدیع بیانی میفرماید باین مضمون که مرحوم شیخ احمد احسائی بیکی از تجار که ارادتش بشیخ داشت فرمود " سلام مرا به سید باب برسان " آن شخص متحیر بود که مقصود شیخ چه بود تا وقتی که ظهور حضرت باب واقع شد و آن شخص بحقیقت مقصود شیخ پی برد و ابلاغ سلام شیخ را به محضر مبارک حضرت اعلی جل ذکره نمود برای اطلاع بکتاب بدیع مراجعه شود .

مطلب پنجم - جناب سید کاظم رشتی

شرح احوال سید کاظم رشتی را نبیل زرنندی در تاریخ خود نوشته و در تلخیص تاریخ نبیل من بفارسی آنرا نوشتام مرحوم مدرس تبریزی در کتاب رحانۃ الادب در باره سید مرحوم چنین نوشته است : قوله سید کاظم بن قاسم حسینی گیلانی رشتی مهاجری از علمای اواسط قرن سیزدهم هجرت و از اکابر تلامذه شیخ احمد احسائی است که بعد از وفات

استاد خود نایب مناب او بود و در تمام مراتب دینیہ مرجع و پیشوای سلسله شیخیه بود ، تألیفات بسیاری دارد سهم قسمتی از تألیفات سید را مینویسد از قبیل کتابهای اسرار الحج و اسرار الشهاده و اسرار العباده و رساله اسم اعظم و تحقیق ما یتعلق به و اصول الدین و رساله بهبهانیه و رساله تہذیب النفس و اخلاص العمل و ترجمه کتاب حیات النفس شیخ احمد احسائی بفارسی و رساله جواب الاسئله التوحیدیه و جوابات الاسئله الدہلویہ و جوابات الاسئله الشفیعیہ و رساله حجۃ البالغہ و دلیل المتحیرین و شرح خطبه طنجیہ و شرح دعای سمات و کتاب شرح قصیده لامیۃ عبد الباقی عمری در مدح حضرت موسی بن جعفر و رساله علم الاخلاق و السلوک و رساله اللوامع الحسینیہ و رساله الحجۃ الدامغہ و کتاب مقامات العارفین " بعد میگوید " سید در سال هزار و دوست و پنجاه و نهم قمری (۱۲۵۱) وفات یافت و جمله " غاب نور " ماده تاریخ اوست . انتهى

علامه خوانساری در روایات الجنات در ذیل ترجمه حضرت شیخ احمد احسائی بمقام سید کاظم رشتی تصریح نموده و او را به القاب عالیہ ستوده و از جمله فرموده است قوله رہ تلمیذہ العزیز و قد وہ ارباب الفہم و التعمیر

بَلْ قَرَّةٌ عَيْنِهِ الزَّاهِرَةُ وَقُوَّةٌ لِقَلْبِهِ الْبَاهِرَةُ الْفَاخِرَةُ بَلْ حَلِيفَةُ نَفْسِي
 شَدَائِدٌ وَمَحَنَةٌ وَمَنْ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْقَمِيصِ عَلَى بَدَنِهِ أَعْنَى السَّيِّدِ
 الْفَاضِلِ الْجَامِعِ الْبَارِعِ الْجَلِيلِ الْحَازِمِ سَلِيلِ الْأَجَلَةِ السَّادَةِ
 الْقَادَةِ الْأَفَاخِمِ الْأَعَاظِمِ ابْنِ الْأَمِيرِ سَيِّدِ قَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ الْجِيلَانِيِّ
 الرَّشْتِيِّ الْحَاجِّ سَيِّدِ كَاطِمِ النَّائِبِ فِي الْأُمُورِ مِنْهُ (الشيخ احمد)
 وَإِمَامِ أَصْحَابِهِ الْمُقْتَدِرِينَ بِهِ بِالْحَائِزِ الْمُطَهَّرِ الشَّرِيفِ (كربلا)
 إِلَى كَرَامَتِنَا هَذَا صَاحِبِ اللُّوَامِعِ الْحُسَيْنِيَّةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ
 وَالْحُجَّةِ الدَامِغَةِ وَمَقَامَاتِ الْعَارِفِينَ وَأَسْرَارِ الشَّهَادَةِ وَكِتَابِ
 أَسْرَارِ الْعِبَادَاتِ وَوُجُوهِ دُعَاءِ السَّمَاتِ وَوُجُوهِ الْقَصِيدَةِ الْبَاهِيَّةِ
 مِنْ شُدُورِ الذَّهَبِ وَاللَّامِيَّةِ فِي مَدْحِ الْكَاطِمِ ع وَكِتَابِ فَنَائِي
 شَرَحَ الْكَلِمَاتِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى فَخْرِ الدِّينِ الرَّازِيِّ فِي التَّوْحِيدِ
 وَكِتَابِ عِلْمِ الْأَخْلَاقِ وَالسُّلُوكِ وَالرِّسَالَةِ فِي أَجْوِبَةِ الْمَسَائِلِ
 الَّتِي أَتَتْ إِلَيْهِ مِنْ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ فِي مَرَاتِبِ التَّوْحِيدِ إِلَى غَيْرِ
 ذَلِكَ مِنَ الرَّسَائِلِ فِي أَجْوِبَةِ الْمَسَائِلِ وَغَيْرِهَا الَّتِي تَقْرُبُ مِائَةَ
 وَخَمْسِينَ (۱۵۰) رِسَالَةً مُنْفَرَدَةً كَمَا اسْتَفِيدَ مِنْ فِهْرَسْتِ
 نَفْسِهِ لَهَا فِي كِتَابِهِ الْأَخْرَجِ الْمُسَمَّى بِدَلِيلِ الْمُتَحَرِّرِينَ وَارْتِشَادِ
 الْمُسْتَرْشِدِينَ ... انتهى .

این بود اظهارات صاحب روضات الجنات در باره مرحوم
 حضرت سید رشتی و مولفات و کتب آن بزرگوار که قریب
 یکصد و پنجاه تألیف بوده است . مرحوم سید کاظم در دوره

حیات خود رنج بسیار دیده و محنت بی شمار از مخالفین
 و اعداء خود تحمل فرموده و مدت قریب هیجده سنه بمسجد
 از وفات شیخ احمد زمام امور روحانی شیخیه را در دست
 داشته و آنان را برای یوم ظهور موعود بزرگوار تربیت فرموده
 است بشرحی که در تاریخ نپیل مسطور است پسر سید کاظم
 رشتی موسوم به سید احمد بعد از پدر بضررب خنجر یکی
 از مسلمانان بالاسری که مخالف شیخیه هستند به قتل رسید
 و شرح این داستان را اعتماد السلطنه در کتاب المائتین
 و الآثار خود ذکر کرده است ، پسر سید احمد مرحوم موسوم
 به سید قاسم بود که تا چندی قبل حیات داشت ولی شهرت
 نداشت .

علامه ششم ... بشارات سید رشتی :

من در اینجا بیانات مبارکه حضرت رب اعلی جل اسمه
 الاعلی را که در باره بشارات سید مرحوم در باره ظهور مبارک
 فرموده ذکر کرده اند درج میکنم . اغلب بشارات سید در باره
 امرالله در شرح قصیده وارد شده و طالبین باید بآن کتاب
 مراجعه کنند .

حضرت رب اعلی جل ذکره الاعلی در توقیع منبعی که در تفسیر
 دعاء زمان الغیبه از قلم مبارک نازل شده در باره بشارات
 امرالله میفرمایند قوله تعالی :

"وَلَمَّا كَانَ الدَّهْرُ انزَلَنِي وَإِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَيَّ الْمَعْرُوفِ
 بِالذِّكْرِ أَذْكَرُ فِي ذَلِكَ الْبَابِ شَهَادَةً لِحَقِّي فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ
 فَأَلَّوْا مِنْهُمْ أَحْمَدُ الْأَحْسَابِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيْثُ قَدْ سَلَّمْتُمْ
 عَلَيَّ فِي حَيَاتِهِ فِي سَبِيلِ الْحَجِّ بِرَجُلٍ تَاجِرٍ مِنْ أَهْلِ إِصْفَهَانَ
 الْمَعْرُوفِ بِجَرَفَادٍ قَانِي حَيْثُ قَدْ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنَ الْأَذْكَيَاءِ
 بَعْدَ مَا كَتَبَ فِي إِشَارَاتِ كَلَامِهِ (ابن مسنن را جمال مبارک
 هم در کتاب بدیع بتفصیل ذکر فرموده اند که شیخ احسانی
 بتاجر مزبور فرمودند چون بخدمت حضرت باب رسیدی سلام
 مرا به آن حضرت برسان . . .) وَالثَّانِي مِنْهُمْ كَاطِمٌ سَلَامٌ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ وَلَوْ كَانَ مَيِّتًا وَلَكِنْ حَيٌّ عِنْدِي قَدْ كَتَبَ فِيْسِي
 شَرْحَ الْقَصِيدَةِ وَغَيْرَهُ ذَكَرَ ذَلِكَ الْأَمْرَ وَكَفَى بِهِ مِنْ اسْتِظْهَارِ
 وَاهْتِدَى دَلِيلًا . . . قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي شَرْحِ الْقَصِيدَةِ
 فِي أَوَّلِ خُطْبَتِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ السَّنْدِي
 طَرِيزِ دِيهَاجِ الْكَيْنُونَةِ بِسِيرِ الْهَيْنُونَةِ بِطَرَاكِ النُّقْطَةِ الْهَيَاكِزَةِ
 فِيهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِلَا إِشْبَاعٍ وَلَا أَنْشِقَاقٍ وَدَارَتْ بِأَرْكَانِهَا
 عَلَيَّ نَفْسِيَا فَبَرَزَتْ دِيهَاجَهُ عُنْوَانُ الْأَزْلِ فَلَاحَ عَنْهَا الطَّرَازُ
 الْأَوَّلُ بِاسْتِنطَاقِ الْكَافِ بِإِتْتِلَافٍ وَوَفَاقٍ وَتَثَلَّثَتْ فَتَكَمَّهَتْ
 وَتَذَوَّجَتْ فَتَمَّ بِهَا نَظْمُ الْكَلِمَةِ الَّتِي هِيَ الْأَصْلُ فِي الْإِسْتِنطَاقِ
 وَهِيَ اثْنَتَانِ فَمَرَزْنَا بِثَالِثِ ثَلَاثَةِ الْأَصْلِ وَأَرْحَمَهُ الْفَرُّوعُ
 فَنَسَبَتْ فَكَانَتْ مَطْلَعُ قَصَائِدِ دِيْوَانِ الْكُونِ بِظُهُورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

عِنْدَ الْإِنشَاءِ وَالْإِسْتِنطَاقِ فَانْتَضَمَتْ وَانْتَشَرَتْ وَاخْتَلَفَتْ وَاقْتَلَفَتْ
 وَاجْتَمَعَتْ وَتَفَرَّقَتْ وَتَفَصَّلَتْ فَطَلِقَتْ بِهِيَ الْأَسَاقُ . . . وَفِيهِ فِيْسِي
 فِي الْمَوْضِعِ أَمْثَالُ تِلْكَ الْإِشَارَاتِ كَثِيرَةٌ كَمَا عِنْدَ ذِكْرِ قَصِيدَةِ
 بَلْصِيَالٍ وَغَيْرِهِ كَقَوْلِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عِنْدَ شَرْحِهِ قَدْ سَبَّحُوا
 دَقِيقَةً أَنْبَقَةً مَخْفِيَةً إِلَّا مِنَ الْمَارِفِينَ الْكَامِلِينَ مَطْوِيَةً الْأَعْيُنَ
 صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ أَنَّ الْقَوْمَ حَمَلَةَ السِّتْرِ وَالْحِجَابِ وَالْأَعْلَامِ
 لَمَّا وَصَلُوا إِلَى بَابِ ذَلِكَ الْجَنَابِ سَبَّحُوا إِشَارَةً إِلَى مَا قَالَ عَلِيُّ
 بْنِ مُحَمَّدِ الْهَارِثِيِّ الْعَسْكَرِيُّ عَ إِذَا مَرَرْتَ بِالْبَابِ تَقَفْ وَأَشْهَدْ
 الشَّهَادَتَيْنِ فَإِنَّ بَابَ اللَّهِ لَا يُحْرَفُ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ عِنْدَهُ فَسَيَانَ
 ذَكَرَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَهُوَ الْبَابُ وَالْدَلِيلُ وَالْجَنَابُ وَالسَّبِيلُ وَإِنْ لَمْ
 يُذَكَرْ لِلَّهِ وَلَا أَسْمُهُ وَلَا صِفَةٌ عِنْدَهُ فَلَيْسَ ذَلِكَ الْبَابُ بِبَابِ اللَّهِ
 وَلَا ذَلِكَ الْجَنَابُ جَنَابُهُ وَفِيهِ وَفِي آخِرِهِ وَالْبَلْبَلُ الْمَفْسُورُ
 عَلَيَّ هَذَا الْغُصْنُ هُوَ الرُّوحُ الْمَلَكُوتِيَّةُ الْإِلَهِوتِيَّةُ الْأَيَّامَةُ
 الْكُبْرَى اللَّسَانُ الْقَافِلُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ فَلَمْ يَزَلْ يَغْرُدُ بِالْحُسْنِ
 لَا كَيْفَ لَهُ وَلَا إِشَارَةَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ
 لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَعَلَى الْغُصْنِ الْأَوَّلِ
 حَامِلِ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ وَالذِّكْرِ الْأَجَلِ الْأَعْلَى
 فَلَمَّ يَزِدُ بِالذِّكْرِ الْجَلِيِّ الَّذِي هُوَ الْخَفِيُّ الَّذِي هُوَ الْأَخْفَى
 بِلَا كَيْفٍ وَلَا إِشَارَةٍ . . . الخ انتهى .

و در کتاب دلائل سبعة در باره بشارات سید مرحوم میفرمایند

قوله تعالى : اِمَارَاتِ اِيْن ظَهْرًا لَا يَحْصِي اسْت . . . مرفوع
 سيد . . . مكرر ميفرمودند نعى خواهيد كه من بروم و حـق
 ظاهر گردد و كلماتي كه هم در سفر آخر از ايشان ظاهر
 شده آنهائي كه خود شنيده اند ناقلند . . . انتهى
 و نيز سيد كاظم رشتي ره در شرح القصيده بشارت داده و
 بنيانش مفصل است و حضرت ابوالفضائل عين آن را از شرح -
 القصيده نقل فرموده و در كتاب الفرائد مندرج ساخته
 مرحوم سيد در ذيل بيت :

بِضَجِيحِ حَضْرَتِكَ الْجَوَادِ مُحَمَّدٍ

وَ حَفِيْدُهَا وَ هُوَ الْاِمَامُ الْاَنْضَلُ
 بهياني مفصل ميفرمايد قوله ره وَ مِنْ عَهْدِ النَّبِيِّ ص فِيْ -
 رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يَظْهَرُ مِنْ بُرُوجِ الْاَحْكَامِ الْمُنَاسِبَةِ
 لِذَلِكَ الْمَقَامِ وَ لَمَّا كَانَ مَبْدَأَ الْقَوْمِ كَانَتْ الشَّرِيْعَةُ لظهور
 الْاَحْكَامِ بِالظُّوَاهِرِ وَ الْمُرُوجِ فِي رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ كَانَ يَكْرُجُ
 الشَّرِيْعَةُ عَلَى مَقْتَضَى ظُوَاهِرِ الرَّعِيَّةِ . . . الی قوله . . . وَ لَمَّا
 كَانَ كُلُّ مَقَامٍ اِنَّمَا يَكْمُلُ فِي سِتَّةِ اَطْوَارٍ كَمَا بَيَّنَّاهَا سَابِقًا
 كَانَتْ الْاَحْكَامُ الظَّاهِرِيَّةُ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ
 اِنَّمَا يَتِمُّ فِي الْاِثْنَيْ عَشَرَ مِائَةً فِي كُلِّ مِائَةٍ مِنْ بُرُوجِ الْاَحْكَامِ
 وَ يَبِيْنُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يُظْهِرُ مَا كَانَ مَخْفِيًّا وَ يَفْصِلُ مَا كَانَ
 مُجْمَلًا فِي الْمِائَةِ السَّابِقَةِ وَ يَبِيْنُ مَا كَانَ مُبْهَمًا فِيهَا وَ بِالْجُمْلَةِ

فَذَلِكَ الْعَالَمُ الْكَامِلُ وَ الْفَاضِلُ الْفَاضِلُ يُرْوَى عَنْ الشَّرِيْعَةِ
 وَ يَخْضُرُ هُوًّا هَا الی أَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ وَ تَمَّ تَمَامُ الْمِائَةِ الثَّانِيَةِ
 عَشْرَةَ وَ اِذَا ظَهَرَ بَعْضُ الْكَامِلِيْنَ وَ اَظْهَرَ بَعْضُ الْبُؤَاتِنِ لِلْبَاهِغِيْنَ
 الْوَاصِلِيْنَ كَانَ مَخْفِيًّا وَ تِلْكَ الْمَطَالِبُ كَانَتْ مَطْوِيَّةً كَمَا فَعَلَهُ
 الشَّيْخُ الْاَكْبَرُ وَ حَمَلَ حَقَائِقَ الْمَطَالِبِ وَ قَرَنَهَا تَحْتَ الْاَلْفَاطِ
 وَ الْمِیَارَاتِ وَ اَوْدَعَ تِلْكَ الدُّرَرَ الْمَكْتُوْبَةَ فِي اَصْدَافِ الْاَشَارَاتِ
 حَتَّى يَكُوْنَ هَوْنًا لِمَنْ يَرُوجُهَا وَ تَدْخِيْرَةً لِمَنْ يَبْرُجُهَا وَ يَتَقَبَّوْی
 بِهَا فَلَمَّا تَمَّتِ الْمِائَةُ الثَّانِيَةُ عَشْرَةَ وَ تَمَّتِ الدُّوْرَةُ الْاَوَّلَى الْعَمَلِيَّةُ
 بِالظُّوَاهِرِ بِشَمْسِ النُّوْرِ وَ الْاِثْنَيْ عَشْرَةَ دُوْرَةَ لِقَمْرِ الْوَلَايَةِ
 مِنْ حَيْثُ التَّهْمِيَّةُ تَمَّتِ الدُّوْرَةَ وَ تَمَّ مَقْتَضِيَّاتُهَا وَ الْكُرَّةُ الثَّانِيَةُ
 وَ الدُّوْرَةُ الْاُخْرَى لِيَمَانِ اَحْكَامِ ظُهُورِ الْبُؤَاتِنِ وَ الْاَسْتِرَارِ
 الْمَخْفِيَّاتِ الْمَخْپِيَّاتِ تَحْتَ الْحُجُبِ وَ الْاَسْتَارِ . . . فَلَمَّا تَمَّتْ
 الدُّوْرَةُ الْاَوَّلَى لِشَمْسِ النُّوْرِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِشَرِيْعَةِ الظُّوَاهِرِ
 الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ اَتَتْ الدُّوْرَةُ الثَّانِيَةَ . . .
 فَكَانَتْ هَذِهِ الدُّوْرَةُ الثَّانِيَةُ فِيهَا اسْمُ رَسُوْلِ اللهِ الَّذِي فِيْ
 السَّمَاءِ هُوَ اَحْمَدُ فَكَانَ الْعُرُوجُ وَ الرَّئِيْسُ فِي رَأْسِ هَذِهِ الْمِائَةِ
 الْمُسَمَّى بِاَحْمَدٍ وَ لَا يُمْكِنُ اَنْ يَكُوْنَ مِنْ اَعْدَابِ اَرْضٍ وَ اَحْسَنُ
 هَرَاءٍ وَ لَوْ اَرَدْنَا نَبِيْنَ خُصُوْصِيَّاتِ مَكَائِبِهِ وَ زَمَانِهِ وَ سِنِّيَّتِهِ
 وَ اسْتِقَامَةَ بَدَنِهِ وَ سَائِرِ اَحْوَالِهِ بِالْبُرْهَانِ الْعَقْلِيِّ وَ السُّذُوْقِ
 الْوَجْدَانِيِّ لَفَعَلْتُمْ وَلَكِنَّهُ يَطُوْلُ بِذِكْرِ الْكَلَامِ وَ اِنْ كَانَتْ

فَائِدَتُهُ عَامَةٌ وَنَفْعُهُ شَامِلٌ لِكُنُوسِ فِي ضَيْقِ الْمَجَالِ وَتَهْلِيلِ
 الْهَالِ وَابْتِلَافِي بِمُقَاسَاةِ الْأَنْزَالِ وَمُكَابَدَةِ أَنْبِيَاءِ الْجُمْهُورِ
 فَلَا يَسْمَعُنِي إِلَّا أَنْ شَرَحْتُ هَذِهِ الْأَحْوَالَ فَلَوْ أَمَدَّنِي اللَّهُ بِالْبَقَاءِ
 وَكَشَفَ عَنِّي بِمَنِّهِ وَكَرَمِهِ هَذِهِ الْأَلْوَاءَ أَكْتُبُ رِسَالَةً مُنْفَرِدَةً أَبْيِّنُ
 فِيهَا رُفِيسَ هَذِهِ الْمِثَّةِ أَيْ الْعِبَادَةِ الثَّلَاثَةَ عَشَرَ الَّتِي نَحْنُ فِيهَا
 وَهِيَ الْأَلْفُ وَمِائَتَانِ وَسَبْعَةٌ وَخَمْسُونَ (۱۲۵۲) مِنْ الْبَهْرَةِ
 النَّبَوِيَّةِ وَأَشْرَحُ أَحْوَالَهُ وَأَبْيِّنُ صِفَاتِهِ وَأَزِيحُ جَمِيعَ الْأَشْكَالِ وَ
 أَنَّهُ لَمْ يَرْجِعْ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ بَيَانُ تِلْكَ الْمَطَالِبِ وَالْإِشَارَاتِ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَهَذَا الْأَمْرُ وَإِنْ وَقَعَ وَهَذَا الْعَالَمُ وَإِنْ -
 وَجِدَ لَكِنَّهُ لَمْ يُكِنِّهِ إِظْهَارَ مَطَالِبِهِ وَلَا إِتْشَاءَ مَقَامَاتِ عُلُومِهِ مُرَجِّحُهُ
 بَيَانَاتِ مَهَارِكِهِ مَزْبُورِهِ رَأَى مَا مَقَامِي كَهَيْئَةِ الْفَضَائِلِ
 فِي فُرَادِي نَقْلُ كَرَمِهِ أَنْدَازِ أَنْ كِتَابِ نَقْلِ نَعْمَةٍ وَمَا بَقِيَ
 رَأَى تَرْجُمَهُ مِينَامِيدِ فِي فُرَادِي ص ۵۷۸ فِي بَيَانِ مَطَالِبِ
 مَزْبُورِهِ مَيُفْرَمِيدِ " وَازْ عَهْدِ حَضْرَتِ رَسُولِ ص دَرْ سِرِّ صَدِّ
 سَالِ ظَاهِرِ مَيُشِدِ نَفْسِي كَهَيْئَةِ مَرْجِحِ أَحْكَامِ مَنَاسِبِهِ بَيْنِ مَقَامِ
 زَهْرَا كَهَيْئَةِ قَوْسِ بَرَايِ تَهْيِيتِ بِأَحْكَامِ ظَاهِرِيهِ بُوَدِ وَلِهَذَا
 أَنْ مَرْجِحِ أَحْكَامِ رَأَى مَنَاسِبِ ظَوَاهِرِ رَعِيَّتِ تَرْوِيحِ مِينَمُودِ تَأْتِكِهِ
 فَرَمُودِهِ وَچُونِ هَرِ مَقَامِي چِنَانِكِهِ دَرْ سَابِقِ بَيَانِ نَعْمِ
 دَرْ شِشِ اطْوَارِ تَكْمِيلِ مِي يَابِدِ لَذَا أَحْكَامِ ظَاهِرِيهِ كَهَيْئَةِ مَقْتَضَايِ
 ظَهْرِ اسْمِ مُحَمَّدِ بُوَدِ دَرْ دَوَازِدِهِ مَاهِ تَكْمِيلِ يَابِتِ وَدَرْ هَرِ

ماه مروجی که احکام را ترویج دهد و حلال و حرام را بیان فرماید
 و مخفیات را ظاهر کند و مجملات ماه سابقه را تفصیل دهد
 و مهمات آن قرن را بیان نماید ظاهر شد و بالجمله این عالم
 عامل و فاضل فاضل غرض شریعت را سیراب می نمود و آن را -
 نضرت و طراوت می بخشید تا آنکه اجل کتاب سرآمد و قرن
 دوازدهم تمام گردید در این حال بعضی از کاملین ظهور
 نمودند و پاره از بواطن مخفی و مطالب مطوبه را از برای
 بالغین و واصلین ظاهر فرمودند چنانکه شیخ اکبر (یعنی
 حضرت شیخ احسانی قدس الله تشریفاته) باین نکته عامل
 شد و حقایق مطالب را تحت الفاظ و عبارات مخزون داشت
 و در مکنونه را در اصداف اشارات و دیعه گذاشت تا برای
 مروجین آن معاوضی باشد و برای ظاهر کنندگان آن نخیزه
 و قوتی گردد پس چون صد سال دوازدهمی سرآمد و دوره
 اولی که متعلق بظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره
 بالتبع از برای قمر ولایت بانجام رسید لهذا دوره اولی تمام
 شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت و کرة ثانیه و دوره -
 آخری از برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقائق
 مخبیه تحت حجب و استار (مقصود حضرت سید قدس الله
 روحه ظهور بطون آیات قرآن و سایر صحف سماویه است
 که ترقی عقول بشر و تقدم نوع انسان و بروز و ظهور نتایج

آن در عالم ظاهر تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن بحکم آیه کریمه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي سُرُورًا يُقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ وَأَيُّهُ مَبَارَكَةٌ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِبُّوا بِعَلْمِهِ وَلَعَّا يَأْتِيَهُمْ تَأْوِيلُهُ چنانکه سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد موقوف به ظهور قائم آل محمد و قیام روح الله جلّ ذکرهما و عز اسمهما . . . پس چون دوره اولی شمس نبوت که متعلق به ظواهر بود باقتضای اسم محمد سرآمد دوره ثانی شمس نبوت که متعلق است به تربیت بواطن فرا رسید . . . و در این دوره - اسم رسول الله ص همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود چنانکه اسم مروج این ماه آخری نیز احمد بود و ناچار است که صاحب دوره ثانی از خوشترین ارضی من حیث العُدْوَنَه ظهور فرماید و از بهترین هوایی من حیث اللطائفه طلوع نماید (ص ۵۸۱ فرائد خاتمه بیانات ابوالفضائل) و اراده نماید که خصوصیات مکان و زمان و سن و استقامت و بدن و اعتدال قوای آن حضرت و سایر احوال او را به بیان برهان عقلی و بکمک ذوق وجدانی و الیهام ربانی بیان نماید همانا میتوانم لکن ذکر آن در این مقام موجب طول کلام شود هرچند در ذکر آن فائده کلیه و نفع کامل شامل حال عموم گردد لکن عدم فرصت و پیریشانی خاطر و نزول مصائب

و جهالت جهلاء و ازیت و آزار نفوس نادان فرصت این بیان را بمن نبی دهد و اگر خدایم مدد فرماید و این موانع را بمن و کرم خود زائل نماید همانا کتاب مستقل مخصوصی در باره معرفی رئیس این قرن که قرن سیزدهم است که در سال (۱۲۵۲ هجری) هستیم خواهیم نگاشت و شرح احوال و تبیین صفات او را در آن کتاب مندرج خواهیم ساخت و جمیع اشکالات را بر طرف خواهیم نمود هرچند بیان این مطالب و مسائل در حقیقت راجع بخود اوست منت خدای را که خدای جهانیا است و این امر هر چند واقع شده و آن وجود مقدس که رئیس این قرن است هر چند اکنون موجود و ظاهر ولیکن هنوز وقت آن نرسیده و ممکن نیست برای او که اینک باظهار مطالب و ابراز مقاصد و انشاء شئون علمیه خود اقدام نماید . انتهى

این بود خلاصه بیان سید کاظم رشتی در شرح قصیده که سنه ظهور را قرن سیزدهم تعیین فرموده و آن جناب در - اغلب کتب خود بتلویح و اشاره اسم و رسم و حالات و کیفیات حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابی و حضرت عبدالیهیاء جل جلالهم را بیان فرموده از جمله در خطبه شرح قصیده میفرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي طَرَزَ دِيهَاجَ الْكَيْنُونَةِ بِسُرِّ الْبَيْنُونَةِ بِطَرَاظِ النُّقْطَةِ الْهَارِيزِ عَنْهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِهَا الشِّعَابُ وَلَا أَنْشِقَاقِ

که پس از مختصر تاملی در مضامین این بیان اسم مقدس
 (بها) استخراج میشود و بعد میفرماید **فَلَا حَ عَنَهَا**
الطَّرَازُ الْأَوَّلُ بِاسْتِنطَاقِ الْكَافِ بِائْتِلَافٍ وَوِفَاقٍ وَتَثْنَتٍ چون
 کاف استنطاق شود عددش صد و یک میشود و چون این عدد
 دو برابر شود دو بیست و دو می شود که مطابق است با عدد
 رب که لقب آسمانی حضرت اعلی است و نیز مطابق است با
 عدد (علی محمد) که اسم ارض آن حضرت است و بالجمله
 تا آخر این خطبه معانی و اسرار و دقائق منطوی و مندماج
 است که بر ارباب درایت پوشیده و پنهان نیست و در ورق آخر
 کتاب میفرماید **الْمُرَادُ بِرِيحِ الصَّبَا الْهَوَاءُ الَّذِي وَرَدَ عَنِ النَّبَسِ**
إِنَّهُ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ وَهُوَ أَوَّلُ الْأَثَرِ الضَّادِرِ مِنَ الْفِعْلِ وَهُوَ
الْمَصْدَرُ الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ وَهُوَ وَجْهُ الْفِعْلِ الَّتِي الْمَفْعُولُ
وَبَابِ الْمَدَدِ . . . وَالْفُصْنُ الَّذِي تُرَنِّجُهُ وَتُحَرِّكُكُنَّهُ
هُوَ الْفُصْنُ حَمَلُ الْبَاكُورَةِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ الَّتِي ذَاقَ رُوحَ
الْقُدْسِ وَهُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَذَلِكَ الْفُصْنُ
نُورُ غُصْنِ أَخَذَ مِنْ شَجَرَةِ الْخُلْدِ كَمَا قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ الْقَلَمَ
هُوَ أَوَّلُ فُصْنٍ أَخَذَ مِنْ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَهَذِهِ الشَّجَرَةُ عَيْنُ
الْخُلْدِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي الْوَجْهِ الْأَوَّلِ وَهِيَ الَّتِي لَا يَمْتَرِيهَا
الدُّشُورُ . . . الخ

از این قبیل بیانات که ذکر شجره خلد یعنی جمالقدم و مظهر

کلی الهی و غصن یعنی مرکز عهد و میثاق که اعظم از جبرئیل
 و میکائیل است . . . انتهی .

مطلب هفتم - شیخیه بعد از وفات سید کاظم رشتی :

سید کاظم رشتی کسی را بعد از خود تعیین نفرمود
 و پشاکردان خود سفارش کرد که بعد از وفات وی در اطراف
 سفر کنند و در جستجوی مرکز حقیقت و حقه موهود باشند
 لهذا بعد از صدور سید رشتی جمعی مانند ملا حسین
 بشرویه ای و برادر و خالوزاده اش و ملاعلی بسطامی و پیاران
 و همراهانش و ملا صادق مقدس خراسانی و ملا محمد علی از
 بارفروش و امثالهم تحقیق و تجسس کرده و مدتی به دعا
 و مناجات گذرانیده تا عاقبت بمحضر مبارک حضرت رب اعلی جل
 زکره راه یافتند و بشرف ایمان و ایقان فائز شدند و جمعی
 از شاگردان سید رشتی مانند میرزا حسن گوهر و میرزا محیط
 کرمانی خود مدعی مقامی بودند و در کربلا باقی ماندند
 و حاجی محمد کریم خان از شاگردان سید رشتی در کرمان
 علم ادعای رکن رابعی بر افروخت و جمعی بسیار پیرو و مطیع
 او شدند و ملا محمد مامقانی که از شاگردان سید مرحوم
 بود نیز در تبریز و خطه آذربایجان علم ادعا بلند کرد
 و مدعی جانشینی سید رشتی گردید پیشوایان شیخیه
 در آذربایجان (برخلاف شیخیه کرمان) میگفتند که

در اصول عقاید باید پیرو شیخ و سید بود و لکن در فروع احکام میتوان از علمای بزرگ مذهب جعفری تقلید کرد ملامحمد مامقانی معروف به حجه الاسلام همان است که فتوای قتل سید باب را نوشت مشارالیه مرجع تقلید بود و مریدان بسیاری او مسجدی بنا کردند که معروف به مسجد حجه الاسلام است ملامحمد مامقانی علی المشهور در سال هزار و دویست و شصت و نه (۱۲۶۹) هـ ق وفات نمود و چند پسر از او - بیادگار ماند که ملقب به حجه الاسلام بودند ، حاجی کریم خان پسر ابراهیم خان در کرمان مدعی رکن رابعی شد و خود را جانشین سید رشتی معرفی کرد و با حضرت اعلی و پیروان او نهایت عداوت و مخالفت را ابراز مینمود و چند کتاب در رد امر باب تألیف کرد و هزاران نسبت ناروا و تهمت وارد آورد . شرح حال او در ریحیق مختوم نوشته شده و در کتاب شیخگیری که در این ایام تازه بطبع رسیده نیز بتفصیل از حالات او و اعتقاداتش و تاریخچه کرمان سخن رفته است .

حاج کریم خان مدعی بود که تمام علوم را میدانند و در هر فنی کتابی نوشته حتی در فن دلاکی و سلمانی هم کتاب دارد و مهمترین کتاب او یکی ارشاد العوام است که در نپل همین نام در این کتاب نوشته ام و دیگری فصل الخطاب است که حاوی اصول و فروع است و مطابق ارکان اربعه شیخیه دارای

چهار مجلد است و بسیار ضخیم و قطور است و بطبع سنگی چاپ شده است .

در باره کریم خان در ذیل نام "ارشاد العوام" سخن گفته شده مراجعه شود .

وفات حاج کریم خان در سال ۱۲۸۸ هـ ق (هزار و دویست و هشتاد و هشت) بوقوع پیوست و جسدش را بکربلا انتقال دادند عمرش شصت و سه سال و هفت ماه و چهار روز بود یکی از مریدان حاج کریم خان مردی بود بنام میرزا باقر که مدتها در خدمت او بود و بعداً از حاجی رنجیده و بهمدان رفت و تاسیس طریقه جدیدی در مسلک شیخیه نمود و پیروان بسیار داشت که به شیخیه میرزا باقر معروف بودند و در آن اوقات مظفرالدین شاه تازه بسلطنت رسیده بود و چون باطنش شاه متمایل بمسلك شیخیه بود و اغلب شاهزادگان قاجار حتی معارف آنان مانند فرهاد میرزا و اعتضاد السلطنه پیروان این مسلک بودند شیخیه امیدها داشتند و لکن علمای اصولی و بالاسری در آن سال که هزار و سیصد و چهارده قمری بود بلوایی راه انداختند و در اغلب نقاط علیه شیخیه اقدام کردند و از جمله در همدان میرزا باقر مورد هجوم شد و با لباس زنانه از پشت هامهای^{خانی} فرار کرد و پیروانش مورد هجوم و قتل و حرق و نهب قرار گرفتند مردم شیعه بالاسری بتحریر

علمای خود هجوم کردند و منازل شیخیه را در همدان غارت کردند و حاجی علی محمد همدانی شیخی میرزا باقری را که از متولین بود زنده در آتش سوختند و هرچه داشت تاراج کردند و این قضیه هنوز بیاد مردم همدان هست ، امروز از شیخیه میرزا باقری اثری نیست و شیخیه تبریز هم رو به انحلال رفته و شیخیه کرمان هم شکوه و جلال دوره حاجی کریم خان و پسر و نوه او را از دست داده اند و شهرت قدیم را ندارند ، جمعی قلیل هستند و پیشوای آنان مردی بیسواد و فاقد معلومات است و امرالله را که حاج کریم خان و اتباعش میخواستند از بین ببرند امروز در سراسر عالم نور افشانی میکند .

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در مقامی به این بیت استشهاد فرموده اند که :

أَقَلَّتْ شُمُوسُ الْأَقْدَمِينَ وَ شَمْسُنَا
أَبَدًا عَلَى فَلَكَ الْعَلِيِّ لَا تَغْرِبُ

نهد و پنجاه سال نوحه نمود . . .

در قرآن مجید در باره دعوت نوح عدد نهد و پنجاه

سال تصریح شده است بشرخی که در ذیل شرح احوالش نوشته شده است ، در اخبار اسلامی در باره عمر نوح اختلاف است برخی دو هزار و پانصد سال گفته اند باین شرح که هشتصد و پنجاه سال قبل از بعثت و نهد و پنجاه سال در میان قوم دعوت میکرد و دوپست سال صرف ساختن کشتی کرد و پانصد سال بعد از خروج از کشتی عمر کرد (بحار الانوار جلد پنجم باب قصص نوح) .

و اینکه در ایقان فرموده اند نهد و پنجاه سال نوحه نمود اشاره به دوره دعوت آن حضرت است که در قرآن مجید مصرح است چنانکه در سوره عنکبوت نازل شده :

” وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ . . . ”

و اما جمله نوحه نمود اشاره به روایات اسلامی است که از ائمه اطهار وارد شده است علامه مجلسی در مجلد پنجم بحار الانوار در باب قصص نوح از حضرت صادق روایت کرده که فرمودند ” كَانَ اسْمُ نُوحٍ عَبْدَ الْمَلِكِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ نُوحًا لِأَنَّهُ بُكِيَ خَمْسِينَ سَنَةً . . . ”

یعنی اسم نوح عبدالمک بود و از آن جهت او را نوح گفته اند که مدت پانصد سال گریه کرد و روایات دیگر در این باره بسیار نقل شده است که باید به کتب اخبار سنن و شیعه مراجعه

نمود .

حرف

« و »

(پایان حرف ن)

وَآخِرُ الْقَوْلِ بِمَا نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ قَبْلِ لَيْكُونِ

بِحُثَامَةِ اللَّسَاكَ الَّذِي يَهْدِي النَّاسَ إِلَى رِضْوَانِ قُدْسٍ

مُنْبَسِي قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ : وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ ...

در ایقان شریف بشرحی که در ذیل «وَلَسِيكُنْ لَا يَعْرِفُ
ذَلِكَ ...» مرقوم است میفرمایند که در قرآن مجید جمیع
وقایع این ظهور از جزئی و کلی ذکر شده است حتی خروج
مظهر امرالله از وطن اصلی و ورود به دارالسلام بغداد و استقرار
هیكل اطهر در آنجا همه در قرآن شریف نازل شده و لکن
جز اولوالالباب کسی نمیتواند بر آن رموز مستوره پی ببرد
و بعد از آن دو آیه از قرآن مجید را که در دو سوره یونس
و انعام نازل شده و ذکر دارالسلام در آن موجود است
بیمان میفرمایند تا اشاره باشد که محل استقرار صاحب امر
الهی در مدینه اللہ بغداد و دارالسلام است و این مطلب
را بتلویح ذکر فرموده اند تا اولوالالباب دریابند که

در کجای قرآن ذکر محل استقرار مظهر امرالله وارد شده است و چون کتاب ایقان در سال ۱۲۷۸ هـ ق و قبل از اظهار امر در باغ رضوان نازل شده است لهذا این نکته را بر مـرز و تلویح ذکر فرموده اند و میفرمایند که در این مقام گفتار خود را خاتمه میدهم بآنچه بر حضرت محمد رسول الله ص در قرآن مجید نازل شده تا مسك الختام گذارم من باشد و این مسك الختام همانست که مردم را بر رضوان قرب الهی و معرفت صاحب امر ربانی هدایت خواهد کرد که مهارت از سرمتکـزل رضوان فرمود منیر است و آن مسك الختام این دو آیه قرآن است که فرموده و فرموده او حق و حقیقت است وَاللَّهُ يَدْعُوهُ إِلَى دَارِ السَّلَامِ . . . الخ

وادی مبارکه

مقصود بهایان سیناست که کوه طور سینه در آن واقع است و خداوند منان در آنجا بر موسی تجلی فرمود . برای تفصیل به ذیل بر پشته سینا مراجعه شود .

.....

وَإِذْ أُنزِلَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ فَأَلْوَامًا هَذَا الرَّجُلُ يَرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أِفْكٌ مُفْتَرٍ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَدُنَّا حُجْرٌ مِمَّا نَدْعُوا لَنَرْجُوَنَّكُمْ وَنَجْعُو لِقَابَكُمْ أَلَمْ نَكُنْ بِكُمْ مِنْ قَبْلُ نَذِيرًا فَإِذَا هُمْ جَاهِلُونَ هُدًى سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَكُنْتُمْ أَنْتُمْ كَافِرِينَ

این آیه مبارکه در سوره السبا در قرآن مجید نازل شده و مضمون آنست که میفرماید هر زمان که آیات بینهات ما (خداوند) بر کفار و مشرکین خوانده میشود میگویند که این پنجمبر که این آیات را میخواند مقصودی جز این ندارد که شما را از پرستش و عبادت خدایان پدران شما مانعت کند و آنچه را هم که از آیات تلاوت میخواند بهیچوجه از طرف خدا بر او نازل نشده بلکه خود او این سخنان را میگوید و از راه افترا و دروغ بخداوند نسبت میدهد . و کافران چون حق و حقیقت بر آنها جلوه نمود گفتند این جز سحر و شعبده واضح و آشکار چیز دیگری نیست . انتهى

اینها سخنانی بود که مخالفین و کفار بحضرت رسول الله ص میگفتند دعوت آن حضرت را باطل می پنداشتند و آیات

مبارکه الهیه را که بر حضرت رسول ص نازل میشد و برای آنان تلاوت میفرمود آیات و کلمات الهی نمی دانستند و میگفتند که این مرد یعنی حضرت رسول ص سخنانی از خود میگوید و بخداوند نسبت میدهد و این اعمال او حقیقت ندارد و جز سحر و جادوگری چیز دیگری نیست چنانچه مردم این عصر و زمان هم عین این سخنان را نسبت بمظهر مقدس امرالله و آیات و کلمات الهیه میگویند و بهیچوجه تذکر نمیکنند که کفار قبل هم نسبت بحضرت رسول ص همین سخنان را بشهادت قرآن مجید میگفتند .

وَإِذْ أُنزِلَتْ عَلَيْكُمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَتْ جُمُوعَهُمُ إِلَّا بَأْسًا

فَالْوَالِئَاتُ يَأْسَوْنَ بِالْآيَاتِ الْبَيِّنَاتِ كُنُوزًا رَاقِيْنَ

این آیه در سوره الجاثیه قرآن مجید نازل شده و مضمونش آنست که مفرماید چون برای مشرکین آیات الهیه تلاوت میشود و بیّنات و ادله واضحه اقامه میگردد بجای آنکه بحق مومن شوند و بمظهر امر الهی روی آورند از حسق و حقیقت چشم می پوشند و در مقابل مشاهده آیات بیّنات که

مشهد ادعای مظهر امرالله است بهیانه جوشی مپرد از نسد و میگویند اگر محمد راست میگوید و از طرف خداوند مبعوث شده بهتر آنست که برای اثبات ادعای خود پدران ما را که از دیر باز مرده اند زندگی بخشند و آنان را از قبر بر آورده نزد ما بیاورد اگر چنین کاری بکند میدانیم که راست میگوید . این بود بهیانه مشرکین در مقابل شنیدن آیات بیّنات و استماع کلمات تامات الهیه که اگر محمد راست میگوید برای اثبات ادعای خود پدران ما را زنده کند و نزد ما بیاورد . این آیه قرآن را جمالقدم جل جلاله در بحث استدلال به حجت آیات در ایقان شریف ذکر فرموده اند .

وَإِذْ أَعْرَضْنَا عَنْ قَوْمِكَ إِذْ جَاءُواكَ بِالْحُرْمِ

عَذَابٍ مُّهِينٍ

این آیه مبارکه در سوره الجاثیه نازل شده است مضمون آنست که چون مردم مشرک و مخالف از آیات ما چیزی شنوند در مقام استهزاء و سخربه بر می آیند و بر سهیل تحقیر و اهانته آن را بدیگران باز میگویند ، ملافتح الله در تفسیر منهج الصادقین در ذیل این آیه تشبیه آورده باستهزاء

ابوجهل نسبت به قرآن وقتی که در باره زقوم در قرآن نازل شد که زقوم درختی است که در اعماق جهنم می‌روید . . . انها شجرة تكثرت في اصل الجحيم همه جا میرفت و استهزا می‌کرد و همچنین در باره همین آیه که در عنوان است استهزا می‌کردند که ضمیر اتخذها مؤنث است و مرجعش شیعی است و شیعی مشرک است و باید اتخذه باشد و ملا فتح الله در این خصوص فرموده که چون شیعی در اینجا مقصود آیت است مؤنث آمده زیرا فرموده من آياتنا شیطا . . . باری مشرکین از این قبیله سخنان طعنه آمیز می‌گفتند و خدای می‌فرماید که این نفوس عذابی خوارکننده برای آنها مقدر شده است .

... وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ..

این آیه قرآن در سوره الزمر نازل شده است و معنی حقیقی آن را جمال اقدس کبریائی در کتاب ایقان بیان فرموده اند و مقصود از ارض و سما را صریحا ذکر کرده اند .
ولکن علمای اسلام در کتب تفسیر در باره این آیه مبارکه سخن بسیار گفته اند که دلالت بر جهل آنان از معانی حقیقیه دارد ، در تفسیر منهج الصادقین اقوال علمای

اسلام را در باره این آیه چنین نوشته است قوله ره : وَالْأَرْضُ جَمِيعًا وَزَمِينَ هُمُ أَنْ قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در قبضه اقتدار او باشد در روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ وَهَمَّهُ آسمانها پیچیده شده در دست قدرت او .

از عبد الله عمر منقول است که حضرت رسول ص فرمود که حق سبحانه در روز قیامت آسمان ها را درهم پیچیده و دست گرفته گوید اَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ الْجَبَّارُونَ وَأَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ وَشِبْهَهُ نیست در آنکه مراد از اسماک ماسوی باصابع و تحریک آن نسه بمعنی حقیقت است بلکه هر سهیل تخمیل است همچنانکه همین و قبضه که هر طریق تشمیل است و مقصود از آن اظهار قدرت باهره او سبحانه است . . . الخ

در اینجا فاضل کاشانی از تفسیر کشاف مطالب را گرفته و نقل بمعنی کرده و در تفسیر خود نوشته و مقصودش آنکه خداوند جسم و ماده نیست که دست و پنجه داشته باشد و زمین و آسمان ظاهری را درهم پیچد بلکه مقصود از قبضه و همین همانا قدرت و اقتدار او بر هر کاری است دیگر در باره زمین و آسمان و پیچیده شدن آسمانها سخنی نمی‌گوید و بسیاری از علمای اسلام بظاهر گفته اند که زمین را خدا می‌کشد و آسمانها را درهم می‌پیچد صاحب عقاید الشیعه علامه بروجردی در کتاب مزبور در این خصوص چنین گفته است قوله

واجب است اعتقاد نمودن باینکه در قیامت آسمانهای هفتگانه
پهچیده میشوند بهم مانند لوله کاغذ و بکناری می افتند
بقوله تعالی *يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكُتُبِ* و دیگر
واجب نیست که بدانند که به آنها چه میشود آیا معدوم
میشوند یا آنکه در گوشهٔ محشر افتاده میشوند یا در عالم
دیگر میروند ... انتهی .

در کتب اسلامی از این قبیل مطالب بسیار است و چون حقیقت
معنی را از مظهر علم الهی سؤال نکردند و بخیال خود
آیات الهیه را تفسیر نمودند لهذا از درک حقیقت غافل
ماندند ، جمال اقدس الهی در کتاب ایقان به این آیه
مبارکه استشهاد کرده و معنی حقیقی آن را ذکر فرموده اند
قوله تعالی " و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید
وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... مضمون آن اینست
که همه زمین اخذ شده در دست اوست روز قیامت و آسمانها
پهچیده شده در دست راست اوست حال قدری انصاف
میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک نموده اند چه
حسن بر آن مترتب میشود وانگهی این مسلم است که حق
منیع دستی که مرئی شود بهصر ظاهر و مرتکب این امورات
شود منسوب بذات نیست بلکه کفری است محض و افکی است
صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگویند مظاهر او هستند

که در قیامت باین امر مأمور میشوند این هم بنیابت بعید است
و بیفایده بلکه مقصود از *أَرْضِ* معرفت و علم است و از
سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه از ارض
علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضه قدرت و اقتدار
قبض نمود ارض منیع تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین
جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیع از صدور منیره انبیا
نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه در قبل
چگونه در همین قدرت پهچیده شده و سما بیان بامر الله
مرتفع گشت و شمس و قمر و نجوم ایا امر بدیعه جدیده تزیین
یافت اینست اسرار کلمات که بی جابا کشف و ظاهر گشته
... الخ انتهی .

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتًا بَازِلًا رِيحًا وَالَّذِي خَبُثَ

لَا يَخْرِجُ إِلَّا كِدًّا ...

آیه قرآنی است که در سوره الاعراف نازل شده و معنی
آن اینست که میفرماید زمین طیب و پاک و مستعد گیاهان
و اشجار سرسبز و شاداب باذن خداوند از آن می روید
اما زمینی که ناپاک و شوره زار باشد استعداد روپانیدن
گل و گیاه شاداب ندارد و هرچه از آن روید شاداب و سرسبز

و مفید نیست و گیاهی بیبوده و بی مصرف و پژمرده از آن میروید
 جمالقدم جل جلاله در ایقان در این مقام باین آیه مبارکه
 استشهاد فرموده اند و بیان کرده اند : قوله تعالی :
 "لثَّالِثِ عِلْمِ رَبَّانِي جِزَازِ مَعْدِنِ الْهَيْبِ بِدَسْتِ نِيَابِدِ وَرَاحِنِهِ
 رِيحَانِ مَعْنَوِي جِزَازِ كَلْزَارِ حَقِيقِي اسْتِشْمَامِ نَشُودِ وَكَلْبِهَايِ
 عِلُومِ اَحَدِيَه جِزَازِ مَدِينَهٗ قَلُوبِ صَافِيَه نَرُوبِدِ" انتهى .

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ...

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره العنكبوت نازل شده
 میفرماید "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ... الخ
 یعنی کسانی که در راه خدا مجاهده و تحقیق کنند مسأله
 راه مستقیم و صواب خود را با آنان نشان میدهم و آنها را
 بصراط مستقیم هدایت میکنیم . جمالقدم جل جلاله در ایقان
 شریف در ضمن بیان مفصلی وظایف شخص مجاهد را ذکر
 فرموده اند بقوله تعالی " ... شخص مجاهد که اراده نمود
 قدم طلب و سلوک در سهیل معرفت سلطان قدم گذارد باید
 در پدایت قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی
 الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر

شیطانی پاك و منزّه فرماید " ... الخ و پس از ذکر شرایط
 مجاهدت میفرمایند قوله تعالی " بعد از تحقق این مقامات
 برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق
 میآید و چون بعمل والذین جاهدوا فینا مویده شود الهیته
 به بشارت لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا مستبشر خواهد شد . انتهى

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْفُرُوا

مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

این آیه مبارکه در قرآن مجید در سوره عنكبوت نازل
 شده و جمالقدم جل جلاله در بحث اثبات لقاء الله و شرح
 معنی اصلی و مقصود واقعی از آن که عبارت از عرفان مظهر
 امرالله است باین آیه استشهاد فرموده اند که میفرماید
 آن کسانی که بلقای الهی و آیات الهی کافر شدند همانا
 از رحمت خداوند نا امید و مایوس و بعداب شدید دردناکی
 مبتلی خواهند شد .

مقصود از آیات الهی کتاب و بیانات و آیات حق است که
 بر مظهر امرالله نازل میشود و مقصود از لقاء الهی همانا
 لقاء مظهر امرالله است که بامر الهی در میان مردم قیام

میفرماید و آیات الهیه را بر نفوس تلاوت میکند و هر کس کافر شد و منکر گردید از رحمت الهی بی نصیب و بعد از اب الیم کفر و ضلال مبتلی خواهد شد .

وَاللّٰهُ لَيُعْصَنَ - وَاللّٰهُ لَيُعْزِلُنَّ

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَعَ الْحَقُّ بِالْحَقِّ وَكَانَ عَلٰی صِرَاطِ الْاَمْرِ

فِي شَاطِئِ الْعِرْفَانِ بِاسْمِ اللّٰهِ مَوْقُوفًا

این بیان مبارک از جمال قدم جل کبریا است که بعد از شرح معانی مختلفه شمس و قمر و نجوم و تأکید در توجه بحق و انقطاع از خلق سخن را باین بیان مبارک خاتمه میدهند و میفرمایند در روز خداوند بر نفوس کسی از روی راستی و حقیقت واقع مظهر حق ضیع را اطاعت میکنند و بر راه راست شریعت الله قدم میگذارند و در ساحل بحر عرفان بنام خداوند و به مساعدت انوار تأیید او قیام کرده و سراپا برای اطاعت او امر و اجتناب از نواهی خود را آماده ساخته اند .

.....

این بیان مبارک از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام امام ششم فرقه امامیه روایت شده است ، مرحوم علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت بحار الانوار (جلد سیزدهم) در اول باب التصحیح و النهی عن التوقیت میفرماید قوله ره " رَوَى مُحَمَّدُ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَسْلُوقِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَاللَّهِ لَتَكْثُرَنَّ كَثْرَ الزُّجَاجِ وَإِنَّ الزُّجَاجَ يَعَادُ فِيهِ وَدُ كَمَا كَانَ وَاللَّهِ لَتَكْثُرَنَّ كَثْرَ الْفَخَّارِ وَإِنَّ الْفَخَّارَ لَا يَعُودُ كَمَا كَانَ وَاللَّهِ لَتَمَحُصَنَّ وَاللَّهِ لَتَفْتَرِلُنَّ كَمَا يَفْتَرِلُ الزُّوَانُ مِنْ الْقَمَحِ " انتهى

میفرماید ربیع بن محمد گفت از حضرت ابا عبدالله جعفر الصادق شنیدم که فرمود قسم بخدا درهم خواهید شکست مانند شیشه و همانا شیشه پس از شکستن دو مرتبه بصورت شیشه درست میشود و بر میگردد قسم بخدا درهم خواهید شکست مانند سفال ولی سفال پس از شکستن دیگر بصورت سفال درست بر نمیگردد قسم بخدا در امتحان شدید خواهید

افتاد قسم بخدا در غربال امتحان زیر و روی خواهید شدند همانطور که گندم در غربال زیر و رو میشود و در نتیجه کرکاس از گندم جدا میشود . . . انتهی

در اخبار اهل البیت راجع بامتحان و ابتلاء مومنین و سایرین بامتحانات شدیدة روایات بسیار و فرمایشات زیاده از حد احصاء روایت شده و در کتب معتبره مانند بحار الانوار مجلسی مجلد سیزدهم غیبت نعمانی و کتب مرحوم فیض کاشانی و آملی شیخ صدوق علیه الرحمه و سایر منابع معتبره موجود است .

وَاللّٰهُ يَدْعُوَالِي دَارِالسَّلَامِ . . .

این آیه مبارکه در سوره یونس نازل شده میفرماید
وَاللّٰهُ يَدْعُوَالِي دَارِالسَّلَامِ خداوند مردم را دعوت میفرماید که بدارالسلام بغداد که محل استقرار مظهر کلّی الهی است توجه کنند و بعد میفرماید وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی هر کس از آن مردم که در مستقر مظهر امرالله مجتمع شده اند و ندای او را شنیده اند اگر طالب حقیق و حقیقت باشند خداوند که در دارالسلام مستقر است آنان را براه راست هدایت خواهد کرد . این آیه مبارکه اشاره به

آنست که ندای موعود عظیم امرالله از مدینه الله بغداد یعنی دارالسلام بلند خواهد شد .

برای تشریح این مطلب و اطلاعات بیشتر بذیل وَاخْتِمُ الْقَوْلَ . . . وَذِيْلٌ وَلٰكِنْ لَا يَحْرِفُ . . . و بذیل كلمه دَارِالسَّلَامِ وَذِيْلٌ سُكُوْنٌ وَاسْتِقْرَارٌ . . . و ذیل بغداد مراجعه شود .

مفسرین اسلام چون از حقیقت واقع که در پرده رموز و اسرار غیبی مکنون و مستور بود بی اطلاع بودند دارالسلام نازل در آیه مبارکه مذکوره را بهشت موعود که خود تصور کرده اند تفسیر نموده اند البته مطالب مذکوره در تفسیرهای مختلف سنی و شیعه بسیار است و لکن نقل آن در اینجا مفید نیست و طالبین باصل تفاسیر مراجعه کنند .

وَاللّٰهُ يَهْدِي الْحَقَّ وَيَهْدِي السَّبِيْلَ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ

عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الرَّحِيْمُ

وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ در سوره الانعام در ضمن دو آیه از همین سوره یعنی آیه ۱۹ و ۲۱ نازل شده و آخر هر دو آیه با آنچه در اینجا فرموده اند فرق دارد بنابراین این آیه را جمالقدم جل جلاله از لسان مبارک خود ذکر فرموده اند و مناسب حال و مقام از لسان مبارک جاری شده است نه آنکه

استشهاد برای اثباتِ مطلبی از قرآن مجید باشد ، قسمت اول نیز از لسان مبارک جاری شده است و مضمون آنست که هداوند حقیقت را آشکار میکند و راه راست را به مردم نشان میدهد و خداوند بر بندگان خود غالب و قاهر است و خداوند عزیز و جمیل است .

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره هود نازل شده و اول این آیه با آیه ای که در سوره الاعراف در باره صالح نازل شده یکی است و آخر دو آیه با هم فرق دارد و مضمون آنست که فرستادیم برای هدایت قوم ثمود صالح پیغمبر را که از افراد همان قوم بود و فرمود ای مردم بپرستید خدا را و نیست خداوندی جز او . . . ، بدیل ثمود مراجعه شود .

وَأَن تَعْبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا أَسْنَا
لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ .

این آیه مبارکه قرآنی در سوره رعد نازل شده و ترجمه

آن را جمالِ اقدسِ الهی جل کبریا که در کتاب ایقان بقرار زایل ذکر فرموده اند . قوله تعالی " که ترجمه آن اینست میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضاً که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزا می گفتند که آیا ما ناپید می شویم شدگان " انتهی

حضرت رسول ص می گفتند که هر کس بکلام الهی مؤمن شود از مرگ خلاصی مییابد و مبعوث میشود به حیات و زندگانی و از رتبه خاک به عالم افلاک قدم میگذارد مشرکین که میشنیدند مرده بودند و زنده و مبعوث شده اند از روی تعجب می گفتند که ما چه وقت مرده بودیم و خاک شده بودیم و چه وقت این خلق جدید را یافته و مبعوث شده ایم این سخن انسان از روی استهزا و سُخریه بود چون مقصود اصلی حضرت رسول ص را نمی فهمیدند و ادراک موت و حیات معنوی و حقیقی را نمی نمودند استهزا میکردند که ما کی مرده بودیم و کی زنده شده ایم ، مفسرین اسلامی هم چون از معنی واقعی و مقصود اصلی از موت و حیات بی خبر بوده اند لهذا در تفسیر این گونه آیات راه خطا رفته اند و چنین تفسیر کرده اند که حضرت رسول ص به کفار و سایر مردم میفرمودند که شما خواهید مرد و پس از آن در قیامت خداوند خاک شما را جمع آوری خواهد کرد و از نو خلقت خواهد کرد

شد و در قیامت برای حساب محشور و مبعوث خواهید شد
ولی مشرکین چون منکر بعت و حشر و قیامت و حساب بودند
از روی استهزا و تمسخر کلمات حضرت رسول ص را سرود
میدانستند و به لحن استهزا میگفتند که چگونه ممکن است
بعد از خاک شدن دو مرتبه ما زنده شویم .

جمال مبارک جل کبریا که در ایقان مبارک تفسیر حقیقی این آیه
و امثال آن را بیان فرموده اند و به خطای مفسرین اسلامی
هم تصریح فرموده اند بقوله تعالی * علمای تفسیر و اهل
ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود
اصلی محتجب ماندند لهذا بقاعده نحو استدلال نمودند
اذا که بر سر ماضی درآید معنوی مستقبل افاده میشود و بعد
در کلماتی که کلمه اذا نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه
میفرماید وَ نُنْفِخُ فِي الصُّورِ . . . در مثل این مواقع با کلمه
اذا را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون
قیامت محقق الوقوع است لهذا بفعل ماضی اذا شد که گویا
گذشته است . ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمیزند

..... انتهای

بذیل " وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَعْبُودُونَ . . . " مراجعه
شود .

.....

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره صافات نازل شده
میفرماید که لشکریان ما که آفریدگار جهان هستیم در همه
احوال غالب و مسلط بر همه موجودات هستیم . در کتاب
ایقان جمال اقدس الهی جل جلاله در ضمن بحث از موضوع
سلطنت مظاهر الهیه باین آیه استشهاد فرموده اند که
حق تعالی بصراحت فرموده که جُنْدِ الْهَيْبِ هُمَا رَهْ غَالِبِ
است و بدیهی است که سپهسالاران جُنْدِ الْهَيْبِ همانا مظاهر
مقدسه و پیروان آنان بوده و هستند و بر حسب ظاهر هیچ
یاک دارای غلبه ظاهره و سلطنت و قدرت ظاهره نبوده اند
و این دلیل است که مقصود از غلبه و سلطنت که در عباره
مظاهر مقدسه و عده داده شده همانا غلبه معنویه و سلطنت
باطنیه است

وَآتَزَّلَ عَلَيْكُمْ الْلَنْ ...

رسول الله ص در موقعی که این صوره را برای قضاوت
و حکمیت در باره تحریف تورات و احکام آن از طرف علمای

یهود و تبدیل حد زانی محسن از رجم به تازیانه احضار فرمودند اول او را بسوگند های موكد و اذار کردند که بمصدق سخن گوید و بدرستی قضاوت کند از جمله سوگند ها یکی این بود که تو را قسم میدهم بخداوندی که من را بر شما بنی اسرائیل نازل فرمود .

در قرآن مجید سورة الهقره آیه پنجاه و چهارم فرموده اند بنی اسرائیل که نعمتهای خدا را که بشما عنایت فرموده بیاد آورید و از جمله آن نعمتها یکی این بود که **انزلنا علیکم المَنَّ وَ السَّلْوَى** مفسرین مسلمین و یهود و مسیحیان معتقدند که در صخرای سینا خداوند از آسمان برای یهودیان **مَنَّ** و **سَلْوَى** فرستاد و این سخن را از **مُفَارِ كَلِمَهُ** انزلنا دریافتند داستان من در باب شانزدهم سفر خروج بتفصیل مذکور است در فقره سیزدهم همین فصل ۱۶ میگوید که در عصر **سَلْوَى** برآمده لشکرگاه را پوشانیدند ربامدادان شبنم گرد آید و نشست و چون شبنمی که نشسته بود برخاست بر روی صحرا چیزی رقیق و مدور و خرد مثل ژاله بر زمین بود و چون بنی اسرائیل آن را دیدند بیکدیگر گفتند که این **مَنَّ** است . . . الخ

در باره **مَنَّ** و **سَلْوَى** مفسرین اختلاف کرده اند و سخنها گفته اند از جمله در تفسیر علامه ابی السمود چنین میگوید **وَ انزلنا**

علیکم المَنَّ وَ السَّلْوَى آی الترنجبین وَ السَّعَانِی (نام پرهنده است) **وَ قیلَ کَانَ یُنزَلُ عَلَیْهِمُ المَنَّ مِثْلُ التَّلَیجِ مِنَ الفَجْرِ الی الطُّلُوعِ لِکُلِّ انْسانٍ طَاعٍ وَ تَبَعَتْ الْجَنُوبُ عَلَیْهِمُ بِالسَّعَانِی فَبَدَّسَحُ الرَّجُلُ مِنْهُ مَا یَکْفِیهِ** انتهی .

فخر رازی هم عیناً همین سخن را گفته و در نهایت اجمال و اختصار بر گزار کرده است ، سید احمد خان کبیر هندی در جلد اول تفسیر خود در این خصوص فرموده است **قولیه من چیززی مانند ترنجبین است که در نقاط مخصوص روی بوته یا درختهای کوچک جمع میشود و سلوی مرغی است مانند بلدرچین که در بیابانی که بنی اسرائیل بدانجا رفته بودند بکثرت یافت میشد و همین چون در آنجا غذای آنها بوده است لذا آن در قرآن مجید آمده است و اما باقی عجایبات مربوط به من که در تورات بیان شده است همان عجایب است که قبول آن مثل انکار قانون قدرت مشکل میباشد ذکر از آنها در قرآن مجید نیست هر چند مفسرین و نویسندگان قصص انبیا در تألیفات خود بر اثر بهروی از تورات آنها را ذکر نموده اند سیاحان امروز هم در این بیابان **مَنَّ** را پیدا کرده اند چنانکه کینن استانی شرحی که در این باب نوشته . . . ذکر میکنم . . . بعد قسمتی از نوشته های کینن استانی را نقل کرده امی قوله . . . این بیابان از**

درخت و از هر طایفه خالی است لکن در وادی نامبرده کنه یکی از آنها گمان اینست که ایلیم باشد درخت و بوته های زیادی موجود میباشد درختان خرماي اینجا خیلی کوچکنند و در همین جا درخت "تَمْرَسُك" هم وجود دارد و ایمن همان درختی است که روی برگهای آن چیزی پیدا میشود که اهل عرب آن را مَن میگویند . انتهى

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ

نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ ...

این آیه قرآن است که در سوره انعام نازل شده و جمال قدم جل کبریا که در بحث مصائب رسول الله ص این آیه را ذکر فرموده اند و ترجمه آن لاهم ذکر فرموده اند بقوله تعالی " ... در این موقع يك آیه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومیت آن حضرت توجه و ندیده نمایی و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت بلاها و اعراض ناس بفایت افسرده و در لنگ بود جبرئیل از سِدْرَةِ الْمُنْتَهَاي قریب نازل شد و این آیه تلاوت نمود "وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ

نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ " که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایدای ایشان پس اگر مستطیع و میتوانی طلب کن نَفَسِ در زیر ارض یا نَرْدَبَانِ بسوی آسمان که تلویح بیان اینست که چاره ای نیست و دست از تو برنمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا به آسمان فرار نمائسی ... الخ انتهى .

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا

بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ ...

این آیه مبارکه در سوره البقره قرآن مجید نازل شده است و خطاب به مشرکین و منکرین رسالت حضرت رسول است مضمون آنکه ای مردم مشرک و شکاک اگر در رسالت و صدق ادعای محمد ص وصحت انتساب آیاتی را که بر محمد نازل کرده ایم شك و شبهه دارید و خیال میکنید که این آیات از خداوند نیست بلکه محمد ص آن را از خود گفته امتحانش آسان است زیرا اگر محمد ص آن را از خود گفته باشد شما هم میتوانید مانند آن آیات را از خود بگوئید ، حال آزمایش

کنید و يك سوره مثل قرآن بیاورید و همدستان خود را دعوت کنید و از آنها کمک بگیرید اگر راست میگوئید چنین کاری اقدام کنید و جمعی را به استعانت بخواهید تا با شما معاونت کنند و سوره ای مثل سوره های قرآن بیاورید و لیس محمد ص دستیار و کمکی جز خداوند ندارد و چنین آیاتس فرموده است و خداوند این آیات را با و نازل فرموده اگر شما میگوئید از خدا نیست اقدام کنید و مانند آن را بیاورید و این معنی صریح است که انزال آیات الهیه اختصاص به مظهر مقدس امرالله دارد و سایر مردم همه از اتیان بمشکل آن عاجز و قاصرند .

وَإِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَخَفِيفٌ رَّحِيمٌ

این آیه مبارکه در قرآن مجید در سوره مائده نازل شده و مضمون آنست که خداوند منان به بندگان خود مهربان است و خطاها و لغزشها و گناهان بندگان خود را می آمرزد .
تذکر این گونه مطالب برای آنست که افراد بشر که مبتلای بخطا و گناه میشوند از رحمت الهیه نا امید نگردند و معنایات پروردگار خود امیدوار باشند و همواره سعی کنند که جبران

مافات نمایند و در نتیجه امید به رحمت خداوند بدرجات عالیه انسانیه ارتقا جویند زیرا نا امیدی انسان را بهست ترین درکات شقاوت و بدبختی سرنگون میسازد و لهذا این قبیل آیات مبارکه در کتب آسمانی نازل شده است که سبب روح و -
ریحان بشر خطاکار و مردم گناهکار است .

وَإِنَّ يَرُوا سَبِيلَ الْرُّشْدِ

این آیه قرآن در سوره اعراف نازل شده است در باره مردم که همواره راه راست و سبیل هدایت را رها کرده و در -
طریق ضلالت و گمراهی قدم میزنند و علت این عمل آنست که این مردم آیات الهیه را در دوره ظهور مظاهر مقدسه الهیه تکذیب کرده اند و از راه حق و حقیقت غافل و بی خبرند
جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان این آیه را ذکر فرموده و ترجمه آن را هم فرموده اند بقوله تعالی :
این عباد چون از عیون صافیه منیره علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ ننموده اند لهذا تشنه و افسرده در وادی -
ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذاب فرات معروض شده در حول ملج اجاج طائفند چنانچه در وصف ایشان و رقا هویه بیان

فرموده "وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذْهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَسْرِوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ" که ترجمه آن اینست اگر بینند راه صلاح و رستگاری را آن را اخذ نمی نمایند و بآن اقبال نمیکنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت مشاهده کنند آن را برای خود راه وصول بحق قرار دهند و این اقبال به باطل و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین ضلالت و گمراهی مبتلی نشدند مگر بجای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت کنندگان انتهی

وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ ...

مقصود از رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ بقول مفسرین اسلامی حبیب نجار است و گویند همان تئوفیلوس است که نزد مسیحیان معروف است بمعنی دوست خداست و تئوفیلوس نیز کسی است که لوقا انجیل خود را بدرخواست او مرقوم نمود .

وَسَعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ ...

اشاره به آیه قرآن است که در سوره اعراف نازل شده

میفرماید " . . . عَذَابِي اصِيبَ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكِنُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ . . . " مضمون آنکه میفرماید هر کس را بخواهم گرفتار عذاب میسازم و رحمت من بر همه چیز سبقت گرفته و کسانی که پرهیزگارند مورد رحمت من قرار میگیرند .

وَسِعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

این آیه قرآن است و در سوره الشعرا نازل شده مضمون آنکه میفرمایند بزودی ستمکاران خواهند دانست که بکجا خواهند رفت و در چه محل و مکانی منزل خواهند نمود و بچه سرنوشتی دچار خواهند شد و چگونه جزای اعمال خود را خواهند دید کلمه مُنْقَلَبٍ در اینجا اسم مکان است و بمعنی جایگاه و منزل و محل است و انقلاب بمعنی تغییر مکان و تغییر حالت است و معنی آن میشود که ستمکاران بزودی خواهند دانست که بچه جایگاهی وارد خواهند شد و این مطلب کنایه از عذاب الهی است که در نتیجه اعمال ظالمانه خود بآن عذاب الیم مبتلی خواهند گردید .

.....

و ظَلَّلَ لَكُمْ الْغَمَامَ ...

یکی از سوگند هائی است که حضرت رسول ص با بنی اسرائیل
 صورتها دارند و مکرر در این کتاب در باره سوگند های نام
 برده سخن گفته ایم بشرحی که در ذیل حکایت این صورها
 ذکر شد حضرت رسول او را برای حکمیت بین خود و یهود
 که منکر تحریف حکم زانی محسن نازل در تورات بودند اختیار
 فرمود و در آغاز او را سوگند ها دادند که حقیقت را بگویند
 و از جمله این بود که فرمودند تو را بخدائی قسم میدهم که
 ابر را بر سر شما قرار داد سایه افکند . . . در سفر خروج
 تورات میگوید که ابر با بنی اسرائیل بود و داستانی عجیب
 ذکر میکند و در قرآن هم در سوره بقره و غیره باین مطلب
 اشاره شده و فرموده خطاب به بنی اسرائیل که از جمله
 نعمتهای خدا شما یکی اینست که از ابر بر سر شما سایه
 افکند امام فخر رازی در تفسیر کبیر در ذیل آیه وَ ظَلَّلْنَا
 عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ سخن باختصار گفته و فرموده قَالَ الْمَفْسُورُونَ
 وَ ظَلَّلْنَا وَ جَعَلْنَا الْغَمَامَ تَظْلِلُكُمْ وَ ذَلِكُ فِي التَّيْهِ سَخَّرَ اللَّهُ
 لَهُمُ السَّحَابَ يَسِيرُ بِسَيْرِهِمْ تَظْلِلُهُمْ مِنَ الشَّمْسِ یعنی خداوند
 در بیابان ابری را مسخر کرده بود که با بنی اسرائیل حرکت

میکرد و سایه بر سر آنان می افکند تا نور آفتاب را ازیت نکند
 و در تفسیر ابو السعود نیز همین واقعه را ذکر میکند و میگوید
 که روزها ابر بر سر آنها سایه می افکند و شبها ستونی از آتش
 جلوی آنها میرفت تا در نور آن بسیر و سفر خود ادامه دهند
 عین این مسئله در سفر خروج نیز مسطور است و در فصل
 سیزدهم آیه بیست و یکم به بعد ذکر شده است مرحوم سید احمد
 خان کبیر هندی در تفسیر خود در این خصوص میفرماید قوله
 قصه سایبان شدن ابرها بر بنی اسرائیل در تورات بطور غریبی
 نقل شده است . . . گردش ابر با بنی اسرائیل در قرآن مجید
 ذکر نشده است و از این آیه همین قدر معلوم میگردد که چون
 در آفتاب و سختی گرما از آمدن ابر خدا مشقت را از آنها
 دور کرد همین را بطور احسان ذکر کرده است . . . در تمام
 قرآن مجید همین چیزها را مکرر جزو احسانات خود بشمار
 آورده و از آن بر بندگان منت میگذارد . . . وقتی که بنی
 اسرائیل از شعبه بحر احمر . . . عبور کرده و خود را بآن
 طرف دریا رساندند اینجا صحرائی یافتند مسطح که تمام
 از سنگ و ریگ تشکیل یافته . . . غالبا از ریگ طوفانی برخاسته
 که هوا را تیره مینمود امروز هم سیاحان اروپا بدانجا مسافرت
 کرده و آن حدود را دیده اند در این ریگستان از شدت
 گرما و هوای سوزان بر بنی اسرائیل سخت میگذاشت و بخت

در مشقت و زحمت بوده اند خاصه از این جهت که ریگها
مانند جَمْرَاتِ آتش گرم و سوزان بوده حرکت یا نشستن روی
آن بغایت مشکل بلکه غیر قابل تحمل بوده حال در چنین
وقتی برخاستن ابرو و مستور شدن آفتاب بی شبهه در باره
بنی اسرائیل نعمتی بس بزرگ و احسانی بی منتی
بوده انتهی

وَعَلَى اللَّهِ اتِّكِلُ وَبِهِ أَسْتَعِينُ

این جمله از جمالقدم جل جلاله است بعد از آنکه
بجناب سید محمد افغان خال اکبر میفرمایند که نظر بخواهش
آنجناب بلحن فارسی جواب سؤال تو که در باره علامات
ظهور موعود کرده بودی در رساله ایقان نازل میشود چنین
میفرمایند " وَعَلَى اللَّهِ اتِّكِلُ وَبِهِ أَسْتَعِينُ " یعنی در نگارش
جواب سؤال تو در رساله ایقان بخداوند منان معتمد
و از او طلب عون و نصرت مینمایم لَعَلَّ يَجْرِي مِن هَذَا الْقَلَمِ
مَا يَحْيِي بِهِ أَفئِدَةُ النَّاسِ شاید از این قلم که باراده الله
در جریان است نوشته شود و مطالبی جاری گردد که قلوب
مردم را زنده کند و طالبان را بصیرت افزاید لِيَقُومَنَّ الْكُلُّ

عَنْ مَرَاتِدٍ غَفَلْتِهِمْ تَا هَمَّ خَفْتِكُنْ مِنْ بَسْتَرِهَايْ غَفَلْتِ وَ جِهَالْتِ
سر بردارند وَ يَسْمَعَنَّ أَطْوَارَ وَرَقَاتِ الْفَرْدُوسِ وَ بَهْ آوَاهَايْ
دلربای کبوتران الهی و طیور بهشتی گوش فرا دارند مِنْ
شَجَرٍ كَانَ فِي الرُّوضَةِ الْأَحَدِيَّةِ مِنْ أَيْدِي الْقُدْرَةِ بَايْنِ اللَّهِ
مَفْرُوسًا شَهِدَ بِشَفْوَانِ آوَاهَايْ طَيُورِ بَهْشْتِي رَا كِه بِرِ شَاخِهْ هَايْ
شجر الهی تَهْنِي ميکنند و این همان شجری است کسه
بدست قدرت الهی و اراده مطلقه خداوندی کاشته شده
است .

وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ

این آیات مبارکه در سوره الشعراء قرآن مجید نازل
شده و در باره شرح احوال حضرت موسی است که چون از طرف
خداوند مبعوث برسالت شد و مامور بنهدایت فرعون و مردم
مصر گردید حَسَبَ الْأَمْرِ الِلهِيِّ بِرِ فِرْعَوْنَ وَارِدِ شَدِّ وَ خُودِ

را مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَعْرِفَى فرمود و او را به امر الهی دعوت کرد
 فرعون بنای گستاخی را نهاد و گفت ای موسی تو همان نیستی
 که کردی آن کاری را که کردی یعنی قتل نفس نمودی و در زمره
 کافران در آمدی حال چگونه میگوئی که از طرف خداوند مبعوث
 شده ای ؟ حضرت موسی فرمود در آن زمان که من آن عمل
 را انجام دادم از گمراهان بودم و لکن هروردگار من مرا به
 موهبت خود اختصاص داد و شریعت الله را بمن سپرد
 و مرا برسالت مبعوث فرمود و من در آن ایام از ترس اینکسه
 مبادا مرا به پاداش قتل قِبَطَى بقتل برسانید از نزد شما
 فرار کردم و اینک با خدا با برهان عظیم برای دعوت
 آمده ام و این مسئله از امتحانات عظیمه الهیه بود چنانکسه
 در ایقان مبارک میفرمایند قوله تعالی * حال تفکر در فتنه های
 الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروف است بقتل
 نفس و خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در آیه مذکور
 است و سی سنه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون
 تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یک مرتبه او را از
 ما بین عباد برگزیده و با مر هدایت کبری مأمور فرموده . . .

.....

وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ لَعَلَّكُمْ بِذَلِكَ فِي زَمَنِ

الْمُسْتَفَاتِ تُوقِفُونَ وَمِنْ لِفَاءِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ

لَا تَحْتَسِبُونَ

این بیان مبارک از جمال اقدس کبریاست در ایقان
 شریف پس از آنکه در باره سُبْحَاتِ مَجَلَّه که علمای عصر
 هستند شرحی میفرمایند که چگونه مردم را گمراه میکنند و مردان
 نادان هم در این موارد از آنان پیروی مینمایند میفرمایند
 که در هر عهد و عصر علمای سوء سبب ازیت و آزار مظاهر
 مقدسه الهیه بوده و هستند و پس از این بیان فرموده اند
 که وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ ای پیروان حقیقت و طائران
 سما روح از خداوند طلب میکنم که بشما توفیق عنایت فرماید
 تا در زَمَنِ الْمُسْتَفَاتِ که ندای الهی مُجَدِّدًا بلند خواهد
 شد فریب علمای سوء ضال مَضِل را نخورید و بلبقای الهی
 و عرفان او فائز شوید و از این موهبت کبری بواسطه تلقینات
 باطله علمای سوء که از سُبْحَاتِ مَجَلَّه هستند از عرفان الهی
 محجب نمائید . واضح است که کتاب ایقان در سال

۱۲۷۸ هـ ق و قبل از اظهار امرالله در رضوان نازل شده و چون ایام اظهار امر نزدیک بوده لهذا در ایقان مبارک در چند موضع جناب کبریائی به اشاره ذکر قرب ظهـور موعود اعظم الهی را فرموده اند ، از جمله یکی همین جمله است که میفرمایند در زَمَنِ الْمُسْتَفَاتِ از خدا می طلبیم که بشما توفیق فوز بِلِقَاءِ اللَّهِ عطا کند و زمن المستفات مقصود دوره اظهار امر جمال قدم جل جلاله در باغ رضوان است که حضرت اعلی جل اسمه در لوح هیاکل ذکر فرموده اند و شرح لوح هیاکل را جمالقدم جل جلاله در لوح حاج محمد ابراهیم ذکر کرده اند و بتفصیل در محاضرات شرح آن نوشته شده مراجعه فرمائید .

در این کتاب هم در ذیل جمله " زَمَنِ الْمُسْتَفَاتِ " شرحی در این خصوص مندرج است مراجعه شود .

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

قسمتی از آیه قرآن است که در سوره الذاریات نازل

شده قوله تعالی :

" وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ " مضمون آنست که خداوند در زمین آیات قدرت و عظمت خود را

آفریده که عبارت از آیات آفاقیه است و در نفس و ذات افراد بشر هم آیات خود را قرار داده که عبارت از آیات آنفسیه است .

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ

این آیه قرآن مجید در سوره الذاریات نازل شده میفرماید که رزق شما و آنچه که بشما وعده داده شده همه در آسمان است جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک در ضمن تشریح بشارات انجیل که فرموده علامت پسر انسان از آسمیان آشکار میشود فرموده اند که مقصود از آسمان جهت علو و سمو است که محل ظهور مشارق قدسیه است و مقصود سما ظاهری معروف در نزد مردم نیست و بعد میفرمایند که مظاهر مقدسه در هر مقام از لفظ سما معانی خاصی در نظر گرفته اند از جمله در قرآن فرموده وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ و حال آنکه رزق از زمین انبات مینماید و بدیهی است که رزق و روزی مردم از آسمان ظاهری نمی افتد که مردم آن را جمع کنند خلاصه در ضمن بحث از معانی آسمان استدلال باین آیه

مبارکه که در سوره وَالذَّارِيَاتِ است فرموده اند که **وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ الخ**

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ

این آیه در سوره مومن قرآن مجید نازل شده است و در بیان مطالبی است که مؤمن آل فرعون در دفاع از حضرت موسی مخاطباً لفرعون فرموده شرح حال مومن آل فرعون در ذیل همین جمله در این کتاب مسطور است و شرح شهادتش هم در ذیل همین "مومن" . . . مندرج است . مضمون آیه قرآنی که در عنوان ذکر شد از این قرار است :
مردی از خانواده فرعون که ایمان خود را مخفی و مستور میداشت به فرعون و پیروانش فرمود شما چرا میخواهید موسی و مومنین او را بقتل برسانید او گناهی ندارد جز اینکه به وحدانیت الهیه اقرار میکند و از طرف پروردگار برای هدایت شما آیات و بنیات همراه آورده است و حال او از دو قسم خارج نیست یا واقعاً راست میگوید و یا بدروغ ادعا میکند اگر کاذب باشد که سزای دروغ گوئی خود را خواهد یافت و دیگر لازم نیست که شما او را بجزایش برسانید و اگر در -

ادعای خود صادق باشد البته وعده ای را که از طرف خدا خود بشما میدهد آشکار خواهد شد و شما بجزای اعمال مذمومه خود خواهید رسید زیرا خداوند امثال شما مردمی را که اسراف کننده و دروغگوی باشند هرگز هدایت نخواهد فرمود و شما که مسرف و کذاب هستید از نعمت ایمان بهره خدا که سرچشمه حیات ابدیه است محروم خواهید بود .

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ

این آیه در قرآن مجید سوره مائده نازل شده است و جمال کبریا در ایقان مبارک آن را ذکر فرموده اند و در باره تفسیر آن میفرمایند که چون یهود معتقد بودند که بعد از حضرت موسی و شریعت تورات پیغمبری و شریعتی از طرف خداوند برای مردم نخواهد آمد و باب فیض و فضل الهی را مسدود می پنداشتند لهذا میگفتند "يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ" یعنی دستهای خداوند در غل و زنجیر بسته شده و قادر بر ارسال نبی جدید و شریعت جدید بعد از موسی و تورات نیست خداوند در قرآن مجید بعد از نقل این گفتار یهود میفرماید "غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا" یعنی یهود کسه

دست خدا را مفلول میدانند دروغ میگویند دستهای خودشان در غل و زنجیر باد دستهای خداوند باز است و آنچه را بخواهد انجام میدهد .
 این تفسیر را جمالقدم جل جلاله ذکر فرموده اند ولی مفسرین اسلام در باره این آیه سخنان دیگر گفته اند .
 برای اطلاع بذیل جمله " اگرچه شرح نزول این آیه را طلمای تفسیر مختلف " مراجعه شود .

وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ

این آیه قرآنی در سوره الفرقان نازل شده و معنی آن اینست که کفار و مشرکین میگفتند این چه قسم پیغمبری است که غذا میخورد و در میان بازارها راه میبرد چرا فرشته خداوند با او از آسمان نازل نشده و همراهش نیست تا مردم را از عذاب خداوند بترساند و از عواقب وخیمه اعراس و اعتراض انداز نماید ؟

جمالقدم در کتاب ایقان در ضمن بحث از غمام و معنی آن باین آیه استدلال فرموده اند که مقصود از غمام حدود بشریه و شئون مختلفه جسمانیة مظاهر الهیه است که چون مانند

دیگران راه میروند و طعام میخورند این امور بمنزله ابر است که مقابل آن شمس حقیقت حجاب میشود و نفوس کوتاه نظر را از مشاهده انوارش محتجب میسازد ، برای تفصیل بذیل **يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ** در این کتاب مراجعه شود .

وَقَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا

این آیه در سوره هود در باره صالح نبی نازل شده مضمون آنکه چون صالح قوم ثمود را به خدا دعوت کرد گفتند ای صالح ما پیش از این ادعا بتو امیدها داشتیم و تو را مرد خوبی میدانستیم آیا ما را منع میکنی از پرستش خدایمان همان خدایانی که پدران ما میپرستیدند و تو ما را بخدائی دعوت میکنی که ما در باره وجود او شك و شبهه داریم و بهتلا به ریب و تردید هستیم و نس توانیم خدائی را که تو میگوئی بهذیریم و عبادت کنیم .

وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ

این آیه مبارکه قرآن است که در سوره بقره نازل شده

و جمالقدم جل کبریا که آن را در بحث تحریف در کتاب مبارک ایقان ذکر فرموده اند و برای تفصیل مطلب بذیل تحریف در این کتاب مراجعه فرمائید و خلاصه مضمون آیه مبارکه اینست که بسیاری از منکرین یهود کلام الهی را میشنیدند و پس از استماع آن را تحریف کرده و طور دیگر معنی مینمودند تا سبب گمراهی مردم شوند با آنکه خودشان میدانستند که حقیقت برخلاف آنست که مردم میگویند و خودشان باین مطلب آگاه بودند که آنچه را میگویند تحریفی بیش نیست .

وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ

این آیه مبارکه در سوره السبا در قرآن نازل شده و مضمونش آنست که میفرماید بندگان شکرگذار و سپاسگزار خداوند بسیار کم و قلیل اند . جمالقدم جل جلاله میفرمایند که در دور ظهور مظاهر مقدسه الهیه از علما و پیشوایان دین که دارای مقام و صاحب ریاست و منصب بودند اغلب موفق بایمان نمی شدند و باعراض و اغماض میپرداختند و خود و مردم را از موهبت باقیه الهیه محروم میساختند و عده بسیار قلیلی از این طبقه مردم بایمان و ایقان موفق میشدند و از جمیع شئون فانیه چشم میپوشیدند

همواره عده این مردم بسیار کم بوده و خداوند در قرآن فرموده است " وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ " یعنی در میان بسندگان من افراد سپاسگزار که قدر نعمتهای مرا بدانند و بشکرگزاری اقدام کنند بسیار کم هستند .

وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا...

این آیه در سره بقره قرآن مجید نازل شده و جمال کبریا در ایقان شریف ترجمه آن را چنین ذکر فرموده اند قوله تعالی ، میفرماید بودند این گروه که با کفار مجادل و مقاتله مینمودند در راه خدا و طلب فتح مینمودند برای نصرت امرالله پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته شده بودند کافر شدند با و پس لعنت خدا بر کافران . . . انتهی جمالقدم جل جلاله پس از ترجمه آیه بدین مضمون مطلب را شرح داده اند که در زمان موسی صاحب تورات یهودیان در ظل آن حضرت با کفار مخالفین جنگ میکردند و آرزوی فتح و فیروزی بکفار را داشتند که در ظل هدایت موسی ع بمقصود برسند و نیز در دوره عیسی صاحب انجیل مومنین به آن حضرت را کار بر همین منوال بود و چون حضرت رسول ظاهر شدند

یهود و نصاری با آن حضرت مخالفت کردند و باو کافر شدند یعنی کافر شدند به کسی که او را میشناختند از این آیه حکم رجعت و حشر و قیامت آشکار میشود زیرا در باره نفوسی که در زمان رسول الله بودند و او را منکر شدند میفرماید که اینها همان نفوسی بودند که در زمان موسی و عیسی علیهما السلام موسی و عیسی را شناخته بودند و بنام او جنگ و جهاد با کفار میکردند و چون موسی و عیسی آمد با آنکه قبلا او را میشناختند باو کافر شدند و مقصود از موسی و عیسی که یهود و نصاری قبلا او را شناخته بودند همانا حضرت رسول الله است که بحکم وحدت حقیقیه مظاهر الهیه حضرت رسول همان موسی و عیسی بودند و حکم رجعت از این اشاره ثابت شد و نیز مردم منکر حضرت رسول ص همان یهود و نصاری بودند که در دوره موسی و عیسی آنان را شناخته بودند و در ترویج شریعت موسی و عیسی جهاد میکردند و طلب فتح در جنگها که با دشمنان میکردند مینمودند در باره این نفوس هم حکم رجعت ثابت شد گرچه عین آن نفوس نبودند ولی چون متصف به صفات آنان بودند در باره آنها حکم رجعت نفوس قبل صادق میآید بنابراین در این آیه قرآنی هم حکم وحدت حقیقیه موسی و عیسی و حضرت رسول ذکر شده و هم رجعت موسی و عیسی در ظهور رسول الله ثابت

شد و هم رجعت نفوس دوره موسی و عیسی در دوره رسول الله ثابت گشته که این مردم از یهود و نصاری با آنکه موسی و عیسی را شناخته بودند و در راه ترویج شریعت جهاد میکردند معذک در دوره رجعتشان که دوره ظهور حضرت رسول ص است موسی و عیسی را که قبلا شناخته بودند و به آنها مومن بودند در ظهور رسول ص که رجعت موسی و عیسی بود آن حضرت را منکر شدند و به آن حضرت کافر شدند . جمال کبریاء به افصح بیان در ایقان شریف شرحی مفصل در این خصوص در ذیل این آیه فرموده اند و بالاخره چنین نتیجه گرفته اند که میفرمایند قوله تعالی . . . حال چیه میفرمایید اگر میفرمایید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لایح است و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم حکم رجعت و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما تا رجوع روح مقدسه را در اجساد صافیه منیره بعین رأین ملاحظه فرمائید . . . الخ انتهی این بود تفسیر حقیقی این آیه مبارکه قرآن که از قلم جمالی کبریا نازل شده ولیکن مفسرین اسلامی از سنی و شیعه

در ذیل این آیه سخنانی فرموده اند بسیار عجیب و آشکار است که از سرچشمه ظنون جاری شده است از جمله در تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشی و تفسیر کشاف زمخشری در ذیل این آیه نوشته اند مطالبی را که خلاصه مضمون اینست که یهود قبل از بعثت حضرت رسول هر وقت با اعراب بت پرست جنگ میکردند از خداوند طلب فتح و فیروزی بدشمن را مینمودند و خدا را سوگند میدادند به پیغمبری که موعود بودند گه از طرف خداوند برای هدایت آنان ظاهر خواهد شد و اوصاف آن پیغمبر را در تورات خوانده بودند و او را شناخته بودند و چون رسول الله که همان موعود مسعود بود ظاهر شد همان یهودیان که خدا را بنام او سوگند میدادند تا در جنگها بردشمن آنان را غالب فرماید از راه عناد منکر رسالت رسول الله ص شدند و باو کافر گردیدند و جمعی از مفسرین گفته اند که معنی یَسْتَفْتِحُونَ یعنی یهود قبل از بعثت رسول الله از علمای خود و پیشوایان روحانی خویش طلب فتح یعنی طلب علم و اطلاع میکردند که علما به آنها بگویند که نبی موعود تورات چه وقت ظاهر میشود زیرا حدس میزدند که ظهور موعود نزدیک است و چون حضرت رسول ص که همان موعود بود ظاهر شد یهودیان او را منکر و به حضرتش کافر شدند .

سایر مفسرین سنی و شیعه نیز در حول همین مسائل بتفسیر آیه مبارکه مزبوره پرداخته اند ، ملاحظه فرمائید این سخنان متکی به ظنون و اوهام کجا و تفسیر واقعی و حقیقی جمال اقدس کبریا کجا ؟

وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ...

این آیه در سوره نبأ نازل شده و جمال قدم جل جلاله این آیه را در بحث تجلی عام الهی بر همه ممکنات استشهاد فرموده اند و مضمون آنکه میفرماید هر چیزی را که در جهان هست بمنزله کتابی قرار دادیم که ارباب معرفت را بقدرت و عظمت پروردگار راهنمائی میکند ، فرموده شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتر است معرفت کردگار

مفسرین اسلام در باره معنی این آیه سخنان مختلف فرموده اند و طالبین باید بکتاب تفسیر سنی و شیعه مراجعه فرمایند .

وَكَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَائِكَةً مِنْ قَوْمِهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ...

این آیه در سوره هود نازل شده در باره نوح

و مضمون آن که در هنگامی که نوح مشغول ساختن کشتی بود مردم معاند و کفار چون از نزد او می گذشتند او را سخریه و استهزا مینمودند و نوح میفرمود ای مردم اگر امروز شما مرا استهزا میکنید عنقریب زمانی خواهد رسید که ما هم شما را استهزا و مسخره خواهیم کرد و بزودی آن روز خواهد رسید و خواهید دانست بزودی که وعده خداوند صادق است.

وَلَا تَنْفُتُمْ أَنْفُسَكُمْ فَبِئْسَ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا لَهُمْ مُبِينٌ

این آیه در سوره هود قرآن مجید نازل شده و مضمون آنست که میفرماید ای محمد اگر مردم بگوئی که شماها مسرده بودید و بعد از مرگ اینک مبعوث شده و زنده شده اید کافران چون این سخن بشنوند میگویند همانا این سحری است آشکار و مقصود آنست که چون حضرت رسول قیام فرمودند و اعلام هدایت مرتفع گردید نفوسی که بحضرتش مومن شدند حیات ایمانی یافتند و از قهور جهل و ضلالت برخاستند و پس از موت ضلالت و جهالت به حیات ابدیه ایمانیه فائز گردیدند و حضرت رسول ص به آنان میفرمودند شماها مسرده

بودید و پس از مرگ اینک مبعوث و محشور شده اید کافران چون از حقیقت مقصود رسول الله بی خبر بودند لسان اعتراض میکشودند و میگفتند که فی العُمل ابوزر و سلمان و حمزه و غیرهم چه وقت مرده بودند که ما نفهمیدیم و چه وقت زنده شدند همانا این سخنان محمد و موت و حیات پیروانش سحری است آشکار این سخن را از آن جهت میگفتند که از مقصود اصلی رسول الله و از معنی واقعی حیات و موت بی خبر بودند و لهذا تعبیر به سحر میکردند . در کتاب ایقان جمالقدم جل کبریا که این آیه را ذکر فرموده و شاهد معنی قرارداد هاند که باید باصل کتاب مراجعه کرد . مفسرین اسلامی هم چون از این معنی و مقصود لطیف جاهل و بی خبر بوده اند عموماً در معنی آیه مبارکه اشتباه کرده و چنین گفته اند که حضرت رسول به کفار و مشرکین میفرمود که شما در پایان عمر خواهید مرد و در قیامت دو مرتبه زنده و مبعوث خواهید شد و جزای اعمال خود خواهید رسید و مشرکین چون به حشر و نشر و قیامت معتقد نبودند سخنان رسول الله را باور نمیکردند و او را بسحر نسبت میدادند و منکر قیامت و حشر بودند مفسرین اسلامی خیال کرده اند که رسول الله قیامت موهوم را بکفار بیان میکرد و بحث بعد از موت ظاهری را با آنان اخبار میفرمود با آنکه مقصود اصلی آیه اینست که قیامت بقیامت

رسول الله ص بر پا شد و حکم حشر و بعث معنوی تحقق یافت و مردگان جهل و ضلالت از قبور غفلت مبعوث و محشور شدند و بحیات ابدیه فائز گردیدند و کفار از حیات ابدیه محروم گردیدند و بحقیقت مقصود رسول الله ص پی نمی بردند و لهذا تعجب میکردند که رسول الله ص چگونه میفرماید که شما مرده بودید و مبعوث شدید و زندگی یافتید آنان خیال میکردند که مقصود رسول الله ص موت و حیات ظاهری جسمانی است لهذا تعجب میکردند و نسبت به سحر میدادند همین اشتباه را مفسرین اسلامی هم کرده اند و بعث و حشر و حیات را ظاهری پنداشته اند و قیامت را قیامتی که خود تصور کرده اند پنداشته متون کتب تفاسیر خود را به اوهام و مطالب بیبیهوده انباشته اند غافل از آنکه اگر مقصود موت و حیات و بعث ظاهری باشد دیگر چرا نسبت بسحر و شعبده میدادند ، آری چون کفار میشنیدند که پیغمبر میفرماید مومنین مرده بودند و زنده شدند یعنی بعد از ضلالت به هدایت رسیدند آنها خیال میکردند که مقصود موت و حیات ظاهری است لهذا نمی توانستند باور کنند و نسبت بسحر میدادند .

برای تفصیل حال به ایقان شریف مراجعه شود که جمال اقدس گزیریه معنی حقیقی آیه قرآن را که در سوره هود نازل شده

بصراحت تفسیر و با بیان لطیفی تشریح فرموده اند و از تعمق در بیان مبارک جهل و نادانی مفسرین اسلامی کاملاً ثابت میگردد .

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ ...

این آیه مبارکه قرآنی در سوره حشر نازل شده میفرماید " وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ " یعنی مباشید از جمله مردمی که چون خداوند را فراموش کردند و با او توجه ننمودند خداوند هم آنان را باین عذاب گرفتار کرد که نفس خود را فراموش کنند و از عرفان نفس خود که سبب عرفان پروردگار است محروم و بی نصیب بمانند . جمالقدم جل جلاله در بحث اینکه انسان مظهر صفات و اسما الهیه است و عرفان نفس سبب عرفان پروردگار است در ایقان مبارک این آیه قرآنی را ذکر فرموده اند .

ولایت

ولایت در اصطلاح شیعه عبارت از مقام وصایت و جانشینی حضرت رسول الله است که مطابق عقیده شیعه بعد از حضرت رسول ص خلیفه و وصی بلا فصل آن حضرت حضرت علی بن

ایضا طالب بودند که دارای مقام ولایت بودند و ولی الله یکی از القاب آنحضرت است و در آذان و اقامه که شیعه آن را قبل از ورود بنماز میگویند بطور استحباب نسه از روی آنکه جزو آذان حساب کنند جمله اشهد ان علیاً ولی الله را اضافه میکنند و ائمه بعد از آن حضرت را هم اولیا الله و اوصیاء الله و ائمه اطهار مینامند و حضرت حجه بن الحسن المسکری را که بعقیده آنها قائم آل محمد و غایب در سرداب است خاتم الاولیا مینامند و منصب ولایت را منصوص میدانند یعنی میگویند بتعمین الهی است و نصیب هر کسی نمیشود و هر کس نمیتواند مدعی مقام ولایت بمعنای مزبور باشد .

این اصطلاح شیعه اثنی عشریه است و لکن ولایت در عرف و اصطلاح اهل الله و عرفای کاملین بمعنی دیگر آمده است در کتاب فرهنگ علوم عقلی و کتاب اصطلاحات عرفا در باره ولایت چنین آمده است قوله : ولایت اصطلاح عرفانی است و ولایت مشتق از ولی است و عبارت از قیام عید است بحقوق در مقام فنا از نفس خود و آن بر دو قسم است ولایت عامه که مشترك است میان تمام مومنان و ولایت خاصه که مخصوص است بواصلان از ارباب سلوک که عبارت از فنا عید است در حق و بقای اوست بحق ، بعضی گویند ولی کسی است که فانی از حال خود باشد و باقی در مشاهده حق و خود

از نفس خود خیر ندارد و با غیر حق عهد و قراری ندارد قیصری گوید باطن نبوت ولایت است و شمولش از نبوت بیش است که شامل نبوت ولایت هر دو شود و انبیا خود اولیا اند اولیا الله معدن اسرار حقند و مطلع بر غیب مکنونند و آنها را ترسی نباشد الا ان اولیا الله لا خوف علیهم ولا هم یخزنون ، هجویری گوید اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود هُنَا لَكَ الْوِلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ ، و اولیا الله بر چند قسمند :

- ۱- اقطاب
- ۲- افسراد
- ۳- اوتاد
- ۴- بندگان
- ۵- نجباء
- ۶- نقباء

که گویند چهل هزار آنها مکتومانند که یکدیگر را شناسانند و جمال حال خود هم ندانند و از خود و از خلق مستورند و سیصد نفرشان که سرهنگان حقند و اهل حلال و عقدند آنها را اخیار خوانند و چهل نفر دیگر هستند که آنها را ابدال خوانند و هفت نفر دیگرند که آنها را ابرار خوانند و چهار نفر دیگر که آنها را اوتاد خوانند و سه نفر دیگر که

آنها را نقیب خوانند و یکی را قطب و غوث خوانند که همه آنها یکدیگر را نشناسند و بالجمله بعضی گویند افراد سه تن اند و اوتان چهارتن اند که چهار رکن عالمند و بدلا هفت تن اند که آنها را امانا هم گویند و نجبا چهل تن اند که رجال الغیب نامند و نقبا سیصد تن اند که ایشان را ابرار خوانند و در دستور است که ولی هو العارف بالله و صفاته کسبه مواظب در طاعات و محتسب از معاصی است در شرح شعرف است که ولی با تمام اوصاف مذکوره معصوم نبوده و اگر گناهی از او سرزد فوراً با توبه جبران کند .

صدرا گوید ولی کسی است که کامل و فانی و مضمحل باشد و محدود در حق باشد بعضی گویند الولی هو العارف بالله و اولیاء الله مخفی باشند چنانکه فرمودند لا یعرفهم غیری الا اولیائی . ابویزید گوید ولی کسی است که صابر تحت الامر والنهی باشد ولی کسی است که مستور باشد نه مشهور میان نبی و ولی عموم و خصوص مطلق است که هر نبی ولی هست اما هر ولی غی لازم نیست که نبی هم باشد مانند اولیاء امت محمد ص و نبوت برزخ است میان ولایت و رسالت زیرا نبوت اخبار است از حقایق الهی و برد و قسم است یکی اخبار از معرفت ذات و صفات و اسما و احکام که مخصوص ولایت است ، دوم جمع آن اخبار است با تبلیح احکام شرعیه

و بالجمله صوفیان ولی کسی را گویند که حضرت حق متولسی او گشته و از عصیان و مخالفت او را محفوظ دارد تا بنهایت مرتبت فنا جهت عبدانی و بقا جهت ربانی وصول یابند مظاهر ولی سه نوعند ولی غیر نبی مثل اولیاء الله امت مرحومه ولی نبی غیر رسول مانند انبیا بنی اسرائیل سوم رسول مانند حضرت ابراهیم و . . . اولیا نباید اظهار کرامت کنند و اگر بی اختیار صادر شود مخفی کنند زیرا که غیرت الهی مقتضی آنست که دستان خود را از هر چه لایق ایشان نیست محفوظ دارد . . الخ انتهی

مولانا جلال الدین رومی در مجلد دوم مثنوی در تفسیر داستان مرد ابله و خرس فرموده است : شیر مردانند در عالم مکدر

هر کجا که بانگ مظلومان رسد بانگ مظلومان زهرجا بشنوند

در پیش چون رحمت حق میدونند آن ستونهای خلل های جهان

وان طبیبان مرضهای نهان محض مهر و دآوری و رأفتند

همچو حق بی علت و بی رشوتند سهربانی شد شکار شیر سرد

در جهان دارو نجوید غیر درد
هر کجا دردی دوا آنجا رود
هر کجا فقری نوا آنجا رود
هر کجا مشکل جواب آنجا رود
هر کجا پستی است آب آنجا رود
آب کم جو تشنگی آور بدست
تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا سفا هم ربه هم آید خطاب
تشنه باش الله اعلم بالصواب
آب رحمت بایدت رو پست شو

وانگهی خور خمر رحمت مست شو... الخ
در گفتار سابق ذکر شد که قیصری در مقدمه شرح فصوص
الحکم فرموده ولایت باطن نبوت است... این سخن شهرتی
بسیار دارد و هر کس برای او معنی خاصی گفته و اولیای
طریقت بهمین دلیل خود را اهل باطن دانند و علمای
ظاهر و فقها را اهل ظاهر شمرند و گویند ما دارای رتبه
ولایت هستیم و ما مور بتبلیغ باطن شریعت زیرا ولایت باطن
نبوت است و گویند رسول الله مروج ظاهر شریعت بود و نبی
بود و علی ع مروج باطن شریعت بود و ولی الله بود و میگویند
که ولی عالم باطن و باطن باطن است و از این قبیل ادعاها

بسیار دارند و جمال مبارک جل جلاله در کتاب مستطاب
اقدس ادعاهای آنها را مردود معرفی فرموده اند بقوله
تعالی "وَمِنْهُمْ مَن يَدْعِي الْبَاطِنَ وَبَاطِنُ الْبَاطِنِ... الخ
یکی از دانشمندان شیعه از حضرت شیخ احمد احسانسی
معنی این جمله را که الْوَلَايَةُ الْبَاطِنُ الْنُبُوَّةُ سؤال کرده و شیخ
مرحوم جوابی مرقوم فرموده اند که در کتاب جوامع الکلیم
مندرج است و نص آن بقرار ذیل است و در ضمن این بیان
شریف فرقی بین نبوت و ولایت هم که مؤید سؤال بوده است
تشریح شده و این گفتار شیخ دقیق و شایسته دقت است
قوله در جواب سئوالات سید محمد "... النَّبِيُّ فِي ظَاهِرِ
اللُّغَةِ هُوَ الْإِنْسَانُ الْمُخْبِرُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِفِعْرٍ وَأَسْطَةٍ بِشَرِّ
سِرٍّ كَانَ لَهُ شَرِيعَةٌ كَالرَّسُولِ مِنْ سَائِرِ الرُّسُلِ عَامٌ لَا كَحَيِّسٍ
وَسَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ مُشْتَقٌّ مِنْ أَنْبَاءٍ أَيْ أَخْبَرَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى
أَوْ مِنْ تَبَايُنِهِو بِمَعْنَى ارْتِفَاعٍ لِأَنَّهُ ارْتَفَعَ وَشَرَفَ عَلَى غَيْرِهِ
وَرُبَّمَا فَسَّرَ بَيْنَ النَّبِيِّ وَالرَّسُولِ بِأَنَّ النَّبِيَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ
شَرِيعَةٌ وَالرَّسُولُ لَهُ شَرِيعَةٌ وَأَنَّ النَّبِيَّ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ
الصَّوْتِ وَلَا يُحَايِنُ الْمَلِكَ الَّذِي يُوحَى إِلَيْهِ فِي الْإِحْسَاءِ
وَالرَّسُولُ يَرَى فِي الْمَنَامِ وَيَسْمَعُ وَيُحَايِنُ وَالرَّسُولُ قَدْ يَكُونُ
مِنْ غَيْرِ الْبَشَرِ بِخِلَافِ النَّبِيِّ وَرُوي أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مِائَةُ أَلْفٍ
وَعِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ أَوْ مِائَةُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ

عَلَى اُخْتِلَافِ الرُّوَايَاتِ وَالْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ ثَلَاثُمَاةٌ وَثَلَاثَ عَشَرَ
 رَسُولًا بِعِدَّةِ اصْحَابِ بَدْرٍ وَبِعِدَّةِ اصْحَابِ الْقَائِمِ عَ وَأَمَّا
 الْوَلَايَةُ بِفَتْحِ الْوَاوِ وَهِيَ الرُّوْبِيَّةُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى هُنَالِكَ
 الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ وَقَدْ تَكَسَّرَ الشَّوَاوُ وَبِالْكَسْرِ بِمَعْنَى وَلَا يَمُنُّ
 السُّلْطَانُ وَالْمَلِكُ وَقَدْ تَفْتَحُ الْوَاوُ فَالْوَالِيُّ هُوَ الْمُتَوَلَّى لِلْأُمُورِ
 وَتَدْبِيرِهَا وَالْمَرْبِيُّ لَهَا فَالنُّبُوَّةُ هِيَ إِخْبَارٌ وَرِسَالَةٌ مِّنْ
 أَمْرِ الْمَلِكِ وَنَهْيِهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ تَوَلَّى سُلْطَنَهُ الْمَلِكِ وَمَمْلَكَتِهِ
 وَتَدْبِيرِهَا وَالنَّظَرُ فِيهَا وَالنَّبِيُّ لَمَّا كَانَ حَامِلًا لِأَمْرِ الْمَلِكِ
 وَنَهْيِهِ النَّ الرَّعِيَّةَ لَزِمَ أَنْ تَكُونَ لَهُ الْوَلَايَةُ لِتَتَصَرَّفَ فِي تَهْلِيصِ
 الرِّسَالَةِ وَتَقْوِيمِ الرَّعِيَّةِ عَلَى حَسَبِ مَرَامِ الْمَلِكِ فَكَانَتْ الْوَلَايَةُ
 لَزِمَةً لِلنُّبُوَّةِ وَلَا عَكْسَ فَكُلُّ نَبِيٍّ وَليٌّ وَلَا عَكْسَ وَالْأَصْلُ فَيَذَلِّكَ
 إِنْ الظَّاهِرَ إِذَا ثَبَتَ دَلٌّ عَلَى وُجُودِ الْبَاطِنِ وَالْبَاطِنُ لَا يَدُلُّ
 عَلَى وُجُودِ الظَّاهِرِ فَالْوَلَايَةُ رُوحُ النُّبُوَّةِ وَنَفْسُهَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِّي عَ أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ مِنَ الْجَسَدِ وَقَالَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ نَفْسِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْي وَ
 الْمَرَادُ مِنْ أَنَّ الْوَلَايَةَ بَاطِنُ النُّبُوَّةِ وَحَقِيقَةُ مَعْنَاهَا
 أَنَّ النُّبُوَّةَ الرَّفْعَةَ وَالشَّرْفَ أَوَّ النَّبِيِّ خَبَارٌ عَنِ مَطْلَبِ الْخَيْرِ
 وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى يَتَسَلَّطَ وَيَطَّلِعَ عَلَى وَضْعِ الْأَشْيَاءِ مِنْ
 التَّكْلِيفِ مَوَاضِعَهَا وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى يَتَوَلَّى مِنْ قِبَلِ الْأَمْرِ
 عَلَى الْمُكَلَّفِينَ لِتَتَصَرَّفَ كَمَا أَمَرَ وَهُوَ الْوَلَايَةُ فَكَانَتْ الْوَلَايَةُ

باطن النبوه فافهم " انتهى

(جوامع الكلم قسمت اول رساله پنجم)

عین بیان شیخ نقل گردید تا طالبان باینگونه تحقیقات
 دسترسی داشته باشند و اطلاع لازم را بدست آورند .
 حضرت شیخ در بیان مزبور حق مطلب را ادا فرموده و موضوع
 را جامع الأطراف بیان کرده اند و خلاصه بیان شیخ اکبر
 بفارسی اینست که میفرماید کلمه نبی در لغت عبارت از شخصی
 است که بدون واسطه بشر از جانب خدا اخبار نماید اعم
 از آنکه صاحب شریعت باشد مانند حضرت رسول و سایر
 پیغمبران و یا دارای شریعت نباشد مانند یحیی و سایر
 انبیای بنی اسرائیل ، کلمه نبی مشتق از انبیا است که
 بمعنی خیر دادن است از طرف خداوند و نیز ممکن است
 کلمه نبی مشتق از نبأ نبو باشد بمعنی مقام بلند و رتبه
 رفیع زیرا پیغمبر بواسطه رتبه نبوت بر سایر افراد مردم برتری
 و علو مقام دارد و گفته اند که فرق میان نبی و رسول آنست
 که نبی صاحب شریعت نیست و رسول صاحب شریعت است
 و نیز نبی در خواب می بیند و پیغام خداوند را در خواب
 مشاهده میکند و میشوند و لکن رسول فرشته الهی را که
 حامل وحی است معاینه می بیند و مشاهده میفرماید
 در ظاهر و در حال وحی ولی نبی فرشته را نمی بیند

اما رسول هم در خواب و هم در بیداری مشاهده میکند و آواز را میشوند ، فرق دیگر آنکه رسول گاهی از نوع بشر نیست و از فرشتگان است ولی نبی باید از افراد بشر باشد .

در روایات آمده است که عده انبیا یکصد و بیست هزار و یکصد و بیست و چهار هزار است بنا باختلافی که در روایات است و عده رسولان از اینجمله فقط سیصد و سیزده نفر است بعد از اصحاب رسول الله در غزوه بدر و بعد از اصحاب حضرت قائم آل محمد ع اما کلمه ولایت بفتح واو بمعنی ربوبیت است چنانکه در قرآن فرموده " هُنَالِكَ الْوِلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ " و به کسر واو هم آمده است و بمعنی پادشاهی و سلطنت است و بفتح واو نیز باین معنی آمده است بنابراین ولی کسی است که متصدی امور مردم و تدبیر کننده و تربیت کننده شئون و امور باشد بنابراین نبوت عبارت از اخبار از اوامر و نواهی سلطان است یعنی نبی کسی است که اوامر و نواهی سلطان حقیقی را ب مردم ابلاغ میکند و ولایت عبارت از عهده دار شدن سلطنت و پادشاهی و تدبیر و تصرف در امور مملکتی است بنابراین نبی که حامل اوامر سلطان حقیقی بوده لازم است که حقیقی تصرف در امور و تدبیر در شئون رعیت را هم داشته باشند که باتکای مقام نبوت کلمه الله را ب مردم ابلاغ کند و باستاناد رتبه ولایت نظارت داشته باشد که اوامر و احکام الهیه در بین

رعیت مجری شود و بکار افتد و بطوری که سلطان اراده فرموده در میان رعایا احکام و اوامر او جریان یابد و بنا بر این ولایت لازمه نبوت است یعنی هر نبی باید ولی هم باشد ولی عکس این قضیه لازم نیست یعنی هر ولی شی رتبه نبوت ندارد و بعبارت دیگر نبوت ظاهر (نبوت) دلیل بر وجود باطن (ولایت) است ولیکن وجود باطن (ولایت) دلیل بر وجود ظاهر (نبوت) نیست و از این روی باید گفت که ولایت روح نبوت است و ولایت نفس نبوت است چنانچه حضرت رسول ص ب حضرت امیر ع فرمود یا علی نسبت تو بمن نسبت روح ب بدن است و نیز فرمود یا علی تو نفس من هستی که بین تو و پهلوی من قرار دارد و اینکه گفته اند ولایت باطن نبوت است حقیقت مقصودشان اینست که نبوت بمعنی رفعت و علو مقام است و مقام اخبار از حق است که نبی مطالب لازمیه و مفیده را بر رعیت ابلاغ میکند و این مسئله تحقق نمی یابد مگر آنکه نبی بر حقایق امور مطلع باشد و هر چیز را در محل و موضع خود جای دهد و این در صورتی ممکن است که از جانب امر حقیقی و فرمانروای واقعی که او را مأمور ب ابلاغ نموده حق تصرف و تدبیر در امور رعیت را هم داشته باشد تا بتواند امر خدا را در بین مردم چنانچه باید و شایسته ترویج کند و این است مقصود از ولایت و علیهذا ملاحظه

فرمودی که چگونه ولایت باطن نبوت است درست در این مسئله
 دقت نما تا بفهم آن فائز شوی . انتهى

در اخبار محمد ولایت بمعنی دوست داشتن علی و اولاد
 اُمّاب و آنحضرت است و این نسبت بشیعیان است و اما ولایت
 خاصه حضرت امیر ع فیض الهی و امر معنوی است که بنی
 رسول و لئ المؤمنین است و حضرت رسول در روز غدیر خم
 فرمودند مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ
 عَابِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ در کتب
 معتبره شیعه در باره مسئله ولایت که اساس مذهب حقه است
 اخبار و روایت بسیار وارد شده است و نیز در باره اولیاء
 الله و صفات مخصوصه و علامات خاصه آنان فرمایشات ائمه
 اطهار علیهم السلام نقل گردیده است ، حضرت صادق
 فرموده اند " حُبُّ اَوْلِيَاءِ اللّٰهِ وَاجِبٌ وَالْوَلَايَةُ لَهُمْ وَاجِبَةٌ
 وَالْبِرَاءَةُ مِنْ اَعْدَائِهِمْ وَاجِبَةٌ " (بحار الانوار جلد ششم) و
 از همین جهت است که جزو فروع دین شیعه و اصل تولّی
 و تبوی مندرج است و در باره ولایت علی و فرزندانش اخبار
 بسیار از رسول الله رسیده که در جلد ششم بحار الانوار در
 داستان معراج و غیره مندرج است ، در باره صفات خاصه
 اولیاء الله و صدور کرامات از عبار صالحین در کتاب الایمان
 بحار الانوار احادیث بسیار نقل شده است و روضه بحار الانوار

مروی است از انس بن مالک که از حضرت رسول پرسیدند از این
 آیه سوره یونس که اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ صَفَات
 اولیاء چیست فرمودند اَلَّذِيْنَ نَظَرُوا اِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا حِيْنَ
 نَظَرَ النَّاسُ اِلَى ظَاهِرِهَا فَاهْتَمُّوا بِاَجْلِهَا حِيْنَ اَهْتَمَّ النَّاسُ
 بِعَاجِلِهَا فرمود اولیاء الله کسانی هستند که بیاطن دنیا
 نظر میکنند و بغنای آن نظر دارند در حالتی که سایر مردم
 بظاهر دنیا دل بسته اند و اولیاء الله نشأه بعد از دنیا
 را در نظر میگیرند در حالتی که مردم دیگر بهمین چند روزه
 دنیا دل خوش دارند و آما تها منها ما خَشَوْا اَنْ يُعِيْتَهُمْ آنچه
 را که در دنیا ممکن بود سبب موت آنان شود همه آنها را به
 مرگ سپردند و از بین بردند پیش از آنکه مال و منال دنیا
 آنها را بگیرند و بمرگ بسپارد و تَرَكَوْا مِنْهَا مَا عَلَعُوا اَنْ
 يَتَرَكَوْهُمُ آنچه را از مال و متاع دنیا که میدانستند پس از مرگ
 بجا خواهند گذاشت در دوران حیات خود در این دنیا
 رها کردند و اعتنا بدان ننمودند فَمَا عَرَضَ لَهُمْ مِنْهَا عَارِضٌ
 اِلَّا رَمَوْهُ وَاَلَا خَادَعَهُمْ مِنْ رَفْعِهَا خَادِعٌ اِلَّا وَضَعُوهُ جمع
 امور متعلقه بدنیا را ترك گفتند و از هیچ جهت فریب
 زرد و سرخ دنیا را نخوردند و هرچه را که ممکن بود آنها
 را بفریبد دور انداختند . . . و نیز در بحار الانوار از رسول
 الله روایت شده در باره اولیاء الله يَسْكُنُوْا فَاِنَّ سَكُوْتَهُمْ

ذَكَرُوا وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَكَانَ نَطَقُهُمْ حِكْمَةً
وَمَشُوا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً لَوْلَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ
كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقْتَرَأُوا خُصْمًا فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنْ
الْعَذَابِ وَشَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ . . . از این قبیل مطالب بسیار
است که بمجلدات بحار الانوار و کتاب سفینه البحار محکمت
قوی مراجعه شود .

ارباب طریقت که خود را اهل باطن و صاحب ولایت الهیه
میشمارند اصطلاحات و قوانین و شعائر خاصی دارند از قبیل
خرقه و حلقات ذکر و ذکر خفی و جلی و سنگ قناعت و کفند
وحدت و خار عشق و نشستن بهیکل توحید که دستها را از
دو طرف بر زمین گذارند و زانوها را تا کرده بکمر دستها
بر سرینجه های پا می نشینند و زانوها را بسینه می چسبانند
و کلمه الله را بطرز خاصی از ریه راست شروع کرده و از ریه
چپ خاتمه میدهند و انجام آن بسیار مشکل است و این
نوعی از ذکر آنان محسوبست و سماع و مجالس طرب نیز
از شئون خاصه آنان در عبادتست و شرحی مفصل در کتاب
احیاء علوم الدین حجه الاسلام محمد غزالی در باره ذکر
و سماع و امثالها مذکور است و از جهت سلسله طریقت نیز
بچند فرقه منقسم اند که معروفترین سلسله آنان سلسله های
ایست که منتهی به معروف گرخی میشود و این سلسله

معروف بچهارده شعبه منقسم شده است از قبیل سلسله
شهروردی و سلسله مولوی و نوربخشی و صفوی و نعمت اللہی
و سلسله ذہبی که خود بدو شعبه منقسم است و سلسله
یکناش و رفاعی و نقشبندی و سلسله پیرجمالی و قونی
و قادری و سلسله پیر حاجات خواجه عبد الله انصاری و غیرهم
که تا امروز در بین مشرق و شیمه این طرق مختلفه شمسرت
دارند و جمعی خود را بهر یک نسبت میدهند و سلسله
نعمت الہی نیز در ایران بچندین شعبه منقسم شده و کُل
جزیب با اندریم فرج و از جمله ملا سلطان و سلسله صنی
علی شادی است که در این اواخر بمشائی معروف است و همه
مدعی ولایت و امام باسرار قیامتند و برای تفصیل حال بکتاب
راحماء السائرین غزالی و کتاب طرائق الحقایق نایب الصدور و کشف
المحجوبین مکتوبی و منازل السائرين و تاریخ تصوف و کتب
فایده فنی سہزوری و غیره مراجعه فرمائید .

شرح قصص الحکم قیصری نیز جاری تحقیقات صوفیه
است بعضی نیز در رد صوفیه مطالبی نوشته اند مانند
مزحوم مجلسی در بحار الانوار و سایر کتب خود و مانند
ملا احمد مقدس اردبیلی در کتاب حدیقه الشیمه و علامه
برقمی در کتاب ریز بر صوفیه و شیخ احمد احساسی در کتب
خود بسیار صوفیه را مورد تحقیر و اهانت قرار داده و صوفی

الدین را مُعَبِّت الدین و مُحَسِّن را مُسَبِّح و صَدْرًا را ظَهْرًا
نامیده است و در این اواخر مرحوم ملا عباسعلی گیوان قزوینی
که خود از مریدان مرحوم حاجی ملا سلطان علی گناهای بود
چند کتاب بر ربر آنان نگاشته و از آن جمله رساله ای موسوم
رازگشا حاوی مطالب عجیبه است .

بزرگان ارباب طریقت و صوفیه کتب معتبره تألیف کرده اند مانند
لَمَعَاتِ عِرَاقِی که مولانا عبدالرحمن جامی شرحی بنام اَشْمَعَةُ
اللَمَعَاتِ بر آن نوشته و آن را بنام امیر علی شیر نوائی مهیبا
ساخته است سال ۸۸۶ هـ ق و در آخر آن کتاب گوید :

بِمَعَانِمِ هَسْتِی اسْتِ جَامِسِ اسْمِیْرِ

مَحَسِّنِ اللّٰهِ اَنْسَارِ اَشْرَامِهِ

بمستوبد این نسخه توفیق یافت

مُقَرَّرًا بِزَلَّاتِ اَقْدَامِهِ

وَ اِنْ قَالَ اَتَمَّتْهُ قَدِّ هَسَدِی

بِمَا قَالَ تَارِیخِ اِتْمَامِهِ

مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی نیز بمنزله دائره المعارف
تصوف و عرفان است که شیخ بهائی عاملی در تعریف آن
کتاب فرموده :

من نمی گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب

برای اطلاع کامل از سلسله ها و خرقة ها و اصطلاحات
مخصوصه میتوان به طرائق الحقایق نایب الصدر مراجعه
کرد .

هاری مسئله ولایت که جمالقدم در کتاب ایقان اشاره فرموده اند
راجع به ولایت مطلقه الهیه است که ارباب دعاوی آن را همسند
ها برای خود دستاویزی قرار دادند و مدعی مقامات شدند
و شرح آن را مرحوم ابوالفضایل در کتاب الفرائد در ضمن
شرح انشعاب مذاهب در دین اسلام بیان فرموده اند که
چگونه خود را حجت عصر و زمان و دارای ولایت و نقطه
علم غیب میدانند و مولوی در مثنوی باین معنی اشاره کرده
که فرموده :

پس بهر گوری وای شی قائم است

آزمایش تا قیامت دائم است

هر کرا خلقت نکو نیکش شمیر

خواه از نسل علی یا از عمر . . الخ

جمالقدم جل جلاله برای جلب انظار عباد بحقیقت حال
در کتاب اقدس فرموده اند " اِیَاكُمْ اَنْ تَحْجِبُكُمْ ذِکْرُ النَّبِیِّ
عَنْ هَذَا النَّهْلِ الْعَظْمِ اَوْ الْوِلَایَةِ عَنْ وِلَایَةِ الْمُهَمِّدِ الْقَیُّوْمِ " ^{ص ۱۱۱}
میفرماید بذکر ولایت و ادعای مدعیان این مقام از عرفان
مظهر ولایت الله الکیبری محجوب نشوید و بذکر نبی و خاتم

النَّبِيِّينَ مِنْ إِيْمَانٍ بِحَضْرَتِ نَبَاٍ اعْظَمُ خُودٍ رَا مَحْرُومٍ مَسَا زِينَةً
 وَ دَر لُوحِي هَمَّ كِه حَضْرَتِ عِبْدَالِهِيَا مِيْفَرْمَايَنْد بَايِن مَضْمُون
 كِه قَبْلُ از اَلْفِ سَنَه هَر كَس مَدْعِي هَر مَقَامِي بَاشَد از رَسَالَت
 وَ نَبُوتِ حَتِي مَقَامِ وَايْتِ آن اَدْعَا از دَرَجَهٗ اَعْتِبَارُ سَا قَطِ اسْبَحْت
 مَقْصُودِ از وَايْتِ هَمِيْنِ مَقَامِ وَايْتِ اسْتِ كِه صُوفِيَهٗ وِعِرْفَانِ مَدْعِي
 آن هَسْتَنْد وَ خُودِ رَا بَاسْمِ وُلِي در هَر عَصْرُ فَرِيْدِ شَاخِصِ
 مِي شَا رَنْد وَ وَا جِبُ الا طَاعَهٗ مِي دَا نَنْد سُبْحَانَ اللّٰهِ مَدْعِيَانِ
 مَقَامَاتُ چِه حَجَابِهَا بِيْنِ خَلْقِ وِعِرْفَانِ خَالِقِ بَا هَوَا خُودِ
 اِي جَاد كُردِه اَنْد وُلِي جَمَالِ قَدَمِ جَلِ جَلَالِهٖ جَمِيْعِ آن حَجَبَاتِ
 رَا بَا صَبْحِ اَقْتِدَارِ خُرْقِ فَرْمُودِ وَ غِيْرُومِ كَثِيْفَهٗ رَا بِيْدِ اَقْتِدَادِ
 مَنقُشِ سَاخْت فَلَهُ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّةُ .

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي

شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ

رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ سَرِفٌ مُرْتَابٌ

این آیه قرآن است و در سوره مؤمن نازل شده است

و مضمون آنست که خطاب به اهل کتاب میفرماید حضرت یوسف
 در زمانهای گذشته و پیش از من با دلائل و بیّنات از طرف
 خداوند در میان شما ظاهر شد و شما در حقانیت و صدق
 ادعای او پیوسته در شك و شبهه بودید و چون یوسف از جهان
 رفت گفتید که هرگز بعد از او پیغمبری دیگر از طرف خدا
 مبعوث نخواهد شد و اینك هم بهمان بهانه خود را از ایمان
 باین ظهور که از طرف خدا ظاهر شده محروم مینمائید
 و آیات و بیّنات مرا انکار میکنید و میگوئید که چون هرگز
 بعد از یوسف رسولی نخواهد آمد ما دعوت تورا نمی پذیریم
 ولی این محرومیت شما از توجه بخدا و قبول شریعت الهیه
 بعلمت اعمال زشت خود شماست زیرا خداوند جزای هر عمل
 را میدهد و اشخاص را که اسراف کنند و دارای شك و شبهه
 باشند البته هدایت نخواهد فرمود و همان اسراف و شك
 و ریب آنان سبب اصلی و علت واقعی ضلالت و گمراهی
 آنان خواهد بود .

وَلَكِنْ لَا يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

در ایقان شریف میفرمایند قوله الاحلی " جميع امور
 واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او (قرآن)

ظاهر و مکشوف ادراک مینماید حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان و اعراض و اغراض ملت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کلیه را در ارض معلوم و مخصوص " انتهی مقصود از ارض معلوم مدینه الله بغداد است که شرح آن در ذیل " سکون و استقرار " و در ذیل " دارالسلام " و غیره نوشته شده است میفرمایند همه این وقایع از جزئی و کلی با اشاره در قرآن مجید نازل شده و لکن جز اولوالاخبار کس دیگری نمیتواند باین رموز و اسرار مستوره مذکوره در قرآن پی ببرد .

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بِهِمْ كَمَا لَهُمْ بَعْلَمُونَ وَيَسْأَلُونَ

كَمَا نَسُوا الْقَائِدَ فِي آيَاتِهِ

این آیه مبارکه از قلم و لسان جمالقدم جل جلاله جاری شده و خلاصه مفهوم آن بفارسی اینست که میفرمایند خداوند با مردم همانطور رفتار میفرماید و به آنها همانطور مکافات میدهد که اعمال آنان اقتضا کند و چون مردم خدا

را فراموش کنند خداوند هم آنان را فراموش میفرماید و چون خدا را در ایام ظهورش نشناختند خداوند بآنها نظر لطف ندارد ، رفتار خداوند با کافران دوران قبل چنین بود و با آن نفوس که آیات الهیه را انکار کنند نیز رفتارش بر همین گونه است که با منکرین ایام قبل بوده است .

وَلَكِنَّ يُؤَخِّرُ ذَلِكَ إِلَى مِيقَاتٍ مَّحْلُومٍ

این بیان جمالقدم جل کبریائه است در ایقان شریف شرحی مفصل در باره معنی قیامت و رجعت و ختم و بدت میفرمایند و از هر طریق استدلال مینمایند و بافصح بیسان حقایق معانی از قلم حضرت رحمن جاری میشود و سپس از مطالب مزبوره میفرمایند که قرآن مجید خداوند را یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ معرفی کرده و فرموده که خداوند در افعال و اراده خود مسئول احدی نیست لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ و با اینهمه تصریحات ملت فرقان از جمیع این آیات مبارکه چشم پوشیده اند و مظهر امرالله را که باراده الهیه قیام فرموده تکذیب کرده اند و به فعل و اراده خداوند اعتراض مینمایند بعد از این مطلب میفرمایند قوله تعالی " قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمتها بی قدره سبقت

نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم مینمود **وَلَكِنْ يُوَخِّئُكُمْ**
ذَلِكَ الَّيْمَاتِ مَعْلُومٌ . انتهى

مضمون آنکه خداوند نظر بحکمتهای مکنونه جزای اعمال عباد
را بتأخیر افکنده تا روز مقرر برسد و هرکس بجزای عمل خویش
ناائل گردد در الواح مبارکه نازل از قلم جمال اقدس کبری
در این خصوص مطالب بسیار نازل شده از جمله در کلمات
مکنونه فرموده اند **قوله تعالی** " ای اهل ارض بر راستی بدانید
که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از مقاب
گدان مهربد که آنچه را مرتکب شده اید از نظر معوضه قسم
بجعالم که در الواح زهرجسدی از قلم جلی جمیع این اعمال
شما ثبت گشته . . . ای عاصیان بر دباری من شما را جگری
نوده و صبر من شما را بختگمیت آورده که در سبیل هسای
مهلک خطرناک هر مرا کبر نام نفسی بی باک میرانید گویا
قافل شمرده اید و یا بی خبر انگاشته اید . . . " و نیز
در یکی از الواح پاریسیان نازل شده است **قوله تعالی**
" بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید
تا بگذرد و بشما آسیب نرساند " انتهى و در لوح صدر
ایران میرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی نیز میفرمایند
که ارض آرام نگردد مگر بندای اُسکُنِ وَلَكِنْ در القای کلمه تأخیر
گشت لِاجْلِ جزای اعمال . . . و از این قبیل بسیار در الواح

نازل شده است .

وَلَنْ يَفُوزَ بِنَاثِرِ اللَّهِ ...

این بیان مبارک جمال اقدس کبریاست که پس از تشریح
قیامت و بعثت و حشر و نشر و موت و حیات و ذکر معانی
حقیقی آنها میفرمایند **وَلَنْ يَفُوزَ بِنَاثِرِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ**
أَقْبَلُوا إِلَيْهِ وَأَعْرَضُوا عَنْ مَظَاهِرِ الشَّيْطَانِ وَكَذَلِكَ أَثَبَتَ اللَّهُ
حُكْمَ الْيَوْمِ مِنْ قَلَمِ الْعِزَّةِ عَلَى لَوْحٍ كَانَ خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزَّةِ
مَكُونًا .

مضمون آنکه میفرماید بحقیقت آثار الهیه هرگز کسی بی نبرد
مگر آنکه بحق تعالی اقبال نماید و از مظاهر شیطان و پیشوایان
فاسد و ریاکار اعراض کند خداوند در ضمن تعالیم راجع
به امروز چنین حکم فرموده و حکم امروز را با کَلِكِ عزت و اقتدار
بر لوح مبارکی مرقوم فرموده که در پس سراپرده های عزت
مستور و مکنون است .

.....

وَلَوْ زَلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ لَمَسُوهُ بَأْيَدِهِمْ

لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره الانعام نازل شده است مشرکین و مخالفان اسلام از حضرت رسول ص خوار عادات میخواستند و انتظار داشتند که آنچه را میگویند حق تعالی بی چون و چرا خواسته های آنان را ظاهر فرماید خداوند میفرماید که این مشرکین و مخالفان مردوسی بهانه جو هستند و اگر چه بظاهر میگویند که اگر فلان امر ظاهر شود ما مومن میشویم ولی در حقیقت دروغ میگویند و اگر خدا آنچه را میخواهند آشکار کند هرگز مومن نمیشوند و آن موضوع را به سحر و جادو نسبت میدهند و میفرمایند اگر ما بر تو ای رسول الله کتابی از آسمان بفرستیم که آیات و بیانات آن کتاب روی کاغذ نوشته شده باشد و مشرکین آن را بتوانند با دست خود لمس کنند باز هم مومن نمیشوند و میگویند این کتابی که ما می بینیم و لمس میکنیم حقیقت ندارد بلکه سحر و شعبده است و بنظر ما چنین میرسد .

همیشه مردم بهانه جو این حرفها را میزنند و بقول مرحوم نعیم اصفهانی :

هیچ مومن نشد بهیچ زمان

آنکه در دین بهانه می جوید

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِمَا صِرًا

دَابَّةً وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره الفاطر نازل شده است میفرماید که اگر خداوند بخواهد که جزای اعمال مردم را در این دنیا بدهد همانا هیچ کس در روی زمین باقی نمی ماند و همه مردم بجزای اعمال زشت و مجازات گناهان خود میرسند و جنبنده ای در روی زمین باقی نمی ماند و لکن خداوند جزای اعمال آنان را تا روز مُعین و وقت و زمان مُقدری بتأخیر می اندازد .
جمال اقدس ابهی در ایقان پس از تشریح معانی رجعت و قیامت و بدو و ختم میفرمایند که مُسلمین میگویند ما قرآن را قبول داریم و لکن عندَ التحقیق معلوم میشود که آنچه

را از قرآن بَصْرَه و صلاح خود می بینند قبول میکنند و آنچه را مخالف نفس خود می یابند منکر میشوند " اَفْتَوْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ " میفرمایند مثلاً در قرآن ذکر خاتم النبیین شده و مسلمین چون این آیه را مطابق نظر خود می بینند بآن متمسک میشوند و استدلال میکنند ولی چون آیات مبارکه مُشعر بر لقا^۱ الله را در قرآن مجید می بینند در صدر تاویل آن آیات مطابق احوال خود بر میآیند و به مدلول صریح آیات لقا^۱ الله اعتنائی نمیکنند و فرموده^۲ هیکل مبارک در ایقان شریف در این مقام " با جمیع این مطالب ثابت و بیانات واضح^۳ من حیث لا یَشعُر بِذِکْرِ خَتْمِ تَمَسُّکِ جسته اند و از موجدِ ختم و بد^۴ در یوم لقای او بالمره محتجب مانده اند " و بعد از این آیه را ذکر فرموده اند وَ لَوْ یُؤْخَذُ اللَّهُ النَّاسُ بِمَا كَسَبُوا . . . الخ

و مقصود آنست که حجت^۵ الهیه بر خلق کامل شده و در وقت معینی و آجل^۶ مسمی البته بجزای اعمال خود خواهند رسید .

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ . . .

این آیه در سوره القمر قرآن مجید نازل شده ، مضمون آنست که امرالله دارای حقیقت^۷ واحده است و تعدد قهول

نمیکند یعنی حقیقت^۸ شرایع امرالله در هر ظهور یکی است و اساس^۹ جمیع ادیان واحد است منتهی^{۱۰} فروع احکام باقتضای هر زمان فرق میکند و از این جهت است که در سوره شوری خطاب به مسلمین میفرماید که این شریعت^{۱۱} اسلامیه که بواسطه رسول الله بشما داده ایم همان است که از قبیل به حضرت نوح و ابراهیم و سایر انبیا عطا فرمودیم " شَكَرَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّيْ بِهٖ نُوحًا " و بدیهی است که مقصود^{۱۲} اصل و اساس امرالله است و گرنه فروع احکام شریعت رسول الله با فروع شرایع نوح و ابراهیم و غیرهما فرق دارد جمال کبریا در ایقان شریف در مبحث اثبات وحدت^{۱۳} مظاهر مقدسه من حیث الحقیقه^{۱۴} باین آیه قرآنیه استشهاد فرموده اند و بعد از ذکر آیه و مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ میفرمایند قوله تعالی " و چون امر^{۱۵} واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند " انتهى

پس واضح شد که سلاطین عالم امر که قائم مقام حق تعالی در عالم امر و خلق هستند هم من حیث الحقیقه و هم من حیث الامر واحدند و هر يك از آنها بمنزله همه است و از این جهت معنی حقیقی رجعت و قیامت و حشر و نشر واضح و آشکار میگردد .

برای تفصیل به اصل کتاب ایقان مراجعه شود . در نیسل " رجعت " هم در این کتاب مراجعه فرمائید .

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ

الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ

این آیه در سوره البقره قرآن نازل شده و مضمون آنکه خداوند بحضرت رسول و امت اسلام علت اصلیه تبدیل قبله را بیان میفرماید بشرحی که بعضی از مفسرین گفته اند مقصود از قبله الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا كعبه است و خداوند بجهت امتحان و آزمایش عباد و تفریق بین منافق و مؤمن حقیقی بسو که قبله را برای مسلمین از بیت المقدس به کعبه معظمه تبدیل فرمود تا آشکار شود که چه کسی به رسول الله ایمان حقیقی دارد و از هر جهت مطیع اوامر است و چه کسی با مشاهده تبدیل حکمی از احکام اسلام بیرون میرود و بدوره جاهلیت بر میگردد و بعضی هم مقصود از قبله الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا را بیت المقدس دانند ، مرحوم سید احمد خان هندی در تفسیر خود در ذیل این آیه شریفه شرحی بسیار جالب نوشته که از ترجمه فارسی آن تفسیر که توسط مرحوم فقیر داعی گیلانی بعمل آمده مورد بحث عیناً نقل میشود قوله : . . . وقتی که از مکه بمدینه هجرت فرمودند در آنجا عده یهود خیلی زیاد

بودند و نماز آنها هم تقریباً همانند نماز مسلمانان بوده است . . . الی قوله بطرف بیت المقدس متوجه شدن و نماز کردن بک حکمت عمده اش این بوده است که از میان مشرکین آنهایی که منافق بوده اند از مومنین اصلی تمیز پیدا کنند و اشاره بدینمعنی است که خدای تعالی فرموده است وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ و این قبله را که اکنون بر آن روی داری قرار ندادیم مگر برای آنکه بدانیم از هم جدا کنیم آنکس را که پیروی پیغمبر میکند از آن کس که بعقب بر میگردد ، در مدینه و نواحی و اطراف آن یهود بکثرت بودند و آنها هم رغبتی از خود بطرف اسلام ظاهر نمودند چنانکه چند نفر اسلام را از دل بر حق دانسته و بسیاری هم منافقانه با مسلمین شرکت جسته و خود را مسلمان قلم میدادند ولی در باطن منافق بودند پس برای تمیز بین منافقین ، مشرکین با مومنین اصلی ضرورتی که پیش آمده بود همان ضرورت برای تمیز دادن بین منافقین یهود با مومنین واقعی آنها را اینجا پیش آمد شما میدانید که هر کس میتواند برای ظاهر سازی مذهب دیگری را که بر حق نمیداند در مسائل جزئی بطور منافقانه شرکت کند و از آن بطور تظاهر پیروی نماید لکن در امری که عمده است و تعلق و ارتباط خاصی به

بهدادت دارد تا این حد که برای خارج شدن از مذهب و ورود در مذهب دیگر ممیز و علامت و نشانه شناخته میشود البته از ادای آن بطور منافقانه نفرت کرده و از آن طبعاً اجتناب میورزد و تا وقتی که آن مذهب را قلباً قبول نداشته باشد نخواهد آن را ادا کرد بدین جهت برای آن حضرت این خاطره پیدا شد که سَمْتِ قِبَلِهِ را تغییر دهد در اینجا وحی آمد که سَمْتِ قِبَلِهِ را بطرف کعبه تبدیل کن چنانکه خدای تعالی بدین معنی اشاره کرده میفرماید قَدْ نَرَى تَقَلُّبُكَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاوَاتِ لَتَذْكُرَنَّكَ قِبَلَهُ تَرْضَاهَا قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ معنی آنست که گاهی گردانیدن روی تو را بطرف آسمان می بینم و هر آینه تو را به قبله ای که میخواستی و خشنود بودی متوجه ساختم پس بگردان رویت را بطرف مسجد الحرام از این اقدام بین منافقین یهود و مومنین حقیقی آنها تمیز حاصل شد و این امریکه ممیزی قرار گرفت چنانکه آن حضرت فرمود مَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا فَهُوَ مُسْلِمٌ یعنی هر کس بطرف قبله ما نماز گزارد پس او مسلمان است و آن در حقیقت همینطور هم بوده است چه وقتی که یک نفر یهودی از روی حقیقت مسلمان نشده بود جرئت نمیکرد که بیت المقدس را گذاشته بطرف کعبه نماز کند . . . انتہی

بشرحی که ذکر شد مفسرین در تفسیر "وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي

كُنْتَ عَلَيْهَا " اختلاف دارند که آیا مقصود کعبه است یا بیت المقدس و هر یک سخنی فرموده اند و نقلِ تفصیلِ اقوال در این مقام زائد است و طالبین می توانند به تفسیر ابوالفتح رازی و منهج الصادقین و تفسیر صافی و مجمع البیان و غیره مراجعه فرمایند .

علامه ابوالفتح رازی در ذیل آیه "وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي .." گوید قوله ره :

"ظاهر آیه آن است که ما قبله برای آن برگردانیدیم تا بدانیم که کیست که تبع تو خواهد بود از آن و که خواهد برگشتن یعنی تا فرق بدانیم میان دوست و دشمن و منافق و موافق ."

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره انفال نازل شده است و نسبت تیر انداختن را خداوند در این آیه بذات مقدس خود یعنی "الله" که عَظَمُ است برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه داده است با آنکه بر حسب ظاهر آن تیر را حضرت رسول ص افکندند و این از جهت آن است که مظاهر مقدسه الهیه دارای دو مقام هستند یکی مقام

عبودیت و بشریت که دارای اخلاق و کیفیات مخصوصه و حدود معینه هستند و دیگری مقام مظهریت که در این مقام قائم مقام ذات حق هستند در عوالم امر و خلق و جمال قدم جل جلاله در کتاب ایقان در ضمن تشریح جنبه مظهریت به آیه مبارکه عنوان استدلال فرموده اند بقوله تعالی :

" اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انی انا الله حق است و ریبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که به ظهور صفات و اسما ایشان ظهور الله و اسم الله و صفت الله در ارض ظاهر این است که میفرماید و ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی . " انتهى

علمای اسلام در تفسیر این آیه و شأن نزول آن اختلاف کرده بعضی گویند در واقعه خیبر نازل شد که حضرت رسول الله ص تیری بجانب قلعه خیبر انداختند و آن تیر بر بدن لبايه بن حقیق آمد که بر بستر خود خوابیده بود و این آیه نازل شد که " ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی " و بعضی هم نزول این آیه را در واقعه بدر گفته اند و بعضی گویند که چون در روز واقعه احد حضرت رسول ص اهی بن خلف جحمی را زخم زدند و او بمراد این آیه نازل شد و اما اهل حقیقت و صاحبان نظر از مسلمین در باره این آیه لطائف گفزار دارند در تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی در ذیل

این آیه بعد از ذکر روایات مختلفه در باره شأن نزول این آیه چنین فرموده قوله :

" ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق در کلام ظفر انجام و ما رمیت از رمیت سخنان گفته اند و از جمله صاحب تأویلات فرموده که حق تعالی راه نمود صحابه را بفنای احوال در سلب اعمال ایشان و اثبات آن برای خود که فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت در مقام بقاء بالحق بود فعل را از او سلب کرد که و ما رمیت و آن را نسبت داده او که از رمیت آنگاه اسناد کرد آن را بخود که و لکن الله رمی تا فاده معنی تفصیل کند فیکون الزامی محمد لا بنفسه و در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت پناه سبب بود در زمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس ازاله سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه به حسب عین و گویند که بنا بر کمال حال مصطفوی و عزت استغراق نبوی در حالت فنا نسبت به همه انبیاء و اولیاء نسبت فعل را از او رفع کرد هر چند نشانه فعل وی بود حیث قال از رمیت . . . الخ . انتهى
پرای تفصیل حال و شأن نزول آیه مزبوره به تفاسیر اسلام مراجعه شود .

نیست مگر ذات پاک خداوندی که عالم امر و عالم خلق در قبضه قدرت اوست و كُلُّ بِأَمْرِهِ يَنْطِقُونَ یعنی همه مظاهر مقدسه به امر و فرمان او ناطقند و مِن آسْرَارِ الرُّوحِ يَتَكَلَّمُونَ و همه مریدان عالم بشری از اسرار روح مطلع میشوند و رموز مستوره را بیان می نمایند و آنچه را خداوند بفرماید بمردم ابلاغ می کنند بعد از نزول ایقان مبارک طولی نکشید که مشیت الله بسر کشف اسرار روح تعلق گرفت و اراده الهیه بر ظهور الطاف و عنایات ربانیه قرار گرفت سنین مهلت بسر آمد و حسی قیوم پرده از رخسار برداشت ، گل حمراء شکفت در گلشن

بلیلان دیده شما روشن

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ

این آیه مبارکه در سوره آل عمران قرآن مجید نازل شده است و تمام آن آیه این است قوله تعالى : " هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ "

وَمَا مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ ...

جمال قدم جل جلاله پس از آنکه شرح مبسوطی در باره معانی رموز و اسرار الهیه ذکر فرموده اند و به این نکته اشاره کرده اند که در بیانات الهیه برای همه کس از عارف و عامی و عالی و دانی نصیب و بهره هست و الحان مختلفه آیات و بیانات الهیه بطوری است که برای هر کس استفاده از آن میسر است بعد از این ها می فرمایند که غیر از آنچه ذکر کردم اسرار و رموز و بیانات عالیه دیگر نیز موجود است که اظهار آن منوط به مشیت الهی و اراده حی قدیر است و می فرمایند قوله تعالی :

" تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرضه قدم گذارند . " بعد میفرمایند " وَمَا مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ " هیچ امری در عالم تحقق پیدا نمی کند مگر پس از اذن خداوند و " مَا مِنْ قُدْرَةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ " هیچ قدرتی در عالم نمی تواند مؤثر شود مگر آنکه مستقیم از حول و قدرت و توانائی خداوند باشد " وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ " و هیچ معبودی

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ .

معنی این آیه را به فارسی ملا فتح الله کاشی در تفسیر خود موسوم به منهج الصادقین چنین آورده هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ . اوست کسی که فرو فرستاد بر تو قرآن را " وَمِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ " بعضی از آن کتاب نشانه هائی است که محکم و متقن است یعنی آیتهای آن مفصل و مهین است که در لفظ و معنی آن هیچ اشکالی نیست و محفوظ است از اجمال هُنَّ آن آیات مُحْكَمَاتٌ أُمُّ الْكِتَابِ أَصْلٌ وَمُعْظَمُ الْقُرْآنِ اسْت . . . وَأَخْرَجَ مُتَشَابِهَاتٌ وَأَيْتُهُاى دِيْگَر مَانْدَنْد بِيْگَدِيْگَر وَمُحْتَمِلِ مَعَانِسِيْ متعدده که مُتَضَخ نیست مقصود از آن . . . فَأَمَّا الَّذِينَ فِي سِنِّ قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ . اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی و تباهی است با شك در سخن الهی قِيَّتْ بِمِسُونِ مَا تَشَابَهَتْ مِنْهُ هُنَّ پيروي مي کنند آن چیزی را که متشابه و معنی آن مشکل است از کتاب . . . "إِبْتِغَاءَ الْيُسْتَنَاءِ" بجهت طلب کردن فتنه که ضلالت است و آن یا شرک است و یا تکذیب قرآن و یا تلبیس و تشکیک بر جهان . . . "وَأِبْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ" و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تأویل آن بر وفق مُدْعَى مُتَعْنَايِ خود . . . "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ" و نمی داند تأویل آنچه متشابه است . . . "إِلَّا اللَّهُ" مگر

خدای که آن را فرو فرستاده . . . "وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ عطف است بر الله و معنی آن است که تأویل متشابه را نمیدانند مگر خدا و کسانی که ثابت قدمانند در دانش و متمکن در بینش که علمای اهل ایمانند " يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ . . . " میگویند علمای راسخ در علوم که ما تصدیق کننده ایم به متشابه کلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه مُحْكَمَاتٌ و متشابهات از نزد پروردگار ماست و ما یذکر و یاد نکنند یا پند نپذیرند "إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ" مگر خداوندان عقول صافیه . . . انتهی

پس از آنکه به ترجمه فارسی آیه مبارکه اطلاع حاصل شد درباره تشریح این آیه مبارکه مطلبی چند را از تحقیق علمای اسلام درباره این آیه اقتباس می کنم و می نگارم زیرا دانستن آن مطالب بسیار لازم است و برای فهم مقصود الهی در مواضع مختلفه ایقان شریف مورد لزوم و احتیاج است مطالبی را که می خواهم ذکر کنم از این قرار است :

۱ - معنی تفسیر و تأویل .

۲ - معنی محکم و متشابه .

۳ - مقصود از راسخون در علم .

و در ضمن به مطالب دیگر هم به اقتضای محل و مقام اشاره خواهد شد .

حال بپردازیم بشرح مطلب اول یعنی فرق بین تفسیر و تأویل

در مقدمه تفسیر منهج الصادقین مذکور است که تفسیر در لغت
 بمعنی روشن کردن و هویدا ساختن چیزی است و در اصطلاح
 عبارت است از واضح ساختن و مکشوف نمودن مراد حق تعالی
 در آیات کلام مجید و تأویل در لغت بمعنی بازگردانیدن
 و راست نمودن چیزی است و نیز بر مال و فرجام و نتیجه سخن
 و حدیث علماً یا عملاً اطلاق میشود و آنچه در قرآن مجید
 از قبیل تاویل الاحادیث (سوره یوسف) و تاویل ما لکم
 تستطیع علیه صبراً (سوره کهف) و امثال آن نازل شده
 همین معنی لغوی منظور است و اما تاویل در اصطلاح
 عبارت است از بازگردانیدن کلام الهی از معنی لغوی ظاهری
 بمعنی و مقصودی که مورد احتمال است، مثلاً در این آیه
 قرآن سوره آل عمران که میفرماید: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا كُفُّوا عَنَّا
 إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ . . .** کلمه ناس در لغت بمعنی مردم
 است و مفهومش عام است و لکن حضرت امام محمدر باقر و امام
 جعفر صادق ع کلمه ناس اول را از عمومیت خارج فرموده و معنی
 خاص بدان داده و فرموده اند که مراد از **قَالَ كُفُّوا عَنَّا**
 شخیر معینی است موسوم به نعیم بن مسعود اشجعی و نیز
 در باره آیه **فَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكُمْ** که در سوره محمد ص در قرآن
 وارد شده ضمیر **لَذُنُوبِكُمْ** در ظاهر راجع بر رسول الله و خطاب
 بآن حضرت است و لکن ائمه آن را تاویل فرموده اند کسه

مقصود از **لَذُنُوبِكُمْ** همانا **لَذُنُوبِ أُمَّتِكُمْ** است، بهر حال امثال
 این مواضع را تاویل نامند.
 مطلب دوم در محکم و متشابه است - محکم در لغت استوار
 و محکم را گویند و متشابه چیزی را گویند که بدیگری مشابه
 باشد بطوری که نتوان میان آن دو چیز باسانی تمییز داد
 چنانکه قوم موسی ع در **قَضِيهٔ** مقتول که در سوره بقره قرآن ذکر
 آن نازل شده گفتند **إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا** یعنی تشخیص
 دادن گاو و مورد نظر که خدا فرموده همانا برای ما مشکل شده
 است اینها معانی لغوی محکم و متشابه بود اما معنی
 اصطلاحی محکم آنست که دلالت لفظ بر معنی و مقصود مورد
 نظر واضح و آشکار باشد و متشابه در اصطلاح خلاف محکم
 است که نتوان معنی منظور را باسانی استخراج نمود.
 شیخ طوسی ره در مقدمه تفسیر خود بنام تبیان در باره محکم
 و متشابه میفرماید **"المُحَكَّمُ مَا أَنْبَأَ لَفْظُهُ عَن مَعْنَاهُ مِنْ غَيْرِ
 اعْتِبَارِ أَمْرٍ يَنْضَمُ إِلَيْهِ سَوَاءٌ كَانَ اللَّفْظُ لُغَوِيًّا أَوْ عَرْفِيًّا وَلَا يَحْتَاجُ
 إِلَى ضَرْوٍ مِنَ التَّأْوِيلِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا
 إِلَّا وُسْعَهَا وَقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ . . . وَالْمُتَشَابِهُ
 مَا كَانَ الْمُرَادُ بِهِ لَا يَعْرِفُ بظَاهِرِهِ بَلْ يَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ وَذَلِكَ
 مَا كَانَ مُحْتَمَلًا لِأَمْرٍ كَثِيرٍ أَوْ أَمْرَيْنِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْجَمِيعُ
 مُرَادًا فَإِنَّهُ مِنْ بَابِ الْمُتَشَابِهِ وَإِنَّمَا سُمِّيَ مُتَشَابِهًا لِاشْتِبَاهِ**

المراد منه بما ليس بمراد وذلك نحو قوله تعالى "يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله" وقوله تعالى "والسماوات مطويات بيمينه" . . . ونظائر ذلك من الآي التي المراد منها غير ظاهرها .

خلاصه مقصود آنست که میفرماید محکم آنست که وقتی مورد دقت و مطالعه قرار بگیرد معنی و مقصود اصلی از الفاظ آن در نهایت آسانی و سادگی آشکار شود و محتاج به تکلیف نباشد مثلاً این آیه که فرموده "لا يكلف الله نفساً الا وسعها" مقصود و منظور برای شخص آشکار است و در فهم معنی ابداء دچار اشکال نمیشود و معنی آنست که خداوند فوق طاقت مردم بآنان چیزی را تکلیف نمی فرماید و امثال آن مانند آیه "قل هو الله احد . . ." اما متشابه آنست که از لفظ چند معنی بنظر برسد و مشتبه شود که مقصود گوینده کدام يك از معانی است و در تشخیص مقصود اصلی احتیاج پدید شود که آن لفظ را منضم بچیز دیگر نمایند و راه دیگری غیر از معنی ظاهری برای درک مقصود در پیش گیرند ، مثلاً در قرآن مجید فرموده است که گناهکاران در روز قیامت میگویند "يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله" : یعنی وای بر من از آنچه که در پهلوی خدا زیاده روی کردم . در اینجا کلمه جنب معنی لغوی آن منظور نیست زیرا خداوند جسم نیست

و بشر نیست که دارای پهلوی باشد و لازم است که بقراینی کلمه جنب از معنی لغوی خود بیرون آید و بمعنی مناسب حال حمل شود . و نیز فرموده "والسماوات مطويات بيمينه" یعنی خداوند آسمانها را با دست راست خود بهم میپیچسد البته کلمه یمین در اینجا از متشابهات است و غیر از کلمه دست راست معانی دیگر هم دارد که باید بتناسب مقام برای تشریح مقصود این آیه بنا آورده یعنی میگوئیم خداوند آسمانها را بقدرت خود در هم پیچسد در اینجا کلمه یمین از معنی لغوی خود بیرون رفت و بمعنی دیگری مناسب مقام در آمد و این در وقتی است که لفظ مورد نظر دارای چند معنی باشد که فقط یکی از آن معانی مقصود باشد و بدیهی است که نمیتوان در موضع واحد همه معانی مختلفه ای را که لفظ متشابه بر آنها دلالت دارد مقصود گوینده دانست و فقط یکی از آن معانی مقصود شخص متکلم بوده که باید بقرینه آن را استخراج کرد .

اما مقصود از راسخون در علم در تفسیر منهج الصادقین فرموده است :

. . . معنی آنست که تاویل متشابه را نمیداند مگر خداوند کسانی که ثابت قدم مانند در دانش و متمکن در بینش کسه علمای اهل ایمانند در این مبحث باید بدو مسئله توجه

داشت .

مسئله اول موضوع آنست که آیا راسخون در علم عطف بر الله است باین معنی که تاویل آیات متشابه را هم خداوند میداند و هم راسخون در علم میدانند ؟ یا آنکه راسخون در علم جمله مستقله است و مبتدا است و یقولون خبر آنست و در این صورت راسخون در علم بتاویل متشابهات آگاه نیستند و تاویل فقط مخصوص خداوند است ؟

در این باره بین علما و مفسرین اختلاف نظر بسیار است و اهل سنت و جماعت و علمای شیعه امامیه را هر کدام عقیده است سجاوندی که از مفسرین و علمای قرائت است میگوید تسلاوت کننده این آیه " لا یعلم تاویله الا الله " باید در همین جا وقف کند یعنی اندکی صبر کند زیرا جمله تمام است و بمسند از وقف و مکث و الراسخون فی العلم یقولون . . . را تلاوت کند تا راسخون در علم که بعد از لا یعلم تاویله الا الله ذکر شده اند داخل در دانستن تاویل نگردند زیرا تاویل مخصوص خداست و برخی از علمای عامه و اهل سنت نیز بر همین عقیده اند و میگویند که حرف واو در الراسخون فی العلم حرف استیناف است یعنی آغاز مطلب جدید و مستقلى را اعلام میدارد و وقف تلاوت کننده آیه را در الا الله تعیین کرده اند و بنا بر این تاویل متشابهات را منحصر بخداوند کرده اند

اما حضرت امام محمد باقر و بسیاری از بزرگان شیعه امامیه و غیرهم میگویند که حرف واو در الراسخون فی العلم حرف استیناف نیست بلکه حرف عطف است و کلمه الراسخون عطف بر کلمه الله است و بنا بر این در حین تلاوت آیه مزبوره در الا الله وقف و مکث نمیکند بلکه در فی العلم مکث و وقف میکنند و آیه را اینطور معنی میکنند که نمیداند تاویل آیات متشابهه را جز خداوند و راسخون در علم و جمله یقولون را جمله حالیه میدانند نه جمله خبریه و در منهج الصادقین هم همین نظر را پسندیده و آیه را بهمین نحو معنی کرده و فرموده و الراسخون فی العلم عطف است بر الله و معنی آنست که تاویل متشابه را نمیداند مگر خدا و کسانی که ثابت قدمانند در دانش . . . یقولون استیناف است که موضح حال راسخان است یعنی میگویند علمای راسخ در علوم که آمانا به گرویده ایم بمتشابهه انتهی

جمعی از کبار علمای شیعه مانند سید مرتضی علم الهدی و رئیس الطائفه شیخ طوسی و علامه طهرسی صاحب مجمع البیان و مشکوٰۃ الأنوار و ملا محسن فیض کاشانی و امثالهم همه بر این عقیده اند و راسخون را عطف بر الله میدانند و یقولون را حال از برای و الراسخون میدانند و وقف و مکث را در جمله فی العلم جایز دانسته اند .

اما علمای سنت بعضی او و الراسخون را استیناف دانند و علم بتاویل را مخصوص حق دانند و در عین حال عده ای از آنان که جزو محققین کبار محسوبند او و الراسخون را عطف دانند و راسخون را عالم بتاویل شعرند مانند زمخشری در تفسیر کشاف که راسخون علم را عالم بتاویل میدانند و سپس از نقل اقوال سایرین این نظریه را ترجیح میدهند .

از جمله این محققین یکی امام نووی است که بروایت سیوطی در شرح صحیح مسلم این نظر را اظهار کرده و فرموده که اگر جمله و الراسخون را عطف بر الله بدانیم بنظر صحیح تر میرسد زیرا بسیار بعید است که خداوند در کتاب خود آیاتی نازل فرماید که هیچکس نتواند تاویل و معنی واقعی و حقیقی و منظور اصلی از آنها را ادراک کند با آنکه خداوند قرآن را فرستاده و فرموده که میتوانید آن را بفهمید قوله : لِأَنَّهٗ يُبْعَثُ أَنْ يُخَاطَبَ اللهُ عِبَادَهُ بِمَا لَسَبِيلَ لَأَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى مَعْرِفَتِهِ انتهى

برای اطلاع بیشتر باید بتفاسیر معروفه اهل سنت و جماعت مانند کشاف زمخشری و قاضی بیضاوی و صحیح مسلم و بخاری و تفسیر کبیر فخر رازی و از کتب شیعه بتفسیر مجمع البیان ظهرسی و صافی کاشانی و منهج الصادقین و امثالهم مراجعه فرمائید .

مسئله سوم - آنست که به بینیم مقصود از راسخون در علم چیست ؟

علمای سنت آن را عمومیت میدهند و لکن در احادیث ائمه اطهار ع راسخون در علم بنحو خاص تفسیر شده است ، مثلا فتح الله در منهج الصادقین فرموده قوله : در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد از راسخان در علم اهل بیت نبوتند چه علم ایشان از علم رسول است . . . الخ

و در تفسیر صافی در ذیل این آیه مبارکه میفرماید قوله ره : وَمَا يَعْلَمُ تَاوِيلَهُ الَّذِي هَجِبَ أَنْ يُحْمَلَ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ الَّذِينَ تَهَيَّنُوا وَتَمَكَّنُوا فِيهِ وَالْعَمَّاشِيُّ عَنِ الْبَاقِيعِ يَعْنِي تَاوِيلَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ وَفِي الْكَافِي وَالْعَمَّاشِيُّ عَنِ الصَّادِقِ ع نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُ تَاوِيلَهُ . . . وَفِي الْكَافِي عَنِ الْبَاقِرِ وَإِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ . . . الخ

و بطوری که گفتیم در نزد بعضی از اهل سنت راسخون در علم نیز آگاه بتاویل هستند و روایت کرده اند که عبدالله عباس هر وقت این آیه را تلاوت میکرد میگفت أَنَا مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ و خود را از زمره راسخان علم میشمرد و بعضی هم عبدالله بن سلام و امثال او را که از مومنین اهل کتاب بودند از راسخون شعرده اند . ابن مالک میگوید از رسول الله ص

پرسیدم که راسخان علم کیستند فرمود *مَنْ بَرَّيْمِيْنُهُ وَصَدَقَ لِسَانُهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ . . . قَدْ لِكَ الرَّاسِخُ فِي الْعِلْمِ* یعنی هر کس سوگندش راست بود و زبانش صادق و دلش مستقیم و . . . عقیف بود او از راسخان علم است مجاهد که از مفسرین است گفته که من تاویل متشابهات را میدانم بشرحی که ابوالفتح رازی از او روایت فرموده در تفسیر خود در ذیل آیه *وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ . . .* و در ذیل همین آیه است که در تفسیر ابوالفتح رازی شرح بسیار مفصل و کاملی در این باره داده شده است که طالبین باید بآن تفسیر جلیل مراجعه فرمایند . و در همین تفسیر در باره راسخون *فِي الْعِلْمِ* میفرماید قولش "رسوخ ثبوت باشد . . . مفسران خلاف کرده اند در آنکه این راسخان که بودند بعضی گفتند *مُؤْمِنَانِ* اهل کتابند چون عبد الله سلام و جز او *أَمْثَالِ* او " در تفسیر اهل البیت است که مراد از راسخان علم اهل البیت رسولند . . . آنس بن مالک گفت راسخ علم آن بود که داند و بآنچه داند کار بندد . . . و بعضی علما گفتند که راسخ علم آن بود که در او چهار خصلت بود *تَقْوَى* و پرهیزگاری در آنچه میان او و خدای باشد تواضع در میان او و خلقان زهد میان او و دنیا جهاد میان او و نفس خود و این هم از سیرت معصومان است . . . سپس حدیث *كُمَيْلٍ* را که از حضرت امیر ع روایت

فرموده عینا نقل کرده در باره راسخون در علم و اقسام مردم و توصیف علمای حقیقی و طالبین بآن کتاب مراجعه فرمایند . این نکته را هم نگفته نگذاریم که در قرآن مجید در موضعی جمع قرآن را محکمت نامیده و در موضعی جمیع آیات را - متشابهات خوانده و در محلی بعضی آیات را محکمت و بعضی را متشابهات فرموده قسم اخیر همان است که در سوره آل عمران آیه هفتم ذکر شد و شرح آن نوشته شد و آنجا که همه آیات را محکمت فرموده سوره هود آیه اول است قوله تعالی *"كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ"* و آنجا که همه را متشابه فرموده آیه ۲۳ سوره زمر است قوله تعالی *"اللَّهُ أَنْزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا . . . الخ"* برای شرح و بسط این مسئله بکتاب تفسیر اسلامی مراجعه شود .

جمالقدم جل جلاله در ایقان شریف راسخون در علم را از جمله عالمان تاویل آیات متشابه قرار داده اند و مظاهر مقدسه الهیه را که آئینه صفات و قائم مقام ذات اقدس الهی در عالم امکان هستند راسخون در علم شمرده اند و در مقامی از ایقان شریف در باره ظهور حضرت رب اعلی جل ذکره فرموده اند قوله تعالی *"اهل فرقان را می بینی که چگونه مثل امم قبل بدکر خاتم النبیین محتجب گشته اند با اینکه خود مقرند"*

بر اینکه "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" بعد
 که راسخ در علوم و اُممها و نَفْسِهَا و ذَاتِهَا و جَوْهَرِهَا بیان
 میفرماید که قدری مخالف هوای اَصْحَان واقع میشود اینست
 که میشنوی که چه میگویند و چه میکنند انتہی
 در این بیان مبارک ضعیف اُممها و نَفْسِهَا و ذَاتِهَا و جَوْهَرِهَا
 معلوم راجع است یعنی مظهر امرالله و راسخ در علوم کسسه
 ام العلوم و نفس العلوم و ذات العلوم و جوهر العلوم است
 . . . این تعبیرات از راه تاکید موضوع است زیرا مبدا علوم
 و منتهای علوم و حقیقت هر علم و دانش مظاهر مقدسه الهیه
 هستند و از آنجمله وجود مبارک حضرت رب اعلیٰ جل ذکره
 است که رموز قرآن و آیات متشابهه قرآنیہ را تاویل فرمودند
 و در کتاب بیان و سایر الواح و آثار مبارکه تشریح کردند .
 و اینکه در ایقان راجع بمظهر امرالله فرموده اند راسخ در علوم
 و اُممها و نَفْسِهَا . . . الخ چند کلمه در باره اُم نگاشته میشود :
 شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود در ذیل آیه سوره آل -
 عمران که فرموده هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ . . . چنین میفرماید قولہ
 " اُمُّ در کلام عرب اصل باشد چنانکه مکة را اُمُّ الْقُرَى گویند
 و مادر را که مؤنث کودکان باشد و مرجع ایشان با او بود ام
 از اینجا گویند و این فعل باشد بمعنی مفعول و اصل کلمه
 از اُم باشد و آن قصد بود پس هر مقصودی مرجوع را اُم

گویند و برای آن اُم خوانند آن را (کتاب را) که رجوع
 متشابه باو باشد و جَمَل متشابه بر او کنند و مَفْرَع (پناه)
 در حل اشکال او باشد و برای آن گفت که اُم الْكِتَابِ . . . الخ
 از این بیان ابوالفتوح مقصود اصلی از راسخ در علوم و اُممها
 و نَفْسِهَا . . . الخ معلوم شد .

حضرت عبدالبها " جل ثناؤه در لوحی خطاب بجناب ابوالفضائل
 گلپایگانی میفرمایند " يا ابا الفضلِ وَاُمِّهِ وَاَخِيهِ . . . " این
 خطاب مبارک بحضرت ابوالفضائل از همین راه است که ذکر
 شد .

[آنچه در این مقام در ذیل عنوان " مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ " ذکر
 شد از کتب ذیل اقتباس گردید :

تفسیر کشاف زمخشری - تفسیر صافی ملامحسن کاشانی -
 مجمع البیان طهرسی - تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی - تفسیر
 منهج الصادقین - اصول کافی - بحار الانوار مجلسی مجلد
 هفتم باب دهم اَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ - وَسَفِينَةُ الْبِحَارِ
 مُحَدِّثَاتُ قَس (۰)

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا

این آیه مبارکه در قرآن مجید در سوره طه نازل شده

است ، سوره طه در مکه مکرمه نازل شده و یکصد و سی و پنج آیه دارد در آیه عنوان میفرماید " وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي " هرکس از یاد من اعراض کند " فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا " همانا برای زندگانی سخت و دشوار مقدر شده است .

کلمه معیشت بمعنی زندگانی است بعضی از جهت زندگانی در رفاه و راحتی هستند و وسائل معیشت همه قسم برای آنها فراهم است و بعضی از حیث گذران و معیشت در سختی و مشقت هستند و کلمه ضَنْكُ بمعنی ضیق و تنگی است میگویند منزل ضَنْكُ و عیش ضَنْكُ و غیره ، کلمه ضَنْكُ با مفرد و تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث همه جا یکسان است و همین لفظ ضَنْكُ استعمال میشود مفسرین اسلام در تفسیر معیشت ضَنْكُ اختلا نظر دارند بعضی گویند مقصود شقاوت و بدبختی معنوی و روحانی است و سخنان دیگر هم گفته اند و مفهوم حقیقی آیه آنست که هرکس خواه فقیر و خواه غنی از یاد خدا غافل شود و به عرفان مظهر امرالله نازل نگردد و اعمال و افعالش مطابق دستور الهی نباشد عاقبت حالش وخیم است و در ملکوت ابهی راه ندارد ، هرچند در این جهان دارای ثروت و مکنّت باشد و مقصود از معیشت ضَنْكُ فقر و فاقه ظاهری نیست زیرا بسیاری مردمی که خدا را نشناسند و بیاد او نباشند و دارای ثروت و مکنّت دنیوی باشند ، اصل مقصد

آنست که هرکس به عرفان الهی نائل نشود معیشت حقیقی و عاقبت احوال روحانی او پر مشقت و سخت است .

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصَ لَهُ شَيْطَانًا
فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ

این آیه مبارکه قرآن مجید است که در سوره زُخْرُفِ کسه از سوره های مکیه است نازل شده عدد آیات سوره زُخْرُفِ هشتاد و نه است و اول این سوره چنین است " بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَمْدٌ وَ الْکِتَابِ الْعَمِیْنِ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ " در آیه مبارکه که در عنوان ذکر شد میفرماید " وَمَنْ يَعِشْ هَرَكْسِ چشَمِ بِهٖ یُشَدُّ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ از یاد خداوند نُقِصَ لَهُ شَیْطَانًا میگذاریم و مسلط میکنیم بر او شیطان را فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ و آن شیطان همواره با او همراه است ، کلمه یَعِشْ که در اینجا بواسطه لفظِ مَنْ مجزوم شده به شرحی که در تفسیر ابوالفتح رازی است از عَشَا یَعِشُوْا آمده و بمعنی کسی است که در نور آفتاب چشمش ضعیف باشد و نتواند درست ببیند و در باره کسی که در شب چشمش ضعیف باشد عَشَا یَعِشْ گویند و چنین کسی را اَعْشَى خوانند و خلاصه

مفهوم آیه آنست که هرکس از مظهر امرالله و آیات و کلمات و ... اوامر و نواهی او اعراض کند و بی اعتنا باشد و چشم از مشاهده آثار قدرت و عظمت مظهر امرالله بپوشد شیطان با او همراه و رفیق شود و جز بهوای نفس عملی انجام ندهد و بدیهی است هرکس که اطاعت مظهر امرالله نکند ناچار مطیع نفس و هوی گردد و در نتیجه با عاقبتی زشت مبتلی گردد و بهخسران مبین دچار شود .

وَرُبِّدَانٍ مِّنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا ...

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره قصص نازل شده است . مضمون آنست که خداوند میفرماید ما اراده کردیم که بر نفوس گننام و وضیح منتیگذاریم و آنان را به مقامات عالیه ارتقا بدهیم و آنان را پیشوایان و وارثین ملکوت الهی در این جهان قرار بدهیم و در درجات آخرت نیز بمقام عالی برسانیم .

جمال کبریاء در ایقان این آیه را در ضمن بحث از مقام مؤمنین به مظهر امرالله ذکر فرموده اند و ذکر میفرمایند که چه بسیار علما و پیشوایان که بواسطه عدم اقبال به مظهر امرالله

بدرکات ضلالت و گمراهی سقوط کردند و چه بسیار مردم گننام و بی نام و نشان که بواسطه اقدام به فداکاری در راه حق و بواسطه عرفان مظهر امرالله و ایمان به آن حضرت از درکات پست رهائی یافته بدرجات عالیه ارتقا یافتند . حضرت رب اعلی جل ذکره در ضمن بیانی خطابی به حروف حی فرمودند: از جمله همین آیه مبارکه قرآنیه را برای انسان تلاوت فرمودند و در الواح جمالقدم جل جلاله نیز این آیه مکرر ذکر شده و از جمله در کتاب ایقان نازل شده و بعد از ذکر این آیه مبارکه میفرمایند قوله تعالی " الیوم چه مقدار از علما نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهال نظر به اقبال به اعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته " كَذَلِكَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ رُبِّيْتٌ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ " انتهى .

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ

كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ

این آیه مبارکه در سوره ق در قرآن مجید نازل شده

است ، جمالبارك جل كبريائه ترجمه آن را چنین فرموده اند
 قوله تعالى " معنی ظاهر آن اینست دمیده شد در صور
 و آنست یوم وعید که بنظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی
 برای حساب و با اوست راننده و گواه " انتهى
 مفسرین اسلام این آیه را در باره قیامتی که خود تصور نمودند
 تفسیر کرده اند و سخنانی عجیب گفته اند که نمونه ای از آن -
 ذکر خواهد شد و با آنکه در آیه کلمه نَفَخَ بطور ماضی و گذشته
 نازل شده و دلالت دارد بر اینکه نَفَخَ صور در هنگام نزول آیه
 تحقق یافته بود و عبارت از ارتفاع ندای مظهر امرالله حضرت
 رسول ص بود که با امر الهی در صور دَعْوَتِ دَمِید و یوم قیامت
 و وعید به قیام حضرت انجام یافت و همه مردم در حضور حضرت
 سریع الحساب حاضر شدند و بحساب خلائق رسیدگی شد
 ابرار و اخیار در جنت ایمان و لقا وارد شدند و کفار و محتجبین
 در نار کفر و الحاد معذب گشته با اینهمه مفسرین اسلام
 بی بحقیقت معنی آیه نبرده و آن را به قیامت عجیبی که
 در آخر دنیا و پس از مدتی مدید واقع خواهد شد تفسیر
 کرده اند و گفته اند که چون در وقوع قیامت مزبور شبهه و شکی
 نیست و حَتَّى الوقوع است خداوند آن را بصیغه فعل ماضی
 (نَفَخَ) نازل فرموده مثل آنکه آمده و گذشته یعنی حتماً -
 خواهد آمد و همانطور که در امور گذشته شکی نیست در قیام

قیامت مزبور هم شکی نیست و مثل اینست که گذشته باشد
 لهذا آن را بصیغه ماضی نازل فرموده است و نیز گفته اند
 که قبل از کلمه نَفَخَ کلمه اِذَا مَقْدَر است یعنی اصل آیه این
 بود که اِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ . . . و کلمه اِذَا چون بر سر فعل
 ماضی وارد شود آن را به استقبال تخصیص میدهد یعنی اگر
 فعل بصیغه ماضی است و دلالت بر گذشته دارد بواسطه
 ورود کلمه اِذَا بر سر آن معنی ماضی را نمیدهد و معنی
 استقبال میدهد یعنی نَفَخَ صور بعد از این واقع میشود
 و کلمه اِذَا گاهی صریحاً در قرآن بر سر فعل ماضی درآمده
 و اِفاده استقبال میکند مانند " اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ " یعنی
 روزی که قیامت قیام کند و گاهی هم بر حسب ظاهر کلمه
 اِذَا ذکر نشده ولی معنی آن مورد نظر و خود کلمه اِذَا مَقْدَر
 است مثل وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ یعنی اِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ . . .
 باری بواسطه جهل و عدم اطلاع بر معنی واقعی و مقصود
 حقیقی مجبور باینگونه سخنان شگفت آور شده اند تا آیات
 کتاب الهی را مطابق اهواء و خیالات و تصورات خود تفسیر
 و تطبیق نمایند . جمالقدم جل کبريائه در کتاب ایقان مسئله
 فعل ماضی محقق الوقوع در استقبال و کلمه اِذَا ای ظاهری
 و مقدر را که علمای نحو ذکر کرده اند بیان فرموده اند و برای
 اِذَا ظاهر به آیه اِذَا کثرتاً بها . . . اشاره فرموده اند و برای

إِذَا يَ مَقْدَرَهُ بآيَةٍ وَنَفِخَ فِي الصُّورِ . . . استشهاد فرموده اند
 و بعد از شرح و تبیین مطلب میفرمایند قوله تعالی " در مثل
 این مواقع یا کلمه اِذَا را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر
 اینکه چون قیامت محقق الوقوع است لهذا بفعل ماضی اِذَا شد
 که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمیزند
 انتهى .

بعد از شرح این مطالب در کتاب ایقان بمعنی واقعی نَفِخَ
 صور تصریح کرده میفرمایند قوله تعالی " نَفِخَ مُحَمَّدِيَه رَا كِه
 باین تریخی میفرماید ادراک ندیدند و از افاضه این نَفِخَ
 الهی خود را محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکس
 از عباد اوست میشوند . . . مقصود از صور صور محمدی
 است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت بقیام آن حضرت
 بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه
 را بخلعت جدید ایمانیه مخلع فرمود و به حیات تازه بدیعه
 زنده نمود . انتهى

مفسرین اسلامی میگویند که در این آیه مبارکه وَنَفِخَ فِي الصُّورِ
 یعنی در قیامت دمیده خواهد شد در صور ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعْدِ
 یعنی روز قیامت روزی است که خداوند به مردم وعده داد و
 انداز فرمود وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ بِحُجَّتِهَا مِنْ رَبِّهَا وَبُذِّقَتْ
 واد صحرای قیامت خواهد شد مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ یعنی

با هر فردی از مردم که وارد محشر میشود دو فرشته است
 که یکی از دُنْهَالِ اُورُونَسْتِ و او را بصحرای قیامت میرانند
 مانند چوپانی که گوسفند را میراند و دیگری باعمال او که
 در دنیا مرتکب شده شهادت میدهد بعضی میگویند که
 دو فرشته هستند و بعضی میگویند که يك فرشته همراه هر
 نفر است که هم او را به صحرای محشر میراند و هم به اعمال
 او شهادت میدهد و در اخبار شیعه و بعضی از روایات اهل
 سنت بر تفسیر این آیه وارد شده که پیغمبر فرمود مقصود
 از سَائِقٌ در این آیه مَنْ هَسْتُمْ که رسول خدا هستم و مقصود
 از شَهِيدٌ پسر عم من علی بن ابیطالب است .

باری از این گونه سخنان بسیار گفته اند برای اطلاع بیشتر
 به تفسیر کشاف و تفسیر کبیر رازی و منهج الصادقین ملاحظه
 الله و تفسیر صافی فیض و غیرها مراجعه شود .

وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ...

این آیه در سوره المؤمن قرآن مجید نازل شده است
 میفرماید " وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَاءُوا بِالبَاطِلِ
 لِيُؤْذِنُوا بِهِ الْحَقَّ " . مضمون آنکه هر وقت پیغمبری از طرف
 خداوند برای هدایت قوم و طایفه ای مبعوث شد مردم
 همت به ازیت و آزار پیغمبر خود گماشتند و برآن شدند که

اورا بگیرند و نگذارند که به هدایت خلق بپردازد و از راه باطل و آهوائِ فاسده خود به مجادله قیام کردند تا بوسیله آن آراء باطله کلمه حق را از بین ببرند و فانی و زائل سازند این رویه در هر عصری جاری بوده و در این ایام هم جریان دارد الی ما شاء الله .

وَهُوَ الْغَالِبُ فَزَقَّ كُلَّ شَيْئٍ

این بیان مبارک در الواح مبارکه این ظهور اعظم مکرر نازل شده است و از قلم حضرت کبریاء جل جلاله است و مضمون آنکه خداوند در همه حال بر همه چیز مسلط و غالب است ای قوی قدر کل در قبضه قدرت اسیر ...

وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُضْمِرُوا ...

این آیه قرآن در سوره توبه نازل شده و مضمون آنست که میفرماید خداوند اراده فرموده که نور خود را با تمام قوت تقویت فرماید و بدرجه کمال برساند هرچند مشرکان و بدخواهان در صدر آن باشند که نور الهی را خاموش کنند از عهده برنخواهند آمد و نور خدا در هر لحظه پرتویش

شدیدتر خواهد شد زیرا خدا چنین اراده فرموده است . در سوره صف نیز مضمون این آیه و قریب بآن نازل شده قوله تعالی " يُرِيدُونَ لِيطْفئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَسَرَ الْكَافِرُونَ "

این آیه را جمال قدم جل جلاله در مواضع متعدده ایقان در باب اول و در باب ثانی در ضمن تشریح معنی سلطنت مظاهر الهیه استشهاد فرموده اند و در هر جا مقصود واضح است .

وَيُحَذِرُكُمْ أَنْ تَقُولُوا ...

این آیه در سوره آل عمران در دو آیه ۲۸ و ۳۰ نازل شده قوله تعالی : لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَيُحَذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْعَصِيبُ ...

یوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محض او ما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا ويحذركم الله نفسه والله ركوف بالعباد " میفرماید شخص مسلم نباید به کفار دوستی کند و به آنان پناه برد بلکه باید مومن با مومن باشد و هر کس کافر را بر مومن ترجیح دهد خدا باو نظر لطف ندارد

مگر آنکه مومنی از راه تقیه و کتمان عقیده به کافر پناه برد و او را به دوستی برگزیند در هر حال باید از خدا بر حذر باشیید و خداوند شما را از نفس خود تحذیر میکند و بازگشت شما بسوی خداست در جمله **يُحَذِرُكُمْ اللَّهُ** نفسه اشاره ایست باینکه مظهر امرالله نفس مقدس و قائم مقام ذات الهی است که بایست در همه احوال باو پناه برد و این معنی را جمالقدم جلیل که ریاضه از آیه مزبوره اشاره فرموده اند و کلمه "نفسه" را به مظهر نفس امرالله در ایقان مبارک تفسیر کرده اند مضمون آیه دوم هم اینست که میفرماید روزی خواهد آمد که هر کس بسی اعمال خود را که مرتکب شده حاضر و آماده مشاهده میکند و چون به اعمال زشت خود مینگرد آرزو میکند که کاش بین او و آن اعمال زشت که مقابل چشمش مجسم شده فرسنگها فاصله بود و خداوند بندگان خود را از نفس خود تحذیر میفرماید و خداوند به بندگان خود مهربان است و در این آیه هم جمالالمبارک کلمه **نفسه** را به مظهر امرالله که قائم مقام نفس الله است تفسیر فرموده اند و بجهت مقام مظاهر مقدسه باین آیه استشهاد فرموده اند بقوله تعالی :

"سبحان الله بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود **وَيُحَذِرُكُمْ اللَّهُ** نفسه بر این مطلب برهانی است واضح " انتهى .

مقصود از کلمه "او" در این بیان مبارک مظهر امرالله است و مقصود از کلمه **نفسه** هم شمس حقیقت الهیه است که از او به کلمه الله تعبیر میشود .
برای تفصیل به ذیل "میانه ممکنات و کلمه او . . ." مراجعه شود .

وَيَقُولُونَ أَأَنْتَ الرَّسُولُ الْبَشَرِ الْبَشَرِ

این آیه در سوره الصافات نازل شده در قرآن مجید و مضمون آنست که وقتی حضرت رسول ص ظاهر شدند و مشرکین جزیره العرب را به خدای یگانه دعوت فرمودند مشرکین که بهرستش اصنام و عبادت بت ها بتقلید آباء و اجداد خود مانوس بودند و شیفته و فریفته آن تقلید و اوهام بودند در مقابل حضرت رسول ص که آنان را به خداوند یکتا دعوت میفرمود میگفتند آیا ما میتوانیم دست از خدایان خود برداریم و عبادت و پرستش آنان را ترك کنیم برای خاطر سخنان و دعوت بی اصل شخصی که شاعری است دیوانه ، مشرکین وقتس آیات مبارکه قرآن را میشنیدند و بعضی از فقرات آن را دارای وزن می دیدند و بعضی فقرات را فاقد وزن شعری

می یافتند میگفتند محمد ص مردی است دیوانه که میخواهد شعر بگوید ولی جنون او سبب میشود که وزن شعر را از دست میدهد فی المثل این آیات را می شنیدند که در قرآن نازل شده :

الْمَنْشُوحُ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ
وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ إِنَّ مَعِ الْعُسْرِ يَسْرًا . . . فقره اول وزن -
صریحی ندارد ولی فقره دوم و سوم و چهارم کاملاً بوزن شعری
است که فعلاتن فعلاتن است و فقره چهارم بکلی فاقد وزن -
است و لهذا می گفتند که محمد ص شاعر است ولی بواسطه
دیوانگی نمیتواند درست شعر بگوید و اوزان را اهمیت
نمیدهد و وزن شعر را از دست میدهد و ما هرگز برای سخنان
این شاعر دیوانه دست از عبادت و پرستش خدایان خود
برنمیداریم .

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِمٍ سَمِعَ آيَاتِ اللَّهِ

تَتَلَّى عَلَيْهِ لَمْ يَصِرْ سَكْبًا ...

این آیه مبارکه در سوره الجاثیه قرآن مجید نازل شده

است و مقصود از أَفَّاكٍ أَثِمٍ همانا بتصریح مفسرین و از جمله
صاحب تفسیر منهج الصادقین و غیره نَضْرِبُ بِنِ حَارِثِ است که
همواره در مقام اعتراض و انکار بود و اصراری بر عناد و مخالفت
داشت میفرماید وای بر هر تهمت زننده گناهکاری که میشوند
آیات الهی را که برای او تلاوت میشود و پس از شنیدن آیات
بر انکار اصرار میورزد و استکبار میکند مثل اینکه اصلاً آیات
الهی را نشنیده است پس بشارت بده او را به عذابی دردناک .

حرف

« ه »

هَدَيْتُكَ السَّبِيلَ ...

این بیان جمال‌المبارک است مضمون آنکه میفرمایند ما همانا راه خیر و طریق شر را به مردم نشان دادیم و صراط هدایت و سبیل ضلالت را واضح و آشکار نمودیم دیگر اختیار با خود مردم است میفرمایند هر یک از این دو راه را که میخواهی انتخاب کن و در آن راه قدم بگذار اگر همراه خیر سالک شوی بفلاح و نجات خواهی رسید و اگر در طریق شر قدم نهادی به شقاوت و بدبختی دچار خواهی شد .

هَلْ يُمْكِنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَخْفِرَ الْخَطَايَا ...

جمال‌القدم جل کبریائه در ایقان در ضمن داستان شفا یافتن شخصی مفلوج توسط مسیح ع عبارات انجیل لوقا را ذکر فرموده اند و ترجمه آن را هم بافصح بیان به فارسی ذکر کرده اند این داستان مفلوج در انجیل لوقا فصل پنجم از آیه ۱۷ تا آیه ۲۷ مندرج است و چون مردم دیدند که مسیح ع مفلوج را شفا داد گفتند (انجیل لوقا فصل ۵ -

فقره (۰۰۲) این کیست که کفر میگوید جز خدا و بس کیست
 که بتواند گناهان را ببامرزد . . . عیسی گفت . . . کدام سهل
 تراست گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن اینکه برخیز
 و بخرام لکن بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزش گناهان
 بر روی زمین هست" انتهى
 برای تفصیل به ایقان مبارک مراجعه شود .

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ

آیه مبارکه قرآنی است که در سوره البقره آیه ۲۰۶ نازل
 شده و اشاره ابلغ از تصریح بظهور مظهر امرالله است و دلیل
 برآنکه فیض روح القدس در هیکل انسانی که بمنزله سحاب است
 در مقابل انوار شمس حقیقت که برقلب مبارک در هیکل مظهر
 امرالله تجلی فرموده است درعالم آشکار خواهد شد و لسی
 ظاهر پرستان این آیه قرآنی را بشئون دیگر تفسیر کرده اند
 چنانچه جمال مبارک جل جلاله در نفس کتاب ایقان بعبود
 از ذکر این آیه قرآن میفرمایند قوله تعالی : " و علمای
 ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل
 نموده اند گرفته اند . . . انتهى
 شیخ طهرسی در تفسیر مشهور مجمع البیان در ذیل این آیه

مبارکه چنین فرموده است قوله ره : " قَالَ الزَّجَّاجُ مَعْنَاهُ يَأْتِيَهُمْ
 اللَّهُ بِمَا وَعَدَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ وَالْحِسَابِ . . . وَقِيلَ مَعْنَى الْآيَةِ
 يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ أَيْ بِجَلَائِلِ آيَاتِهِ . . . وَهُوَ
 الْمُحَاسَبَةُ وَأَنْزَلَ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَأَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ
 وَهَذَا فِي الْآخِرَةِ . . ." انتهى

مفسرین در باره این آیه سخن بسیار گفته اند در تفسیر منهج
 الصادقین ملافتح الله کاشانی و تفسیر ابوالفتح رازی و تفسیر
 بهیضاوی و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر مفاتیح الغیب امام
 فخر رازی در این باره داستان ها گفته اند و همه این کتب
 تفسیر اینک در نزد من حاضر است و در اینجا از تفسیر امام
 فخر رازی مختصری را مینگارم ، مشارالیه در ذیل این آیه
 بقدر ده صفحه بزرگ سخن گفته است از جمله میفرماید قوله :
 . . . إِنْ قَوْلُهُ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ . . . إِخْبَارٌ عَنْ حَالِ الْقِيَامَةِ . . .
 إِنْ تَمَادَّ بِهَا يَنَادِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِكُنْزٍ وَكَذَلِكَ
 فَذَلِكَ هُوَ آتِيَانُ الْأَمْرِ وَقَوْلُهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ أَيْ مَعَ ظُلَلٍ
 وَالتَّقْدِيرُ أَنَّ سَمَاعَ ذَلِكَ النِّدَاءِ وَوُضُوعَ تِلْكَ الظُّلَلِ يَكُونُ فِي
 زَمَانٍ وَاحِدٍ . . . إِنْ الْمَعْنَى هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ
 بِمَا وَعَدَهُ مِنَ الْعَذَابِ وَالْحِسَابِ . . . أَيْ قَوْلُهُ . . . الْوَجْهُ
 الْخَامِسُ أَنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْآيَةِ تَصْوِيرُ عَظَمَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 وَهُولِهَا وَشِدَّتِهَا . . . الخ .

ملاحظه فرمودید که اغلب مفسرین شیعه و اهل سنت این آیه را در باره قیامت دانسته اند چنانچه در ایقان مبارک اشاره فرموده اند بقوله تعالی . . . و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند انتهى .

و اگر از حقیقت آگاه بودند میدانستند که مقصود از قیامت قیام مظهر امرالله بدعوت خلق جهان است و مقصود از یاتیههم اللّٰهُ فِی ظُلُلٍ مِّنَ السَّمَاوَاتِ ظهور حق جل جلاله و ظهور تجلیات روح القدس و انوار شمس حقیقت از مرآت صافیة قلب مظهر روح امرالله است و تجلی حق در هیكل انسانی مظهر امرالله همانا عبارت از یاتیههم اللّٰهُ فِی ظُلُلٍ مِّنَ السَّمَاوَاتِ است زیرا غمام بتصریح کتاب مبارک ایقان شئون بشریه است که سبب اعراض خلق از قبول دعوت مظهر امرالله بوده است .

این آیه مبارکه قرآنی را جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک دو دفعه ذکر فرموده اند یکی در همین جا بود که ذکر شد یعنی در ضمن تشریح علیک انکار مردم مظاهر مقدسه را که میفرمایند :

" ملاحظه نمائید شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلك جمیع آن حدودات شرعیه که در قرنهاى متواتره بان تربیت یافته اند

و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردارد و البته این امور حجاب و غمام است . . . الخ .

در اینجا جمالقدم جل جلاله ظلل من الغمام را بشعون بشری واللّٰهُ را بمظهر امرالهی تبیین فرموده اند و میفرمایند که چون علمای اسلام از حقیقت معنی آیه قرآن بی خبراند لهذا این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل کرده اند دانسته اند . . . در مقام دیگر هم در ایقان مبارک این آیه را بعینها ذکر فرموده اند بقوله تعالی : همچنین ائمه هدی و انوار لا تطغی کهل ینظرون الا ان یاتیههم اللّٰهُ فِی ظُلُلٍ مِّنَ السَّمَاوَاتِ که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند . انتهى

علمای ظاهر بشرحی که ذکر شد مصداق آیه مزبوره را در قیامت ابدان که خود معتقدند میگویند آشکار میشود و جمالقدم میفرمایند که ائمه هدی ع این آیه را بظهور قائم تفسیر کرده اند چنانچه در تفسیر صافی مرحوم فیضی کاشانی در ذیل همین آیه از تفسیر عیاشی نقل فرموده است قوله ره " وَفِی رِوَایَةِ أُخْرَى عَنْهُ قَالَ کَانَ بَقَائِمِ اَهْلِ بَیْتِیْ قَدْ عَلَا نَجْفَکُمْ فَاذَا عَلَا فَوْقَ نَجْفَکُمْ نَشَرَ رَايَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص فَاذَا نَشَرَهَا اِنْحَطَّتْ عَلَیْهِ مَلَائِکَةُ بَدْرٍ وَقَالَ اِنَّهُ نَازِلٌ فِی فِیَابِ مِنْ نُوْرِ

حِينَ يَنْزِلُ بظَهْرِ الْكُوْفَةِ عَلَى الْغَارِوقِ فَمَهَذَا جِينِ يَنْزِلُ وَأَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ فَهُوَ الْوَسْمُ عَلَى الْخُرْطُومِ يَوْمَ يُوَسِّمُ الْكَافِرَ أَنْتَهَى

حضرت باقر ع نزول در ظل غمام را بظهور قائم آل محمد در ظهر الكوفه و در نجف تفسیر فرموده و قضی الامر را هم بمفاد آیه مبارکه سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ تعبیر فرموده اند یعنی بین مومن و کافر امتیاز حاصل میشود و هر خُرطُومِ کافر علامتی میزند که دلیل بر کفر او باشد بشرحی که مرحوم فیض در ذیل همین حدیث در تبیین معنی فرمایش امام باقر ع نوشته است . بشرحی که نوشته شد این آیه در سوره بقره نازل شده و مفسرین اسلام چون از حقیقت حال محجوب و غافل بودند در تفسیر این آیه سخنان بسیار فرموده اند و هر کدام چیزی گفته اند و بعضی حصول مفاد این آیه را راجع بقیام قیامت که منتظر آن هستند دانسته اند . جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان بعد از ذکر آیه مزبوره فرموده اند قوله تعالی : علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند و مضمون اینست که آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور پیمد ذکر فرموده اند چنانکه از قبیل ذکر شد . انتہی

مقصود از ظهور خدا در سایه ابر همانا ظهور و قیام مظاهر مقدسه الهیه است که با صفات بشریه و حدود امکانیه و شئون شخصیه خود که بمنزله غمام و ابر است در میان مردم قیام میفرمایند و خود را من عند الله معرفی میکنند و مردم بواسطه مشاهده شئون بشریه که مانند ابر مانع از مشاهده انوار شمس حقیقت است از عرفان آن مظهر امرالله بواسطه شئون بشریه که در او من بیند محجوب میشوند ، جمالقدم در کتاب ایقان فرموده اند قوله تعالی ملاحظه نمائید شخصی کسیه در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلك جمیع آن حدودات شرعیه که در قرنهاى متواتره بآن توہیت یافته اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردارد و البته این امور حجاب و تمام است از برای آنهاى که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نجشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده اند . . . الخ انتہی . . . مدیل یوم تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ در این کتاب مراجعه شود . به شرحی که ذکر شد :

آیه مبارکه عنوان که هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ . . . است در کتاب ایقان مبارک در دو نقطه استشهاد بآن فرموده اند یکی در بحث معنی آسمان و ابر و ظهور پسرانسان در سایه ابر از آسمان . . . و موضع دیگر در تشریح معنی قیامت است

که بهمین آیه مبارکه استشهاد فرموده اند . برای تفصیل
بذیل قیامت در این کتاب مراجعه شود .

همین ائمه دین و سرانجام یقین فرمودند :

أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ

جمال کبریا در ایقان شریف در بحث رجعت و معنی
واقعی رجعت و قیامت و حشر و بعثت از جمله استدلال بفرمایش
ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند که اشاره بوحده حقیقه
مظاهر ولایت فرموده اند و گفته اند که اول ما اهل البیت
محمد است و وسط و آخر ما محمد است یعنی همه ما مظاهر
حقیقت واحد هستیم و بفرمایش جمال اقدس کبریا در ایقان
مبارک " جمیع انبیا هیاکل امرالله هستند که در قیامی مختلفه
ظاهر شدند " انتهى

حدیث مشهور اولنا محمد الخ در کتب معتبره شیعه روایت
شده است . مرحوم مجلسی در مجلد هفتم بحار الانوار
در باب معرفه علی ع بالنورانیه خطبه ای مفصل از حضرت امیر
علیه السلام روایت فرموده که آن حضرت بیاناتی در باره معرفتی
خود بسلطان و جندب که ابوزر است فرموده اند و سایر علمای

شیعه هم در کتب خود این خطبه را نقل کرده اند و شیخ
حسن برسی هم در مشارق الانوار این خطبه مبارکه را ذکر
کرده است حضرت امیر ع خطاب به سلمان در این خطبه فرموده
قوله علیه السلام یا سلمان لا یُکْمَلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَعْرِفَنِي
بِالنُّورَانِيَّةِ وَإِذَا عَرَفَنِي بِذَلِكَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ
لِلْإِيمَانِ وَمَعْرِفَةُ اللَّهِ مَعْرِفَتِي وَهُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ . . . تا آنکه
میفرماید قوله ع یا سلمان نحن سرالله الذی لا یخفی و نوره
الذی لا یطفئ و نصحته الی لا تجزی اولنا محمد و اوسطنا
محمد و آخرنا محمد فمن عرف الله فقد استكمل الدین القیم
. . . یا سلمان و یا جندب کنت و محمد نورا نسبح قبیل
المسبحات . . . الخ (مشارق الانوار ص ۲۱۴)

و علامه مجلسی در مجلد هفتم بحار الانوار در باب معرفتیم
بالنورانیه این حدیث سلمان را بتفصیل تماما نقل فرموده است
تا میرسد باینجا که حضرت میفرمایند قوله ع . . . قال عز وجل
و بشر معطله و قصر مشید فالقصر محمد و البئر المعطله
ولا یتى عطلوها و جحدوها و من لم یقر بولا یتى لم ینفمه
الاقرار بنوه محمد ص الا انهما مقترنان . . . الی قوله
اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد من استكمل معرفتی
فهو علی الدین القیم . . . الخ

(بحار الانوار مجلد هفتم چاپ کمپانی ص ۲۷۴)

نیاید که فَلَنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً واز اینجا سِرِّ الْمَوْمِنِ حَسِي
فِي الدَّارَيْنِ ظَهْرٌ تَمَامٌ دارد . . . الخ

همچنین در هر بلدی برفنی آن جمال قدسی بر خیزند

جمالقدم جل کبریائه در لوحی میفرمایند قوله تعالی
الیوم باید امنای حُرِّ بِمَصْلَحَتِ امر ناظر باشند چه کسه
اندای خارجه و داخله بتمام حيله ظاهر شده اند چنانچه
ظهور قیام خیر داده و همچنین در الواح پارسیه که با استدلالیه
معروفست از قلم علمیه اخبار این ایام ذکر شد و از جمله این
است که در شدايد ایام ظهور نازل که امر بمرتبه ای صعب
میشود که اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوهها
و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی
با کمال انقطاع جان در بزند چنانچه جمیع ظاهر شد و مشاهده
نمودید . انتهى (مائده آسمانی ج ۸)

از این لوح مبارک بصراحت معلوم میشود که مصداق بیانات
مبارکه در ایقان مبارک کاملاً تحقق یافته است و مقصود از الواح
پارسیه که با استدلالیه معروفست در لوح مذکور همانا کتاب
مبارک ایقانست ، در بیانات مبارکه نازله در کتاب ایقان

همچنین بیانات دیگر که در هه کتب مذکور

وثبت شد و مدلل است بر این مطلب عالی و کلمه متعالی . . .

در باره حیات ممنوی و موت واقعی که اولی مخصوص
به اهل ایمان و ثانی مختص به محتجبین و اهل غرور است
در کتب مقدسه تصریح شده و در اغلب بیانات انبیا و اولیا
این اصطلاح که حیات بمعنی ایمان و موت عبارت از جرمان
از ایمان است مذکور گردیده و در ذیل جمله " حیات باقیه
ابدیه . . . " در این کتاب بقسمتی از آن اشاره شده و شواهد
بسیار آورده شده مراجعه شود .

در تفسیر منهج الصادقین در ذیل آیه اَوْ مِنْ كَانَ مَيِّتًا
فَأَحْيَيْنَاهُ . . . الخ از کشف الاسرار نقل کرده میفرمایند
قوله ره " در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر
است و حیات بشریت دیگر که عالمیان بحیات بشریه زنده اند
و دوستان بحیات معرفت در روزی رسند و حیات بشریت
بسر آید که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هرگز حیات معرفت بسر

در ضمن مطلب مذکور در عنوان ذکر " شخص اَعُوذُ " که از روسای قوم است " شده ، مقصود از این شخص اَعُوذُ شاید حاج کریمخان کرمانی باشد که اَعُوذُ بود و یک چشمش لکه های سفید داشته که نمو میکرد و هر چندی با قیچی آن لکه ها را که از چشمش بیرون میامده میبردند است اما در نصوص معرفی این شخص اَعُوذُ بنظر نرسیده است .

مطلب دیگر که در ضمن جمله عنوان مذکور است مسئله تحمل ظلم و جور اعداست که مومنین آنرا متحمل میشوند و بکوهها و صحراها فرار میکنند که بموجب لوح مبارک مذکور بوقوع پیوسته است .

و در آخر بیان مبارک در ایقان میفرمایند مشاهده شود نفسی که بکمال زهد و تقوی موصوف و معروفست بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند . . . ، مقصود از این نفس که با اصل شجره الهیه معارضه میکند در نصوص بنظر نرسید که ذکر فرموده باشند شاید ملا علی قلی یا شیخ محمد تقی نجفی ملقب باهن الذئب و امثالهما باشد وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ .

هذه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده اند

در عهد عتیق و جدید و قرآن مجید اشارات در بساره

سلطنتِ ظهورِ موعود وارد شده است و بشارت داده اند که موعود الهی با سلطنت و قهاریت و فرمان روائی ظاهر خواهد شد و مردم این اشارات را منتظر بودند که بر حسب ظاهر در شخص موعود مشاهده کنند و چون سلطنتِ ظاهری را در موعود نمی دیدند لهذا اعراض و انکار مینمودند و در حقیقت مقصود از سلطنتِ مظهر موعود سلطنت و غلبه روحانیه و معنویه بود بشرحی که در ایقان مبارک تشریح فرموده اند از جمله مواردی که در عهد عتیق در باره موعود الهی ذکر سلطنت شده یکی اینست که در باره مظهر موعود در کتاب زکریای نبی ۹-۹ " پادشاه اطلاق شده است . . . ای دختر

اورشلیم آواز شادمانی است اینک پادشاه تو نزد تو میآید . . . و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود . . . و در باب دوم و یازدهم اشعیا و سایر مواضع که متعدد است ذکر سلطنتِ موعود شده است و در انجیل یوحنا باب شانزدهم و امثال آن در باره حکومت و فرمانروائی موعود اشارات شده است و در احادیث اسلامیه نیز در باره ظهور موعود ذکر سلطنت و غلبه شده است که رسول الله فرمود . . .

يُبْلَغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ . . . وَيَظْهَرُ بِالسَّيْفِ وَيَقْتُلُ اَعْدَاءَ اللَّهِ . . . و امثال آن در بحار الانوار مجلسی مرحوم و سایر کتب معتبره احادیث موجود است و شهرت و کثرت

آن احادیث به حدی است که احدی انکار نتواند کرد .

همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند

در کتب معتبره شیعه و عرفای کامل از حضرت امیر
 المومنین علیه السلام چند خطبه روایت شده که حضرت خود
 را بنحو خاص معرفی فرموده اند و خود را آدم و نوح و . . .
 نامیده اند مانند خطبه البیان و خطبه طُتُنْجِیَّة و امثالها .
 از جمله مرحوم ملا محسن فیض کاشانی علیه الرحمه در کتاب
 قره العیون در ذیل کلمه سَادَةُ الْأَنْبِیَاءِ وَالْأَوْصِیَاءِ فرموده است
 قوله : " . . . لَعَلَّ هَذَا هُوَ السِّرُّ فِي صُدُورِ بَعْضِ الْكَلِمَاتِ
 الْغَرِیْبَةِ مِنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي خُطْبَةِ الْبَيَانِ وَفِي
 خُطْبَةِ الدُّوسُومَةِ بِالطُّتُنْجِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنْ نَظَائِرِهِمَا كَقَوْلِهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ أَنَا آدَمُ الْأَوَّلُ أَنَا نُوحُ الْأَوَّلُ أَنَا آيَةُ الْجَبَّارِ أَنَا
 حَقِيقَةُ الْأَسْرَارِ أَنَا مُورِقُ الْأَشْجَارِ أَنَا مُوْنِعُ الشَّمَارِ أَنَا مَجْرِي
 الْأَنْهَارِ . . . إِلَى أَنْ قَالَ ع أَنَا ذَلِكَ النُّورُ الَّذِي اقْتَبَسَ مُوسَى
 مِنْهُ الْهُدَى أَنَا صَاحِبُ الصُّورِ أَنَا مُخْرَجٌ مِنْ فِي الْقُبُورِ أَنَا
 صَاحِبُ نُوحٍ وَ مُنْجِيهِ أَنَا صَاحِبُ أَيُّوبَ الْمَبْتَلَى وَ شَافِيهِ أَنَا
 أَقَمْتُ السَّمَاوَاتِ بِأَمْرِ رَبِّي . . . انتهى (قره العیون فیض)
 و مرحوم شیخ رَجَبُ عَدُوِّی بِرُسِّی در مشارق الانوار ص ۲۲۶ -

خطبه ای از حضرت امیر ع روایت فرموده که حضرت میفرمایند
 قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ " أَنَا عِنْدِي مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا بَعْدَ
 رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا أَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ الْمَذْكُورِ فِي الصَّحْفِ الْأُولَى أَنَا
 صَاحِبُ خَاتَمِ سُلَيْمَانَ أَنَا وَلِيُّ الْحِسَابِ أَنَا صَاحِبُ الصِّرَاطِ وَالْمَوْقِفِ
 أَنَا قِيَمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَنَا آدَمُ الْأَوَّلُ أَنَا نُوحُ الْأَوَّلُ أَنَا آيَةُ
 الْجَبَّارِ . . . الخ

شیخ اکبر احمد بن زین الدین احسانی در شرح الزیارة در ذیل
 جمله " الْمَكْرُومُونَ الْمُقَرَّبُونَ " این خطبه امثال آن را اشاره
 و نقل فرموده است .

برای اطلاع به کتاب مزبور مراجعه شود .

همین مؤمن را بغایت عذاب شهید نمودند

در ذیل مومن آل فرعون شرحی در باره این مرد نوشته ام
 و نظر مفسرین اسلام را نگاشته ام در باره عاقبت احوال مومن
 آل فرعون در بین مفسرین اختلافست و قول حق همان است
 که جمالقدم جل جلاله در ایقان شریف فرموده اند که مومن
 آل فرعون را بغایت عذاب شهید کردند در مجلد پنجم
 بحار الانوار در ضمن باب احوال مومن آل فرعون از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند اینک در قرآن مجید در باره مؤمن آل فرعون نازل شده که **فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا** . همانا پیروان فرعون مؤمن آل فرعون را مقتول ساختند و با او حمله و هجوم کردند و او را قطعه قطعه ساختند و اینک فرموده خداوند او را از مکر فرعونیان محفوظ داشت و وقایست فرمود مقصود این است که او را در آن امتحان شدید وقایست کرد که از دین الهی برنگردد و محافظت فرمود تا بر شریعت - الله ثابت و مستقیم بماند این حدیث امام صادق در کافی و محاسن و تفسیر صافی نیز مندرج است . علامه کاشانی فیض علیه الرحمه در تفسیر صافی در ذیل همین آیه " **فَوَقَاهُ اللَّهُ** . . . که در سوره مؤمن نازل شده است میفرماید قوله علیه الرحمه :

" **سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا شَدَائِدَ مَكْرِهِمُ الْقِيُ يَعْنِي مَوْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ وَحَاقَ فِرْعَوْنَ سَوْءَ الْعَذَابِ فِي الْكَافِي وَالْمَحَاسِنِ عَنِ الصَّادِقِ ع فِي هَذِهِ الْآيَةِ لَقَدْ سَيَّطُوا عَلَيْهِ وَ قَتَلُوهُ وَلَكِنْ أُنذِرُونَ مَّا وَقَاهُ أَنْ يَفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ وَالْقِيُ عَنْهُ وَاللَّهُ لَقَدْ قَطَعُوهُ رِبًا لِرِبًا وَلَكِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ .** " انتهى

ترجمه این جمله از پیش گذشت جمعی هم به استناد حدیثی که در کتاب احتجاج از حضرت صادق ع روایت شده است معتقدند که مؤمن آل فرعون کشته نشد و خداوند او را حفظ

فرمود و آن حدیث بسیار مفصل است و در مجلد پنجم بحار الانوار و تفاسیر شیعه و از جمله تفسیر صافی موجود است طالبین مراجعه کنند و لکن حق همان است که مظهر امرالله جل جلاله در کتاب ایقان فرموده اند ، قوله تعالی : " همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند . "

هنوز شرح دید برگردن باقی است

مقصود اثر زنجیر " قره کهر " است که در سیاه چال طهران در اوقاتی که جمال قدم جل جلاله را به عنوان دخالت در رقی شاه محبوس کرده بودند آن زنجیر عجیب را برگردن مبارك گذاشته بودند و چون بسیار سنگین بود و قامت را خم مینمود دو شاخه زیر گوی مبارك قرار داده بودند که قامت را از خمیده شدن نگاه دارد و اثر آن زنجیر تا آخر حیات او در گردن مبارك جمال قدم جل جلاله باقی بود .

شرح شدت حبس و مصائب سیاه چال را در لوح این نثب بیان فرموده اند و حضرت عبدالبهاء نیز بیان مفصلی درباره سیاه چال و زنجیری که برگردن هیكل مبارك بوده ذکر کرده اند که عین بیان مبارك در کتاب رحیق مختوم در ذیل

سیاه چال و وقایع آن دوره مندرج است مراجعه فرمایند .
واقعه رمی شاه قاجار در مقاله سیاح و تاریخ نبیل زرنسدی
به تفصیل مذکور است و در شماره های روزنامه وقایع اتفاقیه
که در آن ایام منتشر میشده و روزنامه رسمی دولتی بوده نیز
منعکس است . سه نفر از بابیان را که متهم به سوء قصد نسبت
به شاه بودند در طهران و شمران به شرحی که در تاریخ
نبیل مسطور است به مجازاتهای شدید رسانیدند و جمعی
دیگر را نیز با شدید ترین وضعی به شهادت رسانیدند .
چند ماه قبل در یکی از جراید ایران مطلبی مشاهده شد
که بسیار عجیب بود و باعث حیرت گردید و به مناسبت مقام
آن مطلب را با شما در میان میگذارم و عین عبارات آن -
روزنامه را برای شما در اینجا نقل میکنم دیگر رد و قبول آن
بسته بنظر شماست . این جمله روزنامه مزبور را جناب آقای
فضل الله شهیدی پسر شهید سعید استاد علی اکبر معمار
یزدی که شرح حالش را در محاضرات نوشته ام برای من از
مشهد خراسان استنباخ کردند و ارسال نمودند از ایشان
ممنونم اینک عین عبارات آن روزنامه ، در مجله یفما چاپ
طهران سال هجدهم شماره ۲ مورخ اردیبهشت ۱۳۴۴ هـ.
ش . شماره مسلسل ۲۰۲ چنین مسطور است قوله :
" راجع به سوء قصد به ناصرالدین شاه - در سال

۱۲۶۸ هجری قمری در روز ۲۸ بیست و هشتم شوال از عده
از پیروان باب سوء قصدی نسبت بجان شاه صورت گرفت
و در این حادثه عباس میرزا برادر شاه را که از سال ۱۲۶۴
تحت حمایت انگلیس بود متهم کردند که او محرک و مسبب
این پیش آمد بوده است و در نتیجه شاه او را به بغداد
تبعید کرد و احتمالاً فرهاد میرزا در این قضیه به همکاری
با عباس میرزا متهم شده است زیرا اولاً بر حسب نامه ای که
مستر جستن شیل وزیر مختار انگلیس به تاریخ ۲۹ محرم
۱۲۶۱ یعنی سه ماه بعد از سوء قصد مزبور به میرزا آقاخان
نوشته است معلوم می شود درست مقارن همین روزها فرهاد
میرزا مورد بی مهری شاه واقع شده و ناصرالدین شاه دستور
داده بود او را به طالقان تبعید کنند و در نتیجه فرهاد
میرزا از بیم جان به سفارت انگلیس پناهنده گردیده بود .
متأسفانه از نامه هائی که در این موقع میان دولتین رد و بدل
شده يك نامه بیشتر در دست نیست و آن همان نامه مستر
جستن شیل خطاب به دولت ایران است اگر چه در این
نامه ذکری از همکاری فرهاد میرزا با عباس میرزا نیست
ولی تقارن واقعه تبعید این دو نفر از عواملی است که این
گمان را بوجود می آورد بخصوص که چندی بعد هم این
مسئله خود مورد بحث و گفتگوی دولت ایران و انگلیس واقع

گرددیده است ثانیاً در سفارشی که سفارت فرانسه در ایران بتاريخ هشتم ژانویه ۱۸۵۵ (۱۸ ربیع الاول ۱۲۷۰) بدولت متبوع خود فرستاده به صراحت در این هم کاری و ارتباط و عهد هم از پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس صحبت داشته است (در نامه ای که میرزا اقا خان به تاریخ ۲۹ ربیع الاول ۱۲۷۱ به سفارت انگلیس نوشته است در این مورد چنین نوشته است رابعا خود آنجناب اطلاع دارند که اعلیحضرت همایون شهریاری بودن او را در دار الخلافه بجهات عدیده که یکی از آنها همدستی با نواب میرزا و تعلیم و تقویت خیالات زنانه مادر اوست مضر بوجود مبارك میدانند " (اسناد دولتی ۰۰۰۶۰۵۹) انتهى.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ

آیه قرآن است و در سوره حدید نازل شده است مفسرین اسلامی این آیه را در باره ذات غیب الغیوب دانسته اند و صفات اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت را به استناد این آیه مبارکه برای حق منبع اثبات نموده اند و لکن بشرحی که در ایقان مبارك نازل شده این صفات راجع به مظاهر

مقدسه الهیه است که قائم مقام حق در عالم امر و خلـق هستند در ایقان در این مقام میفرمایند قوله تعالی :
 " ایشانند محالٌ و مظاهر جميع صفات ازلیه و اسماء الهیه ایشانند مرایائی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه بایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدا و وصول با و حاصل نمیشود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقای این انوار مقدسه لقاء الله حاصل می شود و از علمشان عِلْمُ اللَّهِ و از وجهشان وَجْهُ اللَّهِ و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجردة ثابت میشود از برای آن شمس حقیقت با نه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ و همچنین اسماء الهیه و صفات متعالیه . . . " انتهى

حضرت شیخ اکبر احمد احسانی علیه الرحمه در جوامع الکلم در رساله ظاهریه در جواب سوء ال ملا ظاهر سخنی بسیار لطیف و شیرین در این باره فرموده که بسیار جالب و حاذب است و نیز در شرح الزیارة در ذیل جمله زیارت " و مقدّمکم امام طلبتی " سخنی بسیار لطیف است انجا که بعد از رد بر صوفیه در باره مظاهر الهام می فرماید :
 قوله ره :

" إِنَّهُ سُبْحَانَهُ لَا يَشْبَهُ بِشَيْءٍ وَلَا يَعْرِفُ كَيْفَ هُوَ "

فِي سِرٍّ وَعَلَانِيَةٍ وَإِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى نَفْسِهِ بِمَا يَهْدِي الْمَدْلُـوْلُ
وَزَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ وَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَسْمَائُهُ
وَصِفَاتُهُ وَالذَّاتُ لَا يُمْكِنُ الْقَضْدُ إِلَيْهَا وَالْإِرَادَةُ لَهَا إِلَّا -
بِأَسْمَائِهَا وَصِفَاتِهَا . . . مَثَلًا إِنَّا إِذَا قُلْنَا يَا رَحِيمٌ فَإِنَّمَا
نَدْعُو مَعْبُودًا وَصَفَ نَفْسَهُ بِرَحْمَةِ حَارِثِهِ خَلَقَهَا وَاشْتَقَّهَا مِنْ
لُطْفِهِ وَهُمْ تِلْكَ الرَّحْمَةُ الْحَارِثَةُ وَلَا نُرِيدُ بِهَا الرَّحْمَةَ الَّتِي هِيَ
ذَاتُهُ لِأَنَّ تِلْكَ لَا عِبَارَةَ لَهَا وَلَا كَيْفَ لِأَنَّهَا هِيَ هُوَ بِإِلَّا اِعْتِبَارِ
وَلَا كَثْرَةٍ وَلَا مُفَايِرَةٍ فَلَا تَقَعُ عَلَيْهِ الْعِبَارَةُ وَلَا تَعَيِّنُهُ الْإِشَارَةُ
وَإِنَّمَا الرَّحْمَةُ الَّتِي هِيَ مَعْنَى مِنْ مَعَانِي أَسْمَائِهِ أَحَدُهَا وَ
نَعْبُدُ بِهَا خَالِقَهُ فَتَقُولُ يَا رَحِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا جَوَادُ يَا غَفُورٌ وَ -
هَكَذَا إِلَى سَائِرِ أَسْمَائِهِ وَهِيَ هُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . . . الخ

سید اسمعیل طبرسی نوری در جلد اول کفایة الموحدین
این سخنان شیخ را نقل کرده و در باره آن نظرها ابراز
نموده طالبین به آن کتاب مراجعه کنند . و اما کلمات شیخ
واضح است و احتیاج به ترجمه ندارد .

هُوَأَنَا وَأَنَا هُوَ

این بیان مبارک در حدیث نبوی است که مشهور است

و حضرت سید کاظم رشتی در شرح خطبه طنجیه آنرا
نقل فرموده است قوله علیه الرحمه :
" . . . ثُمَّ تَرَقَى مِنْهَا إِلَى مَقَامِ النَّقْطَةِ وَظَهَرَ لَهُ عَسِيرٌ
لِي مَعَ اللَّهِ خَالَاتٌ (وقت) لَا يَسَعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ
مُرْسَلٌ هُوَ فِيهِ أَنَا وَأَنَا هُوَ " وَاتَّصَلَ الْحَبِيبُ بِالْمَحْبُوبِ وَ -
الطَّالِبُ بِالْمَطْلُوبِ الشَّاهِدُ بِالْمَشْهُودِ . . . الخ . انتهى

هیروُدس

مقصود هیروودیس انقیاس است که مدت چهل و دو سال
یعنی از چهار سال قبل از مسیح تا سی و نه سال بعد از
مسیح حکومت میکرد مشارالیه دومین پسر هیروودیس اعظم
است که مانند پدر خود مردی خوش گذران و عیاش بود
در انجیل لوقا باب سیزدهم فقره سی و دوم مذکور است
که حضرت مسیح هیروودیس مزبور را "رواه" نامید مشارالیه
مبالغه هنگفتی خرج بناهای عام المنفعه نمود و همین
هیروودیس است که طبری را بنام امپراطور طیباریوس بنا
نهاد داستان حضرت یحیی و سالومه در عصر همین
هیروودیس اتفاق افتاد که شرح آن در این کتاب در ذیل
" ظهور یحیی بن زکریا " مسطور است در هنگام محاکمه

حضرت مسیح یکی از جمله قُضات همین هیرودیس بود که در آن ایام از برای برگزاری عیدِ فِصْح به اورشلیم آمده بود و شرح این محاکمه و سوءالات مختلفی که هیرودیس از حضرت مسیح کرده در انجیل لوقا فصل ۲۳ - ۷ - ۱۲ و در اعمال رسولان تألیف لوقا فصل چهارم مسطور است .

(ملخص از قاموس کتاب مقدس)

هیکل صالحی

صالح نبی در قرآن شریف مذکور است و در کتب مقدسه عهد عتیق و جدید نامی از او و قوم ثمود موجود نیست در قرآن مجید آیات بسیار در سوره های متعدده در باره صالح و قوم ثمود نازل شده است و در کتب تفاسیر و تواریک مسلمین شرح احوال او را علما و مفسرین و مورخین سنسی و شیعه نوشته اند در سوره الاعراف در باره صالح و ثمود آیات متعدده نازل شده و اِلٰی ثَمُوْدَ اٰخَاهُمْ صٰلِحًا . . . و در سوره هود نیز نازل شده و اِلٰی ثَمُوْدَ اٰخَاهُمْ صٰلِحًا . . . و در سوره الحجر نیز فرموده و لَقَدْ كَذَّبَ اَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ . . . الخ

و در سوره الشعراء فرموده كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ الْمُرْسَلِينَ . . . الخ و در این سوره داستان شتر صالح و گره شتر و کشتن قوم صالح شتر را و نزول عذاب الهی بر آنها به تفصیل نازل شده است و در سوره السجده فرموده وَاَمَّا ثَمُوْدُ فَهَدَيْنَاهُمْ . . . الخ و در سوره الذاریات نازل و فِی ثَمُوْدٍ اِذْ قَبِلَ لَهُمْ تَمَتُّعًا وَاٰتٍ حَتّٰی حَبِطَ . . . الخ و در سوره القمر فرموده كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِالنُّذُرِ . . . الخ و در سوره الحاقه و سوره الشمس و سوره الفجر نیز در باره ثمود و صالح آیات مبارکه نازل شده است و داستان صالح و ثمود در تفاسیر سنی و شیعه در ذیل آیات مزبوره نقل شده است که باید به اصل آن کتب مراجعه کرد و خلاصه داستان آنست که قوم ثمود بت میپرستیدند خداوند صالح را برای دعوت آنان فرستاد ولی آن مردم عنود انکار کردند و بالاخره طلب معجزه نمودند که از میان سنگ خداوند شتری خارج کند ، خداوند شتر را از سنگ خارج کرد و آن شتر مدتها در همین قوم بود که از شتر او مینوشیدند و هر سر آب چشمه که شتر مینوشید قوم صالح اعتراض کردند و بالاخره خداوند فرمود که آب چشمه يك روز مخصوص قوم باشد و روز دیگر مال شتر باشد ولی پس از مدتی بدرخواست قوم آن شتر را خداوند بچه ای عطا فرمود و بالاخره قوم عنود شتر را بی کردند و کشتند و گره شتر

سربه بیابان نهاد و از انظار مخفی شد و خداوند صیحه ای از آسمان فرستاد و ثمود از آن صیحه به هلاکت رسیدند و فقط صالح و پیروانش محفوظ ماندند در تفاسیر و تواریخ این داستان آمیخته با مطالب عجیبه و غریبه است که ذکرش در اینجا لزومی ندارد ، در لغت نامه دهخدا به تفصیل در باب حرف صاد در ذیل صالح پیغمبر اقوال مزبوره نوشته شده و مجلسی مرحوم در مجلد پنجم بحار الانوار شرح حال صالح و ناقصه را مفصلاً به ضمیمه آیات قرآنیه راجع به صالح و ثمود و تفسیر آن آیات نوشته است .

صالح نبی پر حسب احادیث وارده در شانزده سالگی مبعوث شد و تا صد و بیست سالگی دعوت میفرمود ، حضرت عبدالبهاء در باره ناقه صالح در لوح مبارکی شرح فرموده اند کسه آن لوح را در مائده آسمانی نوشته ام و قسمتی از آن لوح مبارک این است قوله الاحلی " . . . ناقه صالح در آسمان مبارک اشاره است که نفس مقدس صالح بود و از لیب معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارکست رزق روحانی و لیب رحمانی نازل اما نفس خبیثه آن ناقه الهیه را پس نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و به عذاب الیم جرمان و کفران و طغیان گرفتار شدند و به هلاکت ابدی افتادند و اما آن چشمه چشمه ی حیات این جهان بسود

وَمِنَ الْعَالَمِ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَنْ قَوْمٌ عَنِيبُوا خَاسِتِينَ وَمِنَ الْعَالَمِ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَنْ قَوْمٌ عَنِيبُوا خَاسِتِينَ
این جهان فانی بتمامه شایان ایشان باشد لهذا به انکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقه الهی را بی نمودند و چون آن ناقه الهی را انکار نمودند نتیجه و اثر آن حضرت از میان قوم خروج نمود و غایب گردید و آن قوم به خسران ابدی افتادند و به انعدام سرمدی مبتلی گشتند و محو و نابود شدند نه ثمری و نه اثری نه زکری و نه خبری و نه حیاتی و بقائی لَا تَسْمَعُ لَهُمْ صَوْتًا وَلَا رِكْزًا . . . انتهی

هیكل معمول باعلامات مذکوره که خود

ادراک نموده اند، کی ظاهر خواهد شد

بیان مبارک اشاره به معتقدات یهود در باره موعود تورات و انبیای بنی اسرائیل است که علامات مخصوصه در باره موعود مقرر داشته اند و شخص موهوم و معمول را بنیام ما شیخ بن داوید در شهر بنی مؤشه تصور نموده اند و منتظرند که آن شخص موهوم ظاهر شود و احکام تورات موسی را از هر جهت ترویج کند و چون آن علامات مقرره بر

حَسْبُ ظاهر واقع نشد و شخص موعود مطابق انتظارشان ظاهر نگردد لهذا بانکار مسیح و حضرت رسول پرداختند و هنوز هم منتظرند که موعود موهوم با آن علامات موهومه ظاهر شود حضرت عبدالبها جل ثنائه در ضمن خطابه‌های فرموده اند قوله الاحلی " در زمان مسیح یهود منتظر ظهور مسیح بودند و شب و روز در معابد دعا مینمودند که خدایا ظهور مسیح را نزدیک کن تا از انوار او استغاضه کنیم و آنچه سبب سعادت ابدیست برسیم بسا شبها در قُدس اقدس گریه میکردند و تا صبح جَسَع و فزع مینمودند که خدایا مسیح را بفرست تا وقتی که مسیح ظاهر شد جمیع اعتراض کردند جمیع انکار نمودند بلکه تکفیر کردند و عاقبت بصلیب زدند سبب چه بود اما سبب بسیار قوی دُو سَبَب بود که این دُو سَبَب همیشه سبب احتجاج ناس بوده و سبب محرومی کل گردیده است . سبب اول آنکه شخص موعود را در کتاب مقدس شروطی مذکور که آن شروط کلام رمزی است نه مفهوم لفظی و چون بحسب مفهوم لفظی گرفتند لهذا اعراض و استکبار میکردند و میگفتند این موعود آن موعود نیست چنانچه یهود عبارات را گرفته حین ظهور حضرت مسیح علمای یهود گفتند این مسیح آن مسیح نیست پس آن موعود نیست بلکه نسبتهای دیگر دادند که زبان حیا کند

و تمسک بشروط ظهور مسیح در کتاب مقدس تورات نمودند . شرط اول اینکه در کتاب مقدس منصوص است که مسیح از مکان غیر معلوم میآید این شخص از ناصره آمده و ما او را میشناسیم . شرط ثانی آنکه عصایش از آهن است یعنی بشمشیر شبانسی میکند و این مسیح شمشیر که سهل است عصای چوب هم ندارد .

شرط ثالث آنکه بموجب کتاب مقدس حضرت موعود باید هر سریر نشیند و تاسیس سلطنت کند این مسیح نه سلطنتی نه لشکری نه مملکتی نه وزرائی نه وکلای ، فرید و وحید است لهذا این مسیح آن مسیح موعود نیست .

شرط رابع آنکه مسیح شریعت تورات را ترویج کند و این مسیح سبت را بهم شکست ، شریعت تورات را نسخ نمود چگونه این مسیح آن مسیح است .

شرط خامس آنکه باید شرق و غرب را فتح کند این مسیح يك لانه و آشیانه ندارد چگونه این مسیح آن مسیح است .

شرط سادس آنکه باید حیوانات نیز در زمان مسیح در نهایت راحت و آسایش باشند و عدالت بدرجهای رسد که حیوانسی نتواند بحیوان دیگر تعدی کند گرگ و میش با هم از يك چشمه بنوشند باز و کبک در يك لانه آشیانه کنند شیر و آهسو در يك چراگاه بچرند حال در زمان این مسیح ظلم و عدوان

بدرجه ای است که حکومت رومان در فلسطین غلبه کرده ، یهود را میکشد میزند نفی میکند حبس مینماید ظلم و عدوان بسی پایان است حتی خود مسیح را بفتوای علمای یهود بصلیب زدند چگونه این مسیح آن مسیح است این بود سبب احتجاج امت یهود از آمدن مسیح و حال آنکه جمیع این شرایط ظاهر شد جمیع این آثار باهر گشت و لکن کلامی رمزی بود علمای یهود نفهمیدند گمان کردند که این شروط بحسب ظاهر و مفهوم لفظی است و حال آنکه جمیع رموز بود . . . انتهی .

(خطابات ص ۱۷۸ - ۱۸۰)

در خطابات در صفحه ۱۸۷ - ۱۸۸ نیز بیان مبارک در همین خصوص مندرج است و در سایر آثار مبارکه نیز موجود است .
قسمتی از معتقدات یهود را من در محاضرات و در جلد سوم دُرُجِ لُثَالِي هِدَايَتِ دَر بَارِه موعود تورات نوشته ام و -
داستان شهر بنی موشه در فرائد حضرت ابوالفضائل علیه الهاء والرحمه نیز موجود است و در محاضرات هم بتفصیل مسطور شده مراجعه شود .

حرف

« می »

يَا بَنَ الْإِنْسَانِ قَدْ مَضَتْ عَلَيْكَ أَيَّامٌ ...

این فِقره از کلمات مکتونه قرنی است که در ایقان شریف بدان استدلال فرموده اند .

کلمات مکتونه بتصریح حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در سال ۱۲۷۴ (هزار و دو بیست و هفتاد و چهار هجری قمری) در بخداد از لسان مبارک جمالقدم جل جلاله جاری و نازل شده است و مضمون موضوع عنوان چنین است که میفرمایند " ای پسر انسان روزگاری بر تو گذشت و مدتی از عمرت سبزی شد و تو در جمیع آن روزگار و ایام سرگرم و مشغول به اموری بودی که هوای نفس تو طالب آن بود و در حقیقت آنچه را نفس و هوای تو طالب و مایل بود جز ظنون و اوهام و مسائل بی ارزش و شئون فانیه چیز دیگری نبود "

" يَا بَنَ الْإِنْسَانِ قَدْ مَضَتْ عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَ اَشْتَغَلْتَ فِيهَا بِمِمَّا تَهْوَى بِهِ نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ وَ الْاَوْهَامِ " بعد میفرمایند " اَللّٰی مَتٰی تَكُوْنُ رَاقِدًا عَلٰی سِطَاكَ " تاکی و چه وقت در بستر غفلت و بیخبری خود در خواب هستی ؟ اُرْفِعْ رَاسَكَ عَنِ النَّوْمِ سِرَازِ خَوَابِ غَفَلَتِ بَرْدَارِ فَاِنَّ الشَّمْسَ قَدْ اُرْتَفَعَتْ

فِي وَسْطِ الزَّوَالِ زَيْرًا أَفْتَابَ بَوْسَطِ آسْمَانِ رَسِيدِهِ دَرِنَهَابِیْتِ
 دَرَجَهَ اشْرَاقِ وَ نَوْرِ افشَانِی اسْتِ تَوْ سَرِازِ خَوَابِ غَفْلَتِ بَسْرَدَارِ
 وَ از بسترِ بی خبری بِرَخِیزِ لَمَلِّ تَشْرِقِ عَلَیْكَ اَنْوَارِ الْجَمَّالِ
 شاید انوارِ جمالِ بیهثالِ حَقِّ وَ تَابَشِ شَمْسِ حَقِیْقَتِ نَصِیْبِ تَوْ
 بشود وَ از نورِ الهی وَ اشْرَاقِ شَمْسِ مَعْنَوِی بِبِهره مند گُردی
 از ظلمتِ بی خبری وَ ضَلالِ نجاتِ یابی وَ بَشَاهِرِ اَیْمَانِ
 وَ هِدایَتِ رَاهِ یابی وَ سَالِكِ شَوِی .

يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُولَكَ أَمْرًا سُوءًا
 وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا

این آیه در قرآن مجید سوره مریم نازل شده و جمال
 اقدس کبریائی آن را در کتاب ایقان نقل فرموده اند .
 در مبحث نزولِ امتحانات الهیه که همواره در مرور است
 و از جمله امتحانات الهیه داستان تولدِ عیسی از مریم
 وَ رُوحِ الْقُدُسِ اسْتِ که چگونه آن طلعتِ منیره گرفتارِ زخمِ زبَانِ
 مردمِ زمانِ خود گردید جمالِ قدمِ جل جلاله در کتاب ایقان
 میفرمایند قوله تعالی : . . . این اضطراب و حزن نبود
 مگر از شماتتِ اعداءِ و اعتراضِ اهلِ کفر و شقاقِ آخرِ تفکرِ نمازید

که مریم چه جواب با مردم میگفت طفلی که پدر او معین نباشد
 چگونه میتوان به مردم معین نمود که این از رُوحِ الْقُدُسِ است
 این بود که آن مخدَّرَه بَقَاءِ آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت
 فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ
 أَبُولَكَ أَمْرًا سُوءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا .
 مضمون آن اینست که ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی
 و نبود مادر تو بدکارِ حالِ ناظرِ این فتنه کبری و امتحانِ اعظم
 شوید . انشهی

مردم حسود گفتند که مریم را زکریا که عهده دار تربیت او بوده
 فریب داده و این فرزند از زکریاست لهذا بر حسبِ تواریح
 اسلامی زکریا را تعقیب کردند که بقتل برسانند و او در دل
 درختی پنهان شد و اعداءِ آن درخت را با آره به دو نیمه
 کردند و زکریا نیز بدو نیمه گردید مورخینِ اسلامی چنین
 نوشته اند ولی مسیحیان این داستان را قبول ندارند
 و میگویند زکریا کشته نشد بلکه در یکی از کتابهای جملی
 یهود نوشته شده که اشعیای نبی را که در دل درختی
 پنهان بود مخالفانش با آره بدو نیم کردند و این هم از افسانه
 های بی اصل و مجعول و باصطلاحِ اَبُوکَرِیْبِ اسْتِ بهر حال در
 باره سخنان مردم نسبت به مریم بعد از تولدِ عیسی که در ضمن
 آیه مذکورهُ در عنوانِ حَقِّ تعالی در قرآن مجید اشاره کرده

در تواریخ اسلامی سخن بسیار گفته اند از جمله در ناسخ التواریخ سپهر کاشانی مجلد عیسی چنین مسطور است قوله :
 چون مریم از کار عیسی فراغت یافت بمقار فأتت به قومها تحمله قالوا یا مریم لقد جئت شیئا قریبا آن حضرت را برداشته به میان قریه بیت لحم رفت و در سرائی فرود شد مردم به سروی جمع شدند و گفتند ای مریم چیزی غریب آورده ای بگو کوه بی شوهر این فرزند را بدست کردی یا بزنا مشغول شدی یا اُخت هرون ما کان أبوک امره سوء و ما کانت أمک بغیا چون هرون مردی بد کردار بود آن حضرت را بد و نسبت دادند و گفتند ای خواهر هارون پدر تو مردی بد کردار نبود و مادر تو زنی بد شعار نیست ایمن چه کردار نا پسندیده است که از تو آشکار شد پس بمدلول فآشارت الیه بسوی عیسی اشارت کرد که این سخن را از وی بهرسید . . . الخ انتهى .

در باره اُخت هرون چنانکه ملاحظه کردید عقیده مفسرین اسلامی همان است که صاحب ناسخ نوشته است و مفسرین سخن بسیار گفته اند که علت اطلاق اُخت هارون در قرآن بر مریم مادر عیسی چیست ؟ زیرا مریم برادری هارون ننام نداشته و آن مریم که برادری هارون نام داشته و بنت عمران بوده مریم خواهر حضرت موسی و هارون است که پدرشان عمران بوده و مادرشان یوکلید (یوخابد) بوده و بنابراین

آن مریم است که بنت عمران و اُخت هارون است مفسرین و علمای اسلام جواب گویند که عمران نام پدر مریم بوده است بشرحی که در ذیل جمله " در حالت مریم . . ." در این کتاب مندرج است و در باره اطلاق اُخت هارون بر مریم هم همان است که صاحب ناسخ التواریخ ذکر کرده است و نقل شد و سخنان دیگر نیز گفته اند . زمخشری در تفسیر کشاف در ذیل آیه " یا اُخت هرون کان آخالها من ابیها من امثلی بنی اسرائیل وقیل هو اُخو موسی ع وعن النبی ص انما عنوا هرون النبی و کانت من اعقابہ فی طبعوا الاخوة بینها و بینہ الف سنه و اکثر وعن السدی کانت من اولاده و انما قیل یا اُخت هرون کما یقال یا اُخا همدان آی یا واحدنا منهم وقیل رجل صالح او طالح فی زمانها شبیهوها به ای کنت عندنا مثله فی الصلاح او شتموها . . . الخ . انتهى

خلاصه مطالب مندرجه مذکوره در کشاف را علامه کاشانی در تفسیر منهج الصادقین بدین گونه آورده است قوله یا اُخت هرون ای خواهر هارون از کلی منقول است که او برادر پدری مریم بود و بحسن طریقت و زهد و صلاحیت مشهور و معروف و نزد سدی مراد هارون برادر موسی است و نسبت دادن مریم را باو بجهت آنست که از اولاد او بود

همچنانکه میگویند **أَخَاتِهِمْ** و **لِأَخَاهِمْدَانُ** و گویند او از اعقاب
وی بود در طبقه **أُخُوْت** و میان او و هارون هزار سال بود
و نزد سعید بن جبیر هارون نام مردی فاسق بود مشهور
بهزنا و فساد مریم را در قُبْحِ عَمَلِها و تشبیه کردند . . . و این
عباس و قتاده . . . از پیغمبر نقل کرده اند که مراد بهارون
مردی صالح بود از بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزکاری
مشهور بود و هرکه به صلاحیت شهرت می یافت وی را به
هارون نسبت میدادند . . . و معنی آنست که ای مانند
هارون در صلاح و تقوی نبود پدر تو مردی بد . . . و نبود
مادر تو خنثه فاجره و زناکار . . . الخ انتهى .
در سایر تفاسیر هم از این قبیل سخنان نوشته اند که نقل
آن موجب ملال است .

حضرت عبداللہاء در لوح مرحوم معاون التجار نراقی در باره
اختِ هارون میفرمایند قوله الاحلی " سؤال از آیه مبارکه
فرقان یا **أُخْتِ** هارون نموده بودید چون حضرت هارون مشهور
بهزهد و ورع و تقوی بود حضرت مریم نیز چنان لهذا در میان
قوم لقب **أُخْتِ** هارون داشت یعنی در تنزیه و تقدیس خواهر
هارون بود و هم چنین حضرت مریم با بنتِ عمران خطاب
میشد چنانکه در آیه میفرمایند **وَمَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ** این نیز
از حیث تقدیس و تنزیه بود اما پدر حقیقی مریم عمران نیست

چنانچه در کتاب مقدس مذکور است . انتهى

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ . . .
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ . . .
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ . . .

این آیات در قرآن مجید نازل شده است مفسرین اسلام
گفته اند که مقصود از **أَهْلَ الْكِتَابِ** یهود و نصاری هستند که
کتاب تورات توسط حضرت موسی برای یهود نازل شد و انجیل
برای مسیحیان توسط حضرت عیسی نازل گردید و گفته اند
که یهود و نصاری در مدینه و مکه هرکجا مسلمین را میدیدند
القای شبهات میکردند و سعی بلیغ میدادند تا
مسلمین را از پیروی رسول الله منحرف کنند و لهذا خداوند
در مواضع متعدده مخاطباً **لِلْيَهُودِ وَ النَّصَارَى** فرموده است
که **"يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ"** ای
یهود و نصاری چرا آیات خداوند کافر میشوید با آنکه خود
بحقانیت آن گواهی میدهید و نیز **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ**
الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای یهود
و نصاری چرا حق را بصورت باطل جلوه میدهید و حق و حقیقت
را کتمان میکنید با آنکه خود شما بحقانیت آنچه را که انکار

میکنید آگاه و عالم هستید و نیز یا اهل الكتاب لم تصدون عن سبيل الله ای اهل کتاب چرا مردم را از ایمان به خدا و رسول مانع میشوید و راه راست خداوندی را به روی مردم می بندید و نمی گذارید مردم حق را بشناسند و بآن مومن شوند ایمن آیات در سوره آل عمران در سه موضع نازل شده است .

جمال مبارك جل جلاله در کتاب مبارك ایقان بعد از ذکر آیات مزبوره میفرمایند که مقصود از اهل الكتاب که مخاطب قرار گرفته اند علمای یهود و پیشوایان نصاری هستند که زمام فکر و عقل مردم در دست آنهاست و نفوس را از مرفان حق مانع میشوند قوله تبارك و تعالی :

این معلوم است که اهل کتابی که صد نموده اند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بوده اند چنانکه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است . . . الخ انتهی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

این آیه در قرآن مجید سوره فاطر نازل شده و مضمونش آنست که ای مردم شما همه محتاجید و بخداوند نیازمند هستید و خداوند است که از همه ممکنات بی نیاز است :

جمال کبریا، باین آیه در ایقان مبارك در بحث فقر و غنا استشهاد فرموده اند که مقصود از فقر و غنا مظاهر مقدسه الهیه آن نیست که در نزد مردم معتبر است بلکه مقصود از غنا غنای از ما سوی الله و مقصود از فقر فقر بالله است و سپس بآیه مزبوره استشهاد فرموده اند .

يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكَ لِي لَكَ ...

این بیان مبارك در قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) از قلم حضرت رب اعلی جل ذکره خطاب به حضرت من یظهم الله جل جلاله نازل شده و در این بیان آرزوی جانفشانی در راه آن حضرت نموده اند مضمون بیان مبارك اینست که میفرمایند ای حضرت بقیه الله من تمام هستی خودم را فدای تو کردم و جز این آرزویی ندارم که در راه محبت تو مورد سب و ناسزای مردم واقع شوم و هیچ امری پسند خاطر و مورد رضایت من نیست جز اینکه در سبیل دوستی تو کشته شوم و خداوند بلند مرتبه و بی نیاز پناه من است و برای من تنها ذات مقدس او کفایت میکند و بدیگران نیاز و احتیاجی نداشته و ندارم .

در باره قیوم الاسماء بذیل این کلمه در همین کتاب مراجعه شود .

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ ...

این آیه مبارکه در سوره یس قرآن مجید نازل شده
قوله تعالی " يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ " مضمون آنکه ای وای بر این مردم نادان
که هر وقت پیغمبری از طرف خداوند مبعوث شود و بسبب
هدایت آنان قیام نماید او را استهزا میکنند و تمسخر
مینمایند و بسخنان او گوش نمیدهند مضمون آیه محدود در
رسل گذشته نیست بلکه مفهوم آن بصراحت باستناد کلمه
مَا يَأْتِيهِمْ که فعل مضارع است دلالت بر آینده نیز دارد ، فی
المثل شما میگوئید کتاب خوبی منتشر نمیشود مگر آنکه
من آن را میخوانم و این جمله شامل گذشته و آینده است
همینطور است مضمون آیه که فرموده پیغمبری مبعوث نمیشود
مگر آنکه مردم او را استهزا میکنند و خلاصه آنکه مضمون
این آیه در بحث رسل دلیل بر عدم انقطاع فیض فیاض بر
خلق است .

يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ...

این قسمتی از آیه مبارکه سوره یس است که جمعا
اقد من کبریا در ایقان شریف آن را ذکر فرموده اند پس از
آنکه شرحی در باره علما و پیشوایان ادیان میفرمایند که همواره
سبب گمراهی خلق و طغی اصلیه امراض نفوس از مظاهر مقدسه
الهییه بوده و هستند و آنان را از سُبُحاتِ مَجَلَّة محسوب
فرموده اند باینجا میرسد که میفرمایند مردم نیز چشم خود
را به علمای خود دوخته و تابع آنان هستند و اگر گفته شود
يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ای مردم پیغمبران الهی را پیروی
کنید در جواب میگویند اگر این دعوت صادق است پس چرا
علما و پیشوایان ما قبول نمیکند و در این مقام میفرمایند
قوله تعالی " مُعْتَذِرِينَ بِتُحَمُّصِ انبِيَاء " نگشته تابع علمای خود بوده
و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل
علم باشد بگوید يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ جواب گویند که
اینهمه علما و فضلا با این ریاست ظاهره و الهیه مقطعه
لطیفه نفهمیده اند و حق را از باطل درک ننموده اند و تسو
امثال تو ادراک نموده اید انتهی .

و اما اصل آیه در قرآن مجید در سوره پس است در آنجا که خداوند در این سوره ذکر میفرماید که چگونه حواریون و رسولان حضرت مسیح برای تبلیغ شریعت آن حضرت به شهری رفتند و مورد اعتراض شدند اول دو نفر از رسولان مسیح رفتند و مردم آنها را تکذیب کردند و سپس میفرماید نفر سوم را فرستادیم "وَ اِنْ اَرْسَلْنَا الْاِثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَمَرْزَنَا هُمَا بِثَالِثٍ" مضمون آیات مزبوره در سوره پس اینست قوله تعالی "وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اصْحَابَ الْقَرْيَةِ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ" یعنی ای محمد رسول الله برای مردم مثالی ذکر کن و بگو که خداوند میفرماید ما برای مردم قریه رسولان فرستادیم اِنْ اَرْسَلْنَا الْاِثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَمَرْزَنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ بیاد بیاورید زمانی را که دو نفر را برای تبلیغ امر الله بقریه مزبوره فرستادیم و مردم آن دو نفر را تکذیب کردند پس سومی را فرستادیم و مردم گفتند که ما از طرف خداوند رسولان هستیم که امر الله را بشما ابلاغ کنیم و سپس در چند آیه شرح تکذیب قوم را بیان فرموده تا آنکه میفرماید وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْمَعُ قَالًا يَا قَوْمِ اَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ و مردی از دورترین نقاط شهر آمد در حالی که میدوید و میگفت ای مردم این رسولان را اطاعت و پیروی کنید اَتَّبِعُوا مِن لَّا يَسْئَلُكُمْ اَجْرًا وَ هُمْ مِهْتَدُونَ پیروی کنید از آنان که اجر و مزدی از شما نمیخواهند و در

راه راست و هدایت سالک هستند . . . الخ در تفاسیر سنّی و شیعه در باره اشخاص رسولان اختلاف است مقصود از قریه که در آیه فرموده میگویند دهی بود در انطاکیه و مقصود از مرسلون که برای تبلیغ رفته بودند همانا مومنین حضرت مسیح هستند و در اسامی آنان اختلاف است میفرماید " اِنْ اَرْسَلْنَا الْاِثْنَيْنِ " در اول دو نفر رفتند و مفسرین اسلام با اختلاف اسم آن دو نفر را نوشته اند از این قرار بعضی گویند نام آن دو نفر صادق و صدوق بود بعضی گویند یوحنا و یونس بعضی گویند یحیی و توماس بود و در نزد علمای مسیحیت نام آن دو نفر از قرار مندرجات قاموس کتاب مقدس که در ذیل انطاکیه نوشته بولس و برنابا بود که در انطاکیه تبلیغ میکردند و بشدیدترین عذاب و رنج مبتلی بودند بعدی که از جور مردم ناچار شدند فرار اختیار نمایند . و اما مقصود از فَمَرْزَنَا بِثَالِثٍ شمعون صفا یعنی بطرس رسول است که نام اصلی او شمعون (سمعان) بود و بطرس لقبی است که مسیح باو عنایت فرمود و این کلمه بمعنی صخره و سنگ است (قاموس کتاب مقدس) و مسیح باو فرمود تو هستی صخره ای که من کلیسای خود را روی تو بنا میکنم (انجیل متی باب شانزدهم فقره ۱۶ - ۱۸) و صخره را به پیروی گفته گویند و مَرْسَلُونَ صفاست و مسلمین بطرس را شمعون

الصفا مینامند و صفا معرب کیفیت است که بمعنی صخره است و بعضی گفته اند که مقصود از ثالث پولس رسول است و خلاصه آنکه اول مردم آن دور رسول را محبوس ساختند و بعد شمعون صفا بان شهر درآمد و از روی حکمت اقدام کرد و با شاه شهر آشنا شد و با او مدارا کرد تا آنکه روزی شاه داستان دور رسول محبوس را به شمعون گفت و او تعجب کرد یعنی تظاهر به تعجب کرد و میل بدیدن آنها نمود و با آنها در محضر شاه سخن گفت و بالاخره قول آنان را تصدیق کرد .

شرح این داستان در تفاسیر اسلامی مندرج است و حضرت عبدالههبا جل ثناغه نیز در یکی از خطابهات و بیانات مبارکه شرح این داستان را فرموده اند که چگونه پطرس از روی حکمت بتبلیغ نفوس موفق گردید و آن خطابه و بیان مبارک مشهور و در دسترس عموم احباست .

بر حسب مندرجات کتاب مقدس در انطاکیه پولس و برنابا بوده اند که تبلیغ میکردند و پولس سفرهای متعدد به انطاکیه کرده است . برای تفصیل به قابوس کتاب مقدس در ذیل پولس مراجعه شود .

يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًا

این آیه قرآن در سوره مریم نازل شده و زبان حال مریم مادر عیسی را بیان فرموده است که چون عیسی متولد شد مریم او را برداشته بهمیان مردم میرفت و با خود می اندیشید که جواب مردم را چه بدهد و اگر بپرستند که پدر این طفل چیست چه بگوید و در عین اضطراب با خود میگفت که ای کاش پیش از این مرده بودم و نکلی فراموش شده بودم و چندی روزی را نمی دیدم .

برای تفصیل حال بذیل " بعد از تولد عیسی . . . " در این کتاب مراجعه شود .

يَجْعَلُ اَعْلَامَكُمْ اَسْفَلَكُمْ وَاَسْفَلَكُمْ اَعْلَامَكُمْ

در احادیث وارده از ائمه اطهار علیهم السلام مکرر این نکته وارد شده که در آخر الزمان امت اسلامی به

امتحانات شدید گرفته میشود و جمله **وَاللّٰهُ لَتَمَحِّصَنَّ وَاللّٰهُ**
لَتَفْرِيْلُنَّ . . . و امثال آن که در ایقان مبارک استشهاد بدان
 شده و در محل خود در این کتاب مندرج است .
 بسیار در بیانات ائمه اطهار وارد شده و فرموده اند که
 در نتیجه امتحانات الهیه مردمان عالمقدر از مقام خود فرو
 افتاده در درجات سقوط واقع میشوند و مردمان ضعیف و گمنام
 بواسطه ثبوت و رسوخ در امتحانات الهیه به مقامات عالییه
 ارتقا مییابند و جمله **يَجْعَلُ اَعْلَاكُمْ اَسْفَلَكُمْ وَاَسْفَلَكُمْ اَعْلَاكُمْ**
 اشاره بهمین واقعیه است و آیه مبارکه قرآنی که در سوره قصص
 نازل شده نیز اشارت به همین وقایع است که فرموده " **وَنُرِيْهِمْ**
اَنْ نَّمِنَ عَلٰى الَّذِيْنَ اسْتَشْفَعُوْا فِي الْاَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ اَقْوَابًا
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِيْنَ " مفهومی است که خداوند اراده فرموده
 بواسطه ظهور مظاهر مقدسه الهیه مردم را امتحان فرمایند
 و مستضعفین و مردم گمنام و بی نام و نشان را بر اثر ایمان
 به حضرت قیوم از گمنامی نجات بخشد و بدرجات عالییه ارتقا
 دهد و آن ضعیف را وارث ملکوت اعلی در نشأه ادنی و آخری
 فرماید اول مرتبه جمله **يَجْعَلُ اَعْلَاكُمْ اَسْفَلَكُمْ** . . . را حضرت
 امیر علیه السلام خطاب به مسلمین دوره خود فرمودند و -
 همان مبارک در نهج البلاغه مذکور است که حضرت امیر در
 باره امتحانات شدید الهیه خطاب به مردم میفرمایند :

" **لَتَهَابِلُنَّ بِلَهْلِهٖ وَّلَتَفْرِيْلُنَّ قَرْبَهٗ وَّلَتَسَاطِنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ**
حَتّٰى يَهْوَدَ اَسْفَلَكُمْ اَعْلَاكُمْ وَاَعْلَاكُمْ اَسْفَلَكُمْ . . .
 مضمون آنکه به اضطراب شدید گرفتار خواهید شد و بسبب
 امتحانات الهیه دچار خواهید گردید و مانند دیگ جوشان
 زهر و بالا خواهید شد بطوری که نفوس عالی مقام پست شوند
 و مردم ضعیف و گمنام بدرجات عالییه رسند . . .
 برای اطلاع بیشتر بذیل **وَاللّٰهُ لَتَفْرِيْلُنَّ** . . . مراجعه شود .

تَفْرِيْلُونَ الْكَلِمَةَ عَنْ مَوَاضِعِهَا

این آیه مبارکه قرآنی است که در سوره النساء نازل شده
 و در بحث تحریف در کتاب مبارک ایقان جمالقدم جل جلاله
 آن را ذکر فرموده اند و شرح و تفصیل آن در ذیل تحریف
 در این کتاب مسطور شده مراجعه فرمائید و خلاصه مضمون
 آیه اینست که میفرماید علمای یهود آیات تورات را که حضرت
 رسول ص بدان استدلال میفرمودند از راه عناد تحریف
 میکردند یعنی طوری معنی میکردند که سبب گمراهی مردم
 بشود و حقیقت مقصود را پنهان میساختند و کلمات را در غیر
 ما و ضعیف که بکار میبردند .

مقامات را فرا گرفت پنجف اشرف برای تحصیل رفت و در علوم
ظاهره و معنویه مقامی بلند یافت و در آنجا به ریاضات و عبادات
مشغول شد و کتب متعدده در حقایق و معارف تالیف نمود
و منتشر ساخت از آن جمله کتاب *البدال الامین* و *سنابرق* و *تحفکة*
الملوک و نیز کتابی موسوم به *رق* منشور است که بعضی از آنها
در سابق بطبع رسیده است در بلاد مختلفه ایران مانند
اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات و نیز در
نجف تشکیل عائله های متعدد داد و از آن همه فرزندان
بسیار یافت و در سال هزار و دویست و شصت در مکه معظمه
به ملاقات حضرت رب اعلی جل جلاله مشرف شد ولی در بساره
امرالله از او اقدامی آشکار نشد و سخنی هم نگفت تا آنکه
در سال ۱۲۶۷ هـ ق در بروجرد وفات یافت و قهرش در آن
شهر امروز هم ^{منزل} شمیمیان است از جمله فرزندان سید جعفر
مزبور جناب آقا سید یحیی بود که در یزد تولد یافت و پس
از رشد و بلوغ بتدریج در شئون علمیه و جاه و جلال ظاهر
مقامی ارجمند یافت و در دربار سلطنت و نزد اولیای امور
محبوبیت تامه پیدا کرد مشارالیه در یزد تاهل نمود و چهار
فرزند پیدا کرد و بعداً در نیریز فارس نیز ازدواج کرد و بسال
۱۲۶۰ سفری بطهران نمود و از طرف محمد شاه مأمور تحقیق
امر سید باب شد و در شیراز مدتی اقامت کرد و عاقبت به شرف

آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند

مقصود جناب سید یحیی دارابی پسر حاجی سید
جعفر کشفی است و حضرت رب اعلی جل زکره لقب وحید را از
راه تطابق عدد حروفش که هشت و هشت است با کلمه یحیی
که نام اوست به مشارالیه عنایت فرمودند و او را وحید اکبر
نامیدند و در الواح جمالقدم جل جلاله نیز از او به وحید
اکبر تعبیر فرموده اند و یحیی ازل نیز لقب وحید دارد که
حضرت اعلی جل زکره باو عنایت فرموده اند و او را اسم
الوحید نامیده اند و لقب ازل را که عددش سی و هشت است
از راه تطابق عدد حروف یحیی در صورتی که سه حرف *ی*ها
برای آن منظور شود بمشارالیه داده اند و او معروف به ازل
و صبح ازل شده است ولی کلمه صبح را من در توقیحات
مبارکه ندیده ام شاید پیروانش اضافه کرده اند بهر حال
اجداد جناب وحید اکبر همه از علما و سادات بوده اند سید
ابواسحق جد وحید از داراب فارس به اصطهبانات رفته
ساکن شد و جناب سید جعفر در آنجا بسال یک هزار و صد
و هشتاد و اند هجری متولد گردید و پس از مدتی که

ایمان مشرف گردید و داستان تشرف و ایمانش را جناب
ابوالفضایل علیه الرحمه در کتاب کشف الغطاء از قول حاجی
سید جواد کربلائی نقل فرموده به قرار ذیل قوله ره : حاج
سید جواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقا سید یحیی اکبر
انجال حاج سید جعفر کشفی بود و به علم و فضل اشتهار
داشت و مخصوصاً محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی
معروف بشخص اول به حضرتش وثوق کامل حاصل داشتند
و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم
و تاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید یحیی
از پس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم
شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک
رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول از این معنی
آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت محمد شاه
طیب الله مآواه بوساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید
خواهش نمود که در این مجاهده و اجتهاد پس از استبصار
و اطلاع حاصل نظر خود را بمشاه اعلام دارد بالجمله حاجی
سید جواد میفرمود که چون جناب آقا سید یحیی بشیراز
وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و سوالاتی
که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ
مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خضوع و خشوع

اومی افزود و معذک اظهار تصدیق نمی نمود و گویا منتظر
رویت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که قلب
او را بر کرده و سراپای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود
که خود چیزی معروض دارد تا آنکه وقتی بمن بسبب محرمتی
که حاصل شده بود اظهار داشت که آیا ممکن است که
تصرفی از تصرفات خارقه انسان مشاهده نماید و مقصودشان
اینکه من چیزی خدمت آن حضرت معروض دارم گفتم جناب
آقا سید یحیی مثل این حال مثل کسی است که بر مائده شخص
بزرگی حاضر باشد و آن شخص از اغذیه لطیفه و اشربه لذیذ
و فواکه طیبیه از هر صنف برای او بر خوان حاضر نماید و او در
این اثنا چیزی از قبیل قوم و هیکل طلب نماید بحقیقت من
از این وساطت و شفاعت عاجزم و تو خود هر وقت بحضور
مبارک مشرف شدی هر چه خواهی بپرس و هر چه در دل داری
طلب نما و بالجمله شبی که مقرر بود آن شب بحضور مبارک
مشرف شدم جزوی از سئوالات مشکله و مسائل معضله کتبه
نوشته بود با خود آورد و فرمود این مسائل چندی است
از حضرت سئوال نموده ام خواهش دارم بحضور آن حضرت
تقدیم نمائی و جواب طلب کنی چون شب گذشت و صحبت
بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری
جلوس حضرت به بیعت خود برای استراحت عودت فرمودند

من جزوه سئوالات حضرت وحید را در حضور خودش بفلام آن حضرت که نامش مبارک بود دادم و گفتم همین حال این جزوه را بحضرت بده و از قول من عرض کن این سؤال جناب آقا سید یحیی است و هر سهیل مطایبه عرض کن "آقا سید یحیی است نه برگ چمندر" و مقصود حاجی سید جواد از این عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب توفیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود . باری حاجی سید جواد میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدم و برخاستم و مستمع ادای صلات گشتم که نساگاه مبارک آمد و جزوی بخط مبارک آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن سرور نمود حالی فریب به او دست داد با اینکه جبل وقار بسود حرکاتی مشعر بخت مانند میل برقش از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شما را چه میشود ؟ فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب يك هفته است که بنوشتن این سئوالات مشغولم و امشب از اول لیل آن حضرت چهار پنج ساعت تقریبا اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آن حضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را بخدا این اجوبه را که کتابی است همین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال

یقین و ایمان به بروجر و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدر حاجی سید جعفر مشهور به کشف کفایت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید ، انتہی .
 جناب نبیل زندی در تاریخ خود در ضمن شرح تشریف آقا سید یحیی بحضور مبارک در شیراز چنین فرموده است قولش "آقا سید یحیی دارایی چون بشیراز آمد با جناب شیخعلی محولاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه آشنائی و دوستی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید انتہی
 باری سید وحید بنشر معارف امرالله پرداخت و مشهور باین امر گردید و مدتها در طهران بمحضر جمالقدم جلاله مشرف بود و عزم آن داشت که در قلعه طبرسی باصحاب به پیوندد ولی چون کار قلعه انجام یافته بود در سال ۱۲۶۵ برای تبلیغ امر بسفر در بلاد پرداخت و بشهرهای قزوین و قم و کاشان و اصفهان و آردستان و آردکان سفر کرد و همه جا ندای ظهور جدید را اعلان فرمود و پس از زحمات بسیار که در یزد و سایر نقاط تجمل فرمود با اصحاب خود در نیریز گرفتار اعدای امر شد و بشرحی که در تاریخ نبیل مسطور

است در هیجدهم شعبان سال ۱۲۶۶ هـ ق بشهادت رسید
جناب وحید خطی بسیار زیبا داشت و استدلالیه ای در اثبات
امر حضرت باب نگاشته است و قسمتی از رساله او در جلد سوم
ظهور الحق مندرج است . برای تفصیل شهادت جناب
وحید به تاریخ نبیل زرنندی مراجعه شود .

حضرت رب اعلی جل زکره در کتاب قیوم الاسماء تفسیر سوره
یوسف آیاتی خطاب به سید جعفر کشفی نازل فرموده اند قوله
تعالی : " يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ (مقصود خود هیکل مبارک حضرت
رب اعلی است که از ذات غیب الهی باین خطاب مبارک مخاطب
شده اند) قُلْ لِلْعَالَمِ الْجَلِيلِ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ اِنَّكَ عَلَي الْحَقِّ
لَوْ كُنْتَ بِالْبَابِ لِلَّهِ سَاجِدًا نَقَدْتُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ عِنْدَ اللَّهِ
مَحْمُودًا اِنْ كُنْتُ قَدِ اتَّبَعْتُ اَمْرَهُ فَاَنَا قَدْ جَعَلْنَاكَ نَفْسِ
الدُّنْيَا رُكْنًا عَلَي الْعَالَمِينَ رَفِيحًا وَاِنَّكَ بِالْحَقِّ فِي الْاٰخِرَةِ
مَعَنَا فِي الرَّفِيحِ الْاَعْلَى بِاِذْنِ اللَّهِ الْعَلِيِّ . . . الخ

و در توقیع مبارکی راجع بکتاب سنا برق سید کشفی فرموده اند
قوله تعالی : " وَقَدْ طَالَعْتُ سَنَابِرَ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ وَشَاهَدْتُ
بِوَاطِنِ آيَاتِهَا وَاِنَّهُ مَا عَرَفَ اِلَّا نَفْسَهُ وَا مَا وَصَفَ اِلَّا شَيْئُونَ عِبُودِيَّةَ
وَكُلُّ مَا قَالَ فِي حَقِّ آلِ اللَّهِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي تَفْسِيرِ الدُّعَا
الْمُشْرِقَةِ عَنْ نَاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ لَمْ يَكُ فِيهِمْ وَا لَا يَلِيْقُ عِنْدَ اللَّهِ
بِشَانِهِمْ لِأَنَّهُ مَا قَرَّبَهُ اِلَّا أَحْرَفَ عِبُودِيَّةَ وَا مَا وَصَفَ آلَ اللَّهِ اِلَّا "

بِمَا تَجَلَّى آخِرُهُمْ فِي كَهِّ رُبُوبِيَّتِهِ . . . الخ
و در توقیع دیگر نیز ذکر سنا برق را فرموده اند و از سید کشفی
تجدیل بسیار فرموده اند بقوله تعالی : " وَلَقَدْ بَلَغَ الْكِبَرِ
حَظْمُهُ الْوَاقِعِ فِي بَوَاطِنِ تِلْكَ الرَّقَائِقِ وَالذَّقَائِقِ سَيِّدِ الْمَعَاصِرِ
مُفْضِلِ الْمُحَقِّقِينَ فَضَّلَ فِي سَنَابِرِهِ الْمُحِيْطِ عَلَى الْمَغْسَارِ
وَالْمَشَارِقِ . . . الخ

و در لوح دلائل السبع در باره جناب وحید اکبر مقامات
لا تحصى نازل شده و از شرح سوره کوثر که بافتخار او نازل
فرموده اند نیز ذکری بعین آورده اند و جمال قدم جل جلاله
در سوره الصبر شرحی مفصل در باره عظمت جناب وحید
و جانفشانی او در سبیل نصرت امر الهی نازل فرموده اند
و زیارتنامه ای نیز در باره وحید و اصحاب از قلم جمال قدم
جل جلاله شرف نزول یافته است ، حضرت عبدالهیا جل
شانه در تذکره الوفا در ضمن شرح حال حضرت طاهره در
باره جناب وحید مطالبی بیان فرموده اند طالبین بدان کتاب
مراجعه فرمایند .

مرحوم مدرس تبریزی در کتاب ریحانه الادب مجلد سوم در ذیل
عنوان کشفی در باره جناب کشفی پدر حضرت وحید و خود
جناب وحید چنین فرموده است قوله علیه الرحمه :
کشفی - سید جعفر بن ابی اسحق موسوی علوی دارایی

الاصل بروجردی الموطن کشفی الشهرة از اجلای علمای امامیه قرن سیزدهم هجرت که اصل ایشان از دارا بچرد فارس و بسا صاحب جواهر (شیخ محمد حسن که ذکرش در کتاب اقدس نازل شده) و سید محمد باقر حجة الاسلام (سید شفتسی ساکن اصفهان) و نظایر ایشان معاصر بوده و عالمی است ادیب نحوی فارسی فقیه اصولی محدث مفسر متکلم جلیل القدر و عظیم المنزله و بالخصوص در حدیث و تفسیر بی نظیر و از تالیفات اوست :

۱- اجابه المضطربین فی اصول الدین و بعض فروعہ و الاخلاق الکریهه که حاوی بیانات ایتانیه و تحقیقات عرفانیه بوده و درهند و ایران چاپ شده .

۲- أرجوزه فی الکلام .

۳- أرجوزه فی المنطق .

۴- أرجوزه فی النحو و از ابیات آنست :

أَمُّ الْعُلُومِ النَّحْوُ وَالصَّرْفُ أَبُ وَكُلُّ عِلْمٍ يَهْدِي ذِيْنَ يَطْلُبُ

۵- برق و شرق که شرق و غرب نیز گویند در شرح بعضی از احادیث دینیه که بفارسی فصیح مسجع و مقفی موافق مشرب اهل ذوق و عرفان شرح کرده چنانچه اصل حدیث را بعنوان برق نوشته پس بعنوان شرق هم شرحش کرده .

۶- البلد الامین که منظومه ای است در اصول عقاید و از هزار

بیت متجاوز بوده و کتاب الحصن الحصین فی شرح البلد الامین هم که تالیف میرزا ابوالحسن اصطهباناتی نوه سید جعفر است شرح همین کتاب بلد الامین است .

۷- تحفه الملوك فی السیر و السلوك که کتابی است در عقل و جهل و تعدیل قوای آنها و آن را بیارس بنام فتحعلی شاه قاجار تالیف و در آخرش قصیده ای در مدح سلطان معظم گفته و از ابیات آنست :

داستان عقل بی پایان بود آنچه ناید در بیان عقل آن بود

۸- سنا برق و مخفی نماند که نام پدر سید جعفر را در اعیان

الشیعه و چند جا از ذریعه اسحق نوشته اند و لکن در چند

جای دیگر از ذریعه ابواسحق نوشته . . . تردیدی نیست

که نام پدر کشفی اسحق نبوده بلکه ابواسحق بوده . . . وفات

کشفی در سال ۱۲۶۲ هـ ق واقع و در نخبه المقال هم بسا

اشاره باستانی او اسم پدر او و مدت عمر و سال وفات و ماده

تاریخ آن گوید :

سیدنا الاصفی الجلیل جعفر ابن ابی اسحاق المفسر

قد کان بدار السماء العلیم و بعد "لمح" غاب نجم العلم

عدد کلمه لمح ۷۸ عمرا و عدد جمله "غاب نجم العلم"

۱۲۶۲ هم ماده تاریخ وفات اوست . . . الی قوله . . .

اما سید یحیی از اکابر معروف بابیه و در اوائل سال ۱۲۶۶

هق با عده کثیری از اتباع خود قلعه نیریز فارس را متصرف شد و يك چندی با مامورین دولتی محاربه تا بقاصله چند ماه مغلوب و در شعبان همان سال در حال حیات پدر مقتول و اتباعش نیز بعضی مقتول و بعضی متفرق گردیدند . انتهى در روایات الجنات خوانساری و سایر کتب نیز شرح حال کشفی مسطور است مراجعه شود .

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ

این آیه در سوره فتح در قرآن مجید در باره واقعه بیعه الرضوان نازل شده که اصحاب با حضرت رسول ص تجدید بیعت فرمودند و پیغمبر در هنگام بیعت دست خود را بالای دست آنها می نهادند و دست آنها زیر دست پیغمبر بود و لهذا فرمود **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** .

اما در ایقان مبارک جمال کبریا این آیه را در ضمن تشریح اعتراض یهود بر حضرت رسول ص ذکر فرموده اند و این آیه را در آن مقام نظر بمعنی آن استشهاد کرده اند هر چند نزول آن در مقام دیگر بوده بشرحی که ذکر شد ولی بمقتضی مقام معنای آیه مزبوره را برای تأکید فرمایش خود مورد نظر قرار داده و به آن استشهاد کرده اند . یهود میگفتند که

بعد از موسی و تورات نبی و شریعتی از طرف خدا نخواهد آمد زیرا دست خدا بسته شده و در غل و زنجیر است **يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ** و خداوند در قرآن مجید در جواب یهود فرموده **غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ** دست خود یهود که این سخن را میگویند بسته باد **هَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ** دست خدا چنانچه یهود معتقدند مغلول نیست بلکه باز و آزاد است و هر چه بخواهد انجام میدهد . جمال کبریا بعد از نقل این آیه برای تأکید مطلب به آیه سوره فتح که فرموده **"يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ"** از نظر توافقی معنی آن با مطلب موضوع مورد بحث استشهاد فرموده اند که دست خدا هیچ وقت مغلول نیست و بالای همه دستهاست و بر همه غالب و حاکم است .

بنذیل **"وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ . . ."** مراجعه شود .

يَدِ الْأَمْرِ فَيُصِلُ الْآيَاتِ لِعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ

رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

این آیه مبارکه در سوره رعد قرآن مجید نازل شده میفرماید که خداوند امر مبارک خود را تدبیر و تکمیل میفرماید و آیات خود را نازل میکند شاید مردم بِلِقَاءِ اللَّهِ یقین کنند مقصود از لِقَاءِ اللَّهِ عرفان و لِقَاءِ اللَّهِ حضرت مظهر امر الله

است که عین عرفان و لقای ذات اقدس الهی است و جمال
 قدم جل کبریا که این آیه را در ایقان شریف در ضمن بحث
 لقاء الله و معنی حقیقی آن ذکر فرموده اند .
 برای تفصیل به ذیل لقاء الله و ذیل " وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا . . ."
 مراجعه شود .

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ
 لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ . . .

این آیه مبارکه در سوره البقره آیه ۱۸۵ نازل شده
 است جمعی که از آنجمله ممانین جاهل و ثعلبه انصاری
 بودند از حضرت رسول ص در باره نقص و کمال ماه آسمان
 یعنی حالت هلال و بدر سؤال کردند که چگونه ماه چنبین
 میشود و چرا این نقص و کمال در او پدیدار میگردد ، البته
 سؤال آنان از علت وقوع این احوال مختلفه بود و میخواستند
 بفهمند که ماه بچه جهت کم و زیاد میشود و بدر و هلال
 را علت اصلیه چیست ؟ در جواب سؤال آنان حضرت رسول
 ص این آیه را تلاوت فرمودند که " قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ
 وَالْحَجِّ " یعنی مردم بواسطه بدر و هلال ماه حج و موقع

زیارت کعبه را میشناسند و میقات های خود را در باره امور
 شخصیه درک میکنند فی العثل چون کسی بکسی مبلغی قرص
 میداد میقات دریافت طلب خود را طلوع هلال بعد تعیین
 میکرد و از این قبیل میقات ها تعیین مینمودند اما این بیان
 مبارک جواب سؤال مشرکان نبود زیرا آنها از فواید بدر
 و هلال سؤال نکردند بلکه میخواستند بفهمند که چطور میشود
 ماه آسمان گاهی باریک و ناقص و زمانی مدور و کامل میشود
 و چون جواب سؤال خود را شنیدند بعضی لمبا اعتراض گشودند
 و سخنان بسیار گفتند که در ایقان مبارک بدین معنی اشاره
 فرموده اند قوله تعالی : " . . . بعد از استماع نفی علم
 از آنحضرت نمودند " انتهى

و این مسئله در کتب تفاسیر مسطور است مراجعه شود .
 در کتاب نامه دانشوران در ذیل حال این این العوجاء
 در بحث رؤیت هلال و سی روز بودن ماه رمضان و اختلاف
 در آن چنین میگوید قوله : . . . قَالَ الْأَسْتَاذُ أَبُو يَحْيَى
 مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْرُونِيُّ وَالْعَرَبُ مَبْتَدُونَ بِالشَّهْرِ مِنْ
 عِنْدِ رُؤْيِيهِ الْهِلَالِ وَكُلُّ شَرَعٍ فِي الْإِسْلَامِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ثُمَّ مَضَى
 سَبْعِينَ نَهْتًا نَابِتَةً وَنَجَمَتْ نَاجِمَةٌ وَنَبِعَتْ فِرْقَةٌ جَاهِلِيَةٌ فَنَظَرَ
 إِلَى أَخَذِهِمْ بِالتَّأْوِيلِ وَوَلَوْعِهِمْ بِسَبَبِ الْإِخْتِافِ بِالظَّاهِرِ

بِزَعْمِهِمْ وَمَالُوا إِلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ فَاذًا لَهُمْ جَدٍ أَوَّلٌ وَ -
 حِسَابَاتٌ يَسْتَخْرِجُونَ بِهَا شُهُورَهُمْ وَيَعْرِفُونَ مِنْهَا صِيَامَهُمْ
 وَالْمَسْلُومُونَ مُضْطَرُونَ إِلَى رُؤْيِيهِ الْهِلَالِ وَتَفَقُّدٌ مَا اِكْتَسَاهُ الْقَمَرُ
 مِنَ النُّورِ وَاشْتَرَكَ بَيْنَ نِصْفِهِ الْعَرَبِيُّ وَنِصْفِهِ الْمَسْتَوِيُّ وَجَدُوهُمْ
 شَاكِينَ فِي ذَلِكَ مُخْتَلِفِينَ فِيهِ وَمُقَلِّدِينَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمَسَدِ
 اسْتِفْرَاجِهِمْ أَقْصَى الْوَسْعِ فِي تَأْمَلِ مَوْضِعِهِ وَتَفْحَصِ مَخَارِبِهِ وَمَوَاقِعِهِ
 ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى أَصْحَابِ عِلْمِ الْهَيْئَةِ فَالْفَوْا زِيَّاجَاتِهِمْ وَكَتَبَتْهُمْ
 مُفْتَحَةً بِمَعْرِفَةِ أَوَائِلِ مَا يُرَادُ مِنْ شُهُورِ الْعَرَبِ بِصُنُوفِ الْحِسَابَاتِ
 وَأَنْوَاعِ الْجَدَاوِلِ فَظَنُّوا أَنَّهَا مَعْمُولَةٌ لِرُؤْيِيهِ الْأَهْلِ وَآخَذُوا
 بَعْضُهَا وَنَسَبُوهُ إِلَى جَعْفَرِ الصَّادِقِ وَزَعَمُوا أَنَّهُ سِرٌّ مِنْ
 أَسْرَارِ النَّبِيِّ

یعنی عرب اوائل شهور را از رؤیت هلال گرفتند و چنانکه
 در آئین اسلام نیز این چنین شروع گشت خدای فرمود
 ای محمد ترا از هلال ها پرسند بگو آنها مردم و موسوم
 را اوقات هست محدود بنای شرع در آغاز بر رؤیت بود تا آنکه
 از بدایت سالی چند از این پیش بدعتی حادث بظهور
 رسیده گروهی جاهل پدید آمده که در احکام اسلام تاویل
 جویند و در حق کسانی که بزعم ایشان بظاهر منجمدند
 بسی طعن گویند این گروه بر آئین جهودان و ترسایان
 مایل شدند پس دیدند که ایشان را جدولها و حسابهای

چندی است که شهور خویش را از آنها استخراج کنند و ایام
 صیام شریعت کلیم و مسیح از آنها تعیین نمایند و مسلمانان
 را یافتند که در این باب بر رؤیت هلال و جستجوی نورانی جرم
 قمر از مظلّم آن مضطربند و بدینجهت همواره بشكوك و اختلافات
 گرفتارند با آنکه در طلب رؤیت هلال و تفحص مغارب قمر
 استفراغ نهایت طاقت نمایند هم عاقبت تقلید یکدیگر کنند
 پس این قوم چون از اختلافات پیروان اسلام و حسابات دیگر
 اهل کتاب آگاه شدند علاج واقعه را بخداوندان علم هیئت
 رجوع کردند و دیدند که ایشان در مبادی زیج ها و کتابها
 معرفت اوائل شهور را جدول ها و حسابها آورده اند
 پنداشتند که این جداول و حسابات برای رؤیت هلال برقرار
 شده پس برخی از آنها را بگرفتند و بحضرت جعفر صادق -
 منسوب داشتند و سِرّی از اسرار پیغمبری انگاشتند . انتهى

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ

مِنْ أَمْرِ رَبِّي

این آیه مبارکه در سوره اسراء که آن را سوره بنی
 اسرائیل هم میگویند نازل شده است ، در آیه هشتاد و پنجم

فرموده " وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا " یعنی از تو میپرسند از کیفیت روح بگو روح از امر پروردگار من است یعنی مخلوق اوست در تفسیر منهج الصادقین در ذیل این آیه مبارکه میفرمایند قوله در مجمع آمده که مفسران را در روحی که مسئول عنه هست چند قول است یکی آنکه مراد ایشان روحی است که در بدن انسانست . . . دوم اینکه سؤال ایشان از روح از حیثیت آن بود که مخلوق و مُخَدَّث است یا قدیم حق تعالی جواب داد که مِنْ أَمْرِ رَبِّي ای مِنْ فِعْلِهِ وَخَلْقِهِ . . . بنا براین میتواند بسود که غرض ایشان از روح روحی بوده باشد که قوام بدن بدان است و این قول ابن عباس است و یا مراد جبرئیل باشد و این از حَسَن و قَتَادَه منقول است یا ملکی است از ملائکه که او را هفتاد هزار روی است و بهر روی هفتاد هزار دهن و در هر دهنی هفتاد هزار زبان و بر هر زبانی هزار لغت تسبیح حق تعالی میکند و حق تعالی از هر تسبیح او فرشته‌ها می‌آفریند که عبادت او میکنند . . . و یا مراد به عیسی است که مسمی بروح است و یا خلقی است از خلقان خدا به صورت بنی آدم که طعام و شراب میخورند و فرشته نیستند . . . سوم آنکه مشرکان سؤال کردند از روحی که در قرآن است که ملك چگونه آن را بتوالفا میکند . . . حق تعالی در جواب

میفرماید که ای محمد بگو که روح که قرآنست از امر پروردگار من است . . . الخ

رأی مفسرین در باره مقصود از روح که مشرکین از رسول من سؤال کردند مخالف یکدیگر است و نمونه ای از آن ذکر شد در این مقام بمناسبت عقاید و آراء و اقوال حکما و فلاسفه و علمای اسلام را در باره روح و حقیقت آن بنحو اجمال مینگارم و شمه ای از الواح و بیانات مبارکه نازله از قلم جمالقدم جل جلاله و الواح و بیانات حضرت عبدالله را نیز متذکر میشوم .

نصوح مبارکه صادره از قلم جمالقدم جل جلاله و بیانات مبارکه حضرت عبدالله را این عهد در رساله موسوم به " نصوح الواح در باره بقای ارواح " نوشته ام این رساله منتشر و مطبوع است و در دسترس عموم قرار دارد و همه میتوانند بدان رساله مراجعه کنند ، در اینجا فقط قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالله جل ثنائه را که در مکاتیب اول مندرج است و در باره ارواح و اقسام آن بیانات فرموده اند مندرج میسازم و توصیه مینمایم که احبای الهی در مندرجات این لوح مبارک کمال دقت را بنمایند و برای ادله بقای روح و اقسام ارواح و غیرها نیز بمفاوضات مبارک مراجعه کنید و اینسك لوح مبارک که در مکاتیب اول مندرج است قوله الاحلی :

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنِ الرُّوحِ وَرُجُوعِهِ إِلَى هَذَا الْعَالَمِ النَّاسُوتِيِّ
 وَالْحَيْزِ الْعُنْصُرِيِّ اعْلَمْ أَنَّ الرُّوحَ كَلِمَاتُهُ تَنْقَسِمُ إِلَى الْأَقْسَامِ
 الْخَمْسَةِ رُوحِ نَبَاتِيٍّ رُوحِ حَيَوَانِيٍّ رُوحِ إِنْسَانِيٍّ رُوحِ إِيْمَانِيٍّ
 رُوحِ قُدْسِيٍّ إِبْرَاهِيمِيِّ أَمَّا الرُّوحُ النَّبَاتِيُّ فَهُوَ الْقُوَّةُ النَّامِيَّةُ الَّتِي
 تَنْبَعُثُ مِنْ إِمْتِزَاجِ الْعُنْصُرِ الْمُتَفْرِدَةِ وَمَعَاوَنَةِ الْمَاءِ وَالْهَوَاءِ
 وَالْحَرَارَةِ وَأَمَّا الرُّوحُ الْحَيَوَانِيُّ فَهُوَ قُوَّةُ حَسَّاسِهِ سَبْعَةٌ مِنْ
 إِمْتِزَاجِ وَامْتِصَاصِ عُنْصُرٍ حَيَّةٍ مُتَوْلِدَةٌ فِي الْأَحْشَاءِ مَدْرَكَةٌ
 الْمَحْسُوسَاتِ وَأَمَّا الرُّوحُ الْإِنْسَانِيُّ عِبَارَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ النَّاطِقَةِ
 الْمَدْرَكَةِ لِلْكَلِمَاتِ وَالْمَعْقُولَاتِ وَالْمَحْسُوسَاتِ فَهَذِهِ الْأَرْوَاحُ فِي
 اصْطِلَاحِ كِتَابِ الْوَحْيِ وَعُرِفَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ لَا تَعُدُّ رُوحًا
 لِأَنَّ حُكْمَهَا حُكْمُ سَائِرِ الْكَلِمَاتِ مِنْ حَيْثُ الْكُونِ وَالْفِسادِ
 وَالْحُدُوثِ وَالتَّغْيِيرِ وَالْإِنْقِلَابِ كَمَا هُوَ مُضَرَّحٌ فِي الْإِنْجِيلِ
 حَيْثُ يَقُولُ دَعِ الْمَوْتَى لِيَدْفِنُوهُ الْمَوْتَى الْمَوْلُودُ مِنَ الْجَسَدِ
 جَسَدٌ هُوَ وَالْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ فَهُوَ الرُّوحُ وَالْحَالُ إِنَّ الَّذِي
 كَانَ يَدْفِنُ ذَلِكَ الْمَيِّتَ كَانَ حَيًّا بِحَيَاةِ نَبَاتِيَّةٍ وَرُوحِ حَيَوَانِيٍّ
 وَرُوحِ نَاطِقِيٍّ إِنْسَانِيٍّ أَمَّا الْمَسِيحُ لَهُ الْمَجْدُ حُكْمُ مَمُوتِهِ وَعَسَدَمِ
 حَيَاتِهِ حَيْثُ إِنَّ ذَلِكَ الشَّخْصَ كَانَ مَحْرُومًا مِنَ الرُّوحِ الْإِيْمَانِيَّ
 الْمَلَكُوتِيِّ وَبِالْجَمْلَةِ هَذِهِ الْأَرْوَاحُ الثَّلَاثَةُ لَا عَوْدَ لَهَا وَلَا رُجُوعَ
 لَهَا بَلْ إِنَّهَا تَحْتَ الْإِنْقِلَابَاتِ وَالْحُدُوثِ وَالْفِسادِ أَمَّا
 الرُّوحُ الْإِيْمَانِيُّ الْمَلَكُوتِيُّ عِبَارَةٌ عَنِ الْغَيْضِ الشَّامِلِ وَالْفُوزِ

الْكَامِلِ وَالْقُوَّةُ الْقُدْسِيَّةُ وَالتَّجَلِي الرَّحْمَانِيَّ مِنْ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ
 عَلَى الْحَقَائِقِ النُّورَانِيَّةِ الْمُسْتَفِيضَةِ مِنْ حَضْرَةِ الْفَرْدَانِيَّةِ وَهَذَا
 الرُّوحُ بِهِ حَيَاةُ الرُّوحِ الْإِنْسَانِيَّ إِذَا أُبْدِيَ بِهِ كَمَا قَالَ الْمَسِيحُ
 لَهُ الْمَجْدُ الْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ فَهُوَ الرُّوحُ وَهَذَا الرُّوحُ لَهُ عَوْدٌ
 وَرُجُوعٌ لِأَنَّهُ عِبَارَةٌ عَنِ نُورِ الْحَقِّ وَالْفَيْضِ الْمَطْلُوقِ وَنَظَرًا لِهَذَا
 الشَّانِ وَالْمَقَامِ الْمَسِيحِيِّ لَهُ الْمَجْدُ حُكْمُ بَانَ يُوْحِنَا الْمَعْمِدَانِ
 هُوَ إِبْرَاهِيمِيُّ الْمَوْعُودُ أَنَّ بَاتِيَّ قَبْلَ الْمَسِيحِ وَمِثْلُ هَذَا الْمَقَامِ
 مِثْلُ السِّرَاجِ الْمَوْقُودَةِ إِنَّهَا مِنْ حَيْثُ الزُّجُجَاتِ وَالْمَشَاكِبِ
 تَخْتَلِفُ وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ النُّورِ وَاحِدٌ وَمِنْ حَيْثُ الْإِشْرَاقِ وَاحِدٌ
 بَلْ كُلُّ وَاحِدٍ عِبَارَةٌ عَنِ الْآخِرِ لَا تَعُدُّ وَلَا اخْتِلَافٌ وَلَا تَكْتِسِرُ
 وَلَا اقْتِرَاقٌ هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَمَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ

انتهی (صفحه ۱۲۹ - ۱۳۰ مکتب جلد اول)

در باره روح در اخبار وارده از ائمه اطهار و رسول الله
 بیانات متعدده وارد شده است ، علامه مجلسی در کتاب
 السماء و العالم مجلد چهارم بحار الانوار در باب سیزدهم
 صفحه ۳۸۷ چاپ کمیانی شرح مفصلی در باره حقیقت نفس
 و روح ذکر فرموده است که باید بنفس کتاب مراجعه کرد .
 در قرآن مجید ذکر روح مکرر نازل شده است در باره بقای
 روح هم در قرآن اشاراتی هست از جمله در باره شهیدان
 فرموده و لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ . در چند موضع قرآن مجید ذکر نفس و روح شده که فرموده " نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ " در باره آدم ابو البشر و حضرت مسیح که نفخ روح در مریم مادر عیسی ذکر شده و در جلد دوم بحار الانوار باب شانزدهم صفحه ۱۰۷ چاپ کمپانی تأویل آیات مزبوره نقل شده از اخبار ائمه ع از جمله این خبر است که محمد بن مسلم از حضرت ابا جعفر روایت کرده که از آن حضرت سؤال شد از معنی و کیفیت وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ حضرت فرمودند اِنَّ الرُّوْحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ وَاِنَّمَا سُبِي رُوْحًا لِاَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمُهُ مِنَ الرِّيحِ . . . الخ

و از این قبیل سخنان بسیار است در کتب اهل سنت نیز از این قبیل احادیث فراوان است . فلاسفه و حکما نیز بنفس ناطقه قائلند و درباره حقیقت آن از حیث تجرد و عدم آن سخن بسیار گفته اند و اشراقیین و مشائیین و متکلمین و امثالهم را اختلاف عقاید و آراء بسیار است که در کتب هر یک ضبط است از طرق شیعه در اخبار مرویه از ائمه ذکر شده که خلقت ارواح قبل از اجساد بوده است و علامه مجلسی در مجلد چهاردهم بحار الانوار این احادیث را به ضمیمه حکمت تعلق ارواح با اجساد و سایر شئون مربوطه بآن ذکر کرده است . (باب ۴۵ ص ۴۲۵ چاپ کمپانی)

مَحَدِّثٍ قَمِيٍّ شَيْخِ عَبَّاسٍ مَرْحُومٍ دَرِ سَفِيْنَةِ الْبَحَارِ اَزْ حَضْرَتِ اميرِ عِ نَقْلِ فَرْمُودِهِ كِهْ فَرْمُودَنْدُ " الرُّوْحُ فِي الْجَسَدِ كَالْمَعْنَى فِي اللَّفْظِ " وَ نِيْزُ دَرِ اَحَادِيْثِ بَسِيَارٍ رُوَايَتِ شُدِهْ كِهْ رُوْحٌ نَسَامُ فَرَشْتَهْ اِيْ اَسْتُ بَزْرَكْتَرِ اَزْ جِبْرِيْلِ وَ مِيكَائِيْلِ كِهْ هَمْرَاهُ حَضْرَتِ رَسُوْلِ بُوْدُ وَ بِاِثْمِهْ اَطْهَارِ نِيْزُ هَمْوَارِهْ هَمْرَاهُ بُوْدُ وَ اِيْمَنْ اَحَادِيْثِ دَرِ مَجْلَدِ هَفْتَمِ بَحَارِ الْاَنْوَارِ صَفْحَهْ ۱۹۵ چَاطِ كَمِپَانِيْ ذِكْرُ شُدِهْ اَسْتُ وَ دَرِ صَفْحَهْ ۱۹۷ چَاطِ كَمِپَانِيْ هَمِيْنِ مَجْلَدِ اِيْنِ حَدِيْثِ رَا اَزْ هَشَامِ بِنِ السَّالِمِ نَقْلُ كَرْدِهْ كِهْ حَضْرَتِ صَادِقِ دَرِ بَارِهْ اَمِهْ مَبَارَكِهْ " وَ يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ . . . " فَرْمُودَنْدُ خَلْقُ اَعْظَمُ مِنْ خَلْقِ جِبْرِيْلِ وَ خَلْقِ مِيكَائِيْلِ لَمْ يَكُنْ مَعَ اَحَدٍ مِّنْ مَّضَى فَيَرِ مُحَمَّدٌ مِنْ وَهُوَ مَعَ الْاَنْبِيَاءِ عِ يَسْتَدْرِيْهِمْ وَ لَيْسَ كَلِمًا طَلِبَ وَجِدٍ . انتہی

در کتاب الکافی و وافی فیض و سایر کتب معتبره شیعه این احادیث بسیار مذکور شده است مرحوم فیض کاشانی در کلمات مکتونه درباره تقدم ارواح بر اجساد و معنی آن بیانات مفصله دارد از جمله فرموده قوله وجود نفوس جزئیه انسانیه که عموم آدمیان راست بنحوی که در عالم شهادت است بعد از حصول مزاج است و بحسب استعداد آن . . . و اگر چه بنحوی دیگر بیشتر در عالم ذر بوده اند و اما وجود نفوس کلیه انسانیه که مختص بکمال و خواص است بیشتر از

وجود اجساد است و در نفوس جزئیة ایشان استعداد آن هست که ترقی کنند از مرتبه جزئیة و منسلخ شوند از صفات تقییدیه عرضیه به حیثیتی که به کلیات خود عود کنند و به آنها متصل گردند . . . روحی که بعد از استعداد مزاج موجود می شود روح ہرزخی است که از ماده مجرد است نه صورت و مشتمل است بر شهوت و غضب و روحی که تقدّم بر اجساد دارد روح قدسی است که از ماده و صورت هر دو مجرد است . . .

والارواح الصوریة البرزخیة حادثہ بحدوث الاجساد . . . الی قوله و مما یدلّ علی ان روح القدس مختص بالخواصّ ساواه الکافی عن امیر المؤمنین ع ان للانبیاء و هم السابقون خمسۃ ارواح روح القدس و روح الایمان و روح القوۃ و روح الشهوة و روح البدن . . . فبروح القدس بعثوا انبیاء و بہا علموا الاشیاء و بروح الایمان عهدوا اللہ و لم یشرکوا بہ شیئا و بروح القوۃ جاہدوا عدوہم و غالجوا معاشہم . . . الی قوله و للمؤمنین و ہم اصحاب الیمین الاربعۃ الاخیرہ و للکفار و ہم اصحاب الشمال الثلاثة الاخیرہ کما للدواب . . الخ

(کلمات مکتوبہ فیہ ص ۶۷ - ۷۰)

و در کتاب روض الجنان نیز ہمین علامہ کاشانی در بارہ نفس و حقیقت آن آراء و اقوال مختلفہ را نقل کرده می فرماید اعلم ان المذاهب فی حقیقۃ النفس کما ہی الدائرۃ علی

الالیسۃ و المذكورۃ فی الکتب المشہورۃ اربعۃ عشر مذہباً الاول هذا المہیکل المحسوس المعبر عنہ بالبدن و الثانی انہا القلب . . . الی قوله الرابع عشر جوہر مجرد عن المادۃ الجسمیہ و عوارض الجسیم لہا تعلق بالبدن تعلق التدبیر و التصرف و الموت انما هو قطع هذا التعلق و هذا هو مذہب حکماء الالہیین . . . انتہی

در کتب اہل عرفان حدیثی از حضرت امیر ع روایت شدہ کہ کمیل بن زیاد النخعی از حضرت امیر ع درخواست کرد کہ نفس او را با و بشناساند و عرض کرد " اريد ان تعرفني نفسی حضرت فرمود " یا کمیل و ایّ الانفس تريد ان اعرفک " کمیل میگوید عرض کردم " هل ہی الانفس واجدہ " فرمودہ " یا کمیل انما ہی اربعۃ النامیۃ النباتیۃ و الحسیۃ الحيوانیۃ و الناطقۃ القدسیۃ و الکلیۃ الالہیۃ . . .

این حدیث خیلی مفصل است و علامہ مجلسی در بحار الانوار تمام آن را ذکر کردہ و پس از نقل حدیث آن را از احلام صوفیہ دانستہ است بعضی گویند " ان النفس هو اللہ " و بعضی گویند " النفس ہی المزاج " و بعضی گویند " انہا النار " و بعضی گویند " انہا الهواء " و بعضی گویند " انہا النفس (يتحرک) . "

شیخ علی بن یونس العاملی در کتاب الباب المفتوح

در باره نفس و آراء و عقاید مختلفه در باره آن شرح کاملی
 ذکر کرده و علامه مجلسی در بحار الانوار مجلد ۱۴ آن
 رساله را نقل فرموده و آراء و عقاید مختلفه را در باره روح و نفس
 ذکر کرده طالبین بآن کتاب مراجعه کنند . علامه قمی محدث
 مرحوم نیز در ذیل نفس و روح در سفینه البحار این مطالب
 را بطور فهرست با ذکر ابواب کتاب و صفحات و غیره یادداشت
 فرموده است از جمله مراجع مهمه برای حصول اطلاع در این
 مسئله تفسیر مفاتیح الشیب امام فخر رازی است که مشهور
 به تفسیر کبیر است و باید بدانجا مراجعه کرد .
 روح را نفس ناطقه هم می گویند که اصطلاح فلاسفه
 است در فرهنگ علوم عقلی در باره نفس چنین مسموع است .
 قوله :

" نفس جوهری است که ذاتاً مستقل و در فعلی خود
 نیاز بماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است و بالاخره
 جوهریست مستقل قائم بالذات که تعلق تدبیری با بدن
 دارد در ماهیت و حقیقت نفس اقوال و آراء مختلفی در طول
 تاریخ فلسفه اظهار شده است و خلاصه آنها از این قرار
 است :

- ۱ - نفس عبارت از اجزاء صغار کروی الشكل است .
- ۲ - نار است .

- ۳ - هواست .
- ۴ - ارض است .
- ۵ - ماه است .
- ۶ - جسم بخاری است .
- ۷ - عدد است .
- ۸ - مرکب از عناصر است .
- ۹ - حرارت فریژی است .
- ۱۰ - برودت است .
- ۱۱ - دم است .
- ۱۲ - مزاج است .
- ۱۳ - نسبت حاصله از عناصر است .

این رشد گوید حد و تعریف نفس ناممکن است
 (شباغ التمهات ص ۵۶۶) صدر المتألهین در باره نفس
 عقیده خاصی دارد و میگوید هر جسمی را آثار خاصی است
 و در هر یک مبداء خاصی است که منشاء آن آثار است و آن
 مبادی قوتی هستند متعلق با اجسام و خود اجسام نباشند
 و آن نفس است و کله نفس نام برای آن قوت است بدین
 ترتیب صدرالدین نفس را جسمانیة الحدوث می داند
 و لکن ماده آن که همان افاضات علویه بر مواد سفلیه باشد
 از ناحیه بالا و علویات و در نتیجه فیوضات الهی است و

و معنی کینونت سابقه نفس بر بدن همین است نه اینکه نفوس ناطقه انسانی ابتدا کینونت مجرد باشند چنانکه دیگران گویند . . . صدر نفس را به تقسیم اولیه به سه قسمت کرده است :

۱ - نفس نباتی وَ هِيَ كَمَالٌ أَوَّلُ لَجْسِمٍ طَبِيعِيٍّ إِلَيَّ مِنْ جِهَةِ مَا يَتَوَلَّدُ وَيَرْبُو وَيَتَغَذَّى .

۲ - نفس حیوانی وَ هِيَ كَمَالٌ أَوَّلُ لَجْسِمٍ طَبِيعِيٍّ إِلَيَّ مِنْ جِهَةِ مَا يُدْرِكُ الْجُزْئِيَّاتِ وَيَتَحَرَّكُ بِالْإِرَادَةِ .

۳ - نفس انسانی وَ هِيَ كَمَالٌ أَوَّلُ لَجْسِمٍ طَبِيعِيٍّ إِلَيَّ مِنْ جِهَةِ مَا يُدْرِكُ الْأُمُورَ الْكَلْبِيَّةَ وَيَفْعَلُ الْأَفْعَالَ الْكَلْبِيَّةَ بِالْإِخْتِيَارِ الْفِكْرِيِّ وَالْإِسْتِنْبَاطِ بِالرَّأْيِ . . . (اسفار) .

در رسائل اخوان الصفا آمده است نفوس انسانی در بدن نشو و ارتقا نیابند و بدن محل تربیت و تکمیل نفوس است . نفوس الصبیان عاقله بالقوه و نفوس البالغین عاقله بالفعل . . . مرتبت نفس درین عقل است و فوق جسم مطابقت و بالذات حی بوده و بالقوه علامه و فعالست و واسطه در ایصال فیسلی از عقل فعال بموجودات است . . .

ابن سینا نفوس را بتعدد ابدان متعدد میدانند . . . شیخ الاشراق نفس را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء میدانند . . . الخ

از این قبیل سخن بسیار است و امروز هم در بین حکماء و دانشمندان اختلاف در باره نفس و حقیقت آن موجود است جمعی نفس را مادی می دانند و جنبه روحانی و بقا برای او قائل نیستند و کتب و رسائل بسیار در این باره نوشته و منتشر کرده اند مانند کتب و مقالات دکتر تقی آرانی و کتاب فلسفه النشو و الارتقا دکتر شبلی شعیب و اصل الأنواع داری و امثال آن که در این روزگار رونق و شهرت بسیار دارد و جمعی هم نفس انسانی را مجرد و باقی می دانند و برای هر یک دلائل و سخنانی هست که در کتب خود نوشته اند و طالبین باید بآن کتب مراجعه کنند .

در باره آراء حکماء و فلاسفه در باره روح سخن بسیار است که باید گفته شود ولی در این کتاب جای تطویل نیست . من در اینجا قسمتی از آنچه در کتاب فرهنگ علوم عقلی مسطور و مندرج است نقل میکنم و شمه ای از اصطلاحات خاصه حکماء را ذکر می نمایم مفصل ترین و جامع ترین شرحی که در باره روح و نفس ناطقه در دست هست همانا بیانات علامه صدر الدین شیرازی در کتاب الاسفار است که در مرحله رابعه بیان فرموده است و مرحوم حاجی سبزواری هم در شرح منظومه به اجمال سخن گفته است در کتب متکلمین هم در این باره اقوال مختلفه و آراء متعدده ذکر شده مانند تجرید

خواجه نصیر و شرح علامه حلی و شرح ملا علی قوشچی بر آن و جز اینها از سایر کتب مبهمه که باید به اصل آن مراجعه کرد عجاله به مندرجات کتاب فرهنگ علوم عقلی باید توجه کرد در ذیل کلمه روح چنین نوشته است قوله :

روح - یکی از مسائل مهم فلسفی که افکار و انظار فلاسفه را بخود متوجه کرده است مسئله روح است . . . اقوال و آراء پراکنده و مختلفی اظهار شده است و هیچکدام مسئله را بطور تحقیق حل نکرده اند شرایط و مذاهب نیز در مورد ماهیت و ذات روح ساکت شده اند چنانکه در قرآن مجید است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي آنچه برای اهل نظر مسلم شده است آنکه غیر از اعضاء و اجزای و ابدان مادی امر دیگری هست که منشاء احساسات و ادراکات و تعقلات و حرکات و سکونات و فعل و انفعالات ارادی و غیره است و این امر مسلم است که منشاء ادراکات و تعقلات و احساسات و آثار و خواص دیگر در تمام موجودات یکسان نیست و نیز مسلم است که هر یک از موجودات را آثار خاصی است که موجب امتیاز آنها از یکدیگر است و از این جهت برای روح و نفس اقسام و انواعی قائل شده اند نفس جمادی ، نباتی ، حیوانی شیخ الرئیس در رساله معراجیه گوید مراد از روان نفس ناطقه است و از جان روح حیوانی فلاسفه عموماً قائل به سه

امر شده اند قلب روح بخاری و نفس یا روح مجرد . . . قلب عبارت از جسم لطیف صنوبری است و مرکب روح بخاری است که روح حیوانی است و منشاء حیات و حس و حرکت است و در تمام حیوانات هست و ساری در تمام اعضاء بدن است و روح بخاری مرکب نفس است که منشاء ادراکات کلیه و تعقلات بوده و ذاتا مجرد است و بدین ترتیب روح حیوانی برزخ میان قلب و نفس ناطقه است و واسطه در تعلق نفس ناطقه با بدن است . . .

بعضی از روح نفس ناطقه را می خواهند و آن دورا مترادف گرفته اند بعضی گویند روح محل اوصاف حمیده است و نفس محل اوصاف ذمیه . . . بعضی گویند روح عبارت از جبرئیل است چنانکه حضرت امیر فرمود الروح ملک من ملائکة الله بعضی گویند روح جوهر مخلصوتی است که الطیف مخلوقات است بعضی روح و حیات را یکی دانند . . . (تمام این اقوال در مجلد چهارم اسفار ملا صدرا مذکور است)

در رساله اخوان الصفا آمده است فاما النفس یعنی الروح فهی جوهره سماویة نورانیة حیة علامه فماله بالطبع حساسه ذراکه لا تموت ولا تنفی بل تبقى ووده . . . بعضی گفته اند روح جزء لا یتجزی است و بعضی گفته اند جسم هوایی است و بعضی گفته اند دماغ است و اقوال دیگر . . . نفس ناطقه

که روح انسانی است از نظر فلاسفه مجزا و غیر از روح حیوانی است و غیر از قلب است زیرا قلب روح حیوانی نوعی از اجسام و اجرامند و با فساد بدن از بین می روند و آنچه باقی می ماند روح انسانی است زیرا روح بخاری جسم حار لطیفی است که از لطائف اخلاط اربعه حادث میشود و بدن قشر و غلاف آن است و روح بخاری روح نفسانی و حیوانی و طبیعی است و حامل قوای حیوانی و نباتیست و منبسط آن قلب است روح بخاری را روح غریزی و روح طبی هم گفته اند صدر الدین . . . گوید روح علوی سعادتی از عالم امر است و روح حیوانی بشری از عالم خلق است و محل روح علوی است . . . الخ - برای تفصیل بجلد چهارم اسفار مراجعه شود .

اما اصطلاحات مختلفه در باره روح و اقسام آن از این قرار است که در فرهنگ علوم آمده است :

روح اعظم - مراد عقل اول و ملك مقرب است .

روح الهی - مراد نفس ناطقه است .

روح القا - القا کننده علوم غیب است بر قلب و مراد جبرئیل است .

روح الامین - مراد جبرئیل حامل وحی است .

روح القدس - در نزد فلاسفه جوهر عقلی است و گناه

مراد از آن عقل بالاستفاد است (که مقام اتحاد نفس ناطقه با عقل فعال است) .

روح الحیات - روح لطیف بخاری است که سبب حیات جسمانی است و روح المات جوهری است که با خروج آن موجود زنده فانی میشود . روح نفسانی همان روح حیوانی است . روح نیز تعبیر دیگری از روح است .

باری این قبیل اصطلاحات بسیار است که باید به کتب مربوطه از جمله اسفار ملا صدرا مراجعه کرد .

مشاجرات بسیار بین فلاسفه مادی و الهی در باره روح در مشاجرات بوده و هنوز هم هست و نصوص آن مشاجرات در کتب مشهور است از جمله مشاجره های جالب در این باره گفتگویی است که بین دکتر شبلی شمیل دانشمند مادی و جرجی زیدان مدیر مجله الهلال رخ داده و طرفین مقالات متعدده در اثبات منظور خود نوشته اند و نصوص آن مقالات در کتاب مختارات بطبع رسیده است . من سابقاً آن مقالات را ترجمه کرده ام و بسیار مفصل است برای اطلاع به آن مقاله ها مراجعه شود .

که از هاشم منشعب شده اند و شرح این داستان در ذیل حالات حضرت رسول ص در این کتاب در ذیل نام محمد ص مندرج است عبد مناف پسر دیگری داشت بنام اُمیّه و بین فرزندان هاشم و اُمیّه از آغاز حال دوستگی و جدال موجود بود و پس از ظهور اسلام هم این عناد و خلاف در بین بنی هاشم و بنی اُمیّه برقرار بود و همواره اولاد هاشم مغلوب بنی اُمیّه بودند چنانچه معاویه از بنی اُمیّه بود و پسر حضرت امیر که از بنی هاشم بودند غلبه کرد و مقام او را به ظلم غصب نمود و پس از او نیز خلفای اُموی که منسوب با اُمیّه هستند همین رفتار را داشتند . اما کلمه صبی معانی مختلفی دارد و در لغت نامه دهخدا در ذیل کلمه صبی معانی آن مندرج است و از جمله معانی صبی : مهتر ، گرامی و رئیس قوم است . این حدیث با تغییر مختصری در کتاب عوالیم بحرینی نیز مندرج است و از حضرت صادق بن محمد ع روایت کرده که فرمود **يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيُدْعُو النَّاسَ وَ لَيْسَ بِجِبَّةٍ أَحَدٌ وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حُكِمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُظْهِرْهُ وَ يَقَاوَنَ هَذَا خِلَافَ مَا وَجَدْنَا مِنْ أَهْلِ الدِّينِ .**

و در روایتی دیگر که فرمود **وَلَقَدْ يُظْهِرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ يَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ هُوَ ذُو كِتَابٍ جَدِيدٍ يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئًا فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ . . .** مطابق مضمون این احادیث و فرمایشات دیگر

يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ . . .

این حدیث شریف در کتاب اربعین محدث بحرینی نقل شده است و در ایقان شریف از آن کتاب نقل فرموده اند حضرت ابو عبد الله صادق بن محمد ع میفرمایند **"يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدَةٍ فَيُدْعُو النَّاسَ وَ لَيْسَ بِجِبَّةٍ أَحَدٌ وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حُكِمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُظْهِرْهُ وَ يَقَاوَنَ هَذَا خِلَافَ مَا وَجَدْنَا مِنْ أَهْلِ الدِّينِ ."**

دفعه و معنی آن است که ظاهر میشود پیشوا و رئیس از بنی هاشم (اولاد رسول ص) که دارای احکام جدید و تازه است و کسی دعوت او را نجا بدهد نمی کند و بیشتر دشمنان او علماء و پیشوایان دین هستند و چون به چیزی امر فرمایند امرش را اطاعت نمی کنند و میگویند این گفتار تو با گفتار دستورات پیشوایان دینی ما مخالف است .

هاشم پسر عبد مناف و جد حضرت رسول است و پسر او عبد المطلب پدر عبد الله است که عبد الله پدر حضرت رسول ص است و بنی هاشم عبارت از افراد این سلسله هستند

از امام معصوم حضرت صادق و سایر ائمه اطهار در بحار -
الانوار و سایر کتب معتبره روایت شده که قائم موعود با کتساب
جدید و احکام جدید و در سنین جوانی ظاهر میشود و تاگمید
فرموده اند که هر زمان شنیدید چنین ظهوری شده بسوی او
بهشتابید و دعوت او را اجابت نمائید . برای کسب اطلاعات
بیشتر به کتب احادیث شیعه و مخصوصا کتب غیبت مراجعه
شود .

يُحَرِّفُ الْمُجْرِمُونَ سِيَاهَهُ ...

این آیه در سوره الرحمن در قرآن مجید نازل شده و
مضمون آن است که در روز قیامت که خداوند به حساب خلائق
رسیدگی می فرماید و سیمای مردم به کفر و ایمان
آنان شهادت می دهد و احتیاجی به سؤال و جواب
ظاهری نیست و مقدم بر این آیه در همین سوره فرموده :
" فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ " که در ذیل
همین جمله در این کتاب مندرج است . جمال اقدم کبری
در ایقان مبارک بعد از ذکر آیه " يُحَرِّفُ الْمُجْرِمُونَ ... الخ
میفرمایند قوله تعالی :

" این است که از وجه حساب خلائق کشیده میشود و کفر
و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهود
است که سیمای اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و
واضحند ... " انتهى

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يُرِيدُ

اشاره به آیه قرآن است که در سوره آل عمران فرموده
" اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ " و در سوره حج فرموده " إِنْ أَلَّ اللَّهُ
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ " و نیز در همین سوره حج فرموده " إِنْ أَلَّ اللَّهُ
يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ " .
مضمون آنکه خدا آنچه را اراده فرماید انجام می دهد و آنچه
را خداوند بخواهد عمل می کند .

يَحْكُمُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْتِزِعُ ...

در قرآن مجید سوره ابراهیم این آیه مبارکه نازل شده
است و مضمون آنکه می فرماید خداوند آنچه را بخواهد محو
میکند و آنچه را بخواهد اثبات میفرماید و در نزد اوست

أم الكتاب .

جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک این آیه را در بحث از مقام
 مؤمنین و رتبه معرضین ذکر کرده اند می فرمایند قوله تعالی :
 " چه مقدار از علما نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن
 شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه
 مقدار از جهال نظر به اقبال به اعلی افق علم ارتقاء جستند
 و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته گد لك یمحسو
 الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الكتاب ."
 علمای تفسیر درباره این آیه و معنی آن سخن بسیار گفته اند
 و قائل شده اند که لوح محو و لوح اثبات را خدا خلق کرده
 و با قلم که خلقی عظیم است در آن لوح محو و اثبات آنچه
 را بخواهد محو می فرماید و بجای آن آنچه را بخواهد ثبت
 میکند و سخنانی عجیب در این خصوص گفته اند که شرح
 آن در ذیل تحریف در این کتاب مندرج است مراجعه شود .

ینبوع

ینبوع النشور (النور) کتابی است از تألیفات محمد بن
 احمد بن الجنید ابوعلی الکاتب مشهور به اسکافی از علمای
 شیعه امامیه و دارای تصانیف بسیار است و اسکاف نام

قریه جوته بین نهران و بصره که شیخ مزبور بدانجا منسوب
 است و امروز خراب و ویران است . مشارالیه در زمان دولت
 معزالدوله بویهیی بوده و در کتاب رجال نجاشی و علامه
 نامش مذکور است .

اسکافی با آنکه شیعه بوده قائل به قیاس بوده و به سال
 سیصد و هشتاد و یک در شهر ری وفات کرده است . (فوائد
 الرضویه محدث قبی ص ۳۸۶)

جمال اقدس کبریائی می فرماید در ایقان شریف که حدیث
 معروف علم بیست و هفت حرف است را مجلسی در بحار
 الانوار و صاحب عوالم در کتاب عوالم و مؤلف کتاب ینبوع
 نیز روایت کرده اند . مرحوم مجلسی حدیث مزبور را در کتاب
 غیبت بحار (جلد سیزدهم) نقل کرده برای اطلاع بذیل
 " العلم سبعه و عشرون . . . " در این کتاب مراجعه شود .

یوحنا

در قاموس کتاب مقدس چنین مسطور است و ملخصاً
 اقتباس میشود .

یوحنا - (انعام توفیقی خدا) لفظ یونانی یوحانسان
 است . . . حواری و مصنف انجیل و پسر زیدی و سالومه

بود و اینان از اهل بیت صیدای جلیل بودند . . . پیشه
زندگی با دو پسرش یعقوب و یوحنا ماهیگیری بود و بر فاهیت
و آسایش زندگی میکردند (انجیل مرقس فصل ۱۵ آیه ۴۰)
یوحنا حلیم و دلیر بود . . . هنگامی که مسیح بدست یهود
گرفتار شد او بود که با بطرینوس مسیح را تماشا کرد و شاگردان
دیگر گریختند . . . و او در هنگام صلیب مسیح حاضر بود و او بود
که مسیح زود بقر مسیح وارد شد . . . و او بود که بعد از
صعود مسیح در اورشلیم تبلیغ میکرد و او را حبس کردند
و تازمانه زند و منع نمودند ولی او اهمیتی نمی داد و بنحس
بشارت اقدام می کرد . . . و از همه حواریون جوانتر و سابقاً
از پیروان یحیی تعمید دهنده بود . . . در شام آخری مسیح
و عشای ربانی در نزد مسیح بود و مسیح نیز بعد از خوردن
سرپرستی مادر خود را به او توصیه کرد . . . وی در نخستین
شورای مسیحی که در اورشلیم منعقد شد حاضر بود و سالهای
بسیار در اورشلیم ساکن بود . . . بعد از وفات پولس در
افسس بود . . . و در آسیای صغیر به بشارت می پرداخت
و در سال نود و پنجم میلادی (۹۵) دو مپشان امپراطور
وی را اخراج بلد کرد و به جزیره پطس فرستاد و در آنجا
روئای عجیب خود را دید و مکاشفات را در آنجا نوشت و
بعد به افسس برگشت . . . یوحنا خیلی پیر و شکسته

شده بود و در مجالس مسیحیان بسختی شرکت داشت و بالاخره
در سال سوم سلطنت تریجان یعنی سال صدم (۱۰۰) میلادی
در سن نود و چهار سالگی (۹۴) در افسس در گذشت
مقبره او در آنجاست . . . قدمای نویسندگان انجیل یوحنا
را آخرین انجیل می دانستند . . . انجیل مذکور اسم مؤلف
را ذکر نمی کند . . . شهادت ایریناوس که شاگرد پولیکارب بود
و او هم شاگرد یوحنا بود دلالت دارد که یوحنا انجیل خود
را بعد از نشر انجیل دیگر در افسس نوشت . . . بعضی
تألیف آن را به اواخر قرن اول و بعضی باوایل قرن دوم نسبت
می دهند و بعضی گویند که انجیل را یوحنا ی حواری ننوشته
بلکه دیگری بنام یوحنا ی شیخ آن را نوشته است . . . هفت
معجزه از سی و سه معجزات مسیح در انجیل یوحنا مذکور
است . . . در عبارت این انجیل مخصوصاً لفظ ماندن و
شهادت دادن بسیار ذکر شده مانند چهل دفعه
و شهادت دادن سی دفعه ذکر شده است . . . علاوه بر
انجیل و مکاشفات سه رساله هم با اسم یوحنا موجود است
اول مکتوبی است عمومی . . . دوم مکتوبی است که بخاتون
برگزیده و یا کوریه گرامی نوشته شده . . . سوم نامه ای است
که به غایوس نوشته شده است . . . کتاب مکاشفات و نامه های
یوحنا در افسس تقریباً در سال ۹۶ - ۹۸ میلادی نگارش

یافته است . . . انتهای ملخصاً (بذیل کلمه انجیل در این کتاب مراجعه شود)

یوسف

یوسف پسر یعقوب ملقب به اسرائیل از انبیا بنی اسرائیل است . حضرت یعقوب نبی دوازده پسر داشتند و از هر يك قبیله و شاخه مخصوصی منشعب شد که جمعا بنی اسرائیل معروف شدند و اسرائیل لقب یعقوب بنی است .

یوسف و برادرش بن یامین از يك مادر بودند و سایر پسران یعقوب از مادر جدا بودند و لهذا یوسف و بن یامین حسد میورزیدند زیرا یعقوب پسرش یوسف و بن یامین علاقه خاصی داشت داستان یوسف و برادران او در عهد عتیق سفر پیدایش که به سفر پرشپت معروف است مسطور و در قرآن مجید در سوره یوسف هم قصتی از داستان یوسف را خداوند منان بلسان وحی ذکر فرموده است . برادران یوسف برای آنکه او را از بین ببرند با اجازه پدر یوسف را با خود به صحرا بردند و خواستند او را به قتل رسانند ولی بعد از مشورت صلاح دیدند که او را در چاه

بندازند و پدر خود بگویند که او را گرگ پاره کرده است و همین عمل را انجام دادند ولی قافله ای که عازم مصر بود پسر سر آن چاه رسید و چون دلورا برای آب به چاه افتاد یوسف در دلو نشست و او را بیرون آوردند برادران یوسف هم چون چنین دیدند او را بعنوان غلام خود بخریدند در آن قافله بود بیهای ناچیزی فروخته یوسف را به مصر بردند و به عزیز مصر فروختند زن عزیز مصر علاقه خاصی به یوسف پیدا کرد و از یوسف در خواست مخصوصی داشت و چون یوسف مطابق میل او رفتار نکرد زن عزیز نقشه ای کشید و تهمتی بر یوسف زد و او را به حبس انداخت . یوسف مدت چهارده سال (یا کمتر به اختلاف روایات) در حبس ماند و عاقبت از حبس نجات یافت زیرا خوابی را که فرعون مصر دیده بسود و همه دانشندان مصر از تعبیر آن عاجز بودند برای فرعون تعبیر فرمود فرعون یوسف را به مقام عالی رسانید و خزائن مملکت را بدو سپرد و عاقبت بقول شیخ شیراز:

عزیز مصر بفرغم برادران حسود

ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
در دوره قحطی هفت ساله که در مصر و نواحی دیگر رخ داد به واسطه پیش بینی یوسف مردم در سختی نبودند زیرا انبارهای عزیز مصر پر از آذوقه بود و به همه کس می رسید پدر

یوسف که در کنعان بود و از فراق پسرش یوسف آنقدر گریسته بود که نابینا شده بود پسران خود را از کنعان به مصر برای خرید آذوقه فرستاد آنها چند مرتبه رفتند و آذوقه فراوان در مقابل پرداخت بهای قلیل با خود آوردند یوسف خود را بنا به مصلحتی به برادران مصری نکرد و هویت خویش را مستور داشت و در سفرهای بعد بدرخواست یوسف برادرانش که او را هنوز نمی شناختند برادر کوچک خود بن یامین را هم به مصر نزد عزیز بردند یوسف برای آنکه برادر خود بن یامین را نزد خود نگاه دارد نقشه ای کشید و به امین خزائن دستور داد که مخفیانه پیمانه طلائی آنها را سلطنتی را در جوال گندم بن یامین بگذارد و او هم چنین کرد و بعد آوازه در انداختند که پیمانه شاهی مفقود شده و پسران یعقوب را تعقیب کردند و متاع و اسباب سفر آنها را تفتیش نمودند و پیمانه را در متاع بن یامین یافتند و او را به جرم سرقت در مصر نگاه داشتند برادران دیگر هر چه خواستند که یکی از آنان بجای بن یامین محبوس شود تنها به پدرشان یعقوب این حادثه گران نباید قبول فرمود و به این پیمانه بن یامین را نزد خود نگاه داشت و خود را باو معرفی کرد سپس خود را در آسفالیه بعد به برادران آشکار ساخت و پیراهن خود را توسط یکی از برادرانش پسرای

پدرش یعقوب فرستاد . یعقوب بهیثای خود را باز یافت و بالاخره همه آنان از کنعان به مصر نزد یوسف رفتند . یوسف هم چنان پسران عزت استقرار داشت تا وفات نمود و در کنسار رود نیل مدفون شد و چون حضرت موسی ع به پیغمبری مبعوث شد مأمور گردید که رمس یوسف را از مصر بجای دیگر ببرد و چنین شد و شرح آن در تواریح مسطور است . در قرآن مجید نام زن عزیز مصر که بیوسف علاقه پیدا کرده بود ذکر نشده و در اخبار اسلامی و کتب تواریح او را زلیخا نامیده اند و شمیرای شیرین سخن داستان یوسف و زلیخا را برای طبع آزمائی خود انتخاب کرده و مثنوی ها در آن — باره بنظم آورده اند که از همه زیباتر و شیرین تر و فصیح تر مثنوی یوسف و زلیخای مولانا عبدالرحمن بجای است که در این مثنوی مهارت خود را در سخن سرائی آشکار ساخته و این مثنوی زیبا و شیرین به طبع رسیده است در قرآن مجید در سوره یوسف داستان یوسف نازل شده و موضوع خواب دیدن یوسف و حسد و عداوت برادران وی و بچاه افکندن یوسف و فروختن یوسف و ورود او به مصر و در دربار عزیز در آمدن و مورد علاقه زن عزیز مصر واقع شدن و به زندان افتادن و مهارتش در تعبیر خواب و نجات یوسف از حبس و استقرارش بر عرش حکمرانی مصر و داستان قحطی هفت

ساله و سفر برادران به مصر و بردن آژوغه و بالاخره خبر یافتن یعقوب از زنده بودن یوسف و پیراهن یوسف که برای پدر فرستاد مسافرت یعقوب و برادران جمعا به مصر و داستان دعوت کردن زن عزیز از زنان مصری که او را در عشق یوسف ملامت میکردند و ظاهر شدن یوسف در مجلس مهمانسی زنان و بریدن زنها دستهای خود را بجای تزیین از مشاهده جمال یوسف و سایر قسمتها همه از لسان وحی نازل شده است و مفسرین اسلام هم از تراویح و اخبار و احادیث در کتب تفسیر خود موضوعهای داستانی بسیاری بآن افزوده اند از همه جا معتبر در داستان یوسف کتابی است بنام تفسیر سوره یوسف تألیف احمد غزالی برادر حجت الاسلام محمد غزالی . این تفسیر حاوی همه اشارات و دلالات عرفانی و تاریخی و غیره هست و مکرر بطبع رسیده است . در قرآن نام برادر یوسف که حامل پیراهن او به یعقوب بود بشیر ذکر شده چون حامل بشارت حیات یوسف به یعقوب بوده است . در الواح مبارکه ذکر قمیص و بشیر و راعیه قمیص یوسف مصر الهی و غیره نازل شده و اشاره به همین داستان یوسف و یعقوب است . حضرت رب اعلی جل زکرة در کتاب الاسماء در ذیل تفسیر اسم الله البشیر وجود مقدس خود را نسبت به حضرت من یظهره الله حامل قمیص یوسف

و بمنزله بشیر مصر الهی معرفی فرموده و منتظرین ظهور مبارك من یظهره الله را به یعقوب تمثیل فرموده و من یظهره الله را یوسف البها ذکر فرموده اند قوله تعالی :
 " اِنَّ مِنْ خُذِ قَمِيصَ يَوْسُفَ الْبَهَا مِنْ يَدِ مَبْشِرِ الْعَلِيِّ الْاَعْلَى وَضَعَهُ عَلَى رَاسِكَ لِتُرْتَدَّ بِصَيْرًا وَتَجِدَ نَفْسَكَ خَيْرًا"
 مضمون آنکه من بشیر یوسف مصر الهی و یوسف البها هستم و بشارت ظهور او را بشما که منتظر ظهور او هستید و مانند یعقوب در فراق او اشک ریخته و چشم خود را از دست داده اید میدهم اینک این پیراهن یوسف البها را که من آورده ام بر سر خود قرار دهید تا مانند یعقوب بهینجا شوید و خود را خبیر و دانا مشاهده کنید .
 کلمه یوسف از حیث عدد با عدد کلمه قیوم مطابق و عدد هر دو یکصد و پنجاه و شش است و چون مقام مظهریست مقام قیومیت است و موهود الهی قیوم اعلى من فی السموات و الارض است لهذا حضرت اعلى جل زکرة در دوره ظهور خود خویش را قیوم نامیدند و از جنبه تطابق عددی یوسف با قیوم سوره یوسف را از قرآن مجید انتخاب فرمودند و تفسیر نمودند و نیز جمال قدم جل جلاله که قیوم من فی السموات و الارض هستند از راه تطابق عدد یوسف با قیوم از آن وجود مبارك به یوسف البها تعبیر فرموده اند .

با اعتراض کردند و نزد سید شکایت نمودند سید معترضین را به لطائف ساکت فرمود معترضین شهرت دادند که سید ملا یوسف را طرد فرموده ملا یوسف بشرحی که در تاریخ نبیل زرنندی مندرج است پس از نماز نزد سید رفت و از حقیقت حال و ظهور موعود پرسید و او را قسم داد سید فرمود که درست فهمیده ای ولی حالا وقت افشای اسرار نیست و بدست خود خطی در زیر گلوئی خود کشید و به ملا یوسف فهمانید که اگر حالا اسرار فاش شود کار به قتل آنان منجر خواهد شد .

داستان را نبیل در تاریخ خود نوشته مراجعه فرمائید . ملا یوسف پس از صعود سید به شیراز سفر کرد و موافق به امر بدیع شد و در صد تبلیغ و تبشیر برآمد و به کرمان رفت و با مقاومت شدید حاجی کریم خان کرمانی مواجه گردید حاجی کریم خان بارها گفته بود که ملا یوسف در علم و فضل چیزی از ملا حسین بشرویه ای نقص ندارد و با او همپایه است .

ملا یوسف در آذربایجان خدمات بسیار کرد و اساس امر بدیع را در میلان بنهاد و جمعی را در آن سرزمین به عرفان رب العالمین هدایت کرد و داستانها در این خصوص از او مشهور است که حاجی معین السلطنه در تاریخ خود آنرا نقل کرده و کتابش اکنون حاضر است و جناب فاضل در ظهور الحق قسمتی از آن را نقل فرموده است . در تاریخ نبیل

شرح ورود ملا یوسف اردبیلی به قلعه طبرسی وارد شده که وی به نصرت اصحاب اقدام نمود و بشرحی که در تاریخ نبیل مسطور است بالاخره در آن واقعه شهادت رسید برای تفصیل حال به تاریخ نبیل زرنندی و ظهور الحق مراجعه شود .

يَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ

این آیه مبارکه در سوره الفرقان قرآن مجید است و مفسرین این آیه را راجع به قیامت و رستاخیز اعظم که معتقدند تفسیر نموده اند . جمال قدم جل جلاله در ایقان مبارک در ضمن تفسیر سما و غمام که فرموده پسرانسان سوار بر ابراز آسمان نازل میشود می فرمایند قوله تعالی :

مقصود از ابراز اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است . . . از قبیل تفسیر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاس قواعد و رسوم عادی و تقدم مؤمنین از عوام بر معترضین از علماء و هم چنین ظهور آن جمال ازل بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال آن از آن چیزهایی که مردم را به شبهه می اندازد و منسع می نماید همه این حجیات به غمام تعبیر شده و این است آن

فَمَا مِنْ كَلِمَةٍ مِنْهَا تَأْتِي السَّمَاءَ بِدُخَانٍ مُبِينٍ
يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ
و شق میگردد چنانچه می فرماید یوم تشاق السماء بالغمام
و همچنانکه غمام اهبار ناس را منع می نماید از مشاهده شمس
ظاهری همین قسم هم این شئون مذکوره مردم را منع
می نماید از ادراک آن شمس حقیقی . * انتهى

يَوْمُ التَّنَادِ

مقصود از روز قیامت است که روز قیام مظهر امر الله و
دعوت رسول آسمانی است . در قرآن مجید از روز قیامت
به یوم التناد تعبیر فرموده است در سوره مؤمن از زبان مؤمن
آل فرعون نقل فرموده که به ظالمان و محتجبین می فرمود " يَا
قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ " ای مردم من از روز قیامت
بر شما نگرانم که به عذاب الهی گرفتار شوید مفسرین گفته اند
که روز قیامت را از آن جهت یوم التناد فرموده که کفار و محتجبین
در آن روز از خوف عذاب بهر طرف می روند و بیکدیگر را
آواز می دهند و ندا می کنند که جَلْبَبْ کَمَا کُنْتُمْ . . . ولسی
مقصود حقیقی از یوم التناد روز ظهور مظهر امر الله است
و روزی است که اهل ایمان نفوس محتجبه و غافلین را به
صراط مستقیم می خوانند و آنها را آوازی دهند که حق

را بشناسند .

يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ

این آیه مبارکه در سوره الدخان قرآن مجید نازل شده
جمال قدم در کتاب ایهقان بعد از ذکر این آیه می فرمایند
قوله تعالی :

" مضمون آن این است روزی که می آید آسمان بدودی آشکار
و فرو می گیرد مردم را و این است عذاب الهم . . . * انتهى
این آیه را در ضمن ذکر معنی آسمان و ابر و ظهور موعود
از آسمان در سایه ابر . . . ذکر فرموده اند و می فرمایند
قوله تعالی :

" . . . اختلافات و نسخ و هتک رسومات عادیه و انبساط
اعلام مجدد را بدخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام
دخان است اعظم از این دُخان که فرو گرفته همه ناس را و
عذابی است برای آنها که هر چه می خواهند رفیع آن
بنمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بحدابسی
جدید معذبند . . . الخ . * انتهى
بذیل یوم تشاق السماء بالغمام مراجعه شود .

يَوْمَ يُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

این آیه مبارکه قرآنی در سوره ابراهیم نازل شده است و جمال اقدس کبریائی در ایقان شریف بمد از تفسیر و شرح معانی باطنیه شمس و قمر و نجوم و سماوات و ارض با این آیه استشهاد فرموده اند و معنی واقعی آن را بیان فرموده اند و مفسرین اسلام بشرحی که در ایقان مبارک بآن اشاره فرموده اند در تفسیر این آیه سخن بسیار گفته اند . علامه زمخشری در تفسیر کشاف فرموده است قوله :

"الْمُخْتَلَفُ يَوْمَ تَبْدَلُ هَذِهِ الْأَرْضُ الَّتِي تَصْرِفُونَهَا أَرْضًا أُخْرَى خَيْرَ هَذِهِ الْمَعْبُودِينَ وَكَذَلِكَ السَّمَوَاتُ وَالْتَّبَدِيلُ التَّضْمِيرُ وَتَبْدَلُ بِكُونَ فِي الذَّاتِ كَقَوْلِكَ بَدَّلْتُ الدَّرَاهِمَ دَنَانِيرًا . . . وَنَحْوِهَا الْأَوْصَافُ كَقَوْلِكَ بَدَّلْتُ الْحَلْفَةَ خَاتَمًا إِذَا أَنْبَتَهَا وَسَوَّيْتَهَا خَاتَمًا فَتَقَلَّتْهَا مِنْ شَكْلِ إِلَى شَكْلٍ . . . وَاجْتِلَافٌ فِي تَبْدِيلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ فَقِيلَ تَبْدَلُ أَوْصَافُهَا فَتُسَيَّرُ عَنِ الْأَرْضِ جِبَالُهَا وَتَعْبَرُ بِحَارِهَا وَيُسْتَوَى فَلَا يُرَى فِيهَا عَوْجًا وَلَا أَمْتًا وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ هِيَ تِلْكَ الْأَرْضُ وَإِنَّمَا تَضْمِيرُ . . . وَتَبْدَلُ السَّمَاءَ بِإِنْتِشَارِ كَوَاكِبِهَا وَكُسُوفِ شَمْسِهَا وَخُسُوفِ قَمَرِهَا وَانْشِقَاقِهَا وَكُونِهَا أَبْوَابًا وَقِيلَ يُخْلَقُ بِدَلِّهَا أَرْضٌ وَسَمَوَاتٌ

أُخْرَى وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَأَنْسٍ يُخَشِرُ النَّاسَ عَلَى أَرْضِ بَيْضَالَمِ بِخَطِّئِ عَلَيْهَا أَحَدٌ خَطِيئَتَهُ وَعَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَبْدَلُ أَرْضًا مِنْ فِضَّةٍ وَسَمَوَاتٍ مِنْ ذَهَبٍ وَعَنْ الضَّحَّاكِ أَرْضًا مِنْ فِضَّةٍ بَيْضَاءَ كَالصَّخَايِفِ . . . الخ

فاضل کاشانی ملا فتح الله در تفسیر کبیر منهج الصادقین در ذیل آیه مزبوره چنین فرموده است (مطالبی که نقل کرده از تفسیر کشاف است و خود او گفته که در انوار گفته مقصود کشاف است) قوله :

" . . . حق سبحانه و تعالی در روز قیامت متبدل سازد زمین را بزمین دیگر و السموات و آسمانها را به آسمانی دیگر در انوار گفته که تبدیل در ذات شیئی می باشد کقولک بَدَّلْتُ الدَّرَاهِمَ بِالدَّنَانِيرِ . . . و در صفت می باشد کقولک بَدَّلْتُ الْحَلْفَةَ خَاتَمًا إِذَا أَنْبَتَهَا وَغَيْرَتِ شَكْلَهَا . . . و آیه مذکوره احتمال هر دو را دارد و از امیر المؤمنین ع مروی است که زمین را بدل کند بزمینی از نقره و آسمان را با آسمانی از زر و از ابن مسعود و آنس منقول است که مردم آسمان منحسر شوند بزمینی که هیچکس بر آن گناه نکرده باشد این عباس گفته که زمین قیامت همین زمین باشد اما متغییر الصفات باشد و دال بر این است روایت ابوهریره از حضرت رسالت ص که تبدیل ارض بفضیر ارض بسط آن

است و مَدَّ آن مانند اَدِيم عَكَظِي که در او موجی نباشد و در تیسیر نیز گوید که تبدیل ارض بتسویه جبال است و آنهار و اشجار و تبدیل آسمان بتکویر شمس و تناثر ستارگان و در معالم آورده که آسمانها را پهبشت سازند و زمین را دوزخ و در تفسیر اهل البیت باسناد از زراره و محمد بن مسلم و حمران بن اعین از ابی جعفر و ابی عبد الله ع کسه فرمودند تَبَدَّلُ الْأَرْضُ خَيْرَةً نَقِيَةً يَأْكُلُ النَّاسُ مِنْهُ حَتَّى تَفْرَغَ مِنَ الْحِسَابِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا جَعَلْنَا هُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ اِین قول از سعید بن جبیر و محمد بن کعب نیز مروی است و سهل ساعدی از پیغمبر ص نقل کرده که مردمان روز قیامت محشور شوند بر زمین سفید که به هیچ رنگ دیگر مخلوط نباشد و این مسعود گفته که آن حضرت فرمود که زمین در آن روز متبدل شود به آتش پس همه زمین آن روز آتش باشد و پهبشت در پس آن زمین باشد و عَرَقَ از سر مردمان بدین ایشان برود . . . الخ و در عقاید الشیعه بر وجودی مسطور است قوله :

" واجب است اعتقاد نمودن به این که زمین مبدل به زمین صاف دیگر میشود و دانستن این که آیا چگونه مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال می رود که این زمین را خدا معدوم نماید و زمین دیگر را خلق نماید که تبدیل

حقیقی باشد که مصعبیت الهی در آن زمین کرده نشده باشد چنانکه این ظاهر است از آیه تبدیل این زمین بر زمین دیگر و احتمال دارد که تبدیل صفتی باشد که صفت این زمین مبدل به صفت زمین دیگر شود که پستی و بلندی این زمین بر طرف شود که گویا این زمین نیست چنانکه در بعضی روایات دارد که اگر تخم مرغی در مغرب بگذارند و در مشرق اگسرس کسی بایستد آن تخم مرغ را می بیند بجهت صاف و همسوار بودن آن زمین . . . الخ (مصباح اول از مشکوه چهارم)

از این قبیل مطالب و تفاسیر در باره آیه تبدیل ارض در کتب مفسرین اسلام بسیار است که لا یسمن و لا یفنی من جوع است و جمال قدم جبل کبریا که در کتاب ایقان بایسن موضوع اشاره فرموده است و مقصود اصلی از تبدیل ارض و سما را بیان فرموده اند :

" معنی تبدیل ارض را ادراک نما که فاعل رحمت است آن سما بر قلوبی که نیسان مکرمت مبدول داشت تبدیل شد اراضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شد و چه شقایقهای حقایق علم و حکمت که از حدور منیرشان روئید . . . اگسرس این اراضی جزوه وجود تبدیل نمیشد چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هوویه می شد این است که مفرماید

يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَازْ نَسَمَاتُ جُودِ أَنْ سُلْطَانِ وَجُودِ
ارْضِي ظَاهِرِهِ هَمَّ تَبْدِيلِ يَافِتِهِ لَوْ أَنْتُمْ فِي أَسْرَارِ الظُّهُورِ تَتَفَكَّرُونَ

انتهی

یوم معاد

معاد بمعنی مقید به مسلمین اعم از سنی و شیعه عبارت از آنست که در روز قیامت که طول آن پنجاه هزار سال است خداوند همه مردگان را از ازل تا ابد زنده می فرماید و در صحرائی محشر مجتمع می سازد و به حساب مردم جمعها و دقیقهها رسیدگی می شود نیکوکاران در بهشت ماوی می گیرند و تباهاکاران و کفار در جهنم مقر می یابند قاطبه اهل اسلام معاد را جسمانی می دانند یعنی خدا همان بدن شخص را بهینه زنده می سازد و محشور می کند و جمعی از فلاسفه و محققین معاد را روحانی می دانند و با استناد امتناع اعاده معدوم حشر اجساد را محال می شمارند بهر حال معاد به معنی عود و بازگشت بخداست که در روز قیامت همه در محضر عدل الهی محشور می شوند و این موضوع را از ضروریات دین می شمارند و منکر معاد جسمانی را کافر و خارج از دین می دانند . مرحوم حاج شیخ عباس قمی

علیه الرحمه در سفینه البحار جلد دوم در ذیل کلمه عود چنین فرموده است قوله ره :

”اعلم أن القول بالمعاد الجسماني مما انفق عليه جميع المسلمين وهو من ضروريات الدين و منكره خارج عن مدار المسلمين و الآيات الكريمة في ذلك ناصة لا يعقل تأويلها و الأخبار فيه متواترة لا يمكن ردها و لا الطعن فيها و قد نفاه أكثر ملا حذو الفلاسفة تسكبا بافتناع اعساده المعدوم و لم يقبلوا دليلا عليه و يتقل عن جالينوس إنه كان من العقوفين في أمر المعاد و أبو علي كان ينكر الجسماني . . .“
مضمون آنکه میفرماید مسئله معاد جسمانی متفق علیه جمیع مسلمین است و از ضروریات دین محسوب است و منکر معاد جسمانی از دین اسلام خارج است و آیات قرآنیه در این خصوص بحدی صریح است که عقل تأویل آن آیات صریحه را تصویب نمی نماید و از ائمه اطهار ع بقدری اخبار در این باره رسیده که بحکم تواتر است که نمیشود آنها را رد کرد و در صحت آن تردید نمود و جمعی کثیر از فلاسفه و ملحدین به استناد قاعده امتناع اعاده معدوم منکر معاد جسمانی شده اند و لکن بر اثبات نظریه خود دلیلی ندارند گویند جالینوس حکیم در مسئله معاد جسمانی سکوت میکرد و از اثبات و نفی آن خود داری مینمود و ابو علی سینا منکر معاد

جسمانی است . الخ

مرحوم علامه مجلسی ره در مجلد سوم بحار الانوار که در باره معاد است در باب ۳۴ تفصیل بسیار در این خصوص داده است که باید به آن کتاب مراجعه کرد من در ذیل کلمه قیامت در این کتاب به تفصیل عقاید مسلمین را راجع به قیامت که خود اعتقاد دارند نوشته ام مراجعه شود . در اینجا برای توضیح عقیده مسلمین در باره معاد مختصری مینگارم :

در کتاب عقاید الشیعه که از کتب معتبره است در این خصوص می گوید قوله : هرگاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک کسی را که مرده است و باد او را به اطراف عالم برده است جمع میکند جواب او این است که همین که نزدیک میشود قیامت خداوند امر می فرماید بحر مسجور را که دریائی است در میان زمین و آسمان خداوند او را خلق فرموده است آن دریا چهل روز بر زمین می باراند آب خود را و این باریدن در میان دو نفخ صور است پس همه روی زمین را آب می گیرد و تمام زمین مثل دریا میشود و بعد خداوند باد را امر می فرماید این آب را بهم میزند پس خاک اجزاء متفرقه انسانی که در هر جای عالم باشد به محل خودش در یک جا جمع میشود از قدرت کامله الهی مثل کوه که در میان دوغ است و او را در مشک می زنند کوه او در یک جا جمع

میشود و آن آب مثل باد بهاری آن خاک را پرورش رویانیدن می دهد و خداوند امر می کند آفتاب و باد را که آن آب را خشک می کند و هر یک از خاکهای بدنهای مردم بجای قبرهای خود جمع می شوند تا وقت رسیدن اسرافیل در دفعه دوم پیروز و طرف زمین که روح های مردم داخل بدنهای خود می شوند و قیامت بر پا میشود . . . الخ

(عقاید الشیعه ، باب اعتقادات به قیامت)

این مطالب و اشباه آن در بحار الانوار و سایر کتب معتبره ثبت است و از ضروریات دین محسوب است و منکر آن کافر است . من در اینجا پیش از این شرح نمی دهم زیرا در ذیل قیامت در این کتاب این مطلب را مفصل نوشته ام اغلب بزرگان و علمای اسلام همین عقیده را دارند و از آیات قرآنی برای اثبات معتقادات خود استدلال می کنند سعیدی شیرازی فرموده :

علی الصّباح قیامت که سر زخاک هر آرم

بجستجوی تو خیزم بگفتگویی تو باشم

و نیز فرموده :

کاش که در قیامتش بار دگر بدیدمسی

کانچه بود گناه او من بکشم غرامتش

دیگری گفته :

با مهر تو در خاک نهان خواهم شد
با عشق تو سر ز خاک بر خواهم کرد

و شاعری ظریف فرموده :

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست

که روی خلق جهان را دوباره باید دید
و از این قبیل گفته ها بسیار است . جمعی از عقلا و متفکرین
معاد جسمانی را منکرند مانند محمد بن زکریای رازی و دیگران
و بعضی به معاد روحانی قائل شده اند مانند ابوعلی
سینا و شیخ احمد احسانی و امثالهما و برخی مانند صدر-
الدین شیرازی معروف به ملا صدرا و مرحوم حاج ملا هادی
سبزواری قائل به معاد جسمانی هستند ولی آن را بطوری
خاص تعبیر می نمایند و اساس اثبات آن را روی حرکت
جوهریه که مورد نظر ملا صدرا است قرار داده اند و باستناد
اینکه شیئیت شیئی بصورت آن است نه به ماده آن و باستناد
حرکت جوهریه معاد جسمانی را اثبات کرده اند که در
اینجا مجال شرح آن نیست و در اسفار ملا صدرا و منظومه
حاج ملا هادی سبزواری و أسرار الحکم مشار الیه این
مسئله موجود است هر که خواهد بدانجا مراجعه کند .

در نزد علمای عامه و اهل سنت و جماعت نیز معاد جسمانی
و قیامت کبری و غیره مورد اعتقاد است و آن را به ظاهر

عقیده دارند و شرح آن در تفسیر کبیر فخر الدین رازی در -
ذیل آیات معاد و قیامت به تفصیل مسطور است و در کتب
احادیث مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این موضوع
مشهور است .

ولکن در این امر اعظم الهی جمیع این معتقدات ظاهره
مردود است و در ایقان شریف به افصح بیان معنی قیامت
و معاد و حشر و نشر و جنت و نار از قلم اعلی نازل شده
که در ذیل کلمه قیامت شرح آن را نوشته ام و در اینجا
به مقام ختام العسک لوحی را که از قلم مبارک جمال قدم
جل جلاله نازل شده و مخاطب آن سید یوسف اصفهانی
است نقل میکنم قوله تعالی :

" . . . اما آنچه سوال نمودی از مبداء و معاد و حشر و
نشر و صراط و جنت و نار کُلُّهَا حَقٌّ لَّارِیْبَ فِیْهَا وَ مَوْقِنٌ وَ بِصِیْرٍ
دُرِّ کُلِّ حَیْنٍ جَمِیْعٍ اِیْنِ مَرَاتِبٍ وَ مَقَامَاتٍ رَا بِهٖ چَشمِ بَاطِنِ
وَ قَلْبِ طَاهرِ مَشاہِدِهِ مِی نَمَایِدِ چَہ کَہِ هِیْجِ اَنتِی اِز اَمْرِی
مَحرومِ نَہ و اِز فَضْلِی مَمْنوعِ نِخواہِدِ بُوَد . . . مَقْصودِ اِلهِی اِز
حِشرِ وَ نِشرِ وَ جَنّتِ وَ نَارِ وَ اِمثالِ اِیْنِ اِذْکَارِ کَہِ دَر السَّوَاحِ
اَللّٰہِیہِ مَذکورِ اسْتِ مَخْصوصِ اسْتِ بِهٖ هَمِیْنِ ظَہورِ مِثْلا مَلا حِظَہِ
فَرما کَہِ دَر حَیْنِ ظَہورِ لِسَانِ اللّٰہِ بِکَلِمَہِ اِی تَکَلّمِ مِی فَرما یَسَدِ
وَ اِز اِیْنِ کَلِمَہِ مُخْرَجَہِ عَن قَمِہِ جَنّتِ وَ نَارِ وَ حِشرِ وَ نِشرِ وَ صِراطِ

وَكُلُّ مَا أَنْتَ سَأَلْتِ وَمَا لَا سَأَلْتِ ظَاهِرٌ وَهَوِيْدَا مِي كَرْدِد
 وَهَر نَفْسِي كِه مَوْقِن شُد اَز صِرَاطِ كِذْبَت وَبِجَنَّتِ رِضَا فَائِز
 وَهَمچِنين مَحشُور شُد دَر زَمَرِه مَقْرَبين وَ مُصْطَفَيْنِ وَعِنْدَ اللّٰه
 اَز اَهْل جَنّت وَعَلِيّين وَ اِثْبَاتِ مَذْكُور وَ هَر نَفْسِي كِه اَز كَلِمَاتِ اللّٰه
 مَعْرِض شُد دَر نَارِ وَ اَز اَهْل نَفِي وَ سِجِّينِ وَ دَر ظِلِّ مَشْرُكِيْنَ
 مَحشُور . . . بَارِي جَنّت وَ نَارِ دَر حَيَاتِ ظَاهِرِه اِقْبَالِ وَ اِعْرَاضِ
 بُوْدِه وَ خَوَاطِئِ بُوْدِ وَ بَعْدِ اَز صَحُورِ رُوحِ بِجَنَاتِ لَا عِدْلَ لَهَا
 وَ هَمچِنين بِنَارِ لَا شَبِهَ لَهَا كِه شَمْرَاعِ اَعْمَالِ مُقْبَلِ وَ مَعْرِضِ اسْتِ
 خِشَوَانَدِنْدِ رَسِيْد . . . الخ

دَر لُوحِ مَبَارَكِ وَ فَا نِيْزِ كِه دَر مَائِدِه اَسْمَانِي جِلْدِ اَوَّلِ مَسْطُورِ
 اسْتِ مَعْنِي مَعَادِ رَا ذِكْرِ فَرْمُودِه اَنْدِ وَ بَرَايِ زِيَارَتِ اَنْ لُوحِ
 دَر اَيْنِ كِتَابِ بَدِيْلِ قِيَامَتِ مَرَا جِعِه فَرْمَائِيْدِ .
 بَارِي مَقْصُودِ حَقِيْقِي اَز مَعَادِ وَ عَوْدِ بَا زِ كِشْتِ خَلَايِقِ بِسَاحَتِ
 اَقْدَمِ مَظْهَرِ اَمْرِ اللّٰه اسْتِ كِه بِه ظَهْرِشِ قِيَامَتِ قَائِمِ اسْتِ وَ
 دَر مَحْضَرِ عِدْلِ اَوْ بِه حِسَابِ خَلْقِ رَسِيْدِ كِي مِي شُودِ وَ هَر كَسِ
 جِزَايِ عَمَلِ خُودِ رَا مِي يَابَدِ يَا دَر جَنّتِ رِضَا وَ اِقْبَالِ وَ اَرْدِ -
 مِي شُودِ وَ يَا دَر نَارِ كُفْرِ وَ اِعْرَاضِ بَاقِي مِي مَآنِدِ چنانچِه
 دَر لُوحِ وَ فَا كِه ذِكْرِ كَرْدِمِ مِي فَرْمَائِيْنْدِ قَوْلِه تَعَالٰي : " وَ اَمَّا عَوْدِ
 الَّذِي هُوَ مَقْصُودِ اللّٰه فِي الْوَاحِه الْقُدْسِي الْعَنِيْعِ وَ اَخْبَرِ بِهِ
 غِيَاثِه هُوَ عَوْدِ الْمُمْكِنَاتِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا اَطْلُ الْعَسُوْدِ

کما شهدت في ايام الله . . . الخ
 بقیه لوح را در ذیل کلمه قیامت در این کتاب و در مائده
 آسمانی جلد اول مطالعه فرمائید .

يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعُ إِلَى شَيْئٍ نَكْرٍ

این آیه مبارکه در سوره القمر قرآن مجید نازل شده و
 مضمون آنکه ای پیغمبر کافران را بگذار تا روزی که داعی الی
 الله مردم را دعوت کند چیزی که آن را انکار نمایند و ایمن
 معنی در قیامت حاصل شود و قیامت عبارت از ظهور مظهر
 امر الله و قائم موعود است که چون ظاهر شود مردم او را انکار
 کنند سخنانش را باور ننمایند زیرا بر خلاف اهواء و امیال
 آنان سخن گوید ملا محسن فیض کاشانی ره در تفسیر صافی
 در ذیل همین آیه از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل فرموده
 که گفت "الإمام إذا خرج يدعُوهم إلى ما ينكرون" یعنی
 چون قائم ظاهر شود مردم را به چیزی دعوت فرماید که مردم
 آن را انکار می کنند . انتهى
 و در خبر است که چون رأیت حق آشکار شود مردم شـرق
 و غرب آن را لعنت کنند و سبب اصلی این اعراض و انکار همانا

قیام قائم مومود با شریعت جدید و حکم جدید و کتاب جدید و نسخ شئون قبل است و گرنه لعنت و انکار مردم را علتی دیگر نخواهد بود و چون احادیث مزبوره مؤید باین آیه سوره القصر است که ذکر شد علیهذا تردیدی در صحت صدور و مفاد آن احادیث شریفه نیست و این مطلب را جمال قدم جل جلاله در نفس کتاب ایتقان تصریح فرموده اند و بعد از نقل حدیث *إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعَنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ* و ذکر مطالبی چند می فرمایند *وَمُصَدِّقٌ وَمُشَبِّهُ* این حدیث شریف قوله تعالی *"يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْئٍ نَكْرًا"* انتهی

یهود

حضرت یعقوب نبی را دوازده پسر بود که هر يك سلسله قومی و سیطی از اسباط و اقوام بنی اسرائیل شدند و بنام هر سر سلسله ای قوم منسوب با و معروف گردید مانند سیط لای که از اولاد لای پسر یعقوب بودند و سیط بن یامین و سیط یهودا و غیرهم که اسما هر يك در عهد عتیق سفر پیدایش مذکور است چون حضرت موسی قیام فرمود دوازده سیط اسرائیل را جمع آوری کرد و در ظل شریعت الهیه که خود مؤسس آن بود در آورد و آنان را از اختلاف به ائتلاف

متوجه فرمود و به تدریج در ظل احکام الهیه به مدارج عالیه رسیدند و تا دوره سلیمان پسر داود احترام و بزرگواری خود را حفظ کردند و به شرحی که در عهد عتیق مسطور است بعد از سلیمان اسباط دوازده گانه اسرائیل بدو قسم منقسم شدند دو سیط یعنی دو قبیله و قوم اسرائیل که سیط یهودا و سیط بن یامین بودند بعد از سلیمان پسر او رحبعام را به سلطنت برداشتند عاصمه رحبعام اورشلیم بود و کشور و قوم او به آل یهودا شهرت یافتند و ده سیط دیگر به سلطنت یاربعام که از نسل یوسف پسر یعقوب بود گردن نهادند یاربعام شهر سامره را پایتخت ساخت و برای آنکه رعایا و اقوامش برای انجام مراسم قربانی به اورشلیم نروند مبادا تکت تأثیر نفوذ رحبعام قرار گیرند مذبحی عظیم در سامره ساخت و دوگوساله زرین در مذبح بنهاد تا قوم قربانی خود را در آنجا بگردانند و این سلسله معروف به آل افرائیم و اسرائیل شدند و با آل یهودا جنگها کردند و نزاعها نمودند عاقبت کار ملت مزبور به پرستش اصنام رسید و نصاب ناصحین سودی نپخشید سلاطین آشور بر افرائیم و شومرون غالب شدند و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل منقرض گردید و عده قلیلی از سامری ها امروز در بلاد شام موجودند و در کوه جزیره مهبی دارند و فقط به اسفار خمس معتقدند ولی بعد

از آنها سلطنت ضعیفی در خاندان یهود باقی ماند تا آنکه پادشاه بابل بر آنها تاخته آل یهود را از دم تیغ گذرانید و بقیه را به اسیری برد و در بابل مدت هفتاد سال اسیر بودند و پس از آن به فرمان شاهنشاه ایران آزاد شدند و سه فرقه های مختلف منقسم گشتند تا هنگام ظهور مسیح که با آن حضرت مخالفت کردند و در نتیجه هفتاد سال بعد از مسیح بدست تیطوس قیصر رومانی منقرض گردیدند . این قوم در اطراف جهان پراکنده شدند و مردم آنان را به واسطه انتساب به یهودا پسر یعقوب یهودائی می گفتند و بتدریج از راه تخفیف به یهودی معروف شدند و در قرآن مجید هم کلمه یهودی وارد شده و از مصدر تَهَوَّدُ مُشْتَقَاتِی بتدریج استخراج شد و در قرآن مجید جمله " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا " و جمله " وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا " نازل شده که مقصود یهود است و مشتقات مختلفه پیدا کرده است امروز هم بهمین اسم یهود معروفند و افراد را یهودی می گویند .

برای قسمتهای تاریخی این قوم به قاهوس کتاب مقدس و کتاب فرائد حضرت ابو الفضائل و دائرة المعارف بریتانیا و غیره مراجعه شود .

پایان

معانی مصطلحه لغات مندرجه

در کتاب مستطاب ایقان

آبا	پدران - اجداد
آباونا	پدران ما
آتیا	در حالی که میاید
آشنا	ما با و داریم
آراب	آنچه در بین مردم رسم است
آدم	سر سلسله بشر
آل فرعون	خانواده فرعون
آلِهتِنَا	خدایان ما
آمَنَّا	ایمان آوردیم
آن مُخَدَّرَه بَقَا آن	مقصود مریم مادر حضرت مسیح
طفل را برداشته	است که بعد از تولد حضرت مسیح
	او را در بغل گرفت و بطرف شهر
	رفت .
آیات الله	گفتارهای خدا

آیه قبله

آیه قرآن که هر حسب آن حضرت رسول در مدینه قبله نماز را از بیت المقدس به کعبه تبدیل فرمود .

اقتوا باہائنا

پدران ما را که مرده اند برای ما بپاؤزید

اذا کنا

آباء ما را زنده کنید .

اوتنا

آیا چون شدیم

اوتنا لئلا نرکوا

آیا ما ترک خواهیم گشت - آیا ما دست خواهیم برداشت از پرستش خدایمان خود .

ابا (ابو - ابي)

پدر

ابتلاء

آزمایش - گرفتاری - امتحان

ابحار

دریاها

ابداع

قوس نزول - جهان آفرینش

اہرار

نیکوکاران

اہلاغ

رسانیدن

اہلج

کاملتر - رساتر

ابن الانسان

حضرت مسیح

ابن صوريا

یکی از علمای یہود کہ با حضرت - رسول ص بحث کرد .

ابوجہل

لقب عمر بن هشام است کہ او را ابو الفراسہ میگفتند و حضرت رسول ص او را ابوالجہل لقب دادند و در جنگ بدر کبری ہدست مسلمین بہقتل رسید . کنیہ حضرت صادق جعفر بن محمد امام ششم شیعه امامیہ .

ابوعبداللہ

ابوک

پدر تو . . . مرد بہ مریم مادر عیسی گفتند کہ ای مریم پدر تو مرد ہستی نہبود .

ابہی

روشن تر

اتباع

پیروی کردن

اتباع

پیروی کند از حق و حقیقت

اتبعوا

پیروی کردند (ماضی) - پیروی

کنید (فعل امر)

اتحاد

یگانگی

اتستبدلون

آیا تبدیل میکنند ؟ آیا عوض میکنند ؟

اتصرفا

آیا میشناسی ؟ (بصیغہ مخاطبہ مذکر)

اتنہانا

آیا ما را نہیں میکنی ؟

اتقتلون

آیا شما میکشید ؟

إِتْقَاوَاللَّهِ
 اِتَّكَلُ
 اِتْمُونُ
 اِتِّبَاتُ
 اِثْبَاتُ
 اِثْبَاتُ
 اِثْقَالُ
 اِثْمَارُ
 اِثْمَاءُ
 اِثْمُ
 اِجَابَةُ
 اِجْتِهَادُ
 اِجْدَاتُ
 اِجْدَادُ
 اِجْرُ
 اِجْلُ
 اِجْنِحَةُ
 حَادِثُ

از خداوند بترسید - از عذاب الهی
 بهره‌بیزید
 اعتماد میکنم
 آیا ایمان میآورید؟
 آمده ای (بصیغه مخاطب مذکر)
 ثابت کردن - کنایه از ایمان به مظهر
 امرالله
 به ثبوت رسیده - اثبات کرده
 بارهای گران و سنگین
 میوه‌ها
 میان - بین
 گناهکار
 قبول کردن
 سعی و کوشش
 قبرها
 نیاکان
 مُزد
 مدت - وقت و زمان
 بالها و پرها
 آنچه از رسول الله و ائمه نقل شده.

اِحاطَةُ
 اِحْتِبَابُ
 احباب
 اِحْتِبَابُ الاشْيَاءِ
 اِحْتِجَاجُ
 اِحْتِرَازُ
 اِحْجَارُ
 اِحْدَى وَ كَسْبَمِینَ
 اِحْرَامُ
 اِحْسَابُ النَّاسِ
 اِحْصَاءُ
 اِحْصِيَانَهُ
 اِحْمَدُ
 اِخَاهِمُ
 اِخْبَارُ

چیزی را در میان گرفتن - مُسلط شدن
 بر چیزی
 گرامی تر - دوست داشتنی تر
 دوستان - یاران - پیروان حق (از
 افراد بهائی به این کلمه تعبیر میشود)
 بهترین چیزها - بهترین چیزی را که
 دوست میدارم
 بهانه گرفتن - ایراد کردن
 دوری جستن - کناره گرفتن
 سنگ‌ها
 هفتاد و یک
 لباس مخصوص برای زیارت کعبه پوشیدن
 آماده شدن برای ادای فرائض
 آیا مردم اینطور خیال میکنند؟
 شماره کردن
 شماریم ما آن را
 شیخ احمد احسانی مبشرِ ظهیرمبارک
 متوفی بسال ۱۲۴۲ هـ ق
 برادر آنها را
 داستان‌ها - خبرها

اخبار	اطلاع دادن - با خبر ساختن
اختراع	قوس صعود - بوجود آوردن
أَخْتَمُ الْقَوْلَ بِمَا نَزَلَ عَلَيَّ مِنْ قَبْلُ	سخن را پایان میدهم به ذکر آنچه بر حضرت رسول صی نازل شده .
أخت هارون	خواهر هارون - لقیبی بود که مردم به مریم مادر عیسی میدادند بواسطه زهد و تقوی مریم . هارون برادر حضرت موسی ع بود .
أَخَذَهُمُ اللَّهُ	خداوند آنان را هلاک فرمود .
إخراج	بیرون کردن
أَخْرَجَ	بیرون میآورد - آشکار میکند .
أَخْسَرِينَ	زیان کاران - مبتلایان به ضرر و خسران
إخفاء	پنهان شدن - کنایه از رحلت رسول الله است .
أخلاق	رفتارهای خوب - صفات و عادات پسندیده
أخيار	نیکوکاران - مردم خوش منش
ادا کردن	بیان کردن - ذکر نمودن
إدبار	اعراض کردن - بچیزی پشت کردن

ادراك	فهمیدن
أَدْعُوا	بخوانید - دعوت کنید - احضار نمائید
أدلة	دلیل ها - برهان ها
إِذَا	در آن وقت - اگر
إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَهُ	چون آشکار شود هر چه حق
الْحَقِّ	اقرار کردن
إذعان	گفته ها - سخن ها
أذكار	اجازه
إِذْنٌ	دامن ها
أذیال	مردمان پست و بی مقدار که در میان ما هستند
أرادلنا	زمین های خشک و شوره زار
أراضی جزوه	چهار
اربعه	نام کتابی است (بذیل این کلمه در متن مراجعه شود)
اربعین	بالا رفتن
ارتقا	رزق ها - روزی ها
أرزاق	اسم کتاب حاجی کریم خان کرمانسی
ارشاد العوام	(رك به متن)

ازلی	بی آغاز و انجام - حقیقتی که همیشه بوده
ازمنه	و هست - ذات مقدس الهی
ازبید	زمانها - دوره ها
اساطیر	زیادتر - بیشتر
أسبق	افسانه های قدیم - داستانهای خیالی
استبدلتم	پیشینیان - مقدم - پیشتر
استجلاب	عوض گردید - تبدیل گردید
استدعا	جلب رضایت خاطر دیگری کردن
استرضای	درخواست
استشفاء	برای خشنودی خاطر . . .
استشمام	طلب درمان و شفا کردن
استضعفوا	هوشیدن - هوشکشدن
استعین	بیچارگان - مردم بی دست و پا
استفائه	از او کمک طلب مینمایم
استفراق	طلب پناه کردن - زاری و تضرع کردن
	عوطه ور شدن - الف و لام استفراق آنست
	که شامل جمیع افراد باشد . بر همه دلالت
	کند . . .
استقاموا	پایداری کنند - استقامت نمایند
استکبرتم	استکبار گردید و اعراض نمودید

استمداد	طلب کمک - باری طلبیدن
استنشاق	استشمام کردن - بوی کشیدن
أسحار	صبح های زود - سحرها
أسرار	رازها
اسرافیل	فرشته حیات و زندگی بخش
أسفار	کتابها
اسفل	پائین تر - پست تر
اسلام	دیانت اسلام که توسط رسول الله تشریح شده است
اسم	نام و شهرت
إِسْمَعُوا	بشنوید
أسواق	بازارها
اسهل	آسان تر است
إِشْتَرَى	خرید
إِشْتِغَالَ	شغله ور شدن
إِشْتِغَلَتْ	سرگرم شدی - مشغول شدی بدیگرا
	بهبوای نفس مشغول هستی
راشتهار	شهرت یافتن
اشتیاق	میل شدید
أشجار	درختان

نوشیدنی ها	آشربه
انگشتان خود را	أَصَابِعَهُمْ
پیروان - دوستان مطیع	اصحاب
آشکارتر	أَصَحَّ
صبر و شکیبائی - صبر در بهلا و زحمت	اصطبار
کوچکتر	اصغر
برگزیدگان خدا	اصفیا
در اینجا مقصود جمالتدم جل جلاله است	اصل شجره الهیه
گمراه تر	أَضَلَّ
گمراه کردن	اضلال
خداوند گمراه کرد او را	أَضَلَّهُ اللهُ
خوردنی ها	أَطْعِمَهُ
خاموش کردن چراغ	أَطْفَأَ
آوازه های مختلف	أَطْوَارٌ
پیروی کردیم	أَطَعْنَا
پزندگان	اطیبار
آشکارتر - ظاهرتر	أَظْهَرَ
کمک - مساعدت - یاری کردن	اعانت
بپرستید	اعبدوا

ایراد گرفتن - اشکال کردن	اعتراض
اقرار و اعتراف کردن	اعتقاد
برای آنان مهیا کرده - برای آنان تهیه دیده	أَعَدَّ لَهُمْ
رو برگرداندن - مخالفت کردن	إِعْرَاضٌ
از او اعراض کند	أَعْرَضَ عَنْهُ
از حق رو گردان شدند - اعراض کردند	أَعْرَضُوا
مردم عزیز و ارجمند	أَعْزَّةٌ
زمان ها - دوره ها	أَعْصَارٌ
بخشش	إِعْطَاءٌ
بزرگتر	اعظم
بالا تر	اعلی
صاحبان مراتب عالی را	اعلاکم
هرچم ها - علم ها رایات	أَعْلَامٌ
يك چشم - کسی که فقط يك چشم دارد	أَعْوَرٌ
واحد العین	أَعْيُنٌ
دوره ها - عصرها - زمانها - عهدها	أَعْهَادٌ
گذشته	أَعْيُنٌ
چشم ها	أَعْيُنٌ
درهم و برهم شدن اوضاع	اغتشاش

افعال	گمراه کردن - بی خبر ساختن - فریب دادن
إففاض	چشم پوشی از حقیقت
افنده	دل ها
افاده	فایده رسانیدن - مفید بودن
افاضات	فیض ها - بخشش های معنوی
افلاك	دروغگوی - تهمت زننده
افسار	فدا کن در راه خدا (فعل امر)
أفرايت	آیا پس دیده ای تو؟ آیا مشاهده کرده ای؟
افضال	بخشش هوس
أفهبینا	آیا عاجز و درمانده شدیم ما؟
إفك	دروغ - بهتان - تهمت - نسبت ناروا
أفكار	فکرها - عقیده ها
أفکالما	آیا هر وقت
إفکیه	مطالب دروغ و بی اصل
أفلا تذکرون	آیا متذکر نمیشوید؟ آیا متنبه نمیکردید؟
أفلاك	آسمانها را
أفنان	شاخه های درخت
افواه	دهان های مردم

اقامه	اجرا کردن - بها داشتن
اقبال	رو آوردن - مومن شدن - قبول کردن دعوت حق
اقبلوا	رو آوردند - توجه کردند (کنایه از ایمان)
إقترَب	نزدیک است - وقت فرا رسیده است
أقدام	پاها - قدم ها
أقران	قرن ها - زمانها - دوره ها
أقرب	نزدیک تر
أقربك	سنوگند می دهم تورا
أقل	کفتر
أقوم	محکم تر - متین تر
اکتفا	چشم پوشیدن از چیزی های دیگر
أكثرکم	بیشتر مردم
أکرَم	محترم تر - دارای کرامت و شرافت ذاتی
اکسیر	آنچه مس را طلا میکند
أکل	خوردن (بفتح اول و سکون ثانی)
أکل	میوه ها (با دو ضمه)
أکلها	میوه خود را
اکناف	اطراف
اکواب	جامها - لیوان ها

آکوان
 آلا
 آلِهَة
 التی
 الذین
 الین
 الف
 القاء
 الله أكبر
 الم
 الواح
 روان
 الوهیت
 الی متی
 الینا
 الیم
 اما
 أما النبیون فانا
 موجودات - هستی ها
 آگاه باشید - توجه کنید . . .
 لباس ها
 که - آن قبله ای که
 آن کسانی که
 زبانهای مردم
 هزار
 گفتن - ریختن - وارد ساختن
 خداوند از همه چیز بزرگتر است
 یکی از حروف اول سوره قرآن یعنی
 ای محمد
 کتابها - صفحه ها
 رنگها
 رتبه خداوندی که معبود بشر است
 تاکی ؟ - تاچه وقت ؟
 برای ما - بسوی ما
 عهد الینا : با ما پیمان بسته
 دردناک
 یا آنکه . . . (بکسر اول)
 مقصود از انبیا من هستم

اما تری ؟
 اماکن
 امامت
 ام تحسب
 امانت احدیه
 امتحن
 امتناع
 امره سوکه
 امراض
 امرالله
 امش
 أمك
 امکان
 امکان را اگر انصافا
 باشد . . .
 امکانیه
 آیا نمی بینی ؟
 جاها - مکان ها
 رتبه وصایت پیغمبر باصطلاح شیعه
 آیا گمان میکنی ؟ - آیا چنین مبینداری ؟
 شریعت الهیه که به رسم امانت توسط
 مظاهر مقدسه به مردم میدهد
 آزمایش کرده باشد
 بلند ی و رفعت مقام
 مرد پدر - همانندین به مریم مادر عیسی
 گفتند که ای مریم پدر تو مرد بدی نبود .
 بیماریها
 شریعت خداوند
 راه برو - روان شو
 مادر تو . . . (مادر مریم)
 عالم وجود
 یعنی مردم جهان را اگر چشم عدالت
 بین و حقیقت جو باشد نمیتواند این
 مسئله را انکار کند
 آنچه متعلق به امور دنیوی است - آنچه
 وابسته به عالم خلقت است

طوایف - امت ها	امم
کارها - واقعه ها	امور
مادران . . . اصول مطلب - موضوع های مهم و مورد توجه	امهات
علی بن ابیطالب علیه السلام که ملقب به امیر المؤمنین است .	امیر
مردم بن سواد - مردی که درس نخوانده اند	امیین
مردم شهر ام القری	
اگر . . .	ان
من	انما
همانا ما	انما
چهار انجیل متی و لوقا و مرقس و یوحنا	اناجیل اربعه
مردم	اناس
	ان اللغه علیهم بذات الصدور
خداوند به افکار پنهان و خیالات باطنی شما آگاه است .	
سرانگشتان	انامل
رویاندن - روئیدن از زمین - روئیدن گیاه	انبات
پیغمبران	انبیاء

انتظار	چشم براه داشتن
ان تعجب	اگر تعجب میکنی . . .
انتقم	شما
انجم	ستارگان
انحراف	کج شدن - مائل شدن از راه راست بطرف دیگر - اعراض - رو بطرف دیگر کردن
انذار	ترسانیدن از عذاب خداوند - هدایت کردن
انزال	فرود آوردن
انزل	فرود آورد
انزل	نازل شده - فرود آمده
انسن	افراد انسان
انسداد	بسته شدن - مسدود شدن
انصاف	از روی عدالت حکم کردن - هرچه را بخود نپسندی بدیگران مپسند
انعام	چهار پایان - بهائم
انعقاد نطفه	بسته شدن نطفه در رحم زن - آبستن شدن زن از مرد
انفاق	خرج کردن

انفس
انفس مردوده
انفطرت
انقطاع
انقَطَعُوا
انقلاب
ان كنتم
انما
اننا
ان نعبد
انوار مبین
انهار
ان هَذَا الْاِسْحَرُ مَبِينٌ
انى انا الله
ان يتركوا
ان يك

افراد مردم - چند نفر
مردم زشتکار که از درگاه خداوند دور
هستند
شکافته شود - آسمان پاره شود
گسستن از خلق و توجه به خدا در جمیع
احوال - بریدن از ممکنات - قطع
علاقه کردن از ماسوی الله
منقطع شدند - از دنیا چشم پوشیدند
زیر رو شدن امور
اگر هستید شما
همانا
همانا ما
اینکه ما پرستش کنیم
راه نمایان طریق حق و راستی - ائمه
اطهار
رودخانه ها
این سخن تو نیست مگر سحری آشکار
همانا من هستم خداوند
که بحال خود واگذارده میشوند
اگر باشد

او
اوراق
اوسع
اوطان
اولئك
اول ما صدر
اولم يكفهم
اولوالا فئده
اولوالعزم
اولیائهم
اولی العلم
اهتمام
اهلاك
اهل بیان
اهل حجاب
اهل دیار
اهل زکر

پسا
صفحات کاغذ - برگها
وسیع تر - گشادتر - فراختر
وطن ها
آنها - آنان
مظهر امر الهی - پیغمبر خدا - مشیت
اولیه
آیا برای این مردم کفایت نمیکند ؟
مردم دارای دل و عقل
پیغمبران صاحب شریعت و احکام مستقل
دوستان خدا
دانشمندان
کوشش کردن - جدیت
فانی کردن - هلاک کردن - از بین بردن
پیروان شریعت بیان - مومنین به بیان
حضرت نقطه جل زکره
آن مردم که از عرفان خدا محرومند
و در پرده هستند
مردمی که در شهرها بسر میبرند
ائمه اطهار - مبین کتاب الهی

اهل فصاحت	مظاهر مقدسه
اهل الكتاب	يهود و نصارى — علمای يهود و نصارى
اهل كفر و شقا	مردم كافر و مردم بد بخت
اهلته	ماه نو — هلال ها
إيهاكم	شما را
ايتار	ديگرى را بر خود ترجيح دادن
آيتناه	تأيد كرديم او را
آيتى	دستها
ايتاء	آزار رسانيدن — از بيت كردن
ايضا	نيز — همچنين — بقرار سابق — مفعول مطلق از (آه)
ايقان	اطمينان داشتن
ايكُم احسن عملاً	كدام يك از شما از حيث كار و عمل بهتر از ديگران هستيد ؟
ايسا	كدام يك ؟
ايمانه	ايمان خود را نسبت بحضرت موسى سلامتى — تندرستى
ايمن	” وادى ايمن روح : خداشناسى — معرفت الهيه
ايسن	كجاست ؟

ايوب	نام پيغمبرى است كه در قرآن مجيد آمده است

بائت	قطعى — بدون تردد
بائى الرأى	بى عقل — بى شعور — تابع مردم ديگر — از خود ادراك و شعورى ندارند
بائى	آفريننده
باساء	غم و غصه و اندوه — گرفتارى — ناراحتسى فسر
باطل	بى اصل و بيهوده — فاقد حقيقت
باطن	پنهان — درون هر چيز
بأقواهم	با گفتارى كه از دهان آنان بيرون ميآيد
بالآخره	آخر كار
بالهديه	بدون فكر و تهيه قبلى سخن گفتن — بالضروره — قطعاً
بالفطره	ذاتاً
بالمرة	ابداً — هرگز — قطعاً — اصلاً — بهر چوچه
باهر	آشكار — واضح — روشن
بأيد بهم	با دستهاى خودشان
باحت	خالص — قطعى — يقينى — بدون آلايش

بحر	دریا
بحر البهور	مظهر امرالله - بزرگترین دریاها
بختنصر	پادشاه بابل و آشور
بد	آغاز - اول
بدت	آفریده شد - آغاز شد
بدا	انجام نشدن وعده
بدایح	امور جدید و تازه
بدعیه	تازه - بی سابقه - جدید
بذلك السر الواق	به راز پنهانی که حتما واقع خواهد شد
	به سر الهی که در غیب بود
بسر	نیکی و نیکوکاری
برکه	گودال آب - حوضی که در آن آب جمع شده
	شده محلی که آب جمع شده
برودت	سردی
بریکه	بیابان
بساط	فرش - با انداز
بشیر معنوی	مظهر امرالله که مردم را به رحمت خدا
	بشارت میدهد
بصر حدید	چشم تیز بین
بطحاء	سرزمین مکه

بطرف الله	با چشم خدا
بطلان	بی حقیقت بودن - توخالی بودن - اصل نداشتن
بطون	اعماق - باطن ها - امور نهفته
بعث	برانگیختن
بمسد	دوری
بمشی	تسستی - پاره ای از چیزی
بمید	دور
بغداد	پایتخت عراق عرب - دارالسلام - مدینه السلام
بخشی	ظلم - ستم - جفا - جور
بخشیاً	بدکار - زشت - فاجره
بقیه الله	مقصود حضرت من بظهوره الله است که حضرت اعلی از آن وجود مقدس است
	ایمن جمله تعبیر فرموده است
بك	در باره تو
بکلمه من الله	مظهري از طرف خدا . . . رسولی از جانب پروردگار
بکلیهم	با تمام وجود خود
بلایا	گرفتاری ها - مصیبت ها

بلد شهر
 بلوغ رسیدن
 بما اکتسبت بواسطه آنچه که در دنیا عمل کرده اند -
 به آنچه در دنیا برای خود تحصیل کرده اند
 بیتا تروی با آنچه که میل داری - با آنچه که هوای تو میخواست
 در ^{در} بما حملت اجساد^{در} مثل حیران است که چگونه اصحاب حضرت
 اعلی آنها درد و بلا را بچشم و بدن خود تحمل کردند .
 آنچه را که مردم مرتکب شده اند
 به آتش شرک آنان آنها را مذبذب میفرماید
 دختر
 اولاد و اخلاف یعقوب پیغمبر که دوازده
 پسر داشت و جمیع اولاد و احفاد
 پسران او را بنی اسرائیل گویند - اسرا^{شیل}
 لقب حضرت یعقوب است .
 از نژاد هاشم بن عابد مناف که جد
 اعلای حضرت رسول ص و عترت و اهل
 بیت نبوت است .

بها با او
 بهاء روشنی - جلال و عظمت
 بهاج روشن و درخشان
 بیابانهای فراق مقصود جبال سلیمانیه کردستان عراق^{ست}
 بیان از آثار حضرت رب اعلی جل جلاله
 بیت خانه
 بیت اللحم قریه ای است در اورشلیم که محل تولد
 حضرت مسیح بود .
 بیت المقدس معبد سلیمان که اول قبله اسلام بود
 بیروزال پیوسته - دائم
 بیست مجلد بیست جلد کتاب - کتاب دارای جلد
 بیضاه روشن - راه واضح و آشکار
 بیضای معرفت نور شناسائی الهی - از معجزات موسی ع
 بیع خریدن - خریداری
 بیعت پیمان بستن - سوگند وفاداری پیمان
 کردن - بیعت کردن
 بدست راست خداوند بدست راست
 در میان بین
 دلائل و براهین بینات
 آتش از آسمان فرود آید و او را بهلعد
 تأکله النار

تأمل
تَوْهِنُونَ
تاویل
تَأْرِكُ
تَأْتِي
تَاه
تَاهَت
تَهْدُلُ
تَهْلِيحُ
تَهْيَانُ
تَهْسَا قَطُ
تَهْفَسُونَ
تَهْفَكُونَ
تَهْلِي عَلِيمٍ
تَهْفَزَلُ

فکر و دقت — تدبیر و بازرسی
ایمان میآوردید
معنی واقعی — مقصود اصلی — اشارات
باطنی رموز و معانی حقیقی غیر ظاهر
لفظ
باقی میگذارم — بعد از خودم بجای
میگذارم
پهروی کردن — با رفتار کسی رفتار کردن
کامل و تمام
حیران است — سرگردان است
تهدیل میشود — طور دیگر میشود
رسانیدن کلام و پیغام الهی
توضیح و تفسیر
می ریزند
دقت کنید — تفکر کنید — با دقت مطالعه
و تفرس کنید
در باره اسرار ظهور الهی فکر کنید
تلاوت میشود بر آنان — برای آنان خوانده
میشود .
فرود میآیند .

تَهَادِي
تَجْرِي
تَجْرِيدُ
تَجْلِيْ خَاصُ
تَجْلِيْ زَاتُ
تَحْبِرُونَ
تَحْتَرِقُ
تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ
تَحْدِيْدَاتُ
تَحْرِيفُ
تَحْيِيْرُ
تَحْيِيْرَتُ
تَخْصِيْصُ
تَخْيِيْلَاتُ
تَدْبِيْرُ
تَدْبِيْرُ

" بصیغه مجهول " بهدیه فرستاده میشود
جاری شود
مقام ذات که جمیع صفات را در آن مقام
راهی نیست از صفات ممکنات بر کنار بودن
عبارت است از تجلی ذات الهی بر نفس
ذات خود بدون شائبه غیر
جلوه کردن خداوند
سپر و گشت کنید
میسوزد — محترق میشود — خاکستتر
میشود
زیر سایه آسمان
سخنان ناقص و گفته های باطل محدود
و نارسا
تغییر دادن و تبدیل کردن
حیرت و سرگردانی
حیران است — سرگردان است
مخصوص کسی بودن
اوهام — خیالات باطله
دقت کردن — فکر کردن
چاره اندیشیدن

تد فہین	مردہ را بہ خاک دفن کردن
تَدْکُرُ	بیان میکنی
تَرْتِجُ	می لرزد
تُرْزَقُون	نصیب شما بشود - روزی ہشما دادہ شود
تَرشحات	قطرات ریز
تِرْضَاہَا	کہ توراضی باشی - قبلہ ای کہ تو - را خوش آید
ترك	نام طایفہ ای است
تَرْزِین	زیبت کردن - آرایش
تزلزل	اضطراب و پریشانی - جنبش و حرکت شدید
تزلزلان	آسمان و زمین از بین میروند
تزویرات	مکرها - فریبها
تسبیح	ذکر خداوند کردن
تسخروا بنا	استہزا! میکنید ما را
تَسْخَرُونَ	شما استہزا! میکنید
تسکُن	آرامش یابند - سکونت اختیار کنند
تَسْلُکُون	قدم بردارید - راه بروید
تَسْلِي	دلداری دادن - غمگساری - سخنانسی
	محبت آمیز گفتن کہ درد و مصیبت را
	تسکین بخشند .

تسليم	قبول کردن فرمان حق - چون و چرا
تَشَقُّقٌ	نگردن - سر سپردن شکافته میشود
تَشَهَّدُونَ	می نگرید - می بینید - گواہی میدہید
تُصَبِّحُ	زنگین میشود
تَصَدَّدُونَ	منع میکنید - مانع میشوید - باز میدارید
تصدیق	قبول کردن - راست دانستن
تصريح	آشکارا سخن گفتن
تَصِلُونَ	واصل میشوید - میرسید باین مقام
تطویل	سخن را طولانی کردن
تُظَلِّمُ	تاریک میشود
تعبیر رفته	تشریح شدہ - بیان شدہ
تعدی	ستمکاری
تصرفون	میشناسید
تعقل	درک کردن - فهمیدن
تعلقات	آنچه کہ انسان در این دنیا بہ آن دل
	می بندد - امور مورد علاقہ
تَعْلَمُونَ	خواہید دانست
تعلیم	یاد دادن
تعود	بر میگردد (نتیجہ عمل آنها بآنها برسر میگردد)

تعمویق	بتاخیر افتادن - از بین رفتن
تَعْمِيشُ	زندگی کردن
تَعْمِنُ	خوانندگی میکند
تَعْمِنَات	آوازاها - زمزمه ها
تَفْرِجُ	مسیر و گردش - گلگشت
تفرید	مقام یگانگی خداوند
تفسیرها	یکی از توقیعات حضرت رب اعلی جل
	زکره که خیلی مفصل است
تفصیل	شرح و بیان
تَفْطُرُ	شکافته شدن
تَفَقُّدَات	دلجوئی ها - مهربانی ها
تقدیر	حکم خدا - فرمان الهی - نصیب
	و قسمت هر کس
تقدیرات	آنچه خداوند مقدر فرموده
تَقْدِيسُ	منزه است خداوند از نقائص
تَقْلِبُ	روی بهر طرف گردانیدن از پریشانی
	فکر و اضطراب
تقلیدیه	آنچه انسان از روی تقلید عمل میکند
تَقْسِي	پرهیزگاری و خدا پرستی
تَقِيه	پنهان کردن حقیقت - بظاهر چیزی

گفتن که با آنچه در دل است مخالفت	
داشته باشد - پرده پوشی کردن	
بدروغ نسبت دادن	تَكْذِبُ
نسبت به کفر و ضلال دادن	تَكْفِيرُ
مرده را به کفن پیچیدن	تَكْفِينُ
هستی تو خوابیده - تاکی در خواب -	تَكْوِنُ رَاقِدًا
هستی ؟	
شاگردان	تَلَامِيذُ
خواندن آیات الهی	تِلَاوَاتُ
تَلِيْمُوْنَ الْحَقِّ بِالْيَاطِلِ	حق را به لباس باطل جلوه میدهند
قربیب دادن - اشتباهکاری - رفتاری	تَلْمِيْحُ
که باعث فریب خوردن دیگران شود	
چیزی را بکسی گفتن - کسی را بچیزی	تَلْقِيْنُ
مایل ساختن - القا کردن مطلبی بکسی	
آن است	تَلْكُ
با اشاره مطلبی را بیان کردن	تَلْوِيْحًا
اشارات	تَلْوِيْحَاتُ
بُتْهَا - مجسمه ها - اصنام - اوثان	تَلْثَائِلُ
چنگ زدن بچیزی - گرفتن چیزی را	تَلْمَسُكَ
چنگ بزن - ممتقد باش - علاقمند باش	تَلْمَسًا
(فعل امر)	

تنمای شهادت	آرزوی کشته شدن - درخواست شهادت کردن
تمیز و تفصیل	از هم جدا شدن
تنزیل	فرو فرستادن
تنظرون	نگاه کنید
تَنْقِمُونَ	انتقام می گیرید - از یب می کنید
تُوبُوا	توبه کنید - بخدا اولسد بازگشت کنید
تُوتِسِ	میدهدید - آشکار میکند
تورات	کتاب موسی - و بمعنی شریعت است
	در لغت عبری
تَوْفِقُونَ	موفق شوید
تَوْقُونَ	یقین کنید شما
توقيع	آیات الهی - الواح مبارک - آثار الهیه
توکل	بخدا اعتماد کردن - بکسی اطمینان کردن - کار خود را بخدا واگذار کردن
	زائیده شوید
تولدوا	بگردانید - روی خود را به آن طرف کنید
تولوا	ببایان بی آب و علف

ثبت	نوشته شده - قید شده
ثعبان	ازرها
ثقل اعظم	قرآن مجید - دلیل محکم
ثقلین	جن و انس - حاضر و غایب
ثَلَاثَةٌ	سه طایفه ای که قادر بودند بفهمند احادیث ائمه و عبارتند از فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مومنی که خدا او را - آزمایش فرموده .
ثُمَّ نَزَّهْمُ فِيْ	بعد بگذار که در غفلت خود باشنند
خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ	و با او هام خود بازی کنند
ثَمَانُونَ	هشتاد نفر
ثَمَن	قیمت - ارزش
ثَمَوْد	نام قومی بود از اعراب قدیم

جاءت	آمد
جاءت به	آورده اند
جاء كم	آورده برای شما
جابر	نام روایت کننده حدیث مشهور
جارلوا	بپانه جوشی کردند - مجادله کردند

چاربه	چشمه های جاری
جانان	افراد جن - موجوداتی که دیده نمیشوند
جاهدوا	کوشش و مجاهده کردند - تحری حقیقت کردند
جبر	ظلم و ستم
جبرئیل	امین وحی پروردگار - یکی از ملائکه مقربین
جَبَل	کوه
جَبَلِ الاسود	کوه سیاه
جحیم	دوزخ - جهنم
جذبات	محبت خدا که انسان را بخدا متوجه میکند
جذوه	شعله آتش
جزاء	آجر و مزد
جزائر علم	گردشگاههای دانش
جُرُزَه	شوره زار - زمین بی آب و علف
جَوَع و فَوَع	فریاد و ناله و بی تابی
جُعَل	حشره ای است که با سرگین الفت دارد
جُعِلْتُ فِدَاكَ	جان من فدای تو باد
جَعَلَنِي	قرار داد مرا
جَلَّ و عَزَّ	خداوند مقامش بزرگ و ذاتش عزیز است

جلس	نشسته است
جلوه	ظهور و نمایش
جلیل	محترم - بزرگوار - شهری است در دریای اورشلیم
جمال	زیبائی - مقصود شخص خود پیغمبر است
جمال قدسی	مظهر امر الهی - مقصود در اینجا
	جمال مبارک، جل جلاله است که موعود اهل بیان است
جَنَاحِي	دو بال
چنان	باغ بهشت
چُنْدَنَا	لشکر ما
چندیت	جزو لشکر خدا محسوب شدن
جواهر مقصود	انبیای الهی که خلاصه و برگزیده جهان هستی هستند
جواهر هوپه	مظاهر مقدسه الهیه
جود	بخشش
جوع	گرسنگی
جوهر الهی	مظهر امرالله - نماینده خداوند در بین مردم - برگزیده ای که خداوند او را مبعوث مینماید

جوهر الجواهر
 جُبهال
 جهاد
 جهد
 جَهْرًا
 جَهْرًا
 حاکي
 حاملان
 حایل
 حُبَاب
 حَبَل
 حِجَارَه
 حِجَاز
 حِجَازِي
 حِجْت
 حُجِج
 حدائق
 حدود

مظهر امرا لله که خلاصه عالم وجود است .
 مردم نادان " مفردش جاهل "
 جنگ در راه خدا با کفار
 کوشش و سعی
 آشکارا - در مقابل چشم مردم
 پاک و بی آایش

 حکایت کننده - دلالت کننده
 باربرندگان - حمل کنندگان امانت -
 مظاهر مقدسه
 مانع - بین دو چیز مانع شدن
 دوستی
 ریسمان
 سنگ
 جزیره العرب
 لحن عربی - به عربی سخن گفتن
 دلیل و برهان
 دلیل ها - برهان ها
 باغها - بوستانها
 احکام تورات مقصود است

حدیثنا
 حدید
 حُرُوف
 حُرْم
 حُزْن
 حُسْبَان
 حُسْن
 حُسَيْن بن عَلِي
 حِصْن
 حُصُور
 حق
 حق المیةین

گفتار ما - اخباری که از ما ائمه بشما
 شیعیان میرسد
 آهن - زنجیری که در ساهچال طهران
 به گردن همیکل مبارک بود
 دو حرف - دو حرف از بیست و هفت
 حرف علم
 خلوتگاه
 غم و اندوه
 جهنم
 بدبینی - بدخواهی - صفتی است -
 مذموم که دارنده آن نمیتواند دیگران
 را دارای چیزی ببیند که خود از آن -
 محروم باشد .
 فرزند حضرت علی بن ابیطالب علیه
 السلام ملقب به سید الشهداء
 قلمه محکم
 زاهد و پارسا - کسی گنه از شدت زهد
 و تقوی زن اختیار نکند
 راستی و حقیقت
 مقام اطمینان قلب

حقیقه الحقایق	مظهر امرالله که معرف حقایق است
حکم	حکم کرد - فرمان داد
حکماء	نفوس که مدعی عرفان از راه تفکر و تعقل هستند
حکمت	دانش واقعی
حکمت لدنی	علم الهی - علمی که تحصیلی و کسبی نباشد .
حکمیة	مطالب حکمت آمیز
حمامات ازلیه	کبوترهای خداوند - انبیا و رسل
حمامة البقاء	کبوتر جاودانی - مظهر امرالله
الحمد لله	ستایش مخصوص خداوند است
حضر	خرهسا
حزبه	عموی حضرت رسول ص است که در مکسه به آن حضرت مومن شد و در مدینه در غزوه احد در راه اسلام به شهادت رسید و به سید الشهداء ملقب گردید
حفا	مردم نادان
حوت	ماهی
حوریات معانی	زنان زیبا روی بهشتی - دوشیزگان پرده نشین که در بهشت هستند .

حیا	شرم - آزر
حیرت	سرگردانی
حیثیة	در آن زمان
حیوان	آب زندگانی

خائف	مبتلا به خوف - ترسناک - بیمناک
خاتم انبیا	سرور و بزرگ و زینت سلسله انبیا
خاصه	برگزیده - مخصوص
خبث	زشت شد - بد ترکیب شد
ختم	خاتمه - آخر - انتها
ختمیت	مهر زد برگوش او که نشود آخرین رتبه نبوت که پس از او نبی نباشد (بعقیده اسلام)
خدام	خدمت کنندگان - چاکران
خراطین	کرم های باریک و دراز که در کنار جویبار در زیر گل و خاک بسر میبرند
خرق	پاره کردن
خروج	بیرون رفتن
خزاین	گنجینه ها - خزینه ها
خساراً	زیان و ضرر

خسوف	تاریک شدن ماه
خُشْب	چوبهای خشک
خضوع	فروتنی
خطایا	گناهان
خُطَب	خطبه ها
خُفَّاش	مرغ شب - وطواط - شب پره - پرند کور که در روز نمی بیند و شب خارج میشود .
خَفَضِ جَنَاح	فروتنی - خضوع
خَفِیَات	امور پنهانی
خَلِّ	رهاکن - دست بردار
خَلَایِق	مردمان
خَلَع	لباسهای نو - خلعت ها - تشریف ها
خَلَعِ اِثْبَات	خلعت ایمان و اطاعت
خَلَعَت	لباس نو - تشریف
خَلْف	پشت . . . در پس - ماورای
خَلَوًا	خلوت کنند - تنها بمانند
خلیل الرحمن	لقب حضرت ابراهیم پیغمبر
خمسه والعشیرین	بیست و پنج
خمسین الف سنه	پنجاه هزار سال
خواص	نزد یکان - مؤمنین که از اسرار یا خبری بودند

خوان	سفره
خوف	ترس
خیام	چادرها
خَیْبَر	قلعه یهودیان در مدینه در اوقات حضرت رسول ص
خَیْر	بهتر - نیکوتر
خَیْط	رشته - نخ

دائمه	پهوسته
دائمه	جانبند - حیوان جاندار
دارالسلام	جای امن - حرم خدا - سرزمین سلامتی
دارین	دنیا و آخرت
داع (داعی)	خواننده مردم به سوی خدا - پیغمبر
	خدا - مظهر امرالله
دال	راهنمایی کننده - دلالت کننده
داود	یکی از انبیای اسرائیل بعد از موسی
	که مروج تورات بود
دُجَان	دود - دود سیاه
دَخَلَتْ	وارد شده ای - داخل شده ای -
	(مخاطب مذکر)

دخول	وارد شدن
دُرَّيْه	روشن و درخشانده
دَعَا	رها کن - بگذار - ول کن
دَعَاوِي	ادعاهای بیجا - حرفهای بی دلیل
دَعَايِ نَدِيه	یکی از دعاهای شیعه
دَعْوِي	ادعا کردن
دَم	خون
دَمَاء	خوننها
دَمَاج	مغز
دَنِيه	پست و بی ارزش
دَوَابَّ	چهار پایان
دُون	بجز - بغير
دُونِ ذَلِك	غير از اين
دُهْن	روغن چراغ - ماده ای که چراغ از آن روشن میشود
دِيَارًا	يك نفر را - بلك شخص را
ديده بصيرت	چشم دل - چشم واقع بين - کسی که به نور ایمان بحقایق اشیا بی برد
ديلم	مردم سرزمین شمال ایران

ذوق	بچش
ذَنْبًا	بفتمح اول و سکون نون بمعنی خطا
ذَنُوب	و گناه - وبد و فتمحه نون حیوان
ذَوَات	گناهان
ذَوِ كِتَابٍ جَدِيدٍ	جمع ذات - نفوس و حقایق مردم
ذَهَبًا	صاحب کتاب آسمانی تازه
ذِي بَصَرٍ	مال دنیا - شپروت - طلا
ذِي الْجَلَالِ	صاحب چشم
	خداوند که دارای جلال و بزرگی است

رَأْسًا	سر
رَأَيْنَا	دیدیم ما - مشاهده کردیم
رَاحَةً	سُو
رَاجِعٌ بِرَحْمَةٍ	اعراض کردن - بحالت اول برگشتن -
رَاسِخٌ	انکار کردن - بمقرب برگشتن
رَاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ	پا برجا و محکم
	علمای دین - آنان که حقایق را از مظهر امرالله دریافت کرده اند - نفوس کسه
	از علم خداوند نصیب دارند
رَاشِدِينَ	مردم دانا که سایرین را راهنمایی کنند

راقد	خوابیده - در خواب
رای	عقیده و نظریه
رایاتِ نفاق	علم های مخالفت و دشمنی - پرچمهای
رایت	بد خواهی و عداوت
رایگان	درفش - بیرق - علم
رب	مجاننی - کسی که کاری را برای کسی بدون
رب الارباب	مطالبه آجر و مزد انجام دهد
رب اعلی	پروردگار
رب الانام	پروردگار پروردگارهای جهان - آفریدگار
رب المشارق	حضرت نقطه اولی قائم آل محمد
رَبَّنَا	پروردگار مردم - خداوند جهانیان
رَبَّانِيَّة	پروردگار مشرق ها
رَبِط	پروردگار ما
ربوبیه	منسوب به پروردگار
رجال	وابستگی - علاقه
رجعت	عالم پروردگار - مظهر امرالله که مردم را
رجُل	بشئون روحانیه پرورش میدهد
	مردان
	بازگشت
	پا

سنگسار کردن مرد و زن زناکار	رَجْم
بارها - بنه ها	رِحَال
مهربانی	رَحْمَت
بخشنده	رحمن
عبا - بالا پوش	رداء
جمع رزیه (بلایا - مصائب - سختی ها	رزایا
گرفتاریها)	
نامه ها - کتابها	رسائل
صاحب شریعت بودن	رسالت
جزوه - کتاب کوچک - ابلاغ - پیام	رساله
شهرت و اشتهار بین مردم	رسم
پیغمبر	رسول
قطره آب باران - قطره آب که تسرُح کند .	رشح - رشحات
پسندیدم - انتخاب کردم - با سرور	رَضِيْتُ
و نشاط طالب شدم	
رضای خداوند	رَضِيَ اللهُ
تسیر	رَطْبٌ
مردمان پست و رذل	رِجَالٌ
مردم يك مملکت - خلق ساده و متوسط	رَعِيَّتٌ
مقام بلند - درجه عالیه - جایگاه بلند	رَفْرَفٌ
و مرتفع	

رَفِيعٌ
رَفَعَتْ
رَقَائِقُ
رَكْعَتُ
رُكْنُ الْحَمْرَاءِ
رُوحٌ
رَمْسٌ
رَنْبَةٌ
رَوَابِتُ
رُوحٌ
رُوحُ الْأَمِينِ
رُوحُ الْقُدُسِ
رُوحُ اللَّهِ
رُوحَانِي
رُوحٌ مَا سِوَاهُ فِدَاءِ

بلند ساخت
بلندی
مطالب دقیق و لطیف - نازک و لطیف
" مفرد رقیقه "
قسمتی از نماز که بقیام و رکوع و سجود خاتمه یابد و بعد قسمت دیگر آغاز شود
مقام شہادت - مقام جانبازی در راه خدا
نیزه - از آلات جنگ
تیر انداختن - بصیغه ماضی : تیر انداخت
داد و فریاد - ناله و بی تابی
مطالبی را که گفته اند
جان - روان
حامل وحی - جبرئیل - فرشته مقرب که امین کردگار است
فرشته حامل وحی - جبرئیل - فیض الهی که سبب حیات جاودانی است .
فیض خدا - لقب حضرت مصلح
حقایق معنوی
جان هر کس غیر اوست فدای او باد -
جان همه مردم فدای او باد .

رُوزِيهٌ
رُوضَةٌ
رُوضَةٌ كَافِيَةٌ
رِيٌّ
رِيَّاحِيْنٌ
رِيَّاضٌ
رَيْبٌ
رِائِلٌ
رِأْسٌ
رِخَّارِفٌ
رِقْمٌ
رِكِيهٌ
رِزَالٌ
رِزَامٌ
رِزْمَنٌ
رِزْمَنٌ مُسْتَفْعَاتٌ

اسم اصلی سلمان فارسی که از اصحاب رسول الله بود
باغ الهی
نام یکی از مجلدات کتاب کافی شامل احادیث شیعه امامیه تألیف محمد بن یعقوب کلینی است .
" طهران " - نام مجلسی است .
گیاهان معطر - ریحان ها
باغ ها - بوستانها
شك و شبهه

از بین رفته
درخشان
مال و ثروت دنیا
میوه تلخ درخت جهنم
پاك و پاکیزه - مقدس
آب زلال - تعالیم الهیه
اختیار کسی بدست کسی - لگام
زمان - عصر
سال ظهور موعود بیان - سنه ۱۹ بعد

از حضرت اعلی که سال اظهار امر جمال
 قدم موعود بیان است (در ذیل زمن
 مستغاث به متن مراجعه شود) .
 اگر مردی که زن دارد با زنی که شوهر
 دارد آمیزش کند زناى محصن و محصنه
 است .
 بغداد - محلی که منصور عباسی بنا کرد
 محلی است در ری بفرموده حضرت صادق ع

زناى محصن

زورا

پرسید - سؤال کرد - درخواست کرد
 سیرکننده - مشهور و معروف
 راننده
 پرسش کننده - خطاب به افغان یعنی
 خال اکبر است
 پیشگاه
 ساده - بی آرایش
 حقیقه الحقایق
 شیپور
 فریب دهنده - گمراه کننده " مجازا "
 گوش شنوا

سَلَّ

سائر

سائق

سائل

ساحت

سازج

سازج السواذج

سافور

سامری

سامعه

لعن کردن - بدگفتن - زشت گوئی
 مملکت سبا که سلیمان آنرا تسخیر کرد -
 سپای جانان : مقام قرب حق تعالی .
 آنچه انسان را از عرفان مظاهر مقدسه
 مانع میشود از تقالید و پرده های ضخیم . . .
 روز شنبه که در تورات محترم است .
 منزه است و مقام خدا بلند تر از آنست که . . .
 قوم یهود - مومنین بموسی
 درنده
 بیست و هفت حرف
 هفتاد سال
 جلو افتاده - پیش افتاده
 راه راست " جمع سَبِيل " .
 دوراه راست و کج - راه هدایت و ضلالت
 بفتح سین مصدر است : پوشیدن -
 پوشانیدن - از نظر مخفی و پنهان ساختن .
 به کسر سین : پرده - مانع که نتوان چیزی
 را دید .
 سال هزار و دو بیست و شصت هجری قمری
 که سال ظهور حضرت ربا اعلی است .

سَبَا

سپا

سپاحت

سپت

سپحانه و تعالی

سپطی

سَبَّح

سبعة و عشرون

سپههین سنه

سَبَّحَتُ

سَبَّيْلُ الرُّشْدِ

سپههین

سَبَّسَر

ستون

سَجِين	دوخت
سحاب	اَبَر
سِحْر	آنچه بچشم میآید و حقیقت ندارد و از کارهای شعبده بازان و ساحران مسخره میگردند او را
سَخْرُوَانَه	استهزاء کردن - تمسخر کردن - مسخره گرفتن
سَخْرِيَه	هی مقدار - زشت و پست
سَخِيْفَه	درخت جاودانی - شجره امرالله - مظهر امرالله
سَدْرَةُ الْبِهَاءِ	شجره دانائی - درخت دانش
سَدْرَه حَكْمَت	مقصود مظهر امرالله است
سَدْرَه مَنْتَهِي	پنهانی - دور از چشم مردم
سَيْرَا	سراپرده ها
سُرَادِق	سراپرده های عصمت الهیه
سُرَادِقِ عَصْمَت	چراغهای حق و یقین - ائمه اطهار ع
سُرُجِ يَقِيْن	دزدیدن
سِرْقَت	الهی
سَرْمَدِي	فرشته - پیغام
سَرُوْش	راز پنهان او هستیم (الْإِنْسَانُ سِرِّي وَأَنَا سِرُّهُ)
سِرُّهُ	

سِرِّي	راز پنهان من است
سِرِّيْر	تخت
سَطُوْت	اقتدار و هیمنه - بزرگواری و جلالت
سَمِيْد	خوشبخت و خوش عاقبت
سَفَر	کتاب
سَقْمَر	دوزخ - جهنم - جحیم
سُقْم	به ضم سین : بیماری - ناخوشی - حدیثی که سند آن درست نباشد و صدور آن از امام بصحت مقرون نباشد .
سَكْمَتِيْم	مستحق خودشان
سَلْب	باز گرفتن - پس گرفتن - چیزی را از کسی ممنوع داشتن
سَلْسَال	زُلال - صافی - آب صافی - شراب
سَلْسَبِيْل	صافی و زلال
سَلْطَان	آب گوارا و شیرین
سَلْطَانِ وِجُوْد	حکامهرا - پادشاه
سَلْف	خداوند عالم
سَلْم	گذشته
سَلْمَان	نردبان
	از اصحاب حضرت رسول ص (به متن کتاب مراجعه شود) .

سما^ه البیان

سما^ء مشیت

سَمِعْتُمْ

سَمْعِدْر

سَمَوَاتُ

سَمَوَاتِ اَمْر

السَّمَوَاتِ مَطْرُوبَاتِ

سَنَان

سُنَن

سَوْه

سُورَةُ هُود

سُوق

سُوق

سَيِّئَات

سَيِّط

سَيِّدِ اَصْفِيَا^ه

آسمان شریعت بیان

آسمان خواست خداوند - اراده الهیه

شنیدید - استماع نمودید

مرغ آتشخوار - پرنده ای است افسانهای

که در آتش جای دارد .

هلندی - درجه بلند

آسمانهای شریعت الله

آسمانها پیچیده شده است

سرنیزه

جمع سنت : احکام دین - رفتارها

تکالیف شرعیه - وظیفه ها که برای

پیروان دین تعیین میشود .

بد - زشت

یکی از سوره های قرآن مجید

پس بزودی

بازار

بدی ها - زشتی ها - گناه ها

تازیانه ها - شلاقها

حضرت رسول ص - سرور برگزیدگان

خداوند .

سید الشهداء^ه

سید لُولَاك

سید وجود

سَيِّرَةٌ

سَيِّهَلِمُ الَّذِي يَسُنُّ

ظَلَمُوا أَيَّ مَنَقَلِبٍ

يَنقَلِبُونَ

سَيِّمِيَا

سَيِّنَا

سَيِّئُ غَضُونِ

سهل

حضرت حسین بن علی بن ابیطالب

علیهما السلام امام سوم شیعه امامیه که

در سال ۶۱ هـ ق در کربلا شهیدات

رسیدند .

لقب حضرت رسول ص

پیشوای عالم هستی - حضرت رسول ص

رفتار - رویه - طرز عمل - اخلاق مخصوص

بزودی ستمکاران خواهند دانست که

به چه محل و مقام سخت و عاقبت زشتی

دچار خواهند شد و به چه جای بدی وارد

خواهند گردید .

یکی از فنون مرموزه

نام کوهی است در اراضی مقدسه - نام

سرزمین مقدس

بزودی تکان میدهند " از روی استهزا "

بزودی حرکت میدهند "

آسان

شان عن شان
شان ناس
شؤونات
شاربین
شاعر
شافیه
شباب
شبهیه
شجره طیبه
شکر رحال
شرب
شربوا
شریعه
شطر
شعیب

هیچ کاری از کار دیگر . . خداوند را
هیچکاری از کار دیگر باز نمیدارد .
رفتار مردم - خوی و عادت مردم
کیفیات و حالات
آشامندگان
ادراک کننده - دارای شعور - بافهم
و ادراک
شناختنش
سن جوانی - آغاز زندگانی
دوهرم - بن اصل - سایه ها
درخت نیکو
بار بستن برای مسافرت - سفر کردن -
بستن بار مسافرت
آشامیدن آب
نوشیدن
کیش - آئین - مذهب - دین - احکام
المیه - محل وارد شدن به آب
چشمه یا شط
طرف - جانب - جهت
یکی از انبیا که مامور قوم مدین بود و پدر
زن حضرت موسی .

شق
شقاوت
شقایق
شقی
شکور
شمت
شمس آخری
شمس الحقیقه
شنیع
شور
شوکت
شهادت
شهادت
شهادت کم
شهبان
شهبان
شهبان

شکافتن
بدبختی
گل معروفی است - گل لاله
بدبخت و بدماقبت
شکر گذار - سپاسگزار
زخم زبان زدن - سرزنش کردن
مظهر امرالله که موعود مظهر قبل است .
مظهر امرالله که آفتاب حقیقت است .
زهبت - مکروه - ناپسند
نغمه و آواز موثر
جلال و بزرگواری
کشته شدن در راه خدا
بک رتبه از مراتب روحانی شریعت بیان
است که عددشان هیجده است و در ظل
مرآت محسوب میشوند .
نمایندگان خود را - شهادت دهندگان
خود را
پیر کرد مرا (بذیل همین کلمه به متن
مراجعه شود)
دو آیه از قرآن مرا پیر کرد ، این دو آیه
مشعر بر استقامت است (به متن مراجعه شود)

شیعیان

پیروان حضرت امیر و ائمه اطهار که از اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام هستند .

شیطانیه

آنچه انسان را فریب میدهد منسوب به شیطان است .

صادر

آشکار شده - ظاهر شده - بیرون آمده

صادق

حضرت جعفر بن محمد معروف به صادق

آل محمد - امام ششم شیعه - راستگو

صافی

زلال

صباح

بامداد - صبحگاه

صَبْسی

کودک - جوان - قریب به بلوغ - ریش - بزرگ

صحائف

رساله ها - اوراق - کتابها

صحت

درستی - حدیثی که درست باشد و سند

آن صحیح باشد

صُرُف

کتاب آسمانی

صَدِّ

منع کردن - مانع شدن مردم از ایمان به انبیاء

صدر

صدر مجلس - بالای مجلس - جلوس بر

صدر یعنی ریاست طلبی و جاه طلبی .

صدف

غلاف مروارید - صدف همان حیوان دریایی است .

صدور منیره

سینه ها - کنایه از قلوب صافیه است .

صِراح

واضح و آشکار

صِراط

راه - پای که بین صحرائی محشر و بهشت

موجود بر روی دوزخ کشیده خواهد شد در

روز قیامت کبری .

صِرْف

به کسر صاد : خلاصه - بی شائبه - خالی

از غش - خالص - غیر مفسوش

صرف آزلی

مظهر امرالله که جز حق و حقیقت در وجود

او چیز دیگری نیست .

صَمْبٌ مُسْتَصَفَبٌ

سخت است و به سختی مقصود اصلی را -

ادراك میکنند .

صَفْرٌ شَانِهْمُ

مقام آنها پست است - قدر و منزلتی ندارند

رتبه آنها پست و کوچک است .

صَلَاةٌ

نماز

صُلْبٌ

پشت - نطفه - نزار

صُمْتٌ

سکوت - خاموشی

صَمْدَانِي

منسوب به خداوند بی نیاز

صَمْدِي

الهی

صنایید	بزرگان - افراد معروف و مورد اعتماد
صُور	صورت ها
صُور	شبهه و بزرگ
صُوفیه	کسانی که از راه کشف و شهود به حقیقت میرسند
صوم	روزه
صهباء	شراب سخ
صحره	فریاد بلند

ضالین	گمراهان
ضَّرَّاء	سختی - گرفتاری - ناراحتی
ضلال	گمراهی
ضاللت	گمراه شدن
ضوء	نور و روشنایی
ضوضاء	داد و فریاد - شورش و غوغا - همهمه
	مردم
ضیاء	نور
ضیق	تنگی

طائف	طواف کننده

طاروا	پهیدند - پرواز کردند
طالع	آشکار
طراز	حاشیه - زینت لباس - حاشیه ای که برای زینت به لباسها میدوزند
طَرَد	راندن و دور کردن
طعام	خوراکی
طُغیان	سرکشی - عصیان - مخالفت
طَف	سرزمین کربلا که سید الشهداء ع در آنجا بمشاهدات رسیدند
طلاق	جدا شدن زن و مرد از هم
طَلَعَات	مظاهر مقدسه که طلعت الهی هستند
طلعت بیمثال	مظهر امر الهی
طوبی	مژده باد - بشارت باد - خوشبحال
طی	درهم پیچیده - درهم نوردیده - راه پانچر رسیده
طیسار	پرواز کننده - پرتاب شده - تیر طیار :
طیب	تیری که به هدف روان باشد
طیبران	خوب - زیبا - نیکو سرشت - نجیب
	پرواز کردن - پهیدن

ظالمین
ظالمین
ظُلَل
ظَلَلْ لَكُمْ الْعَمَامَ
ظلمات
ظهور

ستمکاران
پیروان گمان و ظن
سایه ها
سایه ابر را بر سر شما در بیابان افکند
تاریکی ها "مفردش ظلمت"
پشت

عادات

آنچه مردم بآن خو کرده اند و بر حسب
آن رفتار میکنند
گناهکار

عاصی

بیهوده - بیفایده - مهمل

عاطل

عالم امکان - عالم جسمانی

عالم شهود

عالم مادی - جهان جسمانی - نشانه

عالم ملک

شهود

عالی

بلند مرتبه - بنظر عالی رسیده: شما

آن را دیده اید

عالین

فرشتگان بلند مرتبه

عاقه

اهل سنت و جماعت

عَبِيد

بندگان زرخیز - بندگان

عَتْرَت

اهل بیت پیغمبر

عَجْم

ایرانیان - فارسی زبانان - نژاد غیر

عرب

عَجِين

آمیخته شده - خمیر شده

عَدَل

راه راست رفتن

سبطی عدل: مومن به موسی

عَذَابُهُمُ اللّٰهُ

عذاب میکند خدا آنان را

عراقی

فارسی - به فارسی سخن گفتن

عَرَجُوا

بالا رفتند - صعود کردند

عرش رحمانیه

هیكل جسمانی مظهر امرالله

استقرار بر عرش ظهور: اظهار امر

کردن

عرصه کون

عالم وجود - اقلیم هستی - میدان -

آفرینش

عَرَفَاءُ

نفوسی که مدعی عرفان از راه کشف

و شهودند

عِرْفَان

شناسائی

عُرْوَةُ الْوَثْقَى

ریسمان محکم - دستگیره محکم

عزت

قدر و قیمت

عُزْلَت

گوشه نشینی - کناره گیری

عَسَى

امید است

عشوہ گری	ناز و طنازی - دلبری کردن - دلربائی
عصای امر	شریعت و امر حضرت موسی
عصیان	گناه و خطا
عصیانا	نا فرمانی کردیم ما
عصوا	سرانگشت خود را به دندان میگزند
عطا	بخشیدن
عطر	بوی خوش
عطیہ	بخشش
عظما	بزرگان - صاحبان رتبه و مقام
عقلوا	میفهمند و ادراک میکنند
علم	دانش است - پی برد
علم	رایت - درفش
علمای تفسیر	دانشمندانی که قرآن مجید را تفسیر کرده اند و کتب تفسیر را بر قرآن نوشته اند .
علم الیقین	دانشی که انسان را به یقین راهبری کند
العلم حجاب الاکبر	غرور علم و دانش سبب میشود که شخص از عرفان الهی محروم بماند .
	از ضخیم پرده هائی است بین مردم و خدا
علمای بیان	پیشوایان شریعت بیان که حضرت رب اعلی جل ذکره آن را تشریح فرمودند - پیروان کتاب مبارک بیان .

بلندی - درجه بلند - رتبه عالیہ	علو
منسوب به حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام - طلعت علوی : حضرت علی ع	علوی
بر	علی
برای شما - از راه عناد بشما	علیکم
بر او " بر حضرت مسیح " حقیقت	علیه
از آنچه	عما
قومی که دشمن یهود بودند و به حکم موسی ع یهود با آنان مأمور به چنگ شدند .	عما لقه
مشرکین میگویند و میپندارند	عما مشرکون
نام پدر موسی ع	عمران
کوری - نابینائی	عمسی
کور باد چشمی که تورا نبیند	عمیت عین لا تراک
بلبل	عندلیب
جسمانی - مادی	عنصری
بزودی	عنقریب
از آنها	عنهم
آنچه بر ذات عارض میشود ولی جزء ذات شئی نیست .	عوارضات

عوامل
 عوام
 عهد
 عیال
 عیبی
 عین الیقین
 عیون

از کتب معروف شیعه شامل احادیث اهل
 البیت (به متن مراجعه فرمائید)
 نادان - بی سواد
 پیمان بسته است (بصیغه ماضی)
 زن و فرزند - اشخاصی که در قید تکفل
 کسی هستند عیال او هستند .
 نام یکی از انبیاء
 چشم حقیقت بین
 چشم ها - باصره ها - چشمه های آب
 مفرغین که بمعنای چشم و چشمه است .

غالبین
 غایت قصوی
 غریبی
 غُرف
 غرور
 غزوه
 قُسل

دشمنان - غلو کنندگان - بد خواهان
 بالاترین درجه - عالی ترین مقصود و منظور
 مقصود - آنچه را کسی مورد نظر خود
 قرار دهد
 بالا خایه ها - اطاقهای خلوت - مفرغ
 غُرفه .
 بی خبری - خود بینی .
 جنگ پیغمبر با کفار .
 شستشو کردن .

غشاوه
 غشش
 غطاء
 غفلت
 غلّ
 غلبت
 غلبت
 غمام
 غمام
 غنا
 غواض
 غشی
 غیب و شهادت
 غیبی
 غیبت
 غیر آیین
 غیر مرضیه

پرده - حجاب - مانع .
 آلودگی - آمیختگی خوب با بد
 پرده - مانع که چیزی را بپوشاند
 بی خبری - نادانی
 حسد و بغض - عداوت و دشمنی
 غلبه کرد - مسلط شد
 بسته باد - درغل و زنجیر باد
 ابر
 ابرهای تیره گمراهی روی آسمان را گرفت .
 ابرها بالا رفتند .
 ثروت - بی نیازی
 مشکلات - مسائل غامض و پیچیده
 گمراهی
 عالم پنهان و عالم آشکارا - آنچه دیده
 نمیشود و آنچه دیده میشود - جهان
 الهی و جهان بشری
 پنهانی استمرار مستور
 باران
 تفسیر ناپدید - فاسد نمیشود
 ناپسندیده .

غیر بہت
غیظ

غیر از ہم بودن - اختلاف داشتن
خشم و غضب شدید

ف

فئسہ

پس - گروه - جمعیت - طایفہ - دستہ
بہرہ مند

فائز

فائوا

پس بیاورید - حاضر کنید

فاجر

بد عمل - زشت رفتار

فاحمل

پس حمل کن - بردار و بہر

فاحییناہ

پس ما زندہ کردیم او را (مقصود حمزہ

بن عبدالمطلب عموی حضرت رسول ص است)

فاخلع

پس از خود دور کن

فساران

نام کوهی است

فارقع

پس بلند کن سرخود را

فاز

بمقصود رسید

فاستقم

ای پیغمبر ثابت و مستقیم باش - استقامت

کن

فاسرعوا

پس ہشتابید بطرف او

فاسق

بدکار - زشت عمل

فاسقط

پس بینداز - پس فرود بیاور

فاطمہ

دختر پیغمبر اسلام ع

فاعتبروا

پس ہند بگیریید - متنبہ شوید

فالج

کسی کہ پایش از کار افتادہ و نمیتواند راہ

ببرود .

فامطر

پس بہاران ہر سرما

فانتظروا

منتظر باشید

فاینما تولوا فثم

وجہ اللہ

پس بہر طرف کہ روی آورید همان جانب

بطرف خداست

فبئس

پس بد است

فبأی

پس بہ کد امیک

فبشرہ

پس مزہ بدہ او را - بشارت بدہ باو

فتمنوا

پس آرزو کنید - پس درخواست نمائید

فتنه

فساد - آزمائش - امتحان

فتوح

گشایش

فتوی

رای دادن - اظہار نظر کردن

فتسی

جسوان

فتنم

پس آنجا - آنطرف

فجار

بد کاران

فجر

صبح - باعداد

فَجْرُ رُوحٍ	دوره ظهور حضرت عیسی که از افق عالم ظاهر شد
فَجْرَةٌ	جمع فاجر - مردم زشت کار - نفوس بس - عمل و بدکار
فَدَايَةُ	فدا کردم - قربانی کردم
فَرَايِضُ	جمع فریضه : واجبات - آنچه در شرع بر مردم واجب میشود از احکام .
فُرَاتٌ	آب گوارا و زود هضم
فِرَاشٌ	رختخواب - محل استراحت
فَرَّتْ	فرار کند - بگریزد
فِرْدَوْسٌ	بهشت
فِرْعَوْنُ	پادشاه مصر
فَرَقٌ	امتیاز
فُرْقَانٌ	قرآن مجید - کنایه از دین اسلام - جدا کننده حق از باطل
فَرِيدُ زَمَانٍ	یگانه دوران - بی مثل و بی نظیر
فَرِيضَةُ ظَهْرِ	نماز واجب که در ظهر بخوانند
فَرِيقٌ	گروه - جمعی - طایفه ای - دسته ای
فَسْحَانَ اللّٰهِ	پاک و منزّه است خدا
فَرْعٌ	فریاد و ناله و بی تابی

فصل	جدا کردن
فصول اربعه	بهار و تابستان و پائیز و زمستان
فَضْلُكُمْ	شما را ای بهبود بر دیگر مردم جهان برتری بخشید
فَطْرَتٌ	عقل سلیم - ذوق فطری
فَعَلْتُ	انجام دادم - این کار را کردم
فَعَلْتَكُ	کاری را که کردم
فَعَلْتُهَا	من این کار را انجام دادم
فَقَرَّتْ	پس فرار کردم
فُقْدَانٌ	نیستی - موجود نبودن
فُقْرَةٌ	قسمتی از جمله - قطعه ای از کلام
فُقَهَاءٌ	علمای دین - دانشمندان که احکام دین را از قرآن و احادیث استخراج و استنباط میکنند
فَلَا أُقِيمُ	پس من سرنگند یاد نمیکنم
فَلَاحٌ	رستگاری
فَلَجٌ	سست - بی حرکت
فَلَسٌ	پول سیاه - يك شاهي
فَلَسْفَةٌ	علم بحقایق اشیا - بقدر طاقت بشریه
فَلَقٌ	از هم شکافت

فَلَكٌ
فَلَكٌ چهارم
فَلَمَّسُوهُ
فَلَنُؤَلِّبُنَاكَ
فَلْيَعْمَلْ
فَلْيَقْبَلْ
فَمَا زِلْتُمْ
فَتَنَّمْ
فَتَقَعُوا
فَسَوَّارِسْ
فَوَاكِهِ
فَوَالَّذِي نَفْسِي
بِيَدِهِ
فَسَوَّارِنَ

بضم اول و سکون لام : کشتی سفینه
بفتح هر دو : آسمان
آسمان چهارم که حضرت مسیح به آنجا رفت .
دست بمالند بآن
ما تو را امر میکنیم که صورت خود را بطرف کعبه که از آن راضی هستی برگردانی در وقت نماز
پس باید انجام بدهد - لازم است که عمل کند
پس قبول میکند
پس پیوسته شما باین عقیده بودید که . . .
چه نیکوست
پس پناه می بریم
شهبسواران - مردمان معروف - شجاعان مردم پر دانه
میوه ها
قسم بکسی که جان من در دست اوست .
جوشیدن - بشدت بیرون آمدن .

فَوْزٌ
فَكُوْلٌ
فَوَهَّبْ
فَهْنِيئًا
فِيَاضٌ
فِي الْحَيِّينَ
فِي الْغُورِ
فَيَدْعُوْهُ
فَيَنْزِلُ
فَيَقْتُلُوْنَ
فِيكُمْ
فَيَكُوْنُ
فِيْلَاطُسْ
فَيْنَا
فَيَوْمِئِذٍ
فَاتْلِيْنِ
فَاتَّمْ
فَاتَّبِعِ

بمقصد رسیدن - فائز شدن
پس صورت خود را برگردان
پس بخشید - عطا کرد
گوارا بار - خوشا بحال
بخشنده فیض
فورا - بلافاصله
بدون تاخیر - فورا
پس دعوت میفرماید مردم را
پس خوار و ذلیل میشود
بصیغه مجهول : پس کشته میشوند
(اصحاب قائم)
در میان شما
تا آنکه باشد
حاکم بر یهود در اورشلیم
در میان ما
پس در آن روز . . .
گویندگان - معتقدین
قیام کننده - ادعا کننده از طرف خدا
پسر آدم ابوالبشر که برادر خود هابیل را از روی حسد بقتل رسانید .

خداوند آنها را بکشد	قَاتَلَهُمُ اللَّهُ
کوتاه - کنایه از ناتوانی و عجز	قَاصِر
گفت	قَالَ
حاکم مطلق - توانا و مسلط	قَاهِر
سندی که برای معاملات نوشته میشود .	قِبَالَه
در دست قدرت خداوند است	قَبْضَتُهُ
مردم مصر - دشمنان موسی و پیروان فرعون	قِبْطِي
بطرف - هسمت . . . بجانب . . .	قِبَل
قبرها - گورها	قُبُور
زشت - مکروه	قَبِيح
طایفه	قَبِيلَه
کشتید شما ایشان را	قَتَلْتُمُوهُمْ
همانا - بتحقیق	قَدْ
آنچه به اراده خدا تحقق یابد	قَدْرٌ بِهِ
خداوند خاک قبر آن دو نفر را پاک و	قَدَسَ اللَّهُ تَرْتَهُمَا
پاکیزه و مقدس بدارد	
خداوند بی نیاز	قَدَم
خداوندی - ابدی و جاودانی	قَدَمَانِي
کتاب آسمانی که بر حضرت رسول نازل شده	قُرْآن
نزد یکی	قُرْب

حیوان تقدیمی به درگاه خدا که او را -	قُرْبان
میکشند .	
کاغذ	قُرْطاس
شیر زبان	قَسْوَرَه
تلافی کردن - عطفی را بمثل مقابله کردن	قصاصی
آنچه به اراده الهیه واقع شود	قضا
حکم فرمان - اراده خدا که قابل تفسیر نیست	قضای الهی
بصیغه مجهول : حکم کرده شده است -	قُضِيَ
حکم درباره آنها جاری شده است .	
بگو خدای ما پروردگار است .	قُلِ اللَّهُ
بگوئیس	قُلْتُ
شما گفتید	قُلْتُمْ
کلك - خامه	قَلَم
کم - معدود	قَلِيل
بهر خبیز	قُم
پیراهن ها مفردش قمیص	قماصی
نفی و مخالفت	قمیص نفی
نیروها - قوه های او	قُوَاهُ
هروزن حوت بمعنی رزق و روزی و خوراکی	قُوت
و طعام .	

قومه
قیافا
قیامه الاخری
قیوم الاسماء

طایفه او
رئیس روحانی یهود در دوره مسیح ع
ظهور بعد - ظهور مظهر موعود
تفسیر سوره یوسف معروف به احسن
القصص که از آثار حضرت اعلیٰ جل زکرة
است .

ک
کاذبین
کاس
کاس کافور
کاظم
کافی
کان

مانند - تو
دروغگویان
جام
جامی که در آن شراب ناب باشد و خالص
باشد .
سید کاظم رشتی مبشر ظهور مبارک متوفی
بسال ۱۲۵۹ هـ ق
یکی از کتب اربعه شیعه امامیه است
که آن را ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی تألیف کرده و منقسم بسه قسم
اصول کافی و روضه کافی و فروع کافی است .
بود
از شرابی می آشامند که اصل و حقیقت آن
کافور است یعنی خالص است .

کانت
کَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا
کَانِي سَمِعْتُ
کَهْر
کَهْرَ قَوْلِهِمْ
کِهْریتِ أَحْمَر
کِهْر
کتاب الله
کتاب مبین
کَثْرَهَا
کُحْل
کَدْرَه
کَذِب
کَرْسِي صَمْدَانِيَه
کُرُور
کَرْوَبِين
کَسْرَه

بود
مثل آنکه آن را نشنیده
گویا من شنیدم - مثل اینکه شنیدم
خود پسندی
گفتار آنان بزرگ است - یعنی زیاده از
اندازه خود سخن میگویند .
اکسیر اعظم که مس را طلا کند .
بزرگ
مقصود قرآن مجید است .
قرآن مجید - هَلُمُّ الِهِس
زیاده کرده اند آن را مردم نادان
سُرمه
تاریک - آلوده
دروغ
تخت سلطنت خداوندی نیاز
هر کرور پانصد هزار است - در مقام -
مبالغه ذکر میشود
فرشتگان مقرب خدا
زشت باشد - اگر اه داشته باشند - بدش
بیاید .

کَسَفًا	قطعه ها - تیکه ها
کَسُوفٌ	تیرگی - ظلمت - گرفتن آفتاب - تاریک شدن خورشید
کَشْفٌ	پرده برداشتن - آشکار شدن
کَمِيبَةٌ	درگاه الهی که مقصود همه مردم است محل طواف و توجه بندگان خدا - خانه خدا در مکه
کَفَّيْ صَفِيرٌ	دست خالی
کَفَايَةٌ	کافی بودن
كُفْرٌ	انکار حق - پوشیدن حقیقت
كُفْرَةٌ	جمع کافر - منکر حقانیت انبیا
كَفَى بِاللّٰهِ	خداوند برای من کافی است - خدا مرا پس است .
كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا	گواه و شاهد بر صدق گفتار من خداوند است - گواهی دادن خداوند بر صدق قول من کافی است - برای من شهادت خداوند کفایت میکند .
كِلَابٌ	سگ ها
كَلَامُ اللّٰهِ	کلمات الهی و آیات او
كُلٌّ حِينٌ	همه وقت و هنگام - پیوسته

كَلِمَاتِ اللّٰهِ	کلمات الهی را
كَلِمَاتِ نَفِيٍّ	سخن گفت
كَلِمَاتِ تَامَةٍ	هر وقت
كَلِمَاتِ نَفِيٍّ	انبیای الهی مقصود است
كُنْمٌ	منکرین انبیا - کفار
كَمَا	شما
كَمَا اُمِرْتَا	همانطور که
كَمَا قَدَعِي	همانطور که مأمور هستی از طرف خدا
كَمِيَّتٌ	همانطور که فدا کرد حسین علیه السلام
كِنَانٌ	اندازه - قدر و مقام اصلی
كِنَانِيَةٌ	گنج ها
كُنُوتٌ	استهزا - مسخره - گوشه زدن
كُوَاكِبٌ	بودی تو
كُوْتَرٌ	ستارگان
كُوْتَرٌ	بسیار - زیاد - پربرکت - نام موضوعی است در بهشت که در قیامت آشکار میشود . کنایه از آیات الهیه که سبب حیات ابدیه میشود .
كُوْتَرٌ	آب گوارای بسیار - اشاره به عنایت الهیه
كُوْتَرٌ	دوره - قسمتی از زمان - عصر و ایام

کُورِ فِرْقَانِ
کوفه

دوره قرآن که هزار سال است .
شهری بود نزدیک بغداد که در اوائل
اسلام پایتخت خلافت حضرت امیر
بود و پیش از تصرف اسلام در قلمرو
ایرانیان بود و پایتخت مملکت چیره

کوکب
کهنه

ستاره - نجم
خد متگذاران معبد - خادمان بتکده -

کَيْفَ
کَيْفَ تَحْكُمُونَ

پیشوایان دینی بت پرستان
چگونه ؟ چگونه ؟
چگونه اظهار رای می کنید و حکم می کنید ؟

کیمیا
کَيُنُونَ

یکی از فنون مستوره و مرموزه
باطن - حقیقت

لثَالِي
لِئِنْ
لَا بُدَّ

مرواریدها
اگر
ناچار
در حجاب نمانید - از عرفان حق محروم
نشوید

لا تَحْتَجِبُونَ

لَا تُدْرِكُهُ
لَا تَسْزُرُ

نمی تواند ادراک کند او را
باقی مگذار

لَا تَطْفِي
لَا تَهْوَىٰ اَنْفُسَكُمْ

هرگز خاموش نمیشود
چیزی را که شماها بآن راضی نیستید -
چیزی که بر خلاف میل شماست .

لَا جَلَّ
لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ

برای
از عالم الهی است - منسوب به شرق
و غرب عالم جسمانی نیست .

لَا عَادَةَ

برای برگردانیدن - بجهت زنده
کردن - برای از نو بنیاد گذاشتن

لَا مَكَانَ

عالم غیب

لَا تُرِيدُ

نمی خواهیم

لَا نَغْفِرُكَ

فرق نمیگذاریم

لَا نُؤْمِنُ

اینکه مومن نشویم - ایمان نیاوریم

لَا هَوْتَ

عالم الهی

لَا يُبْصِرُونَ

نمی بینند

لَا يَحْتَمِلُهُ

از عهده فهم احادیث ائمه اطهار پسر

نمی آید مگر . . .

لَا يَزَالُ

پیوسته - همیشه

لَا يَزِيدُ

زیاد نمی کند - فایده ندارد

لَا يَسْتَلُ

مسئول نیست - از او نمیتوان بازخواست

کرد .

لَا يَشْعُرُ

نمی فهمد - از روی بی‌شعوری - از راه نادانی

لَا يَشْغَلُهُ

سرگرم نمی‌کند او را - باز نمی‌دارد او را هیچ کاری از کار دیگر

لَا يُطْفِئِي

نوری که خاموش نمی‌شود

لَا يَعْصِرُهَا

نمی‌شناسد - نمی‌داند

لَا يُعْطِي

نمی‌بخشد

لَيْسَ بِسَن

البته در غرضال امتحان درخواهند آمد

البته گرفتار امتحان نخواهند شد .

لَا يُفْتَنُونَ

گرفتار آزمایش و امتحان نمی‌شوند .

لَا يَفْقَهُونَ

نمی‌فهمند - ادراك نمی‌کنند .

لَا يُفَسِّسَ

فنا ناپذیر - باقی و بهر قرار

لَا يَقْدِرُ

نمی‌تواند

لَا يَهْدِي

راهنمایی نمی‌کند

لَيْسَ

شك - شبهه

لَتَطَّلِعَ

تا آگاه شوی

لَتَطْهَرَنَّ

تا پرواز کنی

لَتَكُونَنَّ

اگر شما باشید از . . .

لِحَاجِ

لحاجت - پافشاری کردن در رأی

لِحِجَّةٍ

درها

لِحَاظِ...
لُحْدًا

بچشم - بدیده فکرت و تعمق
سنگ قبر که روی بدن مرده می‌گذارند
و روی آن را خاک می‌ریزند " لُحْدًا
بفتح اول و سکون دوم و نیز بضم اول و
سکون دوم درست است و بفتحین غلط
است .

لطیفه

نرم و گوارا " عیون "

لَعَلَّ

شاید

لَعَلَّ تُشْرِقُ

شاید بتابد - شاید نور افشانی کند

لَعْنَتُ

نفرین

لُعِنُوا

ملعون شدند - رانده شدند

لَعْمُكَ

قسم بجان تو - سوگند بتو

لَعْنَهَا

لعنت میکنند او را - نفرین می‌فرستند

لَعُو

باو - از او بیزار می‌جویند .

لِقَاءِ

بی معنی - بیهوده - بی ثمر ملاقات

لِقَالِ

همانا میگویند - همانا گفتند کافران

لِقَوْمِكُمْ

ملاقات کنند شما را

لَكَ

برای تو

لَكِنَّ

اما

لِمَا خَفَيْتُمْ

لِمَا خَلَقْتُمْ

لِمَا وَبِمَا

لَمْ يُجِبْهُ

لَمْ يَطْمِئِنُّوهُمْ

لَمْ يَطْمِئِنُّوهُ

لَمِيعَةً

لَمْ يَكُنْ

لَنْهَدِيَّتَهُمْ

لَنْ يَبْعَثَ

لَنْ يَصِلَ

لَنْ يُطِيقَهُ

لَنْ يَفُوزَ

لَنْ يَقْدِرُوا

چسرا

چونکه از شما بیم داشتیم

همانا نمی آفریدم - خلق نمی کردم

اعتراض کردن - چون و چرا

دعوت او را کسی قبول نمیکنند - کسی او را

پیروی نمی نماید .

آن زنان بهشتی را هیچ کس مورد تمتع

قرار نداده .

او را اطاعت نمیکنند - به سخن او گوش

نمی دهند

درخشنده

نبوده

الهیته آنان را هدایت خواهیم کرد

هرگز خداوند مبعوث نخواهد کرد

هرگز نمی رسد

تورا توانایی این کار نیست - تو طاقت

این کار را نداری

هرگز بمقصود نمی رسد

هرگز نمی توانند - هرگز قادر نخواهند

بود .

لِنَسْجِدَ

لِنَعْلَمَ

لَوْ اجْتَمَعُوا

لَوْ اَنْتُمْ

لَوْحٌ مَحْفُوظٌ

لَوْكَا

لَوْ اَنْزِلَ

لَوْ اَنَّكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلاَکَ

لَوْ اَنَّكَ نَاطِرًا

لَوْلَا

لَوْلَوْ

لِهَذَا

لِی

لِیَاخُذُوهُ

لِیَلْبِسُوکُمْ

تا سجده کنیم

تا ما بدانیم که

اگر مردم همه با هم جمع شوند - همه دست

شوند

اگر شما

علم الهی - مقام علم مظهر امرالله

نویسند یکی از اناجیل اربعه و مولف

اعمال رسولان که جزو عهد جدید است

مشارالیه از حواریون نبود .

چرا نازل نشده است با او

اگر تو نبودی ای رسول الله همانا خداوند

جهان را نمی آفرید .

اگر من نظر نداشتم - اگر توجه نداشتم

اگر او نبود

مروارید

از این جهت

بعین

تا او را بگیرند

تا ببینیم خداوند شما را - تا

امتحان فرماید شما را

تا او را از زمین ببرند - زائل نمایند -	لَيْدِ حَضْرًا
شکست بدهند .	لَيْدِ فَنَوْرَهٗ
تا دفن کنند او را	لَيْسَ
نیست	لَيْسَ بِسِقِّ
تا شامل شود - تا پیش بگیرد بر آنها	لَيْسَ تَرَا
تا به فروش برسانند	لَيْسَ طَبِخِينَ
تا دل مطمئن شود - آرامش یابد	لَيْسَ عَلَمٌ
تا مردم بدانند	لَيْسَ قَتَاوَكٌ
تا تو را بکشند	لَيْسَ قَوْمٌ
تا قیام نمایند	لَيْسَ قَوْلُنْ
همانا در جواب میگویند	لَيْسَ حَضْرًا
البته آزمایش خواهند شد . البته سه	
امتحان دچار میشوند .	

احادیث روایت شده از ائمه ع	مَأْثُورٌ
تا امید	مَأْيُوسٌ
خوراکی - رزق آسمانی - سفره طعام	مَأْدَةٌ
قرار نمی گرفت * خداوند بر تخت سلطنت	مَأْسُورٌ . . .
خود *	
آنچه نازل شده	مَأْنُزِلٌ

مابین	میان
ما تختار	آنچه را که می پسندی اختیار کن
مَا تَرَكَ	باقی نمی گذاشت
مَا تَعْنَيْتُ . . .	آرزویی جز این ندارم که در راه خدا کشته شود .
مَا حَكَمَ	حکم خداوند چیست
مَا رَمَيْتُ	تو تیر نینداختی
مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ	آنچه را که درباره حضرت عیسی گفتند
	درباره قائم آل محمد هم خواهند گفت .
مَا لَكُمْ	نیست برای شما
مَا لِلتُّرَابِ	خاک را چه جرئت . . . ؟ برای خاک
	پست چگونه ممکن است که . . .
مَا لِهَذَا	این مرد را چه رسیده که
مَا تَرَكَ	نمی بینیم ما تو را
مَا وَصَيْنَاكَ	آنچه را که بشما سفارش میکنیم
مَا يَحْتَاجُ	آنچه مورد لزوم و احتیاج است
مَا يُرِيدُ	آنچه را که بخواهد
مَا يَعْهَدُ	آنچه را که می پرستیدند
مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ	نمی داند معنی حقیقی آن را مگر خدا
مبالغه	زیاده روی - از حد گذشتن

مبايعه
مبداء
مبداء و منتهاي مظاهري
غيب
مبدع
مبدول
مبرهن
مبسم
ميسوطتان
مبين
مبت
مشبه
متحير
متخلق
متخير
خرید و فروش
آغاز - سرچشمه
ذات مقدس غيب خداوندي كه قيام و ظهور
مظاهر مقدسه به امر و اراده اوست .
آفریدگار
بخشیده شده - بكار رفته - به مصرف رسیده
آشكار - ثابت شده - از روی برهان ثابت
شده .
محکم - متین - مورد اطمینان
باز است " دستهای خدا "
آشکار کننده - شرح دهنده - بیان کننده
مقصود اصلی خداوند .
هی مردم
اسم فاعل - پیروی کننده - از کسی
تبعیت کردن .
سرگردان - حیران
آراسته - دارای صفت . . .
بصیغه مفعول - برگزیده - انتخاب
شده - تعیین شده

متردي
متزلزل
متصف
متعالي
متعرض
متفهمسان
متقنه
متكنا
متكبرين
متنبيه
متواتره
متوالي
متوهمين
متهم
متسي
متسي
متين
مشابه
عبا پوشیده - لباس پوشیده
پريشان و ناراحت
دارای صفتی خاص - آراسته به صفتی
بلند مقام
در صدر برآمدن - اقدام برای کاری
غوطه ور شوندگان
محکم - متین - مورد اعتماد
تکیه زننده - تکیه گاه
مردم خود پسند
بیدار شده - با خیر شده - از غفلت
به هوش آمده
پشت سر هم - بدون انقطاع - پی
در پی
پی در پی - پشت سر هم
پیروان او هام و خیال
بد نام - تهمت زده
کی ؟ چه وقت ؟
یکی از اصحاب حضرت عیسی
محکم - پا بر جا
مثل - مانند

مثبت
 مثواهم
 مجاری
 مجال
 مجاهد
 مجتهد
 مجسد
 مجرده
 مجرم
 مجری
 مجسول
 مجلی
 مجمل
 مجنون
 مجوس
 محاربه

اثبات کننده
 محل آنها - منزل و جایگاه آنها
 جمع مجری، محل جریان آب
 فرصت - جای - میدان
 تحری کننده حقیقت - کوشش کننده
 گیاهي که از زمین کنده شده و ریشه ندارد.
 عظمت و بزرگی
 برهنه - منقطع از ماده - فارغ از
 شئون دنیوی
 گناهکار
 جاری شده - مردم بآن عمل میکنند
 بی اصل - جعل شده - در دست
 شده بدون آنکه حقیقت داشته باشد
 جلوه کننده
 بطور خلاصه و اجمال
 دیوانه
 پیروان زردشت - آتش پرستان
 جنگ و ستیز - مخالفت و نزاع و
 جدال

محل ورود و حلول
 دوستدار
 گردش کنندگان - سیر و گشت و تفریح
 در پرده - غافل - عاری از معرفت
 سوخته شده - آتش گرفته
 در حجاب - بی خبر - بی اطلاع
 تازه پیدا شده - جدید - بی سابقه
 کسی که در راز داری مورد اطمینان
 باشد
 نفس که عازم کعبه مقصود باشد -
 زائر بیت الله
 هم صحبت - برانگیخته شده
 مردم زن دار - زن شوهر دار
 محل اجتماع - مجلس و انجمن
 ثابت - مدلل - محکم
 وسیله آزمایش طلای ناب از غیر ناب
 پیغمبر اسلام
 نظر خاص - عقیده مخصوص - رأی
 مخصوص از خود ظاهر کرد - هر کس
 در باره من طوری فکر کرد ...

مَحَال
 مَجِب
 مَجْبِرِينَ
 مَحْتَجِب
 مَحْتَرَق
 مَحْجُوب
 مُجَدِّدَه
 مَحْرَم
 مُحْرِم
 مَحْشُور
 مَحْصِن ، مَحْصَنه
 مَحْفَل
 مَحْقُوق
 مَحْك
 محمد بن عبد الله
 مَحْفُول

محمود پسندیده - مورد ستایش
 محو از بین رفته
 مخازن خزینه ها - جایی که اشیاء نفیسه را نگاهداری کنند - انبارها
 مخاصمه دشمنی کردن - عداوت ورزیدن
 مخبر شد اطلاع یافت - با خبر شد
 مخدیره زن مستور در پرده - پنهان از -
 نظرها - شاهد پرده نشین - با عصمت و عفت
 مخدول خوار - ذلیل - پست و حقیر
 مخربا خراب کننده - ویران کننده
 مخرج مقصود معین - راه بیرون رفتن - منظور خاص
 مخزونه پوشیده و مستور
 مخلیع خلعت پوشیده - سرافراز بیه
 مخموم پوشیدن لباس نو
 مخموم خاموش - افسرده - پژمرده خاطر
 مدام پیوسته
 مدبر (بضم اول و سکون ثانی و کسر ثالث) پشت کننده - اعراض کننده

کسی که از کسی یا چیزی روی برتابد و پشت خود را باو کند .
 مدخر (به صیغه مفعول) : ذخیره شده - محفوظ مانده - نگاه داشته شده -
 مدعی تعیین شده برای کاری
 مدل طرف منازعه - حریف - دشمن
 مدلل راهنما - دلالت کننده
 ثابت شده - با دلیل اثبات شده - محکم و متین
 مدلول آنچه کلمه بر آن دلالت کند - معنی
 مدین و مقصود - منظور اصلی
 سرزمینی است که موسی از مصر بدانجا رفت
 مدینه محل مهاجرت حضرت رسول ص از مکه که در اول نامش یثرب بود - شهر
 مدین اعتراف کننده
 مدنیب گناهکار
 مدهب روش - طریقه - کیش - آئین
 ممر گذر می کرد
 مرش دیده شود - با چشم بتوان آنرا دید
 مرش شده

مراحل	فاصله بین دو نقطه - فرسنگ ها - مسافت ها
مرارت	تلخی - کنایه از غم و اندوه - کنایه از صبر و شکیبائی
مراقب	منتظر - مترصد - چشم براه
مراقب	خوابگاه ها
مراپا	آینه ها
مرئی وجود	حضرت پروردگار - خداوند - پرورش دهنده هستی و جهان
مرتاب	شکاک - کسی که در هر چیزی شک و شبهه دارد - مُعاند
مره آخری	رقعه دیگر - مرتبه دوم
مرتبا	آماده و مهیا - منظم و حاضر
مرجوا	مورد امید ما - محل توجه ما - ما بتو امیدها داشتیم
مردار	جسم مرده - بدن بی جان - جسم متعفن شده حیوان و غیره
مرزوق	بهره مند
مرسل	فرستاده شده از طرف خدا
مرسلین	پیغمبران

مرعوبین	بیمناکند - می ترسند
مرفوعا	بالا رفته - عالی مقام
مرقسس	یکی از نویسندگان انجیل
مرکوب	آنچه مردم بر آن سوار شوند
مرموزه	سخنهایی که به رمز و اشاره گفته شود
مروج	رواج دهنده - نشر کننده
مُرببا	در شک و شبهه هستیم
مریم	نام مادر حضرت مسیح
مزاج	هیئت مخلوط شده از عناصر که بنام مزاج خوانده می شود - طبیعت - خاصیت . . .
مسس	تصرف کردن
مستبشر	مسرور - شادمان
مستبیل	ثابت و محقق - استدلال کننده
مستربح	راحت - مطمئن - کسی که فکرش راحت است - با اطمینان خاطر - آسوده
مستضی	روشن - نورانی
مستغنی	بی نیاز
مستغاث	دوره ظهور من بظهوره الله -

اصطلاح بیان

مستفاد	بدست آمده - فهمیده شده - حاصل شده
مستفسر	جنوبا - سؤال از چیزی کردن - استفسار
مستکبرا	با غرور و خود پسندی
مستکبرین	کسانی که بر مظاهر امرالله تکبر می کنند - مردم از خود راضی و معرض از حق
مستفزه	رم کرده - بیعتناک
مستور	پوشیده شده و پنهان - مخفی
مسجد الحرام	مسجدی که خانه کعبه در آن است
مسدود	بسته شده
مُسرف	افراط کننده - زیاده روی در هرکار
مسطور	اسراف کننده - ولخرج نوشته شده
مسك	مشك - خوشبوی و معطر
مُسَكَم	پابرجا - متین و محکم - غیر قابل انکار
مسئله	ثابت و معلوم

مُسمع

مسموع	کسی را وادار به شنیدن کردن - وادار کردن کسی را که به سخنی گوش بدهد
مسمی	شنیده شده - قبول شده
مسنده	معین - تعیین شده
مسیح الله	چوبهای خشك که روی هم میخکوب شده
مشارق	مسح شده خدا - کسی که خدا او را انتخاب کرده و با روغن مقدس او را مسح کرده
مشاروه	محل تابش آفتاب (مفردش مشرق)
مشتري	رأی زدن - با هم در باره اجسرای امری مشورت کردن
مشتبهات	خریدار
مشخصه	آنچه دل انسان بخواهد معلوم و معین
مَشْرَب	عقیده - مذهب - روش - مسلك
مَشْرِف	سرافراز بخلمت . . . به خلمتسی
مَشْرِق	اختصاص یافته
	آشکار - تابان

مشرق قدیم	مظهر امرالله که از شرق عالم بتجلی ذات الهی ظاهر شود
مَشْهُرٌ مُشْهُرٌ	شعور و ادراک - فهم کردن آگاه کننده - انسان را مطلع میسازد دلیل و راهنما
مَشْكَاهُ	چراغ دان
مشهور	آشکار - پیدا - واضح
مشهوره	شهرت دارد - معروفست
مَشْنُوعٌ	راه رفتن - پیروی کردن از کسی
مصاحب	هم صحبت - رفیق - همراه - همکار
مصدر اهریه	انبیای الهی - مظاهر مقدسه که مصدر و سر چشمه احکام و اوامر خداوند هستند
مصاریع	مفردش مصراع : لنگه در - ابواب
مصباح	چراغ
مصدر انقلاب	... شیوش و هیجان - سبب پریشانی فکر - سبب اختلاف و تشتت
مصدقاً	در حالی که تصدیق می کند - اقرار می کند بآنچه ...
مصر	شهر

مصرف	گذشته - به مصرف رسیده - از دست رفته
مصطلح	آنچه در بین جمعی از مردم نسبت به معنی و مفهوم خاصی رایج است و همه با آن آشنا هستند
مضامین	معانی - مقاصد
مَضْمُونَةٌ	گذشت - سپری شد - انتها یافت پریشان
مضطرب	روشن - درخشنده
مَضْرُوبٌ	انبیاء - نفوس که عزت الهیه از آنان طالع میشود
مطالع عزت	انبیاء
مطالع نور ازلیه	کسانی که مردم از آنان دوری میکنند کسانی که از میان جمع رانده شده اند
مطروون	آزاد - رها
مطلق	انبیای الهی
مظاهر توحید	نفوس گمراه کننده که شیطان در وجود آنان آشکار و ظاهر میشود
مظاهر شیطان	انبیاء - نفوس که قدرت الهیه
مظاهر قدرت	

از آنان اشکار میشود
 رسل و انبیا
 انبیای الهی که مظاهر نفس خداوند
 هستند
 کسی که بر او ظلم و ستم شده
 تارک - (پیدا و ناپیدا)
 اسم فاعل : آشکار کننده - ظاهر
 کننده
 مظاهر مقدسه الهیه که علم آنها علم
 لدنی است و برگزیده و آینه شده
 مطالعه به امر و اراده خدا و علم
 آنان را حد و انتهای نیست
 درجات بلند - مراتب عالیه
 دشمنی - مخالفت - ضدیت -
 نزاع و جدال
 دانش و علم
 روز قیامت
 خطاها - گناهان
 تبدیل کردن - عوض کردن - چیزی
 را بجای چیز دیگری قبول کردن

مظاهر قدس احدیه

مظاهر نفس خود

مظلوم

مظالمه

مظهر

مظهر علوم نامتناهی

معارج

معارضه

معارف

معاد

معاصی

معاوضه

معاویه بن وهب
 معبر
 معبود
 مختصا
 معتكف
 معتس
 معدلت
 معدوم
 معذب
 معراج
 معرض
 معروضون
 معرفت
 معذلك
 معزز

نام کسی که حدیث زورا را روایت کرده
 تعبیر شده - گفته شده - نامیده شد
 خداوند - مورد پرستش
 بخداوند پناهنده هستم - بدامن
 خداوند دست زده ام - بخدا متوسل
 شده ام
 پای بند - گوشه گیر - در محاسن
 نشستن و ترك محل نگفتن - علاقمند
 متوجه
 عدل و انصاف - از ظلم دوری کردن
 میانه روی در امور
 نیست و ناپود
 در آزار - گرفتار رنج و درد
 صعود رسول الله به افلاك
 اعراض کننده
 اعراض کنندگان - روی خود را از او
 برمی گردانند - قبول نمی کنند
 شناسایی
 با اینهمه - با وجود این
 محترم - گرامی - عزیز

مَعْشَرُ الرُّوحِ	ای مردم روحانی . . .
مُضَلَّهٌ	مشکل
مَعْطَلٌ	از کار و مانده - حیران و سرگردان
مَعْظَمٌ	بزرگ - بلند درجه - محترم
مَعْفُوٌّ	عفو شده - بخشیده شده - کسی که از گناهش درگذرند و عفو کنند
مَعْمُولٌ	چیزی که در میان مردم جاری باشد و همه با آن آشنا باشند
مَعْمَه	با او - همراه او
مَعْمُودٌ	سابقه ذهنی داشتن - عهد شده
مَعْمِنٌ	کمک کننده - نصرت کننده
مَعْفَايِرٌ	بر خلاف - بر ضد - چیزی که با چیز دیگری مخالف باشد
مَعْرُوسًا	کاشته شده
مَعْفُورَه	آمرزیده شده - بخشیده شده
مَعْلُوطٌ	دارای اشتباه و غلط
مَعْلُولٌ	پسته شده - درغل و زنجیر
مُعْلِنٌ	حسودان - صاحبان بغض و عداوت - مخالفین حسود - دشمنان
	سر سخت

مفاتیح	کلید ها
مفتخر	سرافراز
مفتَرِيٌّ	دروغ - بی اصل - ساختگی - بی حقیقت - بدروغ بخداوند نسبت داده شده
مُفْتَرِيَّاتٌ	سخنان بی اصل و دروغ
مَفْتَرٌ	جایگاهی که شخص فرار کند
مَفْضَلٌ	مفضل بن عمر کوفی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق ع است (به متن کتاب بذیل مفضل مراجعه شود)
مَفْقُودٌ بِحَسَبِ	نیست صرف - چیزی که همیشه نیست باشد - چیزی که قابل ذکر نباشد - چیز بی اهمیت
مَقَاتِلَه	کشتار - جنگ و کشتن
مَقَالٌ	گفتار
مَقْبَلٌ	روی آورنده - قبول کننده - مؤمن
مَقْبُولٌ	قبول شده - پسندیده - مورد قبول و اعتراف
مَقْتَدِرٌ	توانا - زورمند
مَقْتَدِرُونَ	پیروی کنندگان

مقتدری	پهروی کننده - اقتدا کننده
مقدّره	تعیین شده
مَقَر	محل قرارگاه
مُقِرّ	اقرار کننده - کسی که به چپیزی
	اقرار کند و اظهار ایمان نماید
مقرب	فرشته نزدیک بخدا
مقربین	اقرار کنندگان - اعتراف کنندگان
مقطعه	جدا از هم - حروف اول سوره های
	قرآن مانند " الم و . . . " - پاره
	پاره و تکه تکه
مقطوع	بریده - قطع شده
مقهور	مفلوب - شکست خورده
مکدر	اندوهناک - محزون
مکذّبین	کسانی که مظاهر الهیه را تکذیب می کنند - کسانی که رسـولان
	خداوند را بدروغ گوئی نسبت
	میدهند .
مکرمّت	فضل و بخشش - عنایت
مکشوف	آشکار
مکلف	مجبور - دارای وظیفه - دارای

مسئولیت	
به صیغه اسم فاعل : تکمیل کننده -	مکمل
تمام کننده	
مخفی گاه - جایگاه اسرار نهران	مکمن
دارائی - ثروت و مال	مکنت
پوشیده	مکنونه
مرکز جزیره العرب در دوره حضرت	مکه
رسول می	
گروهی - جمعی	ملاء
فرشتگان خود را	ملائکة
به متسن مراجعه شود	ملا عبد الخالق
ملاقات خواهند کرد	ملاقوا
سرزنش کردن	ملامت
پیروان دین از قبائل و نژاد های	ملت
مختلف . مجازاً : شریعت و مذ هب	
و آئین و کیش	
پناهنده - کسی که در پناه کسی	ملتجی
در آید تا از خطرها محفوظ بماند	
آشکار و مشهور - دیده شده	ملحوظ
آنچه برای کسی لازم است .	ملزومات

ملعون	دور شده - طرد شده - رانده شده
مُفْزَه	درهم پیچیده - مشکل و سخت
مَلِك	فرشته
مَلِكُ الْمَلُوكِ	شاهنشاه - سلطان السلاطين
ملكوت بقا	عالم غیب
ملكوت السموات	قدرت و فرمان خداوند آسمانها
ملك	صاحب - مالك - حاكم فرما
ملك بقا	خداوند
مِمَّا تَدْعُونَ اِلَيْهِ	از آنچه تو ما را با و می خوانی و دعوت می کنی
مَتَحَن	آزموده - آزمایش شده
مَتَنَعَه	بلند مرتبه
مدوح	پسندیده - قابل ستایش
مدود	بلند - کشیده شده
مسح	مالیده شده - " شمشیری نماند مگر بگردن اصحاب قائم مالیده شد و کشیده شد "
ممکات	مخلوقات
مُمِيز	تمیز دهند - جدا کننده حق از باطل

از	مِنْ
خوراکی که در بیابان برای قوم موسی	مِنْ
به امر خدا فراهم شد و از آسمان فرود آمد	
اشاره بنام مبارك جمال قدم جلال	مِنْ الْبَاءِ وَالْهَاءِ
جلاله است که بهاء الله است و مقصود آن است که کتاب مبارك ایقان از قلم حضرت بهاء الله نازل شده است.	
راز و نیاز - آهسته با خداراز و نیاز کردن	مناجات
ندا کننده ای ندا کرد	مُنَادِيًا يُنَادِي
مخالف - ضد	مُنَافِي
از کسانی که	مِنَ الَّذِينَ
خداوند بخشنده نعمت ها	مَنَّان
اموری که خدا از آنها نهی فرموده	مُنَاهِي
پهن شده - درهمه جا موجود	منبسطه
خداوند که انتقام می کشد از ستمکاران	منتقم
ستاره شناسان	مُنَجِّمَان
محدود	منحصر
از هم پاشیده شده - فرو ریخته	مُنْدَكُ

منظور
مظهر امرالله که مردم را از عذاب
خدا می ترساند
منزله
فرود آمده - نازل شده
منزول
اسم مفعول از نَزَلَ یَنْزِلُ : نازلشده
کتاب ایقان از قلم حضرت بهاءالله
جل جلاله (بنذیل همین کلمه در
متن کتاب مراجعه فرمائید)
منسوب
نسبت داده شده
منسوخ
از بین رفته - چیزی که استعمال
نمیشود
منسب
فراموش شده
من شاه
هرکس بخواهد
منصوص
به صراحت ذکر شده
من علیها
مردمی که در روی زمین هستند
منفیل
شهرسار - شهرمنده و خجیل
منفک
جدا شده
من فی الملك
مردم دنیا
منقاد
اطاعت کننده (حیوانی که
درسمانی بگردنش باشد و دنبال

منقش
کسی که او را می کشند و میبرد پرود)
تمام شده - بسر آمده
منکوب
شکست خورده - ذلیل - گرفتار
من لم یهد
نکبت و بدبختی - خوار و حقیر
هرکس زائیده نشود از ...
منسور
روشن
منزل
وابسته - به چیزی بستگی داشتن
و منبجین
دو راه ضلالت و هدایت - راه راست
و راه کج
منسین
از من
من یبغی الله
کسی که خدا او را ببخشد خواهد کرد
من یبغی
کسی که اغماض کند - کسی که
چشم خود را از مشاهده آثار قدرت
الهی به بندد
من یقتلهم
چه کسی آنان را به قتل می رساند
منیعه
عالی مقام - بلند مرتبه
مواصلت
ایجاد دوستی - بهم وصل کردن
مواضع
سبب اتحاد شدن ...
مواقع حکمت صدانی
از محل اصلی کلمات که برای آن وضع شد ...
مظاهر الهیه که حکمت حقیقیه در

نزد آنان است و سرچشمه حکمت اند .

وقتهای معین - میقات ها

بمیرسد

مردگان

پنهان - به امانت گذاشته شده

نام پیغمبری است

محل و مقام اصلی - معنی اصلی که

کلمه برای دلالت بر آن وضع شده

سر منزل - محل توطن و سکونت

بر افروخته - مشتمل

ایستاده در راه

شدید و سخت

زائیده شده

روی بطرف آن کرده اند

کسی است که از خانواده فرعون بود

و به موسی مؤمن شد (به متسن

مراجعة شود)

سفر کننده بسوی خدا - قاصد کوی

محبوب

هدایت شده - کسی که راه راست

مواقبت

موتوا

موتس

مورعه

موسی

موضع

مستوطن

مشوقه

موقوفه

مؤکد

مستولود

مستولیه

مؤمن آل فرعون

مهاجر

مهتدی

را پیدا کرده

دور

موعود مسلمان در احادیث مروی از

طریق اهل سنت و شیعه

هلاک کننده - سبب هلاک و مرگ

غالب - مستولی

عذاب سخت - ذلیل کننده

مردم ای

وقت معین

*** **

آتش - شعله

برطرف کننده - نسخ کننده

مروارید - سوراخ نشده - گوهر

دست نخورده

زهاد - آنان که در راه خدا قدم

بر می دارند

عالم بشری

بدست آمده - حاصل شده - پیدا

شده

کمک کننده - اعانت کننده

مهجور

مهدی

مهلك

مهيمن

مهيمن

مهيمن

میقات

ناشره

ناسخ

ناسفته

ناسکین

ناسوت

ناشیئ

ناصر

ناصِری	از اهل ناصره که از قرای اورشلیم بوده و هست
نافه	مِشك دان - ناف آهوی ختا که مِشك خوشبوی در آن پرورش مییابد
نا مِتناهی	هی پایان
نِیَاهُ	خبر - پیام
نِیْوَت	مظهریت - پیغمبری - رسالت
نِتکَلَمُ	سخن می گوئیم - گفتار می کنیم
نِتَلُوْها	تلوات می کنیم آن را
نِجاکم	شما را ای یهود از ظلم فرعون نجات بخشید
نِجَهِلَهُمْ	قرار بد هیم آنها را
نِجاس	پس
نِجْنُ	متکلم مع الضمیر : ما
نِحْو	علمی که اِعرابِ او اواخر کلمات را از راه ربط کلمات و جملات بیکدیگر تعیین میکند .
نِخِوَت	خود پسندی - خود پرستی - تکبر خود را بزرگ پنداشتن و دیگران را حقیر شمردن

ندبه	ناله و فریاد
نَدیرا	ترساننده از عذاب خدا - پیغمبران مردم را از عذاب خداوند میترسانند
نَدُکْرُ	بیان میکنیم - ذکر میکنیم
نَرِی	ما دیدیم - ما می بینیم
نَرِیْدُ	اراده می کنیم - در نظر میگیریم
نَزَلْنَا	قصد می کنیم
نَزول	نازل می کنیم ما
نِساء	پائین آمدن - فرود آمدن زنان
نِسخ	از بین بردن
نَسَخْرُ مِنْکُمْ	شما را استهزا می کنیم
نَسَمَات	نسیم ها
نَسِمْه	نسیم عنایت الهی
نِسانس	فریب دهند - شیطان بصورت انسان - مکار
نَسُوا	فراموش کردند
نَشِیْئا	فراموش شده
نشو و نما	رشد کردن - نمو کردن - پرورش یافتن

نَصَّ

نصاری

نُصِحَ

نَصْرٌ

نَصِيبٌ

نُطِقَ كُمْ

نُطْفَةٌ

نظر بخواهش آنجناب

نُظِّمَ كَانِ بَيْنَ

نُظِّهْرٌ

نُعَلِمُكَ

نُعَمٌ

نُعُوذُ

نُعِيبٌ

نُفَارٌ

نُفِخَ

نُفْخَةٌ

نَفْسٌ

گفتار صریح - آشکار

پيروان حضرت عیسی ناصری - مسیحیان

نصیحت و اندرز

یاری و مساعدت

فائده - بهره - نتیجه

به شما غذا می دهیم

ماده اصلیه زندگانی مادری

خطاب به سید محمد افغان خیال

اکبر حضرت نقطه اولی است .

ما شما را خیال می کنیم که از

دروغگویان هستید

آشکار می کنیم

بتو تعلیم می دهیم

چه خوش گفته

پناه می بریم

صدای کلاغ

تمام شدن

دمیده شد

دمیدن در شیپور

فرد - شخص

نفسانیه

نَفْسٌ

نِقَابٌ

نِقْرَةٌ

نقطه بیان

نقطه فرقان

نِقْمَتٌ

نِقْوَشٌ

نُقِیْنِ لَه

نِكَاحٌ

نِكْدًا

نِكْرٌ

نِگار

نُفْلِي

نِعْرود

خواهش های نفس آماره - میل دل

از بین بردن - از شهر و دیار بیرون

کردن - سرگون کردن - سر بسته

نیست کردن - کنایه از کفر به خدا

و به پیغمبر - رد کردن

پرده - رو پوش

کوبیدن - صدای طبل

حضرت رب اعلی جل ذکره

حضرت محمد بن عبد الله رسول الله ص

عذاب - مصیبت - سختی - بلا

نقش و نگارها

بر می انگیزانیم - مسلط می سازیم بر او

زن گرفتن

افسرده - پژمرده

چیزی که مورد قبول مردم نباشد -

چیزی که مردم آن را منکر شوند .

معشوق - دلبر - دلریا

برای تو بیان می کنیم

سلطان بت پرستی که ابراهیم

خلیل را در آتش افکند

نَمَلَه	مورچه
نَمَنَّ	به بخشیم - عطا کنیم - منت بگذاریم
نواصی	پیشانی ها
نواهی	آنچه را که خداوند نهی کرده و از آن منع فرموده است
نوح	نام یکی از انبیاء
نوحه	گریه و فریاد - ناله
نور الانوار	مظهر امرالله که منبع حصول نور هدایت برای عالمیان است .
نور الیقین	مرتبہ اطمینان
نورنا	روشن ساختیم ما
نورین نیرین	دو نور درخشان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی که به ظهور حضرت موعود بشارت دادند
نوم	خوابیدن
نَهَج	منهج - راه - راه راست و روشن
نهی	باز داشتن - منع کردن
نیران	آتش
نیسان	بارانی که در ماه نپسان می بارد و بسیار نافع است .

بیابان	وادی
کسانی که چیزی را از کسی هارت میبرند	وارثین
وصف کننده - بیان کننده وصف کسی	واصف
آمدیم ما	وافینا
کامل و تمام	وافیه
آگاه و مطلع - ایستاده	واقف
پدر	والد
اگر چه عده آنان زیاد است - اگر چه زاهدان در نظر مردم اهمیتی دارند .	وَ اِنْ جَلُوا
فریاد	واویلا
به فتح واو و کسر جیم : ترسناکند	وَ جَلین
بیمناکند - می ترسند - خائف هستند	وَ جِهَه
مقصود - محل توجه - قبله	و دیده
امانتی - چیزی را که نزد کسی به امانت بسپارند	وحدت
یگانگی	ورای حُجبات
از پشت پرده ها - از پس حجابها	ورقا
کبوتر - کنایه از مظاهر امرالله که به الحان مختلفه حجازی و عراقی	

آیات الهیه بر آنها نازل شده و به خلق ابلاغ می فرمایند

نَعْمَةُ الْوَرَقَاءِ : کنایه از آیات مبارکه نازله بر مظاهر مقدسه الهیه است .

کیوتران بهشتی

خیالات باطل که انسان را از راه

حق منحرف میسازد .

وقت ظهر که آفتاب در نقطه

زوال است .

فرا گرفته - همه جا را گرفته - به

همه مردم میرسد .

رسیدن به معشوق

سفارش ها - تأکید ها

مردمان پست و فرومایه

عذاب الهی

خدا ما را موفق کند

مقام تبیین آیات و ترویج شریعت

بضم واو و سکون لام و دال : جمع

وَلَدٌ - فرزندان - اولاد

شور و شوق

وَرَقَاتُ الْفِرْدَوْسِ

وساوس

وَسَطُ الزَّوَالِ

زوال است .

وَسِعَتْ

همه مردم میرسد .

وصول

وصایا

وضع

وعید

وَقَفَّالِلَّهِ

ولایت

وُلْدٌ

اولاد

وَلَهٌ

وَلَسَى

وَلِيَّهُمْ

وَمَا تُوَعَّدُونَ

وَمَا كَانَتْ أُمَّلِكُ

وَهُمْ

وَيَلٌ

***** ش

هابیل

هادی

هاطل

هاویه

هجر

هجرت

هدایت

اعراض می کند - رومی گرداند
مولای آنها - آقا و صاحب اختیار
آنهاست .

آنچه را که بآن وعده داده شده اید
آنچه را که به شما انبیای الهی
وعده داده اند .

و نبود مادر تو

خیال باطل

فریاد و شکایت - داد و بیداد -

هی تاهی و جزع

پسر آدم ابو البشر که بدست

برادرش بقتل رسید

راه نما

ریزان - باران شدید

جهنم - دوزخ - پست ترین طبقات

دوری از معشوق

انتقال حضرت رسول از مکه به

مدینه بامر خداوند

براه راست رفتن

خراب کردن - ویران ساختن
 هدایت و راهنمایی
 راهنمایی کردیم تو را - راه را بتو
 نشان دادیم
 پیشکشی - تحفه - ارمغان
 این دو تا
 استهزاء - مسخره
 آسمان هفتم
 از بین رفتن
 آیا میشود ؟ آیا ممکن است ؟
 آیا انتظار دارند جز اینکه ...
 آنها
 حشرات که بر چشم چهار پایان ،
 می نشینند
 " او " ذات غیب
 یکی از انبیا
 آنچه را که نفس اماره انسان
 میجوید - خیالات و آرزوهای
 باطل نفس اماره
 آشکار

هَدَمَ
 هُدَى
 هَدَيْنَاكَ
 هَدِيَّةً
 هَذَيْنِ
 هُزُوا
 هفتم طبق
 هلاکت
 هَلْ يُمْكِنُ
 هَلْ يَنْظُرُونَ
 هُمْ
 هَمَجٍ
 هُوَ
 هُوَ
 هَسْوَى
 هويدا

هوایه
 هیرووس
 هیکل صالح
 هیمنه
 آفتاب های الهی
 حکم فرمای اورشلیم از طرف قیصر
 روز
 حضرت صالح پیغمبر
 عظمت و جلال و بزرگواری
 * * * * *
 مو'اخذة کند خداوند
 خداوند امتناع دارد که ... خدا
 هرگز این کار را نمی کند
 با هم کنکاش می کنند - مشورت
 میکنند که ...
 بیاید خداوند
 خداوند به هرکه هر چیز بخواهد
 عطا میفرماید
 گرفته میشود
 بگیرند - بستانند از من
 مهلت میدهد به آنها - مرگ
 آنها را تأخیر می اندازد
 نا امید هستند - بی نصیب
 هستند - بهره ای ندارند .
 یثواخذُ الله
 یأین الله
 یأتسرون
 یأتیهم الله
 یوتیه من یشاء
 یؤخذ
 یأخذوا
 یؤخرهم
 یئسوا

يَا كَلِّ
يَوْ لَف

می خورد

الفت ایجاد می کند - آنها را با هم

دوست میسازد

حکم میکند - فرمان می دهد

خشک

ای کاش من

ای مردم روی زمین

ای آقای من - ای صاحب اختیار

من (منضل به حضرت صادق ع هرفی

کرد)

با مردم پیمان می بندد

با تو بیعت می کنند

انتشار میدهد - پراکنده میسازد

منتشر می کند

تبدیل میکند - تغییر میدهد

مژده می دهد بتو

خشکی

پیروی می کنید - اطاعت میکنید

پیغمبر را

دقت می کنند - تفکر و تمعن

يَا مَر

يَا بَس

يَا كَيْتَسِي

يَا مَلَاةَ الْاَرْضِ

يَا مَوْلَايَ

يَا بِيَايِع

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

می نمایند .

تمام می کند - کامل میسازد

خداوند اثبات میفرماید و محکم

می کند

سر زمین مدینه که هجرتگاه رسول الله

بود و قبل از هجرت یثرب نام داشت

انکار می کنند - قبول نمی کنند

قرار می دهد

قرار می دهند

خداوند شما را تحذیر میفرماید

تغییر و تبدیل می نمایند

بصیغه مجهول : سوزانیده میشوند

زنده شود

یکی از انبیای الهی که به ظهور حضرت

مسیح مردم را بشارت میداد

از روی حکمت و تدبیر کار میکند

داخل شود - داخل میشود

می فهمد - ادراک می کند

دعوت میکند - می خواند مردم را

پسوی خدا

يَا كَلِّ
يَا بَس
يَا كَيْتَسِي

يَا مَر
يَا بَس
يَا كَيْتَسِي

يَا مَلَاةَ الْاَرْضِ

يَا مَوْلَايَ

يَا بِيَايِع

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

يَا بِيَايِعُونَكَ

می گویند . . . مقدس است خداوند
 از آنچه که مردم درباره او وصف
 می کنند و بذکر او می پردازند .
 امیدوار است
 می فرستد
 می دور
 می بینند - مشاهده می کنند
 دیده میشود
 قصد دارد - می خواهد که
 مردم میخواهند که . . .
 می پرسند از تو
 ذکر خدا میگوید
 طلب فتح و فیروزی می گردید
 بشنوند
 می شنوند
 آسان - بدون سختی - بدون
 اشکال
 بنظر می رسد
 می آشامد
 بشما خواهد رسید - مبتلی

بَذْكُورُنْ
 بِرَجْوِ
 بِرْسِلْ
 بِرْكَفٍ
 بِرَوْنِ
 بِرِي
 بِرْبِدْ
 بِرِيدُونِ
 بِسْأَلُونَكْ
 بِسْجِ
 بِسْتَفْتِحُونَ
 بِسْمَعْنِ
 بِسْمَعُونَ
 بِسِيرِ
 بِشَاهِدْ
 بِشَرِبُونَ
 بِصَبْكُمْ

خواهید شد
 تصدیق می کند - اقرار می کند
 منع می کند شما را - مانع میشود
 شما را
 اصرار می کند
 وصف او را بیان میکند
 شایستگی دارند برای آنکه بمنسند
 خلافت بنشینند
 رفتار می کند - انجام میدهد - میسازد
 گمراه می کند - راه ضلالت را میبیماید
 خاموش کند
 گمان می کند
 گمان می کنند
 قیام می فرماید - ظاهر میشود -
 آشکار میشود - مبعوث میشود .
 می پرستد - عبادت میکند
 بشما وعده میدهد
 روی میگرداند و قبول نمیکند
 شناخته میشود
 ادراك میکنند - می فهمند

بِصَدِيقٍ
 بِصَدِّكُمْ
 بِصِرِّ
 بِصِفِّ
 بِصَلْحِ
 بِصِنْعِ
 بِضَلِّ
 بِطَفْسُوا
 بِظُنِّ
 بِظَنُّونَ
 بِظَهْرٍ
 بِعَبْدِ
 بِعِدْكُمْ
 بِعْرِضٍ
 بِعُرْفِ
 بِعُقُلُونَ

يُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ

يَعْمَهُونَ

يَعْلَمُو

يَغْفِرُ

يَغْفِرُ

يَغْفِرُ

يَغْفِرُ

يَفْعَلُ اللّٰهُ

يَقْتُلُ

يَقْذِفُهُ اللّٰهُ فِي قَلْبِهِ مَن

يَشَاءُ

يَقْضَىٰ

يَقْضَاهُ

يَقُولُونَ

يَكْتُمُونَ

يَكْتُمُ

يَكْرَهُ

خداوند بشما تعلیم خواهد داد

بی خبر و ناهینا باشند

بلند میشود - مشهور میشود -

انتشار می یابد .

فرا بگیرد - می پوشاند - احاطه

میکند

پهخشد - پیامزد

آشکار میشود

شرح و تفصیل میدهد

انجام میدهد خدا

کشته میشوند - بقتل میرسند

می اندازد خداوند در دل هر کس

بخواهد

بصیغه مجهول : حکم الهی درباره

آنها جاری خواهد شد

بیدار شدن

می گویند

می نویسند

مخفی می داشت - پنهان میکرد

نبوت میکرد - بشارت میداد -

موعظه می کرد

می باشند

دریا

خداوند محو می فرماید و از بین میبرد

عبور میکنند - از پهلوئی آن میگذرند

راه میروند

طرف راست - دست راست

چشمه ها (مفردش ینبوع)

سخن می گویند

برگردد - مراجعت کند

گریه می کنند بسا صدای بلند - نوحه

می کنند

همان یحیی پسر زکریا است که مرد م

را به ظهور مسیح بشارت میداد -

یکی از حواریون مسیح

وصف کرده شود

ایجاد محبت میکند - الفت می افکند

روز قیامت و جهان جزای اعمال

روز قیامت

روز قیامت که برای کفار روز غم و ضرر

يَكُونُونَ

يَمِّ

يَمْحُو اللّٰهُ

يَعْرَوْنَ

يَمشِي

يَمِينِ

يُنَابِعِ

يَنْطِقُونَ

يَنْقَلِبُ

يَنْسُجُ

يُوحِنَا

يُوصَفُ

يُؤَلِّفُ

يَوْمِ الْآخِرِ

يَوْمِ التَّنَادِ

يَوْمِ تَغَايُنِ

وزیان است	یومی
زمانی	یهودم
خراب می کند - از بین میبرد	یهودی
راهنمایی میکند	یهود
اولاد ابراهیم	یهودا
اسم یکی از پسران یعقوب پیغمبر	
است که اولاد و احفادش را بنام	
یهودا گفتند .	

پایان معانی لغات و اصطلاحات
کتاب مستطاب ایقان

فهرست اعلام

حرف آ :

۱۴۷۰-۱۴۷۹-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۷۳۱-۱۷۳۱-۳۵۱-	آدم
۱۷۹۵-۱۷۹۴-۱۵۹۸-۱۵۹۷-۱۵۸۴	
۱۸۵۰	
۴۵۵۷	آریوس
۱۶۰۲-۱۶۰۱	آزر
۱۸۰۰-۱۷۹۹-۱۵۳۳	آقاخان (میرزا)
۱۸۳۲	آقاسی (حاج میرزا)

حرف الف :

۱۶۰۰-۱۷۴۱-۱۷۱۹-۱۴۷۳-۱۴۷۲	ابراهیم (حضرت)
۱۶۰۲-۱۶۰۱	
	ابراهیم خان (پدر)
۱۶۶۰	حاج کریمخان کرمانی
۱۵۶۵	ابراهیم کرخی
۱۸۴۳	ابن ابن العوجا

- ۳ -

۱۵۶۵	ابو عمیر
۱۷۸۸-۱۷۱۳	ابو ذر
۱۵۸۳	ابو جعفر نحاس
۱۶۷۲-۱۵۹۱	ابو جہل
	ابو ریحان (محمد بن)
۱۸۴۳	احمد البیرونی (
۱۵۹۳	ابو سفیان
۱۴۶۷	ابوطالب
	ابو عبد اللہ (صادق
	آل محمد)
-۱۸۶۲-۱۶۷۹-۱۵۶۶-۱۵۶۵	
۱۸۸۴-۱۸۶۳	ابو علی سینا
۱۸۹۰-۱۸۸۷	ابو کنانہ
۱۸۱۵	ابومسلم
۱۵۷۵-۱۵۷۴	ابومسلم بحر اصفہانی
۱۵۸۳	ابو ہریرہ
۱۸۸۳	ابوزید
۱۸۱۷	ابن السعد
۱۶۸۶	ابن بن خلف
۱۷۴۶-۱۵۹۳	ابن بکر
۱۵۸۴	

- ۲ -

۱۵۶۵	ابن ابی عمیر
۱۷۹۲	ابن الذئب
۱۵۷۹	ابن القتوح
۱۸۵۵-۱۵۶۲	ابن رشد اندلسی
۱۸۵۶	ابن سینا
۱۶۹۴-۱۶۸۵-۱۵۶۳	ابن صوری
۱۵۶۵	ابن عامر
۱۸۸۳-۱۸۴۶-۱۸۱۸	ابن عباس
۱۷۵۹	ابن مالک
۱۵۶۵	ابن مسرور
۱۸۸۴-۱۸۸۳-۱۵۸۴	ابن مسعود
۱۸۳۹-۱۸۳۰	ابواسحق
۱۶۰۰	ابواسحق نیشاپوری
۱۸۳۹	ابوالحسن اصطہباناتی
۱۶۹۵	ابوالسعود
۱۵۶۶	ابوالصبح
۱۷۶۳-۱۷۶۲-۱۷۶۰-۱۷۴۵	ابوالفتوح رازی
-۱۶۵۴-۱۶۵۲-۱۵۶۱-۱۵۳۳	ابوالفضائل گلپایگانی
-۱۸۱۰-۱۷۶۳-۱۷۳۱-۱۶۵۶	
۱۸۹۶-۱۸۳۲	

۱۴۷۱	ادريس (حضرت)
۱۴۶۰	ارميا
۱۸۲۰	ازل
۱۴۵۸	اسحق
۱۸۷۰	اسرائيل
۱۵۲۶-۱۴۹۱-۱۴۶۹	اسرافيل
۱۵۹۱	اسفنديار
۱۸۶۷-۱۸۶۶	اسكافي
۱۸۳۰	اسم الوحيديد
۱۴۷۰-۱۴۵۸	اسماعيل
۱۸۰۲-۱۶۲۵	اسماعيل طهرسي نوري (سيد)
۱۵۵۰	اشرف (ديروزا)
۱۸۱۵-۱۷۹۳-۱۴۶۰-۱۴۵۹	اشعيا
۱۶۴۶-۱۶۴۵-۱۴۸۴-۱۴۶۱	اعلى (حضرت)
۱۸۳۰-۱۷۰۰-۱۶۶۰-۱۶۵۸	اعتضاد السلطنه
۱۶۶۱	اعتضاد السلطنه
۱۶۴۹	اعتماد السلطنه
۱۵۵۶-۱۵۵۴	افلاطون
۱۵۵۷	افلوطين
۱۴۹۴	امه اليها (روحيه خانم)

۱۸۵۰-۱۸۸۴	ابن جعفر
	احمد احساني (شيخ)
۱۵۶۷-۱۵۶۶-۱۵۳۳-۱۴۷۴-۱۴۷۳	اكبر امجد
۱۶۰۶-۱۶۰۵-۱۶۰۴-۱۶۰۳-۱۶۰۲	
۱۶۱۲-۱۶۱۰-۱۶۰۹-۱۶۰۸-۱۶۰۷	
۱۶۱۷-۱۶۱۶-۱۶۱۵-۱۶۱۴-۱۶۱۳	
۱۶۳۴-۱۶۳۲-۱۶۲۸-۱۶۲۶-۱۶۲۰	
۱۶۴۳-۱۶۴۲-۱۶۴۱-۱۶۳۸-۱۶۳۷	
۱۶۴۹-۱۶۴۸-۱۶۴۷-۱۶۴۶-۱۶۴۵	
۱۷۲۱-۱۶۶۰-۱۶۵۵-۱۶۵۳-۱۶۵۰	
۱۸۷۷-۱۸۰۱-۱۷۹۵-۱۷۲۹-۱۷۲۳	
۱۸۹۰	
	احمد (سيد) - پسر
۱۶۴۹	سيد كاظم رشتي
۱۵۶۱	احمد حمدي آل محمد
۱۵۷۸-۱۵۷۷-۱۵۷۶-۱۵۷۲-۱۵۶۴	احمد خان هندي (سيد)
۱۷۴۲-۱۶۹۵-۱۶۸۷	
۱۸۷۴	احمد غزالي
۱۷۲۹	احمد مقدس اردبيلي (ملا)
۱۸۱۸-۱۸۱۷-۱۸۱۶-۱۸۱۵	اغت هارون

حرف ب :

۱۵۵۱-۱۶۴۶-۱۶۵۰-۱۶۶۰-	باب (حضرت)
۱۸۳۴	
۱۵۹۵	باب الهاب
	باب اول (لقب شیخ
۱۶۱۶	احمد احسانی)
	باب ثانی (لقب سید
۱۶۱۶	کاظم رشتی
۱۴۷۵-۱۵۲۵-۱۷۵۹-۱۷۸۶	باقر (حضرت)
۱۵۵۰-۱۵۵۱	باقر کندی (ملا)
۱۶۶۱	باقر (میرزا)
۱۴۶۹-۱۴۷۳	براق
۱۴۶۱-۱۶۳۱-۱۸۲۵-۱۸۲۶-	برناها
۱۶۰۴	بحرالعلوم (سید)
۱۴۶۵-۱۷۵۸	بخاری (علامه)
۱۷۲۹	برقصی (علامه)
۱۶۷۳	بروجردی (علامه)
۱۸۷۴-۱۸۷۵	بشیر
۱۸۲۱	بقیة الله (حضرت)

۱۵۵۷	آمون ساکاس
۱۴۶۶-۱۴۶۷	ام هانی
	امیر- امیر المؤمنین
	(حضرت)
۱۴۶۷-۱۴۷۵-۱۴۸۱-۱۵۲۳-۱۵۲۴	
۱۵۳۸-۱۵۴۰-۱۶۰۵-۱۶۰۶-۱۶۲۴	
۱۷۲۵-۱۷۲۶-۱۷۳۰-۱۷۶۰-۱۷۸۸	
۱۷۸۹-۱۷۹۱-۱۸۲۸-۱۸۵۱	
۱۸۵۲-۱۸۵۳-۱۸۵۶-۱۸۶۳-۱۸۸۲	
۱۷۳۰	امیر علی شیر نوائی
۱۵۴۸	امین (حاجی)
۱۸۷۷	امین العلماء اردبیلی
۱۸۶۳	امیه
۱۸۵۴-۱۷۲۷-۱۷۶۰-۱۸۸۳	انس بن مالک
۱۵۵۶-۱۵۵۷	اوزبچین
۱۸۶۹	امیر یناوس
۱۴۹۷	ایزوپ
۱۴۵۸-۱۴۵۹	ایلمازار
۱۸۴۹	ایلیا
۱۷۹۴	ایوب
۱۶۷۹	ایوب بن نوح

- ۹ -

۱۸۶۹	تربجان
۱۸۵۷	تقی آرائی
۱۶۱۳-۱۶۰۳	تقی قزوینی (ملا)
۱۶۱۳	ثنگابنی
۱۸۹۶	تیطوس
۱۵۳۳	تیمور خوارزمی
حرف ج :	
۱۸۸۷	جالینوس
۱۷۳۰	جامی
۱۶۲۸	جان گیلانی (میرزا)
۱۴۶۷-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱	جبرئیل
۱۴۷۳-۱۴۷۵-۱۵۲۶-۱۶۵۹	
۱۸۶۱	جرجی زیدان
۱۶۵۰	جرفارقانی
۱۷۹۹	جستن شیل (مستر)
۱۴۶۷	جعدہ
۱۸۳۰-۱۸۳۱	جعفر (سید)
۱۵۷۷-۱۶۷۹-۱۷۵۲-۱۷۹۶	جعفر صادق (امام)
۱۸۴۴-۱۸۴۵	

- ۸ -

۱۸۱۸-۱۸۱۷-۱۸۱۶	بنت عمران
۱۸۹۵-۱۸۷۲-۱۸۷۰	بنیامین
۱۴۶۸	بوصیری
۱۸۶۸-۱۸۲۶-۱۸۲۵-۱۴۶۲	بولس رسول
	بہا - بہاۃ اللہ
۱۶۵۸-۱۵۳۶	(حضرت)
۱۷۳۰	بہائی (شیخ)
۱۴۶۵	بیضاوی
حرف پ :	
۱۸۶۸-۱۸۲۶-۱۸۲۵-۱۴۶۲	پطرس رسول
۱۸۶۹	پولیکارب
۱۴۶۹-۱۴۶۸-۱۴۶۵-۱۴۶۴	پیغمبر (حضرت رسول)
۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶	
۱۴۷۷-۱۴۷۹-۱۵۲۳-۱۵۲۵	
۱۵۸۲	
حرف ت :	
۱۶۹۲	تئوفیلوس

جمال اقدس کبریا
 - ۱۷۳۷-۱۷۳۶-۱۷۳۵-۱۷۳۴
 - ۱۷۴۸-۱۷۴۷-۱۷۴۶-۱۷۳۹
 - ۱۷۶۸-۱۷۶۷-۱۷۶۶-۱۷۶۱
 - ۱۷۸۱-۱۷۷۴-۱۷۷۳-۱۷۶۹
 - ۱۷۸۷-۱۷۸۵-۱۷۸۴-۱۷۸۲
 - ۱۷۹۷-۱۷۹۵-۱۷۹۱-۱۷۸۸
 - ۱۸۲۱-۱۸۲۰-۱۸۱۴-۱۸۱۳
 - ۱۸۳۵-۱۸۳۰-۱۸۲۶-۱۸۲۳
 - ۱۸۴۲-۱۸۴۱-۱۸۴۰-۱۸۳۷
 - ۱۸۶۷-۱۸۶۶-۱۸۶۴-۱۸۴۷
 - ۱۸۸۲-۱۸۸۱-۱۸۷۹-۱۸۷۵
 ۱۸۹۴-۱۸۹۱-۱۸۸۵

۱۷۸۹-۱۷۸۸ جندب

۱۸۳۴-۱۸۳۲ (حاج سید) جواد کربلائی

۱۵۳۵ جوهری

۱۶۲۸ جہم بن صفوان

حرف ح :

۱۵۸۳ حافظ مظفر فارسی

جعفر کاشف الغطاء (شیخ) ۱۶۰۴
 جعفر کشفی (حاج سید) ۱۸۳۰-۱۸۳۲-۱۸۳۵-۱۸۳۶
 - ۱۸۳۹-۱۸۳۷
 جلال الدین روسی (مولانا) ۱۴۶۵-۱۷۳۰
 جمالقدم - جمالبارک -
 جمال اقدس ابہی - جمال
 کبریا - جمال اقدس کبریا
 ۱۴۸۰-۱۴۷۴-۱۴۶۱-۱۴۶۰
 ۱۵۲۰-۱۴۸۴-۱۴۸۳-۱۴۸۲
 ۱۵۳۰-۱۵۲۸-۱۵۲۷-۱۵۲۶
 ۱۵۴۱-۱۵۳۸-۱۵۳۶-۱۵۳۱
 ۱۵۵۰-۱۵۴۹-۱۵۴۷-۱۵۴۲
 ۱۵۹۹-۱۵۹۷-۱۵۷۰-۱۵۶۹
 ۱۶۵۷-۱۶۵۰-۱۶۴۶-۱۶۴۳
 ۱۶۷۴-۱۶۷۲-۱۶۷۱-۱۶۵۸
 ۱۶۸۱-۱۶۷۸-۱۶۷۷-۱۶۷۶
 ۱۶۸۸-۱۶۸۵-۱۶۸۴-۱۶۸۳
 ۱۷۰۰-۱۶۹۹-۱۶۹۶-۱۶۹۱
 ۱۷۰۷-۱۷۰۶-۱۷۰۴-۱۷۰۱
 ۱۷۱۴-۱۷۱۳-۱۷۱۱-۱۷۰۶
 ۱۷۳۲-۱۷۳۱-۱۷۲۱-۱۷۱۵

۱۶۰۰	خلیل الرحمن
۱۶۰۳ - ۱۶۰۵ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۹	خوانساری (علامه)
۱۶۴۱ - ۱۶۴۷ - ۱۸۴۰	
۱۸۱۵	خواهر هارون
حرف ر :	
۱۶۰۲ - ۱۶۰۴	داغر بن رمضان
۱۸۹۵	داود
۱۴۶۰	دانیال
۱۸۶۸	دومیشان امیراطور
۱۶۰۳	دهخدا
حرف ز :	
۱۷۹۵	ذوالقرنین
حرف ر :	
۱۴۸۷ - ۱۵۴۲ - ۱۵۵۰ - ۱۶۴۳	ربا علی (حضرت)

۱۶۹۲	حبیب نجار
۱۶۳۰ - ۱۶۴۲ - ۱۷۱۶	حجت (ع) (حضرت)
	حجقلا سلام (پسر
۱۶۶۰	ملا محمد معقانی (
۱۴۶۰	حزقیل
۱۸۴۶	حسن
۱۷۸۹	حسن برسی (شیخ)
۱۶۵۹	حسن گوهر (میرزا)
۱۴۶۱	حسین
۱۵۹۷ - ۱۶۰۶	حسین بن علی (ع)
۱۸۷۸ - ۱۶۵۹	حسین بشرویه ای (ملا)
	حسین خان مشیرالدوله
۱۷۳۶	قزوینسی
۱۵۶۶ - ۱۸۸۴	حمران بن اعین
۱۷۱۳	حمزه
حرف خ :	
۱۷۱۶	خاتم الاولیا
۱۵۶۰ - ۱۷۳۱ - ۱۷۳۲ - ۱۷۶۱	خاتم النبیین
۱۸۷۶	خال اعظم

حضرت رسول (رسول الله) ۱۶۸۳ - ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵

۱۶۸۸ - ۱۶۸۹ - ۱۶۹۴ - ۱۷۰۴

۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ - ۱۷۰۹ - ۱۷۱۰

۱۷۱۲ - ۱۷۱۳ - ۱۷۱۴ - ۱۷۱۵

۱۷۱۹ - ۱۷۲۰ - ۱۷۲۳ - ۱۷۲۴

۱۷۲۵ - ۱۷۲۶ - ۱۷۲۷ - ۱۷۲۸

۱۷۴۱ - ۱۷۴۲ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۵

۱۷۴۶ - ۱۷۴۷ - ۱۷۵۹ - ۱۷۶۸

۱۷۷۱ - ۱۷۷۵ - ۱۷۸۵ - ۱۷۹۳

۱۷۹۵ - ۱۸۰۸ - ۱۸۱۹ - ۱۸۲۹

۱۸۳۱ - ۱۸۴۲ - ۱۸۴۷ - ۱۸۴۹

۱۸۵۱ - ۱۸۶۲ - ۱۸۶۳ - ۱۸۸۳

رسول بهتمیری ۱۵۵۳

رضا (حضرت ع) ۱۴۸۱

روح - روح الله ۱۶۵۶ - ۱۸۴۶

حرف ز :

زیدی ۱۸۶۷ - ۱۸۶۸

زاره ۱۸۸۳

ربا اعلی (حضرت) ۱۶۴۹ - ۱۶۵۷ - ۱۶۵۹ - ۱۷۶۱

۱۷۶۲ - ۱۷۶۷ - ۱۸۲۱ - ۱۸۳۰

۱۸۳۱ - ۱۸۳۶ - ۱۸۷۴ - ۱۸۷۶

ربیع بن محمد المسلی ۱۶۷۹

رجب برسی (شیخ) ۱۵۳۹ - ۱۵۹۷ - ۱۷۹۴

رحبعام ۱۸۹۵

رحمة الله هندی (شیخ) ۱۵۸۴ - ۱۵۸۹

رحمن ۱۵۵۲

رستم ۱۵۹۱

حضرت رسول (رسول الله) ۱۴۵۸ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۴

۱۴۶۵ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸

۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۲

۱۴۷۳ - ۱۴۷۷ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹

۱۴۸۱ - ۱۴۸۸ - ۱۵۳۴ - ۱۵۳۹

۱۵۶۲ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۶ - ۱۵۷۱

۱۵۷۷ - ۱۵۸۱ - ۱۵۸۴ - ۱۵۹۰

۱۵۹۱ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۳ - ۱۵۹۷

۱۶۱۶ - ۱۶۳۳ - ۱۶۳۴ - ۱۶۳۶

۱۶۳۷ - ۱۶۵۳ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۶

۱۶۶۸ - ۱۶۶۹ - ۱۶۷۰ - ۱۶۷۳

سمعان ۱۸۲۵
 سهل ساعدي ۱۸۸۴
 سيد الشهداء* (حسين بن علي) ۱۵۲۳ - ۱۵۳۵
 ۱۶۰۸ - ۱۵۳۷
 سيوطي ۱۷۵۸ - ۱۵۷۷

حرف ش :

شاهزاده ۱۵۵۳
 شاه نعمت الله ماهاني کرمانی ۱۵۳۴
 شبلو شمیل (دکتر) ۱۸۵۷ - ۱۸۶۱
 شعيب ۱۵۴۶
 شمعون صفا ۱۸۲۵ - ۱۸۲۶
 شفتی (سيد) ۱۸۳۸
 شهاب الدين سهروردي (شيخ) ۱۶۳۲
 شيبه ۱۵۹۳
 شيخ الرئيس ۱۸۵۸
 شيخ الاشراق شهيد ۱۶۱۷ - ۱۶۳۲ - ۱۶۳۳
 شيخ بن داويد ۱۸۰۷
 شيطان ۱۴۷۰

زکریای نبی ۱۴۶۰ - ۱۷۹۳ - ۱۸۱۵
 زليخا ۱۸۷۳
 زمخشری ۱۴۶۵ - ۱۷۱۰ - ۱۷۵۸ - ۱۷۸۳
 ۱۸۱۷
 زين الدين بن ابراهيم ۱۶۰۴

حرف س :

سامري ۱۵۴۸
 سالومه ۱۸۰۳ - ۱۸۶۷
 سپهر کاشانی ۱۸۱۶
 سجاد (حضرت) ۱۵۲۶
 سجاوندي ۱۷۵۶
 سعدي شیرازی ۱۷۱۱ - ۱۸۸۹
 سعید بن جبیر ۱۸۱۸ - ۱۸۸۴
 سلطان علي گنابادي ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰
 سلمان ۱۵۶۹ - ۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ - ۱۷۱۳
 ۱۷۸۹ - ۱۷۸۸
 سليمان ۱۷۹۵ - ۱۸۹۵
 سليمانی ۱۸۷۷

حرف ص :

۱۵۲۶	صاحب (حضرت)
۱۴۷۵	صاحب الخطفه
۱۵۳۵ - ۱۵۲۳ - ۱۴۷۳ - ۱۴۶۹	صادق (امام ششم)
۱۵۰۱ - ۱۵۶۷ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۵	
۱۶۵۸ - ۱۶۲۵ - ۱۶۲۴ - ۱۶۲۰	
۱۷۹۶ - ۱۷۵۹ - ۱۷۲۶ - ۱۶۶۳	
۱۸۶۴ - ۱۸۶۳ - ۱۸۵۱ - ۱۸۲۵	
۱۶۵۹	صادق مقدس خراسانی
۱۸۰۵ - ۱۸۰۴ - ۱۷۰۵ - ۱۶۸۲	صالح نبی
۱۸۰۶	
۱۸۳۰	صبیح ازل
۱۶۱۸ - ۱۶۱۷ - ۱۴۶۳	صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)
۱۷۱۸ - ۱۶۳۹ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۷	
۱۸۵۷ - ۱۸۵۶ - ۱۸۵۵ - ۱۷۳۰	
۱۸۹۰ - ۱۸۶۱ - ۱۸۶۰ - ۱۸۵۹	
۱۵۴۸	صدوق مصری (دکتر)
۱۸۲۵ - ۱۶۸۰	صدوق (شیخ)
۱۷۲۹	صفائی

۱۵۴۶ صفوره
۱۸۷۷ صفی الدین (شیخ)

حرف ط :

۱۸۲۷	طاهره (حضرت)
۱۸۰۱	طاهر (ملا)
۱۷۵۸ - ۱۷۸۲ - ۱۴۶۵	طبرسی (علامه)
۱۷۵۷ - ۱۷۵۳	طوسی (شیخ)
۱۸۰۳	شیاریز (امیرانبار)

حرف ع :

۱۵۹۱	عاص بن وائل
۱۵۹۳	عاصم بن ثابت
۱۵۸۳	عایشه
۱۶۷۹	عباس بن عامر
۱۶۱۵ - ۱۷۳۰	عباسعلی کیوان قزوینی
۱۵۲۶ - ۱۵۲۲ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۵	عباس قعی (حاج شیخ)
۱۸۸۶ - ۱۷۲۸ - ۱۵۹۰ - ۱۸۵۱	
۱۸۵۴	

۱۷۶۰ - ۱۷۵۹	عبدالله بن سلام
۱۷۵۹	عبدالله عباس
۱۶۷۳	عبدالله عمر
۱۸۶۳ - ۱۸۶۲	عبد مناف
۱۵۹۳ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۰	عتبه بن ابی محیظ
۱۸۷۳ - ۱۸۷۱	عزیز مصر
۱۵۲۶	عزرائیل
۱۸۳۵	عظیم (جناب)
۱۸۵۸	علامه حلی
- ۱۶۱۱ - ۱۶۰۴ - ۱۶۰۲	علی (شیخ) پسر شیخ احمد
۱۶۳۹ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۲	
۱۶۰۴	علی (سید) صاحب ریاض
۱۶۲۸	ملا علی (پسر میرزا جان گیلانی)
۱۶۴۱	علی النوبلی
۱۸۹۳ - ۱۴۸۱	علی بن ابراهیم قمی
۱۵۹۳ - ۱۵۹۲ - ۱۵۴۰ - ۱۴۷۳	علی بن ابیطالب (ع)
۱۷۲۰ - ۱۷۱۶ - ۱۷۱۵ - ۱۶۲۰	
۱۷۳۱ - ۱۷۲۶ - ۱۷۲۵ - ۱۷۲۲	
۱۷۹۴ - ۱۷۸۸ - ۱۷۷۱	
۱۵۶۵	علی بن ابی حمزه

۱۵۵۵	عباس محمود الفغار
۱۷۹۹	عباس میرزا
۱۵۴۴ - ۱۵۴۳	عبدالباقی افندی موصلی
۱۶۴۷	عبدالباقی عمری
۱۵۲۷ - ۱۵۲۰ - ۱۴۹۳ - ۱۴۶۰	عبدالبهاء (حضرت)
۱۶۵۷ - ۱۵۷۰ - ۱۵۴۹ - ۱۵۴۸	
۱۷۹۷ - ۱۷۶۳ - ۱۷۳۲ - ۱۶۶۲	
۱۸۱۸ - ۱۸۱۳ - ۱۸۰۸ - ۱۸۰۶	
۱۸۴۷ - ۱۸۳۷ - ۱۸۲۶	
۱۵۷۹	عبدالجلیل حسینی القاری
۱۶۴۵	عبدالخالق یزدی (ملا)
۱۸۷۳ - ۱۷۳۰	عبدالرحمن جامی (مولانا)
۱۶۲۶ - ۱۶۱۷	عبدالرزاق لاهیجی (ملا)
۱۵۶۶	عبدالفغار الجازمی
۱۵۲۲	عبدالغنی اردکانی (ملا)
۱۸۶۲	عبدالمطلب
۱۶۶۳	عبدالمک
۱۸۶۲	عبدالله
۱۶۰۳	عبدالله (شیخ) پسر شیخ احمد
۱۷۲۹	عبدالله انصاری (خواجه)

۱۸۱۴ - ۱۸۱۶ - ۱۸۳۷ - ۱۸۴۶

حضرت عیسی

حرف غ :

۱۸۶۹

غایوس

حرف ف :

۱۴۶۷

فاخته

۱۷۸۶

فایز

۱۶۷۳ - ۱۸۸۳

فاضل کاشانی

۱۸۷۸

فاضل مازندرانی

۱۴۶۷

فاطمه

۱۵۸۹

فاندر نمساوی

۱۵۹۳ - ۱۶۷۱ - ۱۶۷۲ - ۱۷۱۰

ملا فتح الله کاشانی

۱۷۴۶ - ۱۷۵۰ - ۱۷۵۹ - ۱۷۷۱

۱۷۸۳

۱۶۰۶ - ۱۶۰۸ - ۱۶۱۳ - ۱۶۴۰

فتحعلی شاه

۱۷۹۸ - ۱۸۳۹

۱۷۴۲

فخر داعی گیلانی

۱۴۶۵ - ۱۴۶۸ - ۱۵۲۴ - ۱۵۲۶

فخر رازی (امام)

۱۶۵۹ ملا علی بسطامی

۱۶۴۰ علی بن عبدالله بن فارس

۱۶۵۱ علی بن محمد هادی العسکری

۱۸۳۵ شیخ علی محولاتی

۱۸۷۷ میرزا علی اکبر اردبیلی

۱۸۵۳ شیخ علی بن یونس العاملی

۱۸۵۸ ملا علی قوشچی

۱۵۴۴ علی رضا پاشا

۱۷۹۲ ملا علی کنی

۱۷۹۸ استاد علی اکبر معمار یزدی

۱۶۵۸ علی محمد

۱۵۵۰ ملا علی محمد

۱۶۶۲ حاج علی محمد همدانی

۱۵۸۲ - ۱۵۸۴ - ۱۷۳۱ عصر

۱۵۴۲ عیرام

۱۸۱۷ - ۱۸۱۸ عمران

۱۷۵۹ العیاشی

۱۴۶۱ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۸۸ حضرت عیسی

۱۵۳۴ - ۱۵۳۹ - ۱۵۸۱ - ۱۵۹۸

۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ - ۱۷۰۹ - ۱۷۸۲

قاسم (سید) (نوه سید کاظم) ۱۶۴۹-۱۶۳۱
 قاسم حسینی گیلانی حائری ۱۶۴۸-۱۶۳۱
 دکتر قاسم غنی سبزواری ۱۷۲۹
 قاضی بیضاوی ۱۷۵۸
 قناره ۱۸۴۶
 قدوس (حضرت) ۱۶۳۱-۱۵۵۰-۱۵۵۱
 قرۃ العین ۱۵۹۵-۱۵۹۴
 قیصری ۱۸۳۶
 قیوم ۱۷۲۹-۱۷۲۰-۱۷۱۷
 ۱۸۷۶-۱۸۷۵

حرف ک :

کاظم (ع) ۱۶۴۸
 کاظم ۱۵۳۳
 کاظم رشتی (سید) ۱۶۰۸-۱۶۰۲-۱۵۴۴-۱۵۴۳
 ۱۶۴۶-۱۶۴۳-۱۶۱۶-۱۶۰۹
 ۱۶۵۰-۱۶۴۹-۱۶۴۸-۱۶۴۷
 ۱۶۵۹-۱۶۵۷-۱۶۵۲-۱۶۵۱
 ۱۸۷۷-۱۸۰۳-۱۶۶۰

فخر رازی (امام) ۱۵۷۴-۱۵۷۵-۱۵۷۶-۱۵۷۸
 ۱۶۴۸-۱۶۸۷-۱۶۹۴-۱۷۸۳
 ۱۸۵۴-۱۸۹۱
 فرعون ۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۵-۱۵۴۶
 ۱۵۴۷-۱۵۶۸-۱۶۹۷-۱۶۹۸
 ۱۷۰۲-۱۷۹۵-۱۷۹۶-۱۸۷۱
 فرهاد میرزا (حاجی) ۱۶۱۰-۱۶۱۱-۱۶۶۱-۱۷۹۹
 ۱۸۰۰
 فضل الله شهیدی ۱۷۹۸
 فیض کاشانی ۱۴۶۳-۱۴۶۵-۱۴۸۱-۱۶۸۰
 ۱۷۷۱-۱۷۸۵-۱۷۸۶-۱۷۹۶
 ۱۸۱۷-۱۸۵۱-۱۸۵۲

حرف ق :

قائم آل محمد (قائم موعود) ۱۴۶۱-۱۵۲۶-۱۵۳۵-۱۶۰۲
 ۱۶۲۸-۱۶۳۲-۱۶۳۸-۱۶۴۲
 ۱۶۴۳-۱۶۵۶-۱۷۱۶
 ۱۷۲۴-۱۷۸۵-۱۷۸۶-۱۸۶۴
 ۱۸۷۶-۱۸۷۷-۱۸۹۴
 ۱۴۷۹-۱۴۸۰

قابیل

حرف م :

۱۶۳۳	مانسی
۱۴۷۰	مالك روزخ
۱۸۳۴	مبارك
۱۵۵۳	متولى قمى
۱۴۶۰	مسی
۱۷۶۰	مجاهد
مجلسى (ملا محمد باقر) ۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۸-۱۴۸۱-	
۱۵۲۲-۱۵۲۶-۱۵۶۴-۱۵۶۷-	
۱۶۰۰-۱۶۰۱-۱۶۶۳-۱۶۷۹-	
۱۶۸۰-۱۷۲۹-۱۷۸۸-۱۷۸۹-	
۱۷۹۳-۱۸۰۶-۱۸۴۹-۱۸۵۰-	
۱۸۵۳-۱۸۶۷-۱۸۸۸-	
۱۸۶۳-۱۸۶۲	محدث بحرینى
ملا محسن فیض کاشانى ۱۶۳۷-۱۷۳۰-۱۷۵۷-۱۷۴۹-	
۱۸۹۳	
۱۵۲۶	محقق روانى
۱۵۴۹	ملا میرزا محمد
۱۶۳۹	محمد (پسر شیخ احمد)

کریم خان کرمانى (حاج) ۱۴۷۴-۱۶۴۳-۱۶۵۹-۱۶۶۰-
 ۱۶۶۱-۱۷۹۲-۱۸۷۸-

۱۶۰۵	کلباسى
۱۸۱۷	کلبسى
۱۵۴۷	تذییم الله
۱۵۵۱	چناب کلیم
۱۸۴۵	کلیم
۱۸۵۳	کمیل بن زیار
۱۸۲۵	کیفا
۱۶۸۷	کین استانلى

حرف ل :

۱۴۶۳	لاهیجى
۱۷۴۶	لبابه بن حقیق
۱۸۳۵-۱۸۳۲	لطفعلی (میرزا)
۱۴۶۱-۱۶۹۲-۱۷۸۱-۱۸۰۴-	لوقبا
۱۵۵۷	لیولینداس

.....

۱۷۹۲	محمد تقی نجفی (شیخ)
۱۵۸۰	محمد جعفر اسلامی (دکتر)
۱۵۹۴	محمد حسن بهنمیری
۱۸۳۸	شیخ محمد حسن
۱۸۳۱-۱۸۳۲-۱۸۳۵	محمد شاه قاجار
۱۶۵۹	ملا محمد علی بارفروش
	محمد علی میرزا (پسر)
۱۶۰۶-۱۶۰۷-۱۶۱۲-۱۶۱۴	فتحعلیشاه
	امام محمد غزالی (حجه)
۱۵۶۲-۱۷۲۸-۱۷۲۹-۱۸۷۴	الاسلام
۱۶۵۹-۱۶۶۰	ملا محمد معقانی
۱۶۱۵	میرزا محمد نیشابوری
۱۵۴۴	محمود خان خلیفه عثمانی
۱۵۶۷	محمود میرزا شاهزاده
۱۶۳۷-۱۷۲۹-۱۷۳۰	محن الدین عربی
۱۶۵۹	میرزا محیط کرمانی
۱۶۰۳-۱۶۱۴-۱۶۱۷-۱۸۳۷	مدرس تبریزی
۱۷۵۷	مرتضی علم الهدی (سید)
۱۴۶۰-۱۴۶۱	مرقس
۱۴۶۲-۱۵۴۳-۱۵۴۵-۱۵۴۶	مریم

۱۷۲۱	سید محمد
۱۶۹۶	سید محمد افغان خال اکبر
۱۶۷۹	محمد الحمیری
۱۷۰۰	حاج محمد ابراهیم
	سید محمد باقر حجه
۱۸۳۸	الاسلام
۱۷۵۲	امام محمد باقر
۱۵۹۵-۱۵۹۴-۱۵۹۶	میرزا محمد باقر هراتی
۱۸۶۶	محمد بن احمد بن الجنید
۱۸۹۰	محمد بن زکریای رازی
۱۴۶۴-۱۴۸۸-۱۴۹۱-۱۵۶۳	محمد
۱۵۹۱-۱۵۹۲-۱۵۹۳-۱۶۳۴	محمد بن عبد الله
۱۶۵۳-۱۶۵۴-۱۶۵۶-۱۶۶۷	
۱۶۶۸-۱۶۷۱-۱۶۸۹-۱۶۹۰	
۱۷۱۲-۱۷۱۳-۱۷۱۸-۱۷۴۷	
۱۷۷۶-۱۷۷۰-۱۷۸۸-۱۷۸۹	
۱۸۲۴-۱۸۴۴-۱۸۴۷-۱۸۶۳	
۱۸۸۴	محمد بن کعب
۱۵۶۶-۱۸۵۰-۱۸۸۴	محمد بن مسلم
۱۵۹۶	میرزا محمد تقی جوینی

۱۸۱۷-۱۸۱۶-۱۸۱۵-۱۸۱۴	مریم
۱۸۵۰-۱۸۲۷-۱۸۱۸	
۱۸۱۶	مریم خواهر موسی
۱۴۶۵-۱۵۷۴	مسلم
۱۵۴۰-۱۴۶۱-۱۴۶۰-۱۴۵۷	مسیح
۱۵۷۱-۱۵۵۶-۱۵۵۵-۱۵۵۴	
۱۸۰۴-۱۸۰۳-۱۷۸۱-۱۵۷۹	
۱۸۲۴-۱۸۱۰-۱۸۰۹-۱۸۰۸	
۱۸۵۰-۱۸۴۹-۱۸۴۵-۱۸۲۵	
۱۸۹۶-۱۸۶۸	
۱۶۶۱	مظفرالدین شاه
۱۸۶۳	معاویه
	معمدالدوله منوچهر
۱۵۳۳	خان
۱۸۶۷	معزالدوله بقریه
۱۸۷۸(حاجی)	معین السلطنه
۱۴۷۵-۱۴۷۰	ملك الموت
۱۸۷۴-۱۸۲۱-۱۵۴۱-۱۴۸۸	من یتظهره الله
۱۸۷۵	
۱۴۷۲-۱۴۶۹-۱۴۵۹-۱۴۵۸	موسی (ع)

۱۵۴۲-۱۵۳۹-۱۵۳۴-۱۴۸۸	موسی (ع)
۳۳۵۱-۳۳۵۱-۳۳۵۱-۳۳۵۱	
۱۵۶۸-۱۵۶۹-۱۵۶۸-۱۵۶۷	
۱۶۹۸-۱۶۹۷-۱۶۹۶-۱۶۹۵	
۱۷۰۸-۱۷۰۷-۱۷۰۳-۱۷۰۲	
۱۸۱۶-۱۸۰۷-۱۷۹۴-۱۷۰۹	
۱۸۷۳-۱۸۴۱-۱۸۱۹-۱۸۱۷	
۱۸۹۴	
۱۶۴۷-۱۵۴۴	موسی بن جعفر
۱۵۵۱	موسی کلیم
۱۷۱۹-۱۶۳۹-۱۵۳۰-۱۵۱۹	مولوی روسی
۱۷۳۱	
۱۵۴۳	موشه
۱۴۶۱	مهدی
۱۵۵۳-۱۵۵۲-۱۵۵۱-۱۵۵۰	ملا مهدی
۱۵۲۱	میرزا مهدی اخوان الصفا
۱۶۰۴	سید مهدی بحر العلوم
۱۵۴۹	ملا مهدی خوئی
۱۵۴۸	میرزا مهدی رشتی
۱۶۰۴	میرزا مهدی شهرستانی

۱۷۳۹ - ۱۴۶۰ - ۱۴۵۹	نعیم
۱۷۵۲	نعیم بن مسعود اشجعی
۱۸۳۲ - ۱۵۴۱ - ۱۴۸۹	نقطه اولی، نقطه بیان
۱۸۷۶	نقطه فرقان
۱۶۰۲ - ۱۶۰۱ - ۱۶۰۰ - ۱۵۹۹	نمرود
۱۸۰۰	نواب میرزا
۱۶۶۳ - ۱۶۶۲ - ۱۵۳۹ - ۱۵۳۵	نوح
۱۷۹۴ - ۱۷۴۱ - ۱۷۱۲ - ۱۷۱۱	
۱۷۹۵	
۱۶۲۸	علامه نوری طهرسی
۱۶۰۲ - ۱۵۳۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۳	نورین نمبرین
۱۷۵۸	امام نووی
۱۵۴۰	نیقود یعوس

حرف و :

۱۵۹۳	واقدی
۱۸۳۷ - ۱۸۳۶ - ۱۸۳۴ - ۱۸۳۰	وحید، وحید اکبر
۱۸۷۷ - ۱۴۹۴	ولی امرالله (حضرت)
۱۵۹۳	ولید

۱۵۵۱	مهدی قلی میرزا
۱۵۵۰ - ۱۵۴۹	ملا مهدی کندی
۱۵۹۴	میرزا مهدی هراتی
۱۶۱۷	میر داماد
۱۶۵۹ - ۱۵۲۶ - ۱۴۶۹	میگائیل

حرف ن :

۱۷۹۹ - ۱۷۹۸	ناصرالدین شاه
۱۷۳۱ - ۱۷۲۹	نایب الصدر
۱۷۱۸	نبی
۱۸۳۵ - ۱۶۴۶ - ۱۵۹۵ - ۱۵۵۱	نہیل زرنندی
۱۸۷۸	
۱۵۵۷	نسطور
۱۵۹۳	نضربن ثابت
۱۸۵۸	نصیر (خواجہ)
۱۷۷۷ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۱ - ۱۵۹۰	نضربن حارث
۱۵۲۷ - ۱۴۶۷	نظامی گنجوی
۱۶۸۰	نعمانی
۱۵۹۶ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۴ (ملا)	نعمت الله مازندرانی

حرف ه :

۱۴۸۰ - ۱۴۷۹	هابیل
۱۶۳۲ - ۱۶۱۷ - ۱۴۶۳ (ملا)	هادی سبزواری (حاج ملا)
۱۶۱۸ - ۱۶۰۷ - ۱۵۹۰	
۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۴۳ - ۱۵۴۵	هارون
۱۸۱۸ - ۱۸۱۶ - ۱۸۱۴	
۱۸۶۳ - ۱۸۶۲	هاشم بن عبد مناف
۱۴۶۷	هائی
۱۴۶۷	هبیره بن عمروالمخزومی
۱۷۲۹ - ۱۷۱۷	هجریری
۱۵۳۴	هدایت طهرستانی
۱۸۵۱	هشام بن سالم
۱۴۶۷	هند
۱۸۰۴ - ۱۸۰۳	هیروودیس
۱۵۵۶	هیروقلیطس

حرف ی :

یاربعام ۱۸۹۵

۱۶۱۰ - ۱۵۹۴	یاقوت حموی
۱۸۳۰	یحیی ازل
۱۷۲۳ - ۱۷۲۱ - ۱۵۵۵ - ۱۴۷۱	یحیی بن زکریا
۱۸۶۸ - ۱۸۲۵ - ۱۸۰۳	
۱۸۳۴ - ۱۸۳۳ - ۱۸۳۲ - ۱۸۳۰	سید یحیی دارابی
۱۸۳۵	
۱۸۷۳ - ۱۸۷۲ - ۱۸۷۰ - ۱۸۶۸	یعقوب
۱۸۹۵ - ۱۸۹۴ - ۱۸۷۵ - ۱۸۷۴	
۱۸۹۶	
۱۴۵۹	یوئیل
۱۵۵۴ - ۱۵۴۰ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۰	یوحنا
۱۸۶۸ - ۱۸۶۷ - ۱۸۴۹ - ۱۸۲۵	
۱۸۶۹	
۱۷۳۳ - ۱۷۳۲ - ۱۴۷۱ - ۱۴۶۷	یوسف
۱۸۷۳ - ۱۸۷۲ - ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰	
۱۸۹۵ - ۱۸۷۶ - ۱۸۷۵ - ۱۸۷۴	
۱۸۷۹ - ۱۸۷۸ - ۱۸۷۷	ملا یوسف اردبیلی
۱۸۹۱	سید یوسف اصفهانی
۱۸۷۵	یوسف البها
۱۵۵۹ (ملا)	یوسف بیک نخعی (ملا)

فهرست امکانه

حرف آ :

۱۸۷۸ - ۱۸۷۷ - ۱۵۵۰	آذربایجان
۱۵۵۵	آسیای صغیر
۱۵۹۶ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۴	آمل

حرف الف :

۱۵۹۲	ائیل
۱۷۴۶	احد
۱۶۱۰ - ۱۶۰۴ - ۱۶۰۳	احساء
۱۵۴۲	ادرنه
۱۵۴۷	اراضی مقدسه
۱۸۷۷	اردبیل
۱۸۳۵	اردستان
۱۸۳۵	اردکان
۱۶۹۵	اروپا
۱۸۶۶	اسکاف

۱۵۴۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۵۸	یوشع بن نون
۱۸۱۶ - ۱۵۴۳	یوکا بد
۱۸۲۵ - ۱۶۴۵ - ۱۴۶۴	یونس نبی
۱۸۹۶ - ۱۸۹۵	یهودا

- ٣٩ -

١٦٠٢	باديسه
١٥٩٦	بارفروش
١٧٠٠ - ١٦٦٨	باغ رضوان
١٦٩٥	بحر احمر
١٦١١ - ١٦١٠ - ١٦٠٩ - ١٦٠٥	بحرين
١٧٤٦ - ١٧٢٤ - ١٧٢٢ - ١٥٩٢	بدر
١٧٨٥	
١٨٣٥ - ١٨٣١	بروجرد
١٨٦٧ - ١٦١٢ - ١٦١١ - ١٦٠٩	بصره
١٦٠٨ - ١٦٠٦ - ١٥٤٤ - ١٥٤٢	بغداد
١٧٣٤ - ١٦٨١ - ١٦٨٠ - ١٦٦٧	
١٧٩٩	
١٦١٤ - ١٦٠٩	بقيع
١٨١٠ - ١٨٠٧	بنی موشه
١٥٢٣	بيت المعمور
١٤٧٠ - ١٤٦٨ - ١٤٦٦ - ١٤٦٤	بيت المقدس
١٥٧١ - ١٥٦٩ - ١٤٧٩ - ١٤٧٣	
١٧٤٣ - ١٧٤٢ - ١٥٨٥ - ١٥٨١	
١٧٤٥ - ١٧٤٤	
١٦٠٨	بيت الله

- ٣٨ -

١٥٥٧ - ١٥٥٥ - ١٤٦٢	اسكندريه
١٨٣١ - ١٨٣٠	اصطهبانات
١٦٠٧ - ١٦٠٦ - ١٥٢٣ - ١٥٢١	اصفهان
١٦١٤ - ١٦١٣ - ١٦١٠ - ١٦٠٩	
١٨٣٥ - ١٨٣١ - ١٦٥٠	
١٨٦٩ - ١٨٦٨	افسن
١٧٦٢	ام القرى
١٨٢٦ - ١٨٢٥	انطاكيه
١٧٩٩	انگليس
١٨٦٨ - ١٨٠٤ - ١٧٩٣ - ١٤٦٢	اورشليم
- ١٨٩٥	
١٦١٢ - ١٦٠٧ - ١٥٩١ - ١٥٢٣	ايران
١٧٩٨ - ١٧٣٦ - ١٧٢٩ - ١٦١٣	
١٨٠٠ - ١٧٩٩	
١٦٨٨	اليم
	حرف ب :
١٨٩٦ - ١٦٠٠ - ١٤٦٢	بابل

- ٤١ -

١٦١٧

حلب

حرف خ :

١٨٣٥ - ١٧٩٨ - ١٦١٣ - ١٥٩٥

خراسان

١٧٨٦

خرطوم

١٥٥٠ - ١٥٤٩

خوی

١٧٤٦

خیبر

حرف د :

١٧٣٤ - ١٦٨٠ - ١٦٦٨ - ١٦٦٧

دارالسلام

١٨٠٠

دارالخلافة

١٨٣٠

داراب فارس

١٨٣٨

دارابجرد

١٦١٣

دمشق

حرف ر :

١٤٦٢

رومیه

١٨٦٧

ری

- ٤٠ -

١٥٩٥

بیت بابیه

١٨١٦ - ١٤٧٠

بیت لحم

١٦٩٨

بیت فرعون

١٥٥٠ - ١٥٤٩

بیت مبارک

١٥٤٩

بیرجند، قائنات

حرف ت :

١٦٦٢ - ١٦٥٩

تبریز

حرف ج :

١٦٣٢ - ١٦٣٠

جاہرسا

١٦٣٢ - ١٦٣٠

جاہلقا

١٨٩٥

جزیریم

١٧٧٥

جزیره العرب

١٨٦٨

جزیره بطس

حرف ح :

١٦١٤ - ١٦٠٨

حائر شریف

حرف ط :

۱۷۹۹	طالقان
۱۷۱۳-۱۶۱۲-۱۵۵۱-۱۵۰۰-۱۵۴۹	طهران
۱۸۳۵-۱۸۳۱-۱۷۹۸-۱۷۹۷-۱۷۱۴	طبریه
۱۸۰۳	

حرف ع :

۱۶۱۳-۱۶۰۷-۱۶۰۴	عتبات
۱۶۱۱	عراق عرب
۱۴۶۲	عزنیس
۱۶۰۹	عمان

حرف غ :

۱۷۲۶	غدیر خم
------	---------

حرف ف :

۱۸۱۰	فلسطین
------	--------

حرف س :

۱۸۹۵	سامره
۱۸۰۰-۱۷۹۹	سفارت انگلیس
۱۸۰۰	سفارت فرانسه
۱۵۵۷	سوریه
۱۷۹۷	سیاه چال
۱۶۶۸	سینا

حرف ش :

۱۸۹۵	شام
۱۷۹۸	شمیران
۱۶۳۰	شمروخ
۱۸۳۲-۱۸۳۱-۱۶۱۳-۱۶۱۲	شیراز

۱۸۷۸-۱۸۳۵

حرف ص :

۱۶۸۶-۱۵۶۸	صحرای سینا
-----------	------------

١٦٣٠	کسرعه
١٨٧٨-١٦٦٠-١٦٥٩	کرمان
-١٦١٢-١٦٠٨-١٦٠٧-١٦٠٦	کرمانشاه
١٦١٤-١٦١٣	
-١٥٧١-١٥٦٩-١٥٢٣-١٤٧٩	کعبه
١٧٤٥-١٧٤٤-١٧٤٢	
	کلیسای اسکندریه
١٤٦٢	مصر
١٥٥٣-١٥٥٢-١٥٥١-١٥٥٠	کنند
١٨٧٣-١٨٧٢	کنعان
١٧٨٦	کوفه
١٥٤٧	کوه سینا
١٦٦٨-١٤٦٩	کوه طور سینا
١٥٤٧	کوه فسجه
	حرف م :
١٥٩٤-١٥٥١	مازندران
-١٦١٤-١٦١٠-١٦٠٩-١٤٦٩	مدینه
١٨١٩-١٧٤٣-١٧٤٢	

	حرف ق :
١٤٦٢	قبرس
١٧٤٥-١٧٤٤-١٧٤٢	قبله
١٨٠٨	قدس الاقداس
١٦٠٦	قرمیسین (کرمانشاه)
١٨٣٥-١٦١٣	قزوین
١٥٢٨	قصر مبارک
١٦٠٥	قطیف
١٧٤٦	قلعه خیبر
-١٥٥٣-١٥٥٢-١٥٥١-١٥٥٠	قلعه طبرسی
١٨٧٩-١٨٣٥-١٥٩٥-١٥٩٤	
١٨٣٥	قم
	حرف ک :
١٨٣٥	کاشان
١٦١٥-١٥٤٤	کاظمین
١٦١٢-١٦١١-١٦٠٨-١٦٠٧-١٥٣٥	کربلا
١٦٦١-١٦٥٩-١٦٤٨-١٦١٤-١٦١٣	

حرف ن :

١٨٠٩	ناصره
١٥٩١	نجران
١٦٠٤-١١١١-١٢٨٥-١٢٨١-١٨٢١	نجف
١٥٣٣	نصرآباد
١٨٦٧	نهروان
١٨٢١-١٨٣٥-١٨٤٠	نیریز
١٥٤٣	نیل

حرف ه :

١٦٦١	همدان
------	-------

حرف ی :

١٦٠٦-١٦٠٧-١٦١٢-١٦١٣-١٨٣١	یزد
١٨٣٥	
١٤٩٧-١٥٥٤	یونان

١٥٤٢-١٦٦٧-١٦٨١-١٧٣٤	مدینه الله
١٥٤٧-١٥٤٦	مدین
١٥٢١	مرقد میسین کپلز
١٤٦٦	مسجد الاقصی
١٤٦٦-١٤٦٧-١٥٩١-١٥٩٣	مسجد الحرام
١٧٤٤	
	مشهد - مشهد رضا
١٥٩٥-١٦١٢-١٦١٣-١٧٩٨	مشهد رضوی
١٤٦٢-١٥٣٨-١٥٤٢-١٥٤٥	مصر
١٥٤٦-١٥٤٧-١٥٥٥-١٦٩٧	
١٨٧١-١٨٧٢-١٨٧٣-١٨٧٤	
	مطرفی (محل تولد)
١٦٠٤	شیخ احمد
١٤٦٤-١٤٦٧-١٤٦٨-١٤٦٩	مکه
١٤٧٦-١٤٧٩-١٥٩١-١٥٩٢	
١٦٠٩-١٦١٠-١٦١١-١٧٦٢	
١٧٦٤-١٨١٩-١٨٣١	
١٨٧٨	میلان

فهرست کتب

حرف آ :

آتشکده ١٥٣٥

حرف الف :

اجابه المضطرين في

اصول الدين ١٨٣٨

احتجاج ١٧٩٦

احسن الوديعه ١٦٠٣

احكام الكفار قبيل

الاسلام ١٦٣٩

احياء علوم الدين ١٧٢٩

اربعين ١٨٦٢

ارجوزه في الكلام ١٨٣٨

ارجوزه في المنطق ١٨٣٨

ارجوزه في النحو ١٨٣٨

ارشاد العوام ١٤٧٤-١٤٧٨-١٦٦٠-١٦٦١

استدلاليه منظوم نعيم ١٤٥٩

اسرار الحج ١٦٤٧

اسرار الحكم ١٦١٨-١٦٣٢-١٨٩٠

اسرار الشهاده ١٦٤٧-١٦٤٨

اسرار الصلاه ومختصر

في الدعاء ١٦٤١

اسرار العباده ١٦٤٧-١٦٤٨

اسفار ملا صدرا ١٤٦٣-١٦١٨-١٨٥٦-١٨٥٧

١٨٥٩-١٨٦٠-١٨٦١-١٨٩٠

اسفار خمسه ١٨٩٥

الاسماء ١٨٧٤

اسناد دولتي ١٨٠٠

اشعه اللغات ١٧٣٠

اصطلاحات عرفا ١٥٦٢-١٧١٦

اصل الانواع داروين ١٨٥٧

اصول الدين ١٦٤٧

اصول كافي ١٥٦١-١٥٦٢-١٧٦٣

اظهار الحق ١٥٨٤-١٥٨٩

اعمال رسولان ١٥٤٥-١٤٦٢-١٨٠٤

- ١٦٦٧-١٦٦٣-١٥٩٩-١٥٧٩
 - ١٦٧٤-١٦٧٢-١٦٧١-١٦٦٨
 - ١٦٨٥-١٦٨٤-١٦٨٣-١٦٧٦
 - ١٦٩٩-١٦٩٨-١٦٩٦-١٦٩١
 - ١٧٠٦-١٧٠٤-١٧٠٣-١٧٠٠
 - ١٧١٤-١٧١٣-١٧٠٩-١٧٠٧
 - ١٧٣٥-١٧٣١-١٧٢٦-١٧١٥
 - ١٧٤٦-١٧٤١-١٧٤٠-١٧٣٩
 - ١٧٦٢-١٧٦١-١٧٥١-١٧٤٩
 - ١٧٧٠-١٧٦٩-١٧٦٧-١٧٦٦
 - ١٧٨٤-١٧٨٢-١٧٨١-١٧٧٤
 - ١٧٨٨-١٧٨٧-١٧٨٦-١٧٨٥
 - ١٧٩٥-١٧٩٣-١٧٩٢-١٧٩١
 - ١٨١٣-١٨٠١-١٨٠٠-١٧٩٧
 - ١٨٢٣-١٨٢١-١٨٢٠-١٨١٤
 - ١٨٤٢-١٨٤٠-١٨٢٩-١٨٢٨
 - ١٨٦٦-١٨٦٤-١٨٦٢-١٨٤٣
 - ١٨٨٢-١٨٨١-١٨٧٩-١٨٦٧
 ٥٨٨٥-١٨٩٤-١٨٨١

ايقان

١٨٣٨-١٧٣١-١٧٢١ قدس (كتاب مستطاب)
 ١٥٩٧-١٥٣٩ الالفين
 ١٧٣٦ الواح پارسيان
 ١٧٩١ الواح پارسيه
 ١٧٣٦ الواح زيرجدي
 ١٧٦٧ الواح علم
 ١٦٨٠ امالي
 ١٧٦٣-١٧٦٢-١٧٥٠-١٧٤٩ ام الكتاب
 -١٤٨٩-١٤٨٨-١٤٦٢-١٤٦١ انجيل
 -١٦٩٢-١٥٨٩-١٥٧٤-١٥٦٢
 -١٨١٩-١٧٨١-١٧٠٧-١٧٠١
 ١٨٧٠-١٨٦٩-١٨٦٧
 ١٨٠٤-١٨٠٣-١٧٨١-١٤٦١ انجيل لوقا
 ١٨٢٥-١٤٦٠ انجيل متي
 ١٨٦٨-١٤٦٢-١٤٦١-١٤٦٠ انجيل مرقس
 ١٨٦٩-١٥٤٤-١٥٤٠-١٤٦٠ انجيل يوحنا
 ١٨٨٣ انوار
 - ١٨٤٤-١٤٨٣-١٤٨٢-١٤٧٤ اباتان
 - ١٠٣١-١٥٢٠-١٤٩٢-١٤٩١
 - ١٤٧١-١٥٤١-١٥٣٨-١٥٣٢

حرف ت :

۱۷۲۹	تاریخ تصوف
- ۱۷۹۸-۱۶۴۹-۱۶۴۶-۱۶۱۴	تاریخ نبیل زرنندی
۱۸۷۹-۱۸۷۸-۱۸۳۶-۱۸۳۵	
۱۷۴۷	تأویلات
۱۸۳۹-۱۸۳۱	تحفة الملوك
۱۸۳۷	تذکره الوفا
۱۶۹۵	تفسیر ابوالسعود
۱۷۸۳-۱۷۶۵-۱۷۶۳-۱۷۴۵	تفسیر ابوالفتوح رازی
۱۸۷۶	تفسیر احسن القصص
۱۵۷۲-۱۵۶۴	تفسیر القرآن
۱۷۸۳	تفسیر امام فخر رازی
۱۷۶۰-۱۷۵۹	تفسیر اهل البيت
۱۷۸۳-۱۴۶۵	تفسیر بیضاوی
۱۷۵۳	تفسیر تبيان
۱۸۷۶-۱۸۷۴-۱۸۳۶-۱۸۲۱	تفسیر سوره یوسف
	تفسیر سید احمد خان
۱۶۹۵-۱۶۸۷	هندی
- ۱۵۶۹-۱۴۸۲-۱۴۸۱-۱۴۶۵	تفسیر صافی

حرف ب :

۱۸۵۳	الباب المفتوح
	بحار الانوار
- ۱۴۶۹-۱۴۶۸-۱۴۶۶-۱۴۶۵	
- ۱۴۸۱-۱۴۷۳-۱۴۷۲-۱۴۷۱	
- ۱۵۶۴-۱۵۲۶-۱۵۲۳-۱۵۲۲	
- ۱۵۹۱-۱۵۷۷-۱۵۶۶-۱۵۶۷	
- ۱۶۰۱-۱۶۰۰-۱۵۹۳-۱۵۹۲	
- ۱۷۲۷-۱۷۲۶-۱۶۸۰-۱۶۶۳	
- ۱۷۸۸-۱۷۶۳-۱۷۲۹-۱۷۲۸	
- ۱۷۹۷-۱۷۹۵-۱۷۹۳-۱۷۸۹	
- ۱۸۵۱-۱۸۵۰-۱۸۴۹-۱۸۰۶	
- ۱۸۶۷-۱۸۶۴-۱۸۵۴-۱۸۵۳	
۱۸۸۹-۱۸۸۸	
۱۴۵۹	بحر العرفان
۱۶۵۰-۱۶۴۶	کتاب بدیع
۱۸۳۸	برق و شرق
۱۸۳۹-۱۸۳۸-۱۸۳۱	بلد الامین
- ۱۵۴۱-۱۵۳۱-۱۴۸۸-۱۴۸۷	بیان
۱۸۷۶-۱۷۶۲	

١٨١٩ - ١٨١٠ - ١٨٠٦ - ١٨٠٧	تورات
١٨٤١ - ١٨٢٩	
	توقيع منيع در تفسير
١٦٤٩	دعاء زمان الغيبه
١٨٥٥ - ١٥٦٢	تهافه التهافت
١٥٦٢	تهافه الفلاسفه
١٨٨٤	تيسير
	حرف ج :
١٥٧٧	جامع الصغير
١٦٤٧	جواب الاسئله التوحيد
١٦٤٠	جواب المسائل النبويه
١٦٣٨ - ١٦٢٨ - ١٦١٢ - ١٥٦٧	جوامع الكلم
١٨٠١ - ١٧٢٣ - ١٧٢١ - ١٦٤١	
	الجنه والنار و تفاصيل
١٦٤١	احكامها
	حرف ح :
١٦٤٨	الحجه الدامعه

١٥٧٧ - ١٧٤٥ - ١٧٥٩ - ١٧٦٣	تفسير صافي
١٧٧١ - ١٧٨٥ - ١٧٩٦ - ١٧٩٧	
١٧٩٣	
١٧٨٥	تفسير عياشي
١٤٦٥ - ١٥٢٤ - ١٥٧٥ - ١٥٧٦	تفسير كبير
١٥٧٨ - ١٦٩٤ - ١٧٥٨ - ١٧٧١	
١٨٥٤ - ١٨٨٣ - ١٨٩١	
١٥٧٧ - ١٧٦٣ - ١٧١٠ - ١٧٥٨	تفسير كشاف زمخشري
١٧٦٣ - ١٧٧١ - ١٧٨٣ - ١٨١٧	
١٨٨٣	
١٧٥٨	تفسير مجمع البيان
١٧٨٣ - ١٨٥٤	تفسير مفاتيح الغيب
١٧١٠ - ١٧٤٦ - ١٧٥٢ - ١٧٥٥	تفسير منهج الصادقين
١٧٦٣ - ١٧٧٧ - ١٧٨٣ - ١٧٩٠	
١٨١٧ - ١٨٤٦	
١٦٠٩	تلخيص الآثار
١٦٤٦	تلخيص تاريخ نبيل
١٥٤٧ - ١٥٦٢ - ١٥٦٣ - ١٥٧٤	تورات
١٥٨٩ - ١٦٨٥ - ١٦٨٧ - ١٦٩٤	
١٦٩٥ - ١٧٠٣ - ١٧٠٧ - ١٧١٠	

١٤٩٤	دستور العمل زندگانی
١٥٣٧	دعای عرفه
١٦٤٥ - ١٦٥١ - ١٨٣٧	دلائل السبعه
١٤٥٩	دلائل العرفان
حرف ر :	
١٥٩٤ - ١٨٦٧	رجال نجاشی
١٤٩٢ - ١٥٤٧ - ١٦٤٣ - ١٦٦٠	رحیق مختوم
١٧٩٧	
١٧٢٩	رد بر صوفیه
	رساله اخری فسی شرح
	آیات شیخ علی بن عبدالله
١٦٤٠	فارسی
١٨٥٦ - ١٨٥٩	رساله اخوان الصفا
١٦٤٧	رساله اسم اعظم
١٦٤٧	رساله الحججہ الدامعه
	رساله الحیدریه فسی
١٦٤١	الفروع الفقہیہ
١٦٤١	رساله الشاہ

١٦٤٨	الحججہ البالغه
١٧٢٩	حدیقہ الشیعہ
	الحصن الحصین فی
١٨٣٩	شہر بلد الامین
١٦٣٣ - ١٦٣٢	حکمہ الاشراق
١٦٤٧	حیات النفس
حرف خ :	
١٨١٠	خطابات مبارکہ
١٧٩٤	خطبہ البیان
١٧٩٤	خطبہ طتجیہ
حرف د :	
١٨٩٦	دائرہ المعارف بریتانیا
١٧٣٠	دائرہ المعارف تصوف و عرفان
١٥٤٩	دباریم
١٨١٠ - ١٤٩٢	درج لثالی ہدایت
١٦٠٧	درہ

- رساله اللوامع الحسينيه ١٦٤٧
- رساله تهذيب النفس و
اخلاص العمل ١٦٤٧
- رساله حجه البالغه و
دليل المتحمسين ١٦٤٧
- رساله خاقانيه ١٦٤٠
- رساله رشتيه ١٦٢٨ - ١٦٤٢
- رساله رازگشا ١٧٣٠
- رساله سلطانيه ١٦١٢
- رساله سماها حديث
النفس الى حضره القدس ١٦٤١
- رساله طاهريه ١٨٠١
- رساله عرفان ١٦١٥
- رساله علم الاخلاق والسلوك ١٦٤٧
- الرساله في اجوبه المسائل
التي اتت من بعض العلماء
في مراتب التوحيد ١٦٤٨
- رساله في اصول الدين ١٦٤١
- رساله في البدايه واحكام اللوحين ١٦٤٠
- رساله في ان القضايا
بالامر الاول ١٦٤٠
- رساله في بيان حقيقه
العقل والروح والنفس ١٦٤٠
- رساله في بيان علم
الحروف والجفر ١٦٤٠
- رساله في تحقيق القول
بالاجتهاد والتقليد ١٦٤٠
- رساله في جواب سؤال
بعض العارفين ١٦٤٠
- رساله في جواز التقليد
غير الاعلم ١٦٤٠
- رساله في حجيه الاجماع
وحجيه احكامه السيمه ١٦٤١
- رساله في شرح سور
التوحيد ١٦٤٠
- رساله في شرح علم الصناعات
والفلسفه واطوارها ١٦٤٠
- رساله في كيفيه السير و
السلوك ١٦٤٠

حرف ز :

١٦٣٩ - ١٦٣١ - ١٦٣٠ زيارت جامعه كبيره

حرف س :

١٤٥٨ سفر اعداد

١٨٩٤ - ١٦٠٠ - ١٥٩٩ - ١٤٥٧ سفر پيدايش

- ١٥٤٩ - ١٥٤٨ - ١٤٥٨ سفر تشنيه

١٦٨٦ - ١٦٨٥ - ١٤٥٩ سفر خروج

١٥٢٢ - ١٤٧٣ - ١٤٦٦ - ١٤٦٥ سفينه البحار

١٧٢٨ - ١٥٩٢ - ١٥٩٠ - ١٥٢٦

١٨٨٧ - ١٨٥٤ - ١٨٥١ - ١٧٦٣

١٨٤٩ السماء والعالم

١٨٣٩ - ١٨٣٦ - ١٨٣١ سنابرق

١٨٣٧ سوره الصبر

حرف ش :

١٥٢٠ شارح المقاصد

رساله في مباحث الالفاظ

١٦٤٠ من الاصول

رساله في معنى الامكان

١٦٤٠ والعلم والمشيه

١٦٤٠ رساله في نفى كون

١٦٤٥ - ١٦٣٤ رساله قطيفيه

١٨٥٨ رساله معراجيه

١٨٣١ رق منشور

١٧٩٨ روزنامه رسمى دولتى

١٧٩٨ روزنامه وقايع اتفاقيه

١٦٣٨ - ١٦٠٩ - ١٦٠٥ - ١٦٠٣ روضات الجنات

١٦٤٨ - ١٦٤٧ - ١٦٤١ - ١٦٣٩

١٨٤٠

١٨٥٢ روض الجنان

١٧٢٦ - ١٥٢٣ روضه بحار الانوار

١٦٠١ روضه الصفا

١٦١٠ - ١٦٠٤ - ١٦٠٣ - ١٤٦٧ ريحانه الارب

١٨٣٧ - ١٦٤٦ - ١٦١٤ - ١٦١١

.....

١٧٢٩	شرح فصوص الحکم
١٦٤٧	شرح قصیده لامیه
١٤٦٣	شرح گلشن راز
	شرح منظومه حاجی ملا
١٦١٧ - ١٤٦٣	هادی سبزواری
١٨٣٨	شرق و غرب
١٦٦٠ - ١٦١٥ - ١٦٠٤ - ١٦٠٣	شیخینگری

حرف ص :

١٧٥٨	صافی
١٥٧٧ - ١٥٢٤	صاح سنه
١٨٩١ - ١٤٦٥	صحیح بخاری
١٨٩١ - ١٧٥٨	صحیح مسلم

حرف ط :

١٧٣١ - ١٧٢٩	طرائق الحقایق
١٥٣٥	طوفان البکا
.....	

١٦٣٩	شرح الحکمه العرشیه
١٥٦٧ - ١٦١٨ - ١٦٣٩ - ١٦٤٢	شرح الزیاره
١٨٠١ - ١٧٩٥	
١٥٢٦	شرح العقاید
١٦٤٢	شرح الفوائد
١٥٤٣ - ١٦٥٠ - ١٦٥٢ - ١٦٥٧	شرح القصیده
	شرح القصیده البائیه
١٦٤٨	من شذور الذهب
	شرح الکلمات المنسوبه
١٦٤٨	الی فخر رازی فی التوحید
١٦٣٩	شرح المشاعر
١٦٣٩	شرح تبصره العلامه
١٦٤٧	شرح خطبه طتنجیه
١٦٤٧ - ١٦٤٨	شرح دعای سمات
١٨٣٧	شرح سوره کوثر
١٧٥٨	شرح صحیح مسلم
١٦٢٧ - ١٦٢٨ - ١٦٤٢	شرح عرشیه
	شرح علی بحث حکم
	ذی الراسین من کتاب
١٦٤١	کشف الفطاه

حرف ف :

١٧٤٧	فتوحات مكيه
١٥٦١ - ١٥٣٤ - ١٥٢٣ - ١٤٥٩	فرائد
١٧٣١ - ١٦٥٦ - ١٦٥٤ - ١٦٥٢	
١٨٩٦ - ١٨١٠	
١٨١٨	فرقان
١٨٥٤ - ١٧١٦ - ١٥٦٢ - ١٤٨٢	فرهنگ علوم عقلی
١٨٥٨ - ١٨٥٧	
١٦٦٠	فصل الخطاب
١٧٢٠	فصوص الحكم
١٨٥٧	فلسفه النشوء والارتقاء*
١٦٣٩	الفوائد
١٨٦٧	فوائد الرضويه

حرف ق :

١٨٢٥ - ١٨٠٤ - ١٥٤٥ - ١٤٦١	قاموس كتاب مقدس
١٨٩٦ - ١٨٦٧ - ١٨٢٦	
١٤٨٠ - ١٤٦٦ - ١٤٦٤ - ١٤٦١	قرآن مجيد

حرف ظ :

١٨٣٦ - ١٥٩٥ - ١٥٥٣ - ١٥٥٢	ظهور الحق
١٨٧٩ - ١٨٧٨	

حرف ع :

١٨٨٩ - ١٨٨٨ - ١٨٨٤ - ١٦٧٣	عقاید الشيعه
١٦٤٨	علم الاخلاق والسلوك
١٨٦٧ - ١٨٦٣	عوالم
١٨٠٤ - ١٧٩٢ - ١٥٨٩ - ١٥٤٥	عهد جديد
١٥٤٥ - ١٥٤٣ - ١٤٥٩ - ١٤٥٧	عهد عتيق
١٧٩٣ - ١٧٩٢ - ١٥٨٩ - ١٥٤٩	
١٨٩٥ - ١٨٩٤ - ١٨٧٠ - ١٨٠٤	

حرف غ :

١٨٦٧ - ١٦٧٩	غيبات بحار الانوار
١٦٨٠	غيبات نعماني

.....

١٧٧٦ - ١٧٨٢ - ١٧٨٥ - ١٧٩٢ -
 ١٧٩٦ - ١٨٠٠ - ١٨٠٤ - ١٨١٤ -
 ١٨١٥ - ١٨١٦ - ١٨١٩ - ١٨٢٠ -
 ١٨٢٢ - ١٨٢٣ - ١٨٢٧ - ١٨٢٨ -
 ١٨٢٩ - ١٨٤٠ - ١٨٤١ - ١٨٤٦ -
 ١٨٤٩ - ١٨٥٠ - ١٨٥٨ - ١٨٦٤ -
 ١٨٦٥ - ١٨٧٠ - ١٨٧٣ - ١٨٧٤ -
 ١٨٧٥ - ١٨٧٦ - ١٨٧٩ - ١٨٨٠ -
 ١٨٨١ - ١٨٩٣ - ١٨٩٦ - ١٨٨٢ -

١٨٨٧ - ١٨٨٩

١٧٩٤

١٦٠٠ - ١٦٨٧

١٦٠٣ - ١٦١٣

١٤٦٨

١٨٢٢ - ١٨٢٩ - ١٨٣٦ - ١٨٧٦

قرآن مجيد

قره العيون

قصص الانبياء

قصص العلماء

قصيده مدحيه

قيوم الاسماء

حرف ك :

كافي

الكافي ووافي

١٦٠١ - ١٧٥٩ - ١٧٩٦

١٨٥١

قرآن مجيد

١٤٨٨ - ١٤٨٩ - ١٤٩٣ - ١٥٢٠ - ١٥٢٣ -
 ١٥٢٩ - ١٥٣٢ - ١٥٣٣ - ١٥٣٦ - ١٥٣٩ -
 ١٥٤٣ - ١٥٤٤ - ١٥٤٦ - ١٥٤٧ - ١٥٥٣ -
 ١٥٥٥ - ١٥٦١ - ١٥٦٢ - ١٥٦٣ - ١٥٦٨ -
 ١٥٧١ - ١٥٧٢ - ١٥٧٣ - ١٥٧٤ - ١٥٧٥ -
 ١٥٧٦ - ١٥٧٧ - ١٥٧٨ - ١٥٧٩ - ١٥٨٠ -
 ١٥٨١ - ١٥٨٢ - ١٥٨٣ - ١٥٨٤ - ١٥٨٥ -
 ١٥٨٨ - ١٥٩٠ - ١٥٩١ - ١٥٩٣ - ١٥٩٨ -
 ١٥٩٩ - ١٦٠٤ - ١٦٥٥ - ١٦٦٢ - ١٦٦٣ -
 ١٦٦٧ - ١٦٦٨ - ١٦٦٩ - ١٦٧٠ - ١٦٧١ -
 ١٦٧٢ - ١٦٧٥ - ١٦٧٦ - ١٦٧٧ - ١٦٨٢ -
 ١٦٨٥ - ١٦٨٧ - ١٦٨٨ - ١٦٩٠ - ١٦٩١ -
 ١٦٩٢ - ١٦٩٣ - ١٦٩٥ - ١٦٩٧ - ١٧٠٠ -
 ١٧٠١ - ١٧٠٢ - ١٧٠٣ - ١٧٠٥ - ١٧٠٦ -
 ١٧٠٧ - ١٧٠٩ - ١٧١٢ - ١٧١٤ - ١٧٢٤ -
 ١٧٣٢ - ١٧٣٣ - ١٧٣٤ - ١٧٣٥ - ١٧٣٨ -
 ١٧٣٩ - ١٧٤٠ - ١٧٤٥ - ١٧٤٩ - ١٧٥٠ -
 ١٧٥٢ - ١٧٥٣ - ١٧٥٤ - ١٧٥٨ - ١٧٥٩ -
 ١٧٦١ - ١٧٦٢ - ١٧٦٣ - ١٧٦٥ - ١٧٦٦ -
 ١٧٦٧ - ١٧٦٩ - ١٧٧١ - ١٧٧٢ - ١٧٧٥ -

١٥٢٣	كتاب الكفر
١٨٠٩ - ١٨٠٨ - ١٥٩٩ - ١٥٨٩	كتاب مقدس
١٨٢٦	
١٧٥٨ - ١٤٦٥	كشاف
١٧٩٠	كشاف الاسرار
١٨٣٢ - ١٦٤١	كشاف الفطاء
١٧٢٩	كشاف المحجوب
١٨٠٢ - ١٦٢٦ - ١٦٢٥	كفايه العوحديين
١٥٣٠ - ١٤٦٣	كلمات مكنونه فيض
١٨٥٢ - ١٨٥١ - ١٨١٣ - ١٧٣٦	كلمات مكنونه

حرف گ :

١٦٢٦ گوهر مراد

حرف ل :

١٨٦٣ - ١٨٠٦ - ١٦٠٣	لغت نامه دهخدا
١٨٣٠	لمعات عراقی
١٦٤٨	اللوامع الحسينيه

١٧٩٧	لوح ابن زئب
١٥٤٢	لوح احمد يزدي
١٧٠٠	لوح حاج محمد ابراهيم
١٥٦٩	لوح سلمان
١٤٨٥	لوح سيد يوسف اصفهاني
١٧٣٦	لوح صدر ايران
١٦٤٣	لوح قناع
١٨١٨	لوح مرحوم معاون التجار نراقي
١٥٣٧	لوح ميرزا علي محمد ورقاي شهيد
١٤٨٤	لوح وفا
١٧٠٠	لوح هياكل

حرف م :

١٦٤٩	المآثر والاثار
١٥٢٢ - ١٥٢١ - ١٤٩٣ - ١٤٩٢	مائدة آسماني
١٨٩٢ - ١٨٠٦ - ١٧٩١ - ١٥٤٩	
١٨٩٣	
١٦٣٣	مأني ودين او
١٧٣١ - ١٧٣٠ - ١٧١٩ - ١٤٦٥	مثنوي

١٨٤٩ - ١٨٤٧ - ١٥٧٠ - ١٤٦٠	مكتيب
١٨٦٩ - ١٨٦٨ - ١٤٦٠	مكاشفات يوحنا
١٧٥٧ - ١٧٥٠ - ١٧٤٥ - ١٦٧٢	منهج الصادقين
١٨٨٣ - ١٧٧١ - ١٧٥٩ - ١٧٥٨	ميرزا الحق
١٥٨٩	

حرف ن :

١٨١٧ - ١٨١٦ - ١٦٠١	ناسخ التواريخ
١٥٨٨ - ١٥٨٥ - ١٥٨٤ - ١٥٧٩	الناسخ والمنسوخ
١٨٤٣	نامه دانشوران
	نصوص الواح در باره
١٨٤٧	بقای روح
١٥٤٨	نظرة في الديانة المسيحية
١٨٢٨ - ١٥٢	نهج البلاغه

حرف ه

١٦١١ - ١٦١٠	هداية السبب
١٥٣١	هفت وادی

١٤٦٧	مثنوی خسرو و شیرین
١٤٥٩	مجله آهنگ بدیع
١٨٦١	مجله الهلال
١٧٩٨	مجله یفما
١٧٦٣ - ١٧٥٧ - ١٧٤٥ - ١٤٦٥	مجمع البيان
١٧٨٢	
١٥٣٤	مجمع الفصحاء
١٥٣٨	مجموعه الواح
١٨١٠ - ١٧٩٨ - ١٧٠٠ - ١٤٦٠	محاضرات
١٥٧٥	محصول
١٨٦١	مختارات
١٤٦٠	مزامیر
١٧٩٤ - ١٧٨٩	مشارق الانوار
١٧٥٧	مشکوة الانوار
١٨٧٧	مصایب هدايت
١٦١٠ - ١٥٩٤	معجم البلاگان
١٤٦٥	مفاتیح الغیب
١٨٤٧	مفاوضات
١٧٩٨	مقا، سیاح
١٦٤٨ - ١٦٤٧	مات العارفين

فهرست طوائف واقوام

حرف آ :

١٨٩٥	آل افرائيم
١٥٦٣	آل فرعون
١٨٩٦ - ١٨٩٥	آل يهود

حرف الف :

١٥٤٨ - ١٥٤٧ - ١٥٤٥ - ١٤٥٨	اسرائيل
١٨٩٥	
١٥٤٥ - ١٥٤٤ - ١٥٢٢ - ١٤٦٣	اسلام
١٥٧٢ - ١٥٧١ - ١٥٦٩ - ١٥٥٥	
١٥٨١ - ١٥٧٩ - ١٥٧٨ - ١٥٧٦	
١٥٩٢ - ١٥٩٠ - ١٥٨٩ - ١٥٨٢	
١٦٧٣ - ١٦٧٢ - ١٦٢٦ - ١٦١٧	
١٧٣١ - ١٧١١ - ١٧٠٤ - ١٦٨١	

حرف ي :

١٨٦٧ - ١٨٦٦

ينبوع النشور

۱۸۳۹	بابیه
۱۶۴۹ - ۱۶۶۱	بالاسری
۱۵۴۷ - ۱۵۴۵ - ۱۵۴۲ - ۱۴۵۸	بنی اسرائیل
۱۶۹۴ - ۱۶۸۷ - ۱۶۸۶ - ۱۵۶۳	
۱۸۹۴ - ۱۸۱۸ - ۱۶۹۶ - ۱۶۹۵	بنی هاشم
۱۵۹۱	
حرف پ :	
۱۵۹۱ - ۱۴۸۲	پارسیان
حرف ت :	
۱۶۱۰ - ۱۶۰۴ - ۱۶۰۳ - ۱۵۸۰	تشیع
حرف ث :	
۱۸۰۶ - ۱۸۰۵ - ۱۸۰۴ - ۱۶۸۲	شمسود

.....

۱۷۴۶ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۲ - ۱۷۳۸	اسلام
۱۷۶۸ - ۱۷۶۴ - ۱۷۵۱ - ۱۷۴۷	
۱۸۲۷ - ۱۷۹۵ - ۱۷۸۶ - ۱۷۸۵	
۱۸۸۶ - ۱۸۸۲ - ۱۸۴۵ - ۱۸۴۴	
۱۸۸۹ - ۱۸۸۷	
۱۶۱۵	اخباری
۱۶۶۱ - ۱۶۱۵	اصولی
۱۵۹۲ - ۱۵۹۱	اعراب
۱۵۵۷	افلاطونیان
۱۸۰۷ - ۱۷۲۳ - ۱۷۱۹	انبیای بنی اسرائیل
۱۵۸۲ - ۱۵۲۴ - ۱۴۷۳ - ۱۴۶۲	اهل سنت
۱۷۸۴ - ۱۷۵۶ - ۱۶۲۸ - ۱۶۰۰	
۱۸۹۰ - ۱۸۵۰	
۱۸۵۳	اهل عرفان
۱۷۶۱	اهل فرقان
حرف ب :	
۱۷۹۸	بابیان

- ۷۷ -

۱۷۲۹ سلسله زہبی
 ۱۷۲۹ سلسله سہروردی
 ۱۷۲۸ سلسله طریقت
 ۱۷۲۹ سلسله مولوی
 ۱۷۲۹ سلسله بکتاشی

۳۳۵۱ - ۱۱۱۱ - ۱۷۵۹ - ۱۷۷۱
 ۳۱۳۱ - ۱۲۵۱ - ۱۵۷۹ - ۱۴۶۴
 ۳۳۱۱ - ۱۱۱۱ - ۱۶۶۳ - ۱۷۳۲
 ۱۷۱۱ - ۳۱۲۱ - ۱۸۰۴ - ۱۷۰۹
 ۱۸۲۵ - ۱۸۸۶

حرف ش :

۱۶۶۹ - ۱۶۴۷ - ۱۶۲۵ - ۱۶۱۶
 ۱۶۵۹ - ۱۶۱۱ - ۱۶۶۰ - ۱۶۶۲
 ۱۵۶۴ - ۱۷۵۶ - ۱۷۵۷
 ۱۷۱۶ شیعہ اثنی عشریہ
 ۱۴۸۱ شیعہ امامیہ اثنی عشریہ
 ۱۶۶۱ شیعہ بالاسری
 ۳۱۳۱ - ۱۶۳۱ - ۱۴۶۵ - ۱۴۸۲
 شیعہ

- ۷۶ -

حرف ج :

۱۶۶۰ جعفری
 ۱۵۶۹ جہود

حرف ح :

۱۷۶۷ - ۱۵۴۹ حروف حنی
 ۱۴۶۲ حواریون

حرف خ :

۱۴۶۸ - ۱۵۶۴ خاصہ (شیعہ)

حرف ر :

۱۷۲۹ رفاعی
 ۱۵۵۵ رواتیون

حرف س :

۱۷۲۹ سلسلہ پیر جمالی

حرف ع :

۱۴۶۸	عامه (سنی)
۱۵۴۶	عبرانی
۱۶۰۶ - ۱۶۱۴ - ۱۵۹۳	عجم
۱۶۸۸	عرب
۱۷۵۶ - ۱۷۵۸	علمای سنت
۱۷۵۷ - ۱۵۸۲	علمای شیعه

حرف ف :

۱۷۶۹ - ۱۵۶۳ - ۱۵۴۸	فرعونیان
۱۵۴۰	فریسیان
۱۵۵۵	فنیقی ها

حرف ق :

۱۷۲۹	قادی
۱۶۹۸ - ۱۵۴۶	قبطی
۱۵۹۳ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۰	قریش
۱۸۰۵	قوم صالح

۱۴۸۷ - ۱۵۲۲ - ۱۵۳۷ - ۱۵۳۹	شیعه
۱۵۴۴ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۷ - ۱۵۷۷	
۱۵۷۹ - ۱۶۰۰ - ۱۶۰۳ - ۱۶۱۵	
۱۶۱۶ - ۱۶۳۳ - ۱۶۳۵ - ۱۶۶۳	
۱۶۸۱ - ۱۷۰۹ - ۱۷۱۱ - ۱۷۱۵	
۱۷۱۶ - ۱۷۲۱ - ۱۷۲۶ - ۱۷۲۹	
۱۷۵۷ - ۱۷۷۱ - ۱۷۸۸ - ۱۷۸۹	
۱۷۹۴ - ۱۸۰۴ - ۱۸۰۵ - ۱۸۲۵	
۱۸۶۴ - ۱۸۶۶ - ۱۸۶۷ - ۱۸۸۶	
۱۵۲۳ - ۱۵۴۴ - ۱۵۶۵ - ۱۶۳۶	شیعیان

حرف ص :

۱۷۲۶	صحابه
۱۵۸۰	صفوی
۱۷۲۹ - ۱۸۲۷	صوفیه
۱۶۳۷ - ۱۷۱۹ - ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰	
۱۷۳۲ - ۱۸۰۱	
۱۷۲۹	صفی علیشاهی
.....	

حرف و :

وهابی ۱۶۱۲

حرف ی :

یهود ۱۴۵۸ - ۱۴۸۲ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۳ - ۱۵۱۹ -

۱۵۳۱ - ۱۵۴۸ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۳ -

۱۵۷۱ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۲ -

۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ -

۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ -

۱۶۲۲ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۲ -

۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ -

۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۰ -

۱۶۸۶

یهودیان ۱۷۰۷ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۰ -

حرف م :

مسلمانان ۱۵۸۱ - ۱۶۲۸ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۳ -

مسلمان ۱۴۹۳ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۳ -

مسلمین ۱۴۷۸ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۲ -

۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ -

۱۶۳۹ - ۱۶۳۹ - ۱۶۳۹ - ۱۶۳۹ - ۱۶۳۹ - ۱۶۳۹ -

۱۶۴۶ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۶ -

۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ -

۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۶ -

۱۶۹۲ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۲ -

۱۶۹۳

۱۶۸۳ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۳ -

مسلمانان

مسلمان

مسلمین

مسیحیان

مسیحی

مفسرین اسلامی

حرف ن :

نصاری ۱۵۷۴ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ - ۱۵۸۹ -

۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۶ -

۱۷۲۹

۱۷۲۹

۱۷۲۹

نعمت الهی

نقشبندی

نوربخشی